

اسلام و مالکیت

در مقایسه با

نظامهای اقتصادی غرب

کتابخانه آملین «طالقانی و زمانه ما»

آیت الله طالقانی



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

اسلام و مالکیت

در مقایسه با

نظامهای اقتصادی غرب

کتابخانه آنلاین «طالقان» روزنامه ما
الامام: سید محمود موسوی



کتابخانه آنلاین «مالقانی و زمانه ما»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



الحمد لله الذي لم يتخذ ولدا ولم يكن
له شريك في الملك ولم يكن له ولي
من الذل و كبره تكبيرا
قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك
من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء ...

درود فراوان بر پايه گذاران کاخ سعادت، و بر فرازندگان
پرچم هدايت ، و دعوت کنندگان بصلح و امنيت و پيادارندگان
برازوی حق و عدالت، و برگزیدگان برسالت ، بویژه بر مکمل
بنیان گذشتگان ، آن منادی بلند پایه ایمان ، فروغ فروزان ،
دستگیر جهانیان ، خاتم پیمبران و خاندان و جانشینان گرامی او

۱- آن قدرت بی حد و پایانی که سراسر جهان بزرگ به اراده
توانای او میگردد ، و موجودات خورد و درشت مقهور تدبیر اویند
و اجزاء و ذرات گیتی را بگردم می چرخاند، و پیوسته جوهر ذات
و ظاهر هر موجودی را از وضعی بوضع دیگر و از حالی بحالی میگرداند
مالکیت بحق و تصرف مطلق از آن اوست، اندکی از آن قدرت تصرف
و مالکیت بحق خود. هر کس را خواهد بحسب حکمت خود میدهد
و از هر کس خواهد می ستاند

ان قدرت !! آدمی را در آخرین مسیر کمال و
عالیترین ترکیب حیاتی درآورده و با همین ترکیب عالی
و جهازهای نفسانی و مادی ، یکسره محتاج و برهنه از
هر وسیله در روی زمین پنهان و پراشت انداخته ، از یکسو
تازیانه های احتیاج را بر پیکر لطیف و حساسش مسلط
نموده از سوی دیگر وسائل نیازمند را از دسترسش دور
داشته ، تا رشته های گزنده و بر انگیزنده احتیاجات
از گرسنگی و تشنگی و سرما و گرما و بیماری و ...
نیروهای درونی ویرا بیدار و دست تصرفش را بکار اندازد ،
فکرش را بهر چه متوجه نماید و چشمش را بهر سو بگرداند
در هر برخوردی اندیشه و تدبیر نماید و از هر تأثیری بر
قدرت تأثیرش افزاید ، و هر سودمند را سودمندتر گرداند
و آنچه در تحت تصرفش آمد بصورت بهتری در آورد
تا از ادراك نظم و پیوستگی ، و حکمت و زیبایی جهان
بهره های عقلی گیرد و از آثار و خواص موجودات در طریق
کمال توشه و ساز و برگ زندگی بردارد .

تکامل مالکیت

از یکسو قدرت و تصرف و نیازمندی، از سوی دیگر سود بخشی موجودات رابطه و علاقه مالکیت را پدید آورده؛ با این رابطه مالکیت اختیار و حق تصرف نسبت به چیز است که در تصرف آمده. بنابراین اصل مالکیت پیش از آنکه موضوع قانونی و اعتباری باشد اصل فطری و نفسانیست، پس از آن منشأ احکام حقوقی گردیده، آنگاه مسلک‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی از آن پدید آمده، چنانکه پیش از توجه بقوانین و اعتباریات احساس باین علاقه و حق را در غریزه حیوانات و فطرت ساده انسان مشاهده مینمائیم

مالکیت در اگر يك قوطی یا اسباب بازی را بدست طفلی دادید یا خود آنرا بدست آورد فطرت آدمی و غریزه آنرا ملك خود میداند. اگر بمنف کسی حیوانات بخواهد ازاد بازستاند از حق خود دفاع میکند و بسا با ناله وزاری از دیگران برای گرفتن حق خود استمداد می‌نماید. این احساس و دفاع در عالم حیوانات هم کم و بیش مشاهده میشود؛ حیوانیکه لانه و آشیانه می‌سازد یا طعمه‌ای بدست می‌آورد آنرا حق و ملك خود میداند و متجاوز را متعدی می‌شمارد و با نیروی اتکاء بحق خود دفاع می‌پردازد؛ چه بسا حیوانات دیگر هم در دفاع از حق او کمک مینمایند. کلاغها را مشاهده میکنید که با چه خشم و سروصدائی از آشیانه خود دفاع

می نمایند و در برابر افواج مهاجمی که دیر رسیده و زود میخوردند خانه‌شان را تصرف کنند ایستادگی میکنند و کلاغان دیگر از او پشتیبانی می نمایند، نوعی از طیور ماده که برای ساختن آشیانه تنها زحمت میکشد خود را نسبت بآن حق و اولی از نر خود میداند پس از آنکه جوجه از تخم بیرون آمد و پروبال باز کرد و احتیاجش بر سر آمد نر را از آشیانه خود بیرون می راند. خیر دیگریکه نر و ماده هر دو در ساختن لانه کار کرده اند تا آخر هر دو در آن زیست مینمایند. لانه مورچه و خانه زنبور ملك آنها است چه باطمینان ذخائر و تنایج کار خود را در آن ذخیره و از مزاحم دفاع میکنند. شواهد و دلایل بر فریزی بودن اصل مالکیت در عالم حیوانات کم و بیش مشهود است.

مالکیت انسانهاییکه در مراحل بدوی بسر میبرند مانند حیوانات بحسب موضوع زمان و حد استفاده محدود می باشد. حیوانات و مردمان بدوی در چیزهای محدودی بخود حق تصرف میدهند و پس از رفع احتیاج آنها و امیگزارند و از آن صرف نظر مینمایند، مردمان ابتدائی ابزار صید و آتش افروزی و غار و محلی که در آن ساکن هستند ملك خود میدانستند و بعد از رفع احتیاج، از آن صرف نظر مینمودند و مزاحم استفاده دیگران نمیشدند مردمان بدوی فعلی که نمونه زندگی ابتدائی انسان میباشند چنین اند و در عین آنکه بیشتر اموال را میان خود مشترك میدانند مالکیت خصوصی را هم امر مقدس دانسته و آنرا جزء وجود خود میدانند چنانکه شخص، مالك اعضاء و اجزاء بدن خود است؛ مالی را که بدست آورده یا در آن عملی نموده یا مبادله کرده یا بمیراث باور رسیده جزء شخصیت خود مقدس می شمارد. از اینجهت بدوی بدون توجه بقوانین و مقررات يك بوته گیاه یا يك قطعه سنگ یا

درخت یا شاخه را بوسیله بستن کهنه یا نخ و یا زخم زدن به تنه درخت مالکیت خود را در آن اعلام مینماید و دیگران هم اینحق را برای او محترم می شمارند و در آن تصرف نمیکنند .
این اصل مالکیت با ریشه ثابتی که دارد حسب اوضاع و احوال در سیر تاریخی از جهت کمیت و کیفیت و موضوع و مصرف بصورت های مختلفی در آمده مثلا اشیاء منقول و غیر منقول در میان بعضی از طوایف و قبائل ملك همه و در میان بعضی دیگر این خصوصیت در زمین بوده، در بعضی ملکیت اشیاء برای تمام قبیله بوده، در بعضی برای طایفه یا خانواده و در بعضی برای افرادی بوده است .

رسیدگی با انواع مالکیت و اطوار آن مربوط به بحث تاریخ مالکیت است. هدف، عمومی در این کتاب بحث در اینست که مالکیت در اثر پیشرفت وسائل تولید و افزایش مال و مشتری و تمدن چگونه منشأ از میان رفتن توازن و تعادل و جنگ طبقات گردید و راحتی و آسایش بشری را سلب نموده، آیا علاج قطعی و همیشگی برای این مشکل میتوان یافت ؟

ادوات تکامل و پیشرفتی که مالکیت و امورات اقتصادی پیموده گرچه از جهاتی در تسهیل زندگی و تکامل فکری انسان مؤثر بوده ولی از جهات دیگری از مشکلات روز افزون زندگی انسان شده و پیوسته عقلاء و مصلحین در راه علاج آن نظریات و افکاری داشته و دارند ولی تا بحال هیچیک معالجات قطعی نبوده و بنظر بسیاری از مردم از مشکلات غیر قابل علاج است که باید انسان برای همیشه منحل آثار خوب و بد آن باشد !

ریشه اشکال از اینجا شروع میشود که انسان وقتی اراده و توجه خود را برای اشباع هر غریزه و خواهشی مصروف داشت بعد

ضرورت و تأمین حاجت متوقف نمیشود، چون مختار و آزاد آفریده شده میگوید تا هر چه بتواند دایره نفوذ خود را توسعه دهد. هر چه مال و علاقه مالکیت در سیر تاریخی بیشتر اهمیت یافته و وسائل تولید پیشرفته توجه انسان بآن افزوده شده تا آنجا که امروز بصورت يك قدرت مهمی درآمد که قدرتهای معنوی، اخلاقی و سیاسی را تحت نفوذ خود قرار داده است.

چنانکه اشاره شد در زندگی ساده بدوی مورد تعلق علاقه مالکیت چیزهایی بوده که مورد استفاده در همان زندگی ساده قرار میگرفت و محدود بهمین حد بوده. باین جهت مالکیت کاملاً و کتفاً ساده و محدود بوده؛ شخص تا آن حد خود را مالک مکان یا درخت یا سنگ و چوبی میدانست که آنرا بتصرف خود میآورد و از آن استفاده میکرد. همینکه از آن مکان کوچ مینمود یا از آن درخت و چوب اعراض میکرد دیگری میتواند آنرا بتصرف خود درآورد. پس از آنکه زندگی فردی یا خانوادگی بصورت قبیله‌گی و اجتماع درآمد قدرت تصرف و مالکیت توسعه یافت تا بمرحله تولید و توزیع و مصرف و بالنتیجه تمرکز رسید، از این پس (تاریخ آن مشخص نیست) مالکیت از حد احتیاج و مصرف و رفع احتیاج پیشتر رفت و در نفوس بیشتر ریشه گرفت و از این ریشه رذائل اخلاقی (آز، بخل، رقابت، دشمنی) پدید آمد.

آغاز تقسیم کار، در آغاز این دوره، تولید در حد توزیع و توزیع، مبادله، پول، مصرف افراد یا قبیله ایستکه گرد هم جمع شده تا نیازمندیهای اولیه خود را با همکاری رفع نمایند. بموازات پیشرفت

نیازمندیها کارها تقسیم و تولید افزایش مییابد، و با پیشرفت ابزار و تقسیم کار و افزایش تولید دوره مبادله میرسد، بوسیله مبادله

احتیاجات آسانتر و بهتر تأمین میشود، هر فرد دستهای به حساب
 کار مخصوص خود محصولی فراهم می آورند و مازاد محصول خود
 را برای تأمین دیگر احتیاجات با کالاهای دیگر مبادله میکنند
 کسانی که دارای قدرت بدنی و ابتکار بیشترند محصولشان افزوده
 و غریزه حب مال و جمع ثروتشان بیشتر می شود، و مازاد محصول
 خود را پس از مبادله اولیه و رفع نیازمندیها، احتکار مینمایند
 تا هر چه بیشتر محصولات دیگران را برای خود جلب کنند. در
 این دوره چون مبادلات کالا به کالا انجام می یابد، و کالا در معرض
 فساد و اتلاف است تمرکز ثروت و تفاوت در معیشت چندان
 نخواهد بود. هر چه اجتماع و نیازمندیها توسعه مییابد و بازار
 معاملات گسترده تر می شود موضوع تعیین و توافق ارزشها مشکل تر
 میگردد. برای توافق و تعیین ارزشها و تسهیل معاملات پول رخ
 نشان میدهد. پول نخست نماینده ارزشها و تسهیل کننده دادوستد
 ها است. در این مرحله بائع و مشتری از هم متمایز میگردد، دیگر
 لازم نیست که صاحبان سرمایه و پول کالاهای خود را در موقع
 احتیاج عمومی بیازار آورند. می توانند کالای خود را تا آنجا
 که فاسد نشود ذخیره کنند تا در موقع احتیاج با قیمت بیشتری
 بفروشند و هم پول را باسانی میتوانند گنجینه نمایند تا بموقع احتیاج
 و با اندازه مصرف کنند و چه بسا تولید کنندگانی که بموقع و با
 ارزش واقعی نمی توانند محصول خود را مبادله کنند زیرا تعیین
 ارزش بدست سرمایه داران و صاحبان پول پیشتر قرار میگردد
 که هر موقع بخواهند با ارزش کمتر محصولات تولید کنندگان را
 برای مصرف و احتکار بخرند و دوباره در وقت احتیاج با قیمت
 بیشتر بمصرف کننده و یا خود تولید کننده بفروشند و پول بیشتری
 جلب کنند و بتدریج طبقه مولد و کارگر با نیروی بدنی و کارو

مملقات خود در اختیار صاحبان پول و سرمایه درمی آید و پس از
چندی بطور رسمی غلام و برده آنها میگردند .

چون طبقه مولد و متصرف در زمین و منابع طبیعت بکسر
در اختیار سرمایه داران درآمد یارسانا برده آنان شد زمین و منابع
طبیعی هم در ملکیت آنها درم آید تا کاربایانجا میرسد که پولی
که نخست بعنوان نماینده تعیین ارزش و وسیله تسهیل مبادلات
جمل شده بود خود با ارزش تراز هر کالا و وسیله معامله می شود
و بازار ربا خواری گرم می شود، و در اثر قدرتی که پول یافته هدف
کوششها و موجب قدرتها می گردد

بنابراین سر رشته پول که بدست طبقه اء می آید سر رشته های
سرمایه های انسانی و طبیعی و حکومت هم دنبال آن بدست همین
طبقه قرار میگیرد و نظام طبیعی اجتماع و نفسیات و اخلاق
دیگرگون می شود ، و استعداد های بشری و فضائل از رشد باز
مماند و حس خیر خواهی و تعاون رو بخاموشی میرود ، و
غریزه تنازع در پناه که از موارث عالم حیوانات است در جنگها
و بیرحمیها رخ نشان میدهند، وحدت و هماهنگی اجتماعی مبدل
بشفرقه و اختلاف و طبقات متضاد میگردد ، طبقه محروم و بینوا
در برابر طبقه مالک و متصرف در اموال و نفوس که عموماً حکومت
را در دست دارند صف بندی میکنند. در این چنین وضعی اگر
چاره جوئی نشود همه استعدادها صرف دشمنی و کینه توزی خواهد
شد و آسایش و اطمینان از همسلب می شود و نگرانی و اضطراب
همه را فرا میگیرد و دوره انحطاط و فناء چنین اجتماعی فرا
میرسد

در هر مجتمهیکه وضع مالکیت و اقتصاد از
اعتدال خارج می شود و خطر انهدام و
نابسامانی نمایان میگردد مفعولامردان

پیدایش نظریات
و قوانین

عاقبت اندیش و اهل نظر بهچاره جوئی مباحثند تا آن طریق
وضع قوانین یا تذکرات غیر خواهانه و بیدار کردن احساسات
و عواطف انسان دوستی و توجه دادن ارباب قدرت و ثروت
بمسئولیت‌های اجتماعی یا از طریق نظریه و فرضیه‌ای که اجتماع
عادلانه و باصفائی را بنمایاند، از سقوط و انهداء جلوگیری
نمایند؛ ولی چون این طرق از مبده ایمان و عقیده و نفسیات بشری
تقویت نمیگردد یا اثری ندارد یا اثر آن زودگذر است. زیرا این
علاجه‌ها چنانکه باید از طبیان غریزه افزایش جوئی و مال اندوزی
نمی‌تواند جلوگیری نماید

بیشتر صاحب نظران باین مطلب توجه ندارند که چگونه
وضع اجتماعی و اقتصادی نتیجه اعمال و رفتار افراد و طبقات
اجتماع است و اعمال و رفتار از آثار نفسی و اخلاقی می‌باشد و
نمی‌توان ظواهر زندگی را از باطن و نفسیات منفک دانست
از این رو هر نظریه و قانونی تا منکی بنفیات و اخلاقیات نباشد
ثبات و بقائی ندارد و چنانکه باید اجراء نمی‌شود، مگر غیر
از اینست که هر نظریه و تشریع و تبدیلی درباره مالکیت باید بوسیله
قدرتی اجرا گردد و اگر این قدرت از ایمان و نفسیات نباشد
مجریان همین افراد بشوند که خود محکوم غریزه حب مال و
افزایش طلبی می‌باشند.

همین سبب در سرزمین و کشورهای شرق که بوسیله ادیان و
مصلحین، ایمان و مسئولیت اجتماعی و عواطف انسانی نفوذ و ریشه‌های
عمیق داشته با آنکه در ادوار قدیم قوانین و شرایع مدون و وسیعی
در امور مالی و اقتصادی نداشتند چه بسا اختلاف زندگی هم بسیار
بوده چهار پیران و اختلاف طبقاتی کمتر شده‌اند و از این رو نظریات
و فرضیه‌های اقتصادی و اجتماعی هم کمتر به چشم می‌آید. قوم یهود

پس از شهرنشینی تا وقتی که قوانین و مواعظ دینی در میان آنها حاکم بود و تحت سرپرستی پیغمبران بنی اسرائیل بسر میبردند با همه مال دوستی گرفتار اختلاف طبقاتی نشدند .

در ایران همینکه پیشوایان دینی با صاحبان قدرت همدست شدند و نفوس و اموال مردم را مورد تجاوز قرار دادند و ایمانها سست گردید اختلاف طبقاتی شدید شد و در این میان مانند مانی و مزدك بطرفداری از طبقات محروم قیام کردند .

در یونان و روم قدیم پس از تشکیل اجتماع و پیش از ظهور مسیحیت اختلاف طبقاتی و در نتیجه بحرانهای شدیدی پیش آمد و در این میان مردان حساس و سخنوری پیاخواستند که بتحریک و تبلیغ طبقات محروم می پرداختند و با شعر و خطابه زندگی اشراف و ثروتمندان را بازندگان یی نوایان و محرومان مقایسه میکردند و حس انتقام جوئی و کینه ورزی را در این طبقه رنج دیده بیدار و آنها را دعوت بشکل میکردند ولی چون اصول قانونی و نقشه مدنی که تأمین عدالت و حقوق محرومین کند نداشتند پیش از آنکه قدرتی بدستگیرند از میان میرفتند و اگر قدرتی بدست میگرفتند پس از اندك زمانی ناچار تسلیم سرمایه داران می شدند و حکومتها ئی که نماینده اشراف و ثروتمندان بودند همینکه احساس خطر میکردند با روشی که پیش میگرفتند یا نوید هائی که میدادند یا اصولی که وضع میکردند امید موقت برای ناراضیان فراهم مینمودند و همینکه خطر طغیان با اینگونه داروهای مخدر از میان میرفت وضع مالی و اقتصادی در مسیر سابق بر میگشت . یونان قدیم با آنکه از مراکز تمدن و علم بود دارای دین و آئین مشخص و معتقدات و اصول معنوی همگانی نبود تا بر همه طبقات یکسان حاکم و نافذ باشد . معتقدات آنها همان بود که از او هام بی پایه

و مبهم وضع سابق قبیله‌ای حفظ کرده بودند و پس از آنکه بصورت اجتماعی درآمدند طبقه مالکین و اشراف که از طریق بازرگانی و حمل و نقل دریائی ثروت مند شده بودند بر آنها حکومت میکردند. در مقابل آنها طبقه محرومین و غلامان و کارگران بودند که پیوسته با طبقه حکام و مالکین در اختلاف و حنك بسر میبردند. این اختلافات و دشمنی‌های داخلی با جنگهای خارجی که همیشه با آن مواجه بودند کشور یونان را در معرض سقوط و فناء قرار میداد، این وضع منشأ آن شد که اهل نظر و دانشمندان برای ایجاد عدالت و همبستگی مردم قوانینی وضع کنند یا نظریاتی ابراز دارند.

از طریق فرضیه و بعضی از این فلاسفه و مصلحین دوران دیش
 چون متوجه شدند که حکومت‌های
 معمولی زمان و قانون هیچیک تضمین عدالت
 اجتماعی و حقوق عمومی را نمی‌نمایند راه وصول بیک اجتماع عادل
 و هم آهنگ را در این دیدند که نقشه چنین اجتماع و حکومتی
 را طرح نمایند رایه و ایدآل آنرا در خاطر ها جای دهند تا
 این نقشه متدرجاً در اذهان قهت گیرد و طرفدارانی پیدا کند.
 باشد که در گوشه‌ای از زمین صورت عمل بخود گیرد و این سایه از
 ذهن بخارج ذهن گسترده شود.

اولین نقشه و مشهورتر از همه نظریه افلاطون است؛ افلاطون
 از ظلم و ستم هیئت حاکمه و وضع اقتصادی و اجتماعی و بیعدالتی
 یونان که مردی مانند سقراط را بی گناه محکوم بمرگ نمود و مردم را
 در زجر و فشار میدید ببتك آمد و قدرت هوش و فکر بی مانند
 خود را برای طرح يك اجتماع عادلانه و هم آهنگی بکار برد
 افلاطون در ده قسمت کتاب جمهوری خود با دقت کامل و آراء

محکم راه وصول و نقشه این حکومت را ترسیم نموده ، در این کتاب ایجاد و حفظ مدینه فاضله را تنها مربوط به تربیت صحیح و دقیق حکام میداند . وی نخست افرادی را که دارای استعداد های مختلف ذاتی می باشند به طبقه تقسیم مینماید :
۱- کشاورزان و هنرمندان ۲- سپاهیان ۳- حکام : و تخصص و تقسیم طبقات را بحسب استعدادهای مختلف اساس و پایه این مدینه فاضله میداند

آنگاه بشرح تربیت روسی و جسمی و اخلاقی کسانی که استعداد حکومت و اداره خلق را از کودکی دارند میپردازد ، بعقیده وی بهداز آنکه اینها در تمام مراحل تربیتی و علمی از امتحان خوب بیرون آمدند حق حکومت برای آنهاست و باید زمام امور را بدست گیرند . آنها را باید در محل مخصوصی از کشور جای دهند که زیر چادرها یا خانه های نظامی بسر برند و نباید پیش از تأمین زندگی دارای مال و خانه و املاک باشند . خانه های ساده ای که در آن منزل دارند نباید دارای پستو و مخزن باشد ، جیره و حقوقی که از مردم به آنها میرسد فقط باندازه کفاف معاش يك سال آنها باشد و چیزی افزوده نشود . باید متوجه باشند که نفسیات آنها ذخیره و گنج گرانها و طلا و نقره آسمانی است که همیشه باقی و ثابت است ، و از طلا و نقره زمین که در معرض فساد است بی نیازند لذا این چیزها را زیر سقف منزل خود نباید نگاه دارند و با خود چیزی از طلا و نقره حمل نمایند و در ظروف طلا و نقره نخورند و نیاشامند تا بتوانند ذخیره های نفسی خود و نظام اجتماع و حدود قانون را کاملاً حفظ نمایند . تهیه ملک و اندوختن طلا و نقره برای عموم طبقات این جامعه خطرناک است بخصوص برای حکام که اگر ملک و طلا و نقره فراهم نمایند بجای

آنکه حاکم باشند زارع و صراف میشوند ، و بین آنها و مردم و میان خودشان آتش کینه و طمع شعله‌ور می‌شود و پیوسته باید برای حفظ خود و اموال خود در بیم و هراس باشند و متدرباً بمال و رعیت و توده طمع می‌ورزند در نتیجه بجای آنکه نگه‌های پاسبان و هوشیار باشند گر گهای خونخوار می‌شوند ؛ چنین حکامی باید مراقب طبقات دیگر باشند تا تورم ثروت در بعضی و فقر در بعضی دیگر پیش نیاید و احتکار زمین و طلا و نقره ایجاد اختلاف و شکاف در مدینه فاضله ننماید .

این اجمالی از نظریه و نقشه افلاطون درباره وضع مالکیت در مدینه فاضله است ، ولی خود اعتراف دارد که این فرضیه بطور جامع و ثابت عملی نیست ، در اواخر کتاب در جواب یکی از شاگردانش که می‌پرسد آیا این نقشه عملی می‌باشد می‌گوید : اگر در زمین صورت نگیرد در آسمان نقشه حکومت عادلانه همین است !

پس از آنکه افلاطون متوجه شد که نقشه جمهوریت کاملاً با عمل تطبیق نمی‌نماید حتی برای عموم قابل تصور نیست کتابی دیگر بنام قوانین نوشت و در آن نقشه حکومت فاضله را بصورتی نزدیکتر باذهان و عمل و طرح قانونی تشریح کرده ، در این کتاب مالکیت محدود را برای حکام جایز دانسته . ارسطو چون بیشتر بواقعیات عملی توجه داشت نظریه استادش افلاطون را غیر عملی و مردود میدانست و چنین می‌گوید : استاد چون طبقات و افراد را در نقشه مدینه فاضله خود محدود ساخته سعادت و آزادی آنها را نادیده گرفته ، با آنکه اگر طبقات و افراد اجتماع آزاد در کار و کوشش و ابراز استعدادهای خود نباشند چنانکه باید علاقمند بزندگی نمی‌شوند و سعادت و رفاه عمومی تأمین نخواهد شد . ارسطو

کشور را خانواده وسیع و خانواده را در اساس کشور میدانند: همان روابطی که در میان اعضاء خانواده با هم و با سرپرست خانواده متعارف است باید در میان طبقات مردم و دولت باشد، در میان خانواده ثروت از ضروریات زندگی است و آنچه زائد بر ضروریات و مصارف است ثروت نیست از این نظر هر شغل و پیشه‌ای که منظور جمع و ذخیره ثروت می‌باشد غیر صحیح و بلکه مضر می‌باشد. مبادلات و معاملات باید بر اساس احتیاج خریدار به کالا و زائد بودن بر احتیاج فروشنده باشد نه تحصیل پول و ثروت، پول تنها وسیله مبادله است و نباید وسیله جمع ثروت و رباخواری شود، اگر پول وسیله ثروت اندوزی گردید اختلاف و اختلال پیش می‌آید. ارسطو مانند معلمش افلاطون دخالت طبقات پیشه‌ور و صنعتگر و کشاورز را در کار حکومت و سیاست از جهت وضع روحی و جسمی مخصوصی که دارند جایز نمی‌داند. **گزن نفون** شاگرد دیگر سقراط در باره مالکیت تشریح آزادی مطلق بود، اول به کشاورزی پس از آن بیازرگانی از راههای دریائی اهمیت میداد. دولت را بنائیس شرکت‌های بازرگانی و استخراج معادن بخصوص طلا و نقره و ملی کردن آنها توصیه میکرد.

در آثار کشورهای متمدن قدیم و رومیان پیش از نفوذ مسیحیت در این سرزمین نظریات مستقل و مدونی درباره مالکیت و اقتصاد مشهود نیست، نظریات رومیان همان پیروی از دانشمندان یونان بوده، بعد از نفوذ مسیحیت در روم و اروپای شرقی وضع اقتصاد و مالکیت پیروی از سنن طبیعی و ملی بضمیمه تعالیم مسیحیت بوده، بعد از سقوط امپراطوری روم (۳۹۳) بدست قبائل مهاجم و آغاز قرون وسطی تا مدتی در سراسر نقاط اروپا هرج و مرج

و قتل و غارت و بعد از آرامش و سکونت در شهرها اشرافیت و سرمایه‌داری و تجمل حکمفرما بود. در کرانه و سرزمین‌های وسیع این قاره مدت‌ها شغل عمومی دزدی و غارتگری یا کشاورزی گله‌داری بود. تنها وسیلهٔ صبر و تسلی محرومین و انصاف سرمایه‌داران و اشراف همان تعالیم مسیحیت بود زیرا تنها پیمشویان دینی بودند که مردم را بعدل و انصاف و انفاق و صبر و اجراء قوانین عهد عتیق (توراة) و اخلاقیات عهد جدید (انجیل) دعوت میکردند و ثروتمندان و رباخواران را سرزنش مینمودند و از اموال مالداران بعنوان ققراء و مصارف خیریه و کلیسا میگرفتند، در سراسر قرون وسطی کلیسا و کلیسائیان مرجع قضائی و رفع اختلافات و تعالیم اخلاقی بودند. در این مدت همه دانشمندان و نویسندگان نیز از علمای مسیحی بودند که سرچشمهٔ نظریات و اندیشه‌های آنان الهامات پیمبران و گاهی آمیخته با افکار و نظریات علمای یونان بخصوص ارسطو بوده.

در اواخر قرون وسطی در اروپا پس از تمرکز و توسعه تجارت و کشاورزی مالکین اراضی و سرمایه‌داران و پولداران بیش از پیش قدرت یافته، رباخواری و اندوختن پول و زر و سیم رایج گردید، طبقات حاکمه برای حفظ قدرت و سپاهیان خود سرمایه‌داران و پول آنها احتیاج و اتکاء داشتند و اختلاف طبقاتی و اختلال اقتصادی بیشتر می‌شد. درمیان این تحولات نظریات اقتصادی مختلفی ظاهر میگشت که منشأ آنها وضع خاص اجتماعی عمومی و چگونگی تربیتی و طبقه‌ای صاحب نظران بود. از این رو هیچیک از این عقاید بیان اصول کلی و علاج عمومی نبود، بعضی از این نظریات ناظر به حمایت از دهقانان و پیمشویان بود، بعضی ناظر بر فساد و دفاع از حقوق اشراف و مالکین یا تبار

و گردانندگان کلیسا بود.

از اواخر قرون وسطی و اوایل قرون تجدد، اروپا تحول تاریخی مخصوصی را میپیمود، کشف آمریکا (۱۴۹۲م) در این تحولات اثر تائیدی داشت، در میان این اوضاع صاحب نظران عدالت خواهی پیدا شدند، این صاحب نظران چون نظریه های محدود اختصای را وافی و مؤثر در ایجاد یک زندگی برتر و عادلانه ای ندیدند بفرضیه های خیالی پرداختند تا شاید افکار عمومی را برای تحقق بخشیدن بزندگی عالیتری آماده سازند. توماس مور (۱۴۸۰-۱۵۳۵) از کسانیست که از عدالت احتمالی در زمین یا محیط اروپا مأیوس شد و کشور خیالی ساخته خاطره شیرین تمدن خیالی افلاطون و زندگی برادرانه مسیحیان اولیه و تأثیر مهم کشف سرزمین جدید آمریکا خاطره یک جامه ایله آلی را در ضمیر او بیدار نمود. توماس مور که صدراعظم انگلستان بود چون توانست در برابر بیعدالتی های پادشاه و پاپ تسلیم نشود و مقاومت کرد از وزارت خلع و محکوم بمرک گردید و مرفقه جان سپرد. کتاب او بنام جزیره خیالی یا بهترین جمهورها پس از مرگش منتشر گردید. در این کتاب از زبان ناخدائی که با چند تن از کاشفین آمریکا باطراف دنیا مسافرت نموده، وضع اجتماعی جزیره خیالی را شرح داده. این ناخدا از پسمانگها و جنگها بستوه آمده و باین نکته متوجه شده که هر جا مالکیت شخصی وجود داشته باشد پول مبیار همه چیز باشد عدالت و رفاه از آن سرزمین رخت برهنند، بهترین نعمتها ببدترین ویی- همه چیزترین مردم تعلق میگیرد، اقلیتی ثروت هارا میان خود تقسیم میکنند و باقی در منجلا ب فقر و عدالت بسر میبرند. در این جزیره

۱- Thomas mor

ناخدا آرزوهای خود را چنین تصویر مینماید که مردم در روزش ساعت کار میکنند و بقیه را بمطالعه و بحث و توسعه منویات خود میپردازند. آنان چون از خطر طاعون نره آگاهند با نفرت بآن مینگرند و آنرا در میان زندگی خود نفوذ نمیدهند. این فلزات را برای ساختن ابزار و غل و زنجیر بکار میبرند تا مجرمین و جنایتکاران را با این بندها ببند کشند.

دیگر از کسانی که با تصور کشور خیالی خواسته خاطر رنجیده خود را آرام نماید و بامید چنین کشوری در زمین چشم از دنیا پوشید گامپانلا Thomas Campanella (۱۵۶۸ - ۱۶۳۹ م) کشیش ایتالیائی است که در صدد انقلاب بود؛ در اثر آن محکوم شد و بیست و هفت سال در زندان گذراند در ایام محکومیت کتابی بنام «کشور آفتاب» نوشت در این کتاب شرح حال ناخدائی را مینویسد که ضمن مسافرت خود بدور دنیا در نواحی استوائی موفق بملاقات هندیهای شد که از جور و ستم حکمرانان فرار کرده و بدانجا پناه آورده اند. این مردم زندگی برادرانه و مشترکی داشتند در این سرزمین همه اموال بین همه مشترکست. اطاق منزل، تخت خواب و همه چیز همگانیست، هر شش ماه یکمرتبه شورای قضات اطاقی که هر کس باید اشغال کند تعیین مینماید و اسم او را بالای در آن مینویسد. همه چیز دارند و لوازم زندگی در دسترس عموم است ولی مال اختصاصی نیست. کار هم بطور تساوی توزیع شده چنانکه بیش از چهار ساعت کار نمیکند، مواد غذایی در آنجا فراوان است جوانها از پیرهایی که متجاوز از صد تا دویست سال زیست نموده اند پذیرائی میکنند در آنجا خدمتکار وجود ندارد، همه باید کارهای خود را انجام دهند؛ در آنجا قتل و دزدی و زنا وجود ندارد، گناه در آنجا نیست.

آنچه گناه شمرده میشود تنبلی و حق ناشناسی و دروغ و اندوه
است. در کشور آفتاب، خورشید را محترم میدانند و خدا را پرستش
مینمایند. جامعه آنجا نزدیک بهمان جامعه ایستکه مسیح و افلاطون
آرزو داشتند.

دیدرو Diderot (۱۷۸۴-۱۷۱۳م) در کتاب خود
شرح مسافرت کسی را که بشهر خیالی «اوتائیتی» رفته است بیان
مینماید. از جمله میگوید پیرمرد مهماندار هنگام مشایعت بمن
گفت: ماها مردم پیگناه و خوشبختی هستیم تو هرگز نمیتوانی بسعادت
ما خللی وارد سازی ما مطابق ناموس طبیعت زندگی میکنیم و
تو قادر نیستی رنگ طبیعت را از آئینه روح ما بزدائی در اینجا
همه چیز بهمه کسی تعلق دارد، بیهوده بامو عظه خویش فکر تو و
هنی را که ما از فهمش عاجز هستیم بما تلقین مکن، هر چه برای
رفاه زندگی لازم است متعلق بماست، آیا ما از اینکه بیش از
اندازه نیاز خود مال گرد نمی آوریم شایسته تحقیر هستیم؟
هر زمان گرسنه شدیم غذا داریم، وقتی سردمان شد لباس داریم
و همین برای ما کافیست زیرا اگر بخواهیم پا را از حد احتیاج
فرا تر بگذاریم باید تا عمر داریم جان بکنیم.

اینگونه فرضیه ها و مجتمع های خیالی بیشتر در پایان قرون
وسطی و اوایل قرون تجدد و تمدن جدید پدید آمده، از یکسو
نبودن اصول قانونی و اجتماعی و اقتصادی که بتواند از هر جهت این
کشورهای نوینی که از زندگی ایلاتی و روستایی نشینی توسعه می یافت
دربگیرد و امور اجتماعی و اقتصادی آنها را تنظیم نماید، از
سوی دیگر توسعه فاصله و تضاد طبقاتی این اوضاع مردم متفکر
و صاحب نظر را وادار میکرد تا چاره ای برای سامان دادن باین
بی سامانی بیابند. و چون وضع این کشورها در حال تحول بود

و بیث وضع مقینی ثابت نمی ماند صاحب نظران نمیتوانستند نظریه های محدود و قوانین خاص عملی ابرازدارند. آنچه نمیتوانستند بیان میشد و نظر دهند تنها درباره اصول و نظریاتی بود که از تعالیم سابق یونانیان و مسیحیت در اذهان باقی بود که با محیط آن روز اروپا هیچگونه تطبیق نمی یافت و عملی نمی شد. از این رو فقط به بیان فرضیه و مدینه های خیالی اکتفاء کردند تا شاید زمینه تحقق و عملی شدن آنها فراهم شود و این سایه های خیالی در گوشه ای از زمین گسترده گردد.

چنانکه اشاره شد در یونان و رم قدیم اصول و مقرراتی درباره روابط مالکیت و اقتصاد در میان نبوده. پس از توسعه مسیحیت تعالیم این آئین گاهی آمیخته با نظریات یونانیان بخصوص ارسطو در تعدیل و حسن روابط مردمیکه پیروی از این تعالیم مینمودند مؤثر بود. پس از شروع دوره تجدد (رنسانس) که تقریباً از نیمه قرن پانزده و اختراع چاپ آغاز میگردد به زمان تحول فکری و علمی، با کشف امریکا و دست یافتن اروپا بر منابع ثروت این قاره و قاره های دیگر و توسعه تجارت خارجی و داخلی، تحول بسیار بقیه ای در وضع اقتصادی پیش آمد. اروپا که با افکار روزندگی جدیدی ناگهان روبرو می شد تعالیم مسیحیت و حاکمیت کلیسا را پشت سر میگذارد. پس تعالیم مسیحیت و فرضیه های کلی و خیالی نمیتوانست راه و روشی پیش آورد و روابط اجتماعی و اقتصادی تعدیل یا تنظیم نماید. از این رواندیشه های صاحبان نظر متوجه یافتن حدود و مقرراتی گردید که بوضع موجود سامانی بخشند و احیاناً تعدیلی در روابط اجتماعی و اقتصادی میان طبقات پدید آورد. بنا بر این اصول و مقرراتیکه متخذ از وضع موجود بود نمیتوانست برای همیشه همه جا ثابت و غیر متغیر باشد و قهراً بحسب تحولات

اجتماعی تغییر مییافت، و اگر درباره روابط اقتصادی (که علم اقتصاد نامیده شده) پس از گذشت سالها از ظهور این علم اصول ثابت و کلی معتقد شویم جز چند اصل محدود که دیگر مسائل در پیرامون آن می باشد نمی یابیم.

در اواخر قرن ۱۵ که زندگی شهری در

مرکانتیلیستها

اروپا توسعه مییافت و امنیت نسبی در

یا

شهرها برقرار می شد، و طرق دریائی

سوداگران

برای دست یافتن بقاره های دور بروی

مردم این سرزمین باز می شد و بازار

تجارت های وسیع داخلی و خارجی افزایش می یافت و از هر سو کالاهای

تجارتی صادر و وارد میگردید و جویهای طلا و نقره امریکای تازه

رخ نشان داده و افریقا و هند غافل گیر شده بسوی اروپا سرازیر

می شد، در چنین وضع مردمی پیدا شدند که با برتری فکری و

عقلی خود عامه مردم و دولتها را به تسهیل جلب پول و طلا دعوت

میکردند و طرق و راههای فکری برای این منظور ارائه مینمودند

و معتقد به برتری تجارت و پول بر کشاورزی و صنعت بودند.

پس از آن راه و روش و آراء اینها بنام مکتب اقتصادی «مرکانتیلیست»

سوداگری نامیده شدند «طالقانی و زمانه ما»

فیزیوکراتها: با توسعه روز افزون بازارهای تجارت

داخلی و خارجی در اروپا و باز شدن طرق دریائی، ظهور صنایع،

تمرکز پول و ثروت در شهرها و افزایش قدرت دولتها و قوای

تأمینیه، کشاورزان شهرهای پر رونق روی آوردند و پی در پی در

استخدام دولت و شرکتها و تجارتخانه ها در می آمدند، هر چه

رونق پول و تجارت و زندگی شهرها بیشتر می شد زمین های مزروعی

و دهات بایر و بی رونق میگردید و سطح تولید کشاورزی پائین

می‌آید. با فراوانی طلا و پول در شهرها معیشت برای بیشتر مردم
 سخت‌تر می‌شد، در این وضع اجتماعی و زمینه روابط عمومی و
 اقتصادی نظریات تازه‌ای پدید آمد که از جهت اصول مشترکی
 که داشتند بعنوان فیزیوکرات معروف شدند. اصول نظریات
 آنها این بود که کشاورزی یگانه منشأ تولید افزاینده و طبیعی
 می‌باشد. تجارت و صنعت گرچه مفید است ولی عقیم و نازامی‌باشد.
 اینها طبقه تجار و صنعتگران را طبقه عقیم اجتماع مینامیدند چون
 کارشان جمع کالاها و مواد است و صنعتگران بآن مواد صورت
 دیگری میدهند سپس در میان مردم تفریق می‌تایند. و لسی
 فلاحت معادله ضریبی دارد، فلاح بذرا در زمین تفریق مینماید
 و آنچه جمع میکنند ضریب تفریق شده است. تاجر و صنعتگر
 متکی به کشاورز است و کشاورز متکی بمنبع لایزال زمین؛ فلاحت
 مانند خون در بدن اجتماع است که در میان طبقات و افراد می‌گردد
 و بهره آن بدهقان بر می‌گردد که مرتبط بزمین می‌باشد.
 از این نقطه نظر معتقد شدند که بطور کلی نظام زندگی باید
 متکی بر نظام طبیعت باشد. و اجتماع و اقتصاد و اخلاق را نمیتوان
 از هم منفک کرد. نظام طبیعی را چنین تعریف میکردند: نظام
 طبیعی نظام بدیهی و قابل درک همه است. برای درک بدیهیات
 باید افکار آزاد و از محدودیت بمادات و معلومات خارج شود
 (دارای روح فیزیوکرات گردد) این نظام فوق اراده بشری و
 ادراکات علمی و قراردادهای اجتماعی است و غیر متغیر و لایزال
 والهی است. برای سعادت اجتماع باید آنرا بررسی و کشف کرد
 و بصورت عمل درآورد. گاهی هم نظام اجتماع را بنظام زندگی
 حشرات مانند زنبور عسل تشبیه میکردند؛ این تشبیه ریشه‌ای از
 دانشمندان یونان دارد «افلاطون در فرضیه مدینه فاضله تقسیم

و تخصص طبقات و عدم دخالت را بنظام زندگی زنبور عسل تشبیه نموده و میگوید «زنبورهای نیرویکار مانند طبقه اشراف و انگل‌های زورگو هستند که محصول کار طبقات مولد را میخورند و بیکار و تن‌آسا هستند» یکی از فیزیوکرات‌ها در اشعار هجویه خود نیز همین تشبیه را آورد تا مورد خشم زنبوران نثر زمان خود واقع شود چنانکه مجبور شد اشعار خود را توجیه و تأویل نماید .

این اصول کلی و نظریات علمی این دسته بود. روش عملی آنها این بود : چون منافع اجتماع در منافع افراد تأمین میشود باید افراد چنانکه آفریده شده اند آزاد باشند تا استعدادهای خود را ظاهر سازند و خود با هم حسن رابطه ایجاد نمایند ، باید رقابت در کار آزاد باشد تا تولید و سرمایه‌افزایش یابد و قیمت‌ها بطور طبیعی در میان خریدار و فروشنده تعیین شود تا هر دو بهره‌مند شوند کارها باید تقسیم و طبقه بندی شود . مالکیت خصوصی را در زمین و منابع طبیعت مشروع میدانستند .

با آنکه معتقد بآزادی در کار و تجارت داخل و خارج بودند حکومت را در تعیین مالیات و تحدیدهاییکه بصلاح اجتماع است تأیید میکردند. **آتلاین «طالقانی و زمانه ما»**

فیزیوکرات‌ها چون جمعی همفکر بودند که در اصول اتفاق داشتند باین نام معروف شدند و در اثر هرج و مرج و نبودن يك نظام اقتصادی روشن آبرویی یافتند . یکی از افراد معروف آنها دکتر گنه است و شمار معروف آنها «بیچاره کشوریکه کشاورزان آن محروم و تهی دست باشند» است .

اشکال مهم عقاید علمی و روش‌های عملی آنها این بود که نظام اجتماعی ، اقتصادی را مربوط بیک نظام واقعی طبیعی میدانستند

در صورتیکه کشف و تحقق چنین نظامی احاله بمجهول و خود مورد اختلاف نظر میباشد. از اینجهت گرچه نظریات آنها در آغاز تحولات مورد استقبال واقع شد و مسبب توجه بمسائل اقتصادی و حرکت اذهان گردید ولی منشأ اختلافات و مورد انتقادات شد و نتیجه درستی از آن مشهود نشد، چنانکه در بعضی از کشورهای اروپائی مانند فرانسه رواج این نظریه موجب تزلزل وضع اقتصادی گردید.

پس از این دانشمندان و اهل نظریه بحث و انتقاد و رفع نواقص و اشکالات نظریات آنها پرداختند. و از این زمان توجه بموضوع ارزش نیز پیش آمد.

آدام اسمیت اسکاتلندی (۱۷۲۲-۱۷۹۰) در آغاز انقلاب صنعتی و اختراع ماشین بخار و همزمان رواج نظریات فیزیوکراتها در فرانسه، مکتبهای کلاسیک در انگلستان رونق مییافت. آدام اسمیت یکی از محققین مکتب کلاسیک بود نخست در رشته علم اخلاق تخصص یافت پس از آن بمطالعه نظریات فیزیوکراتها (بخصوص دکتر کنه) و مسائل اقتصادی پرداخت تا آنکه کتاب تحقیقی و شیوائی با امثله و شواهد، بنام «تحقیقات راجع به صنعت ملل و ثروت» تألیف نمود.

اصول عقاید آدام اسمیت که از مجموع نوشتههایش برمیآید این است: نظام واقعی اجتماع و اقتصاد نظام طبیعی است (چنانکه فیزیوکراتها معتقد بودند) و این نظام همانستکه در طبیعت آزاد افراد و جوامع سرشته شده و همان نظام عادلانه و عاقلانه است. مردم را خسیسه احتیاج و نفع شخصی، به کار و کوشش و امیدارد از این رو خود بخود کارها تقسیم می شود و از مجموع کارها زندگی اجتماع سامان می یابد و محصول کار جامعه فراهم میگردد. روی همین اصول معتقد بود که همه طبقات مولد باید آزاد

باشند و دولتها جز در موارد خاص نباید افراد و طبقات را محدود سازند . وظیفه دولت فقط تأمین امنیت و دفاع میباشد . با آزادی طبقات مولد و نافع تقسیم کار پیش می‌رود ، محرك احتیاج و نفع شخصی نفع اجتماع را تأمین مینماید . این محرك عامل ناپیدا و مشیت الهی است که حاکم بر اراده انسان میباشد و همه را بلاشعور بسوی يك حقیقت ثابتی میراند .

تنظیم مبادله ، قانون عرضه و تقاضا ، وضع عمومی پول ، افزایش سرمایه همه بر پایه همین نظم طبیعی و آزادی قرار میگیرد . رقابت هم مانند اصل کشاورزی و تجارت و صنعت باید آزاد باشد زیرا رقابت آزاد موجب حسن اداره و تعدیل قیمت و بهتر شدن کالاها و بیشتر در دسترس قرار گرفتن برای مصرف کننده است

چنانکه انحصار ، حسن اداره را از میان میبرد و قیمت‌ها را بحسب میل انحصار گران ناموزون می‌سازد و کالاهارا بهر صورت و بهر قیمت که خواهند مصرف میکنند . حسن اداره پناهگاه همه طبقات است . سود بردن آزاد چون محرك اصلی پیشرفت اقتصاد میباشد هر چه راه سودبری سرمایه داری بیشتر باز باشد کار بیشتر پیش می‌رود و مزد کارگر افزایش مییابد . حق الارض هم سود سرمایه است که محصول محدود بودن و انحصار زمین‌های مرغوب میباشد .

اوبرخلاف فیزیوکراتها که سرچشمه اصلی ثروت را زمین میدانستند ، منشأ ثروت را بازوی کارگر ، و تجارت و صنعت را هم مولد میدانست . با این بیان : که طبقات اجتماع مانند اعضاء ماشینند که هر جزء آن کمک کارگر جزء دیگر است و مجموعاً مولد محصولاتند . روی همین اصل ، هم کارها باید بطور مشخص تقسیم

شود و هم معاضدت بیشتر داشته باشند . هر چه تقسیم مشخصتر گردد مهارت کارگر در کار خود بهتر خواهد شد و با برخورد با نواقص و مشکلات رفع عیب و اشکال بوی الهام می شود . و با تقسیم ، وقت کمتر و محصول وافر تر میگردد . با آنکه تجارت و صنعت را مفید و مولد میدانست به کشاورزی و توسعه آن اهمیت خاصی میداد و میگفت بیشتر سرمایه را باید مصرف کشاورزی کرد و باین وسیله دیگر کارها بحرکت درمی آید .

توسعه بیش از حد تجارت و صنعت را مضر میدانست . روی همین اصل که اسمیت پایه اقتصاد را بر بازوی کار گر میدانست ، بارزش کار توجه نمود و تقریباً ارزش اصلی را بر اصل نیروی کار قرار داد و معترف است که ارزش مبادله بحسب اوضاع و احوال اقتصادی و عرضه و تقاضا میباشد ، در نظر او برای ارزش اصلی کار ، هنرمندی و تخصص و سرعت و سرمایه اصلی و ابزار دخالت دارد ، ولی ارزش مبادله همیشه مساوی با ارزش اصلی و حقیقی نیست .
تمایل و احتیاج ، توانائی خرید ، تقاضای بیش از عرضه ، قیمت ها را بالا میبرد و سود اضافی بر میگردانند .

همینکه سود بالا رفت توجه بتولید کالای مورد حاجت بیشتر می شود و بیش از تقاضا عرضه میگردد ، در نتیجه بها گاهی از ارزش حقیقی هم کاهش مییابد . بهر حال نوسان در اطراف ارزش حقیقی مییابد . از این رودر بازار آزاد همه بهره مند می شوند و کالای مورد نظر نیز بیشتر به بازار روی می آورد ، و هر کس به کاریکه بهتر انجام میدهد متوجه می شود . و از این راه تخصص در هر کاری حاصل میگردد (بمکس نظریه افلاطون که منشأ توجه بهر کار و سپس تخصص در آن را فطری و غریزی میدانست)
خلاصه آنکه آدام اسمیت نظام طبیعی را نظام آزادی مطلق

اقتصادی و اجتماعی میدانست، با آنکه معتقد بنظام واقعی بود ولی بخلاف فیزیوکراتها که تحقق این نظام را از راه جستجوی امور بدیهی میدانستند و تحقق آن را در آزادی میدانست. نظریات وی گرچه در بسیاری از موارد (از جمله موضوع ارزش) مبهم بود ولی چون در آن روز، نو و بیسابقه بود مورد توجه قرار گرفت و تأثیر بسزائی در پیشرفت صنعت و تجارت نمود.

مالتوس (۱۷۶۶ - ۱۸۳۴ م) در آغاز تحولات صنعتی، اختلافات نظری، افزایش بیکاری و بحرانهای اقتصادی در انگلستان چشم باز کرد. گویا کثیش و داری تربیت مسیحی بودن در تأثر و ناراحتی او مؤثر بود. با وضعی که از نزدیک میدید نمیتوانست مانند آدام اسمیت و همفکران وی خوش بین باشد و به طبیعت از نظر سرچشمه خیر و برکت بنگرد. و نظریات و راههای علاج دیگران را مؤثر یا کافی نداند پی جوئی و اندیشه او برای یافتن علل بیمدالی و راه استقرار عدل و قسط باین نتیجه رسید که علت اصلی همه محرومیتها و نابسامانیها افزایش غیر محدود نفوس است، با دریافت این ریشه بیماری اجتماعی درمان قهری را بنظر خود چنین کشف کرد که باید از تکثیر نفوس جلوگیری شود، رساله ای بعنوان «اصول تکثیر جمعیت و ارتقاء»، تألیف نمود. چون نوشته و نظریاتش در معرض انتقاد های شدید قرار گرفت آن را با توضیح و جوابهای معترضین تکمیل کرد. خلاصه نظریه اش این است که چون نفوس بتصاعد هندسی افزایش مییابد و آذوقه و تولید با تصاعد عددی پیش میرود قهراً آذوقه مصرف نفوس پیوسته کاهش مییابد و همین منشاء نابسامانی و محرومیتها میگردد. از این رو گناه بگردن طبقه ای نیست و در داجتماع سرمایه داری و مالکیت خصوصی نمی باشد، قوانین و حدود هم در این زمینه کاری

از پیش نمی برد، یکانه علاج قحطی و راه ایجاد رفاه جلو گیری از تکثیر نفوس است .

طریق اختیاری جلو گیری از تکثیر نفوس در نظر او یکی محدود کردن ازدواج و توالد است، دیگر خودداری افراد و جمعیت ها از اعانه و خیرات جز در موارد محدود و برای کسانی که دست در کارند، زیرا اعانه ها موجب افزایش افراد بیکار و تنبل و انگل می گردد . او معتقد بود که نظام و قوانین اجتماع و طبیعت هم از افزایش نفوس جلو گیری میکند، از این جهت جنگ و قحطی و بیماری که نفوس زائد را از میان بر میدارد مفید و بخیر بشریت است در این نظریه اصل تنازع در بقاء، ارتقاء است که داروین هم از همین نظریه الهام گرفته .

مالتوس معتقد بود که نظام مزد و تولید هم کنترل کننده افزایش بیحد نفوس است؛ هر چه مردها و رفاه کارگران افزایش یابد توالد و تناسل افزوده می شود و هر چند توالد افزایش یابد مردها کاسته و بیکاری افزوده می گردد و در نتیجه نفوس زائد از میان می روند . و در مسافت محدود زمین چون کود بیشتری بکار رود تا حدی بهره بالا می رود از آن پس بهره نسبت بخرج کمتر می گردد و از درآمد کاسته می شود (قانون بهره نزولی)

مالتوس معتقد بود روی این حساب مردم میتوانند از زندگی بهره مند شوند و کسانی که مراعات این دستورات و اصول را نکنند خود بخود از میان اجتماع و زندگی رانده خواهند شد . او میگوید « کسانی که بدون شایستگی بخوانند و سفره طبیعت بشینند صاحبخانه او را بمنزل گاه فناء میراند و با فقر و گرسنگی و بیماری از سفره طبیعت بیرون میکنند » این خلاصه نظریات و پیش بینی های مالتوس بود که بعضی

او را بدبین و فلسفه‌اش را منحوس خوانده‌اند و پیش‌بینی‌هایش
 دربارهٔ افزایش جمعیت نسبت به مواد غذایی درست در نیامد.
 پس از آن با کشف وسائل تولید و کشاورزی و مواد شیمیائی محقق
 شد که اگر از سرچشمه خیرات طبیعت با وسائل علمی بهره‌برداری
 شود و عادلانه توزیع گردد، هر چه نفوس افزایش یابد گرسنه و
 بی‌مسکن و محروم نخواهند ماند. چنانکه امروز بسیاری از کشورها
 برای ازدیاد نفوس چاره جوئی میکنند و برای تغذیهٔ آیندگان هیچ
 نگرانی ندارند و از انحرافات و کسانده شدن زنها بکارهای اجتماعی
 که موجب کاسته شدن توالد است نگرانند.

ریکاردو Ricardo (۱۷۷۳-۱۸۲۳). از مشهورترین
 علمای اقتصاد کلاسیک و نخستین کسیست که اصول اقتصادی را با
 حساب و شکل و دلیل بررسی نموده. او از یهودیان اسپانیا بود
 پس از آن بکیش مسیحی درآمد، پیش از آنکه در اقتصاد شهرت یابد
 بنوان عالم ریاضی، مالک و ثروتمند، سیاستمدار وکیل پارلمان
 انگلستان شناخته میشد. پس از تألیف «اصول اقتصادی و سیاسی
 مالیات» عنوان عالم اقتصاد هم بر دیگر عناوینش افزوده شد.
 نخستین کسیست که مسئلهٔ توزیع را معروض بحث قرار داد.
 خلاصه‌ای از عقاید او: زمین در ابتدا مانند هوا ارزش ندارد،
 همینکه گزیده‌ترین زمینها بتصرف درآمد ارزش یافته. بنابراین
 بهرهٔ زمین (رانت) حق قانونی و مشروع است. افزایش کارمزد
 موجب توسعهٔ معیشت مزدگیر نمی‌شود بلکه افزایش مزد منشأ
 افزایش کارگر می‌شود، و افزایش کارگر منشأ کاهش مواد غذایی
 می‌گردد. چون حداقل زندگی وابسته بمواد غذایی است کمیابی
 مواد غذایی از تکثیر و توالد و تناسل کارگران میکاهد (قانون مفرغ
 مالتوس) با افزایش مردهای کارگر و کارفرما بهره زمین کاسته

میگرد، قیمت محصول را رقابت تعیین میکند. مأخذ ارزش، نیروی تولید است و بهره زمین مستثنی میباشد. سرمایه جزء ارزش است و روی همین اصل اختلاف و تضاد کارگر و کارفرما درمیگیرد.

چون نیروی تولید و کار مأخذ ارزش است (چنانکه اسمیت همین نظر را داشت) مقدار نسبی کار مقیاس ارزش نسبی میباشد.

در مورد معاملات خارجی نیز نظریه‌هایی دارد و آزادی تجارت را اساس مبادلات میداند. نظریات پراکنده و مبهم ریکاردو منشأ اختلافاتی گردید و راههای مباحث نوی را باز کرد.

این خلاصه‌ای از اصول نظریات علمی و عملی بود که درباره مالکیت و روابط آن (یاد در اصطلاح جدید، علم اقتصاد) در اروپا ظاهر شد، تا این زمان (پیش از انقلاب صنعتی عمومی) دیگر نظریات عموماً در اطراف رد و قبول و حاشیه همین اصول و نظریات بود، چنانکه با دقت بررسی شود این اصول و نظریه‌ها ناشی یا ناظر وضع زمان و مکان خاصی بوده و جز چند اصل محدود مطلق و کلی نمیباشد. بدیهی است که هر چه قوای فکری و عملی بیشتر به تصرف در مواهب طبیعی بکار افتد و از آن بهره برداری شود قدرت مالکیت کم‌و کیفاً بیشتر و نافذتر می‌شود و این موجب مشکلات و پیچیدگیهای جدیدی در روابط زندگی میگردد که برای باز کردن آن پیچیدگیها و جواب مسائل نظریات جدیدی پدید می‌آید. از این جهت این نظریات و راه حل‌ها نمیتواند يك اصول علمی کلی باشد که با هر زمان و مکانی تطبیق نماید.

انقلاب صنعتی: از اواسط قرن هجده همراه با پیدایش اختراعات و صنایع يك انقلاب سریع و ناگهانی در کشورهای

صنعتی اروپائی پیش آمد . اگر این تحولات مانند گذشته
بتدریج رخ مینمود شاید وضع اجتماعی و روابط اقتصادی با آن
بیشتر هماهنگ می شد و تعادل و بستگی میان طبقات تاحدی حفظ
می شد

انقلاب ناگهانی صنایع و ابزار تولید، درهای جدیدی برای
جمع و تمرکز قدرت مالی و تمرکز ثروت باز نمود و وسائل
گونگونی برای پنجه افکندن بمنابع زمین و سیراب نمودن
ریشه های سودجویی و امتیازخواهی در دسترس قرار داد . در اثر
آن شرکت های بزرگ برای تأسیس کارخانجات و مکیدن سرمایه ها
براه افتاد و هر نوع ابزار و آلات صنعتی هزاران دست کارگر
را از اتصال برشته های اقتصادی کوتاه نمود ؛ مردمی با نیروی
صنایع و بدست گرفتن دسته چرخهای تولید دستشان باطراف و
اعماق زمین باز شد، و مردمی دستشان از رشته های باریک هم کوتاه
گردید و درهای خیربرویشان بسته شد . این سرمایه های بی-
حساب که در اختیار صاحبان امتیازات و کارتل ها قرار گرفت
راههای نوینو برای تجمل و امتیازات و شهوات باز نمود . صاحبان
این سرمایه ها باسانی سودهای فراوان بدست آوردند و زحمت
آنان تنها نگهداری حساب و راه مصرف آن شد . رعد و برق
اختراعات و غریو حرکت چرخهای مولد یکسره نظر عموم و افکار
صاحبان نظر و فکر را بخود جلب نمود و مفزهای نیرومند برای
تکمیل صنایع و اختراعات جدید بکار افتاد و از توجه بمبادی ایمانی
و اخلاقی و مصالح اجتماعی منصرف گردید . در میان شکوه و جلال
تجمل و تقنن و شله ها و دودهای حرص و طمع و رعد و برق
ختراعات، ناله محرومها در دلها بی اثر گردید و ندای مردان

حق و اصلاح در گوشها ضعیف شد، آن اطمینان و الفتیکه مردان خدا در اجتماعات ایجاد نموده بودند و آن انس و رحمتیکه دلها را بهم مرتبط می داشت جای خود را بکینه توزی و بدبینی و دشمنی داد و رشته ایمان که رشته اتحاد و تعاون است سست و گسیخته گردید، وجدان انسانیت از کار افتاد و حس ترحم از بین رفت و تاریکی آرزو خودپرستی و نفع جوئی خرد ها را تیره و چشمها را تاریک نمود. محرومهای تیره بخت که هستی خود را در معرض کوران طمع آزمندان دیدند برای آنان در کمین نشستند و آزمندان خود را از خون و جمجمه قربانیان، کاخها ساختند و روی لاشه آنان رقصها برپا نمودند... هر چه بود و هر چه شد روز بروز درهای رحمت و خیر و صلح و صفا بسته تر، و درهای جهنم کینه و جنگ باز تر گردیده دو قطب فقیر و غنی و کارگر و کارفرما در برابر هم متمرکز شده وصف آرائی نمودند، هر چه صاحبان قدرت بیشتر احساس بخطر می نمودند بر پیر حمی و فشار می افزودند؛ هر چه فشار و محرومیت افزایش می یافت جوشش انتقام جوئی شدیدتر و اعصاب فشرده شدگان حساس تر میگردید. علاوه بر محرومیت و ظهور تفاوت در زندگی، کوتاه شدن دست عموم از کارهای تولیدی و گسیخته شدن روابط منوی و ایمانی و انحطاط اخلاقی نیز توازن و هم آهنگی اجتماعی را بشدت متزلزل مینمود

تنها فقر و محرومیت نیست که توازن را از میان می برد و قطب مخالف بوجود می آورد، زیرا که فقر و محرومیت و تفاوت همیشه در میان ملل بوده، ولی تفاوت فاحشی وجود نداشت. تفاوت نسبت به حوائج محدود و دست عموم بسوی رشته های کار

و سرمایه طبیعت باز بود . پیش از انقلاب سریع صنعت امتیازات مالی تنها برای وابستگان بدرباره و طبقه حاکمه و اشراف (قنودالها) بود ، و این امتیاز را چون موروثی ، یا بحق یا از جانب خدا می پنداشتند ، بر عموم گران نمی آمد . ولی پس از انقلاب صنعتی و توزیع ثروت و پخش آن میان مردمیکه آنگونه امتیازات را نداشتند و ظهور تجملات و شکوه زندگی آنان در مقابل چشم عموم ، نارضایتی و رقابت و آتش محرومیت را شعله ور نمود . پس باین نارضایتی و خشم را تنها از جهت فقر و احتیاجات ضروری نمیتوان دانست : زندگی یکفرد کارگر و پیشه‌ور و کشاورز پس از ظهور صنایع ، مستقر از زمان‌های پیش نگردید بلکه بطور عموم از جهت مجموع زندگی از پادشاهان گذشته نیز بهتر گردید . پادشاهان گذشته از مزایای زندگی بیشتر مردم امروز محروم بودند ماشین و برق و وسائل تفریح مردم قرن صنعت را نداشتند . بهم خوردن نسبت زندگی و پیدایش تجمل و تفتن و انگیزش هوس‌ها و امتیازات عمومی بود که احساس محرومیت را تند نمود و قطب مخالف را پدید آورد .

علت دیگری که اثر آن کمتر از محرومیت یا احساس محرومیت در هیجان نفوس و از میان بردن تعادل نیست ، کوتاه شدن دستها از رشته‌های تولید و کار است که اختراعات و صنایع پیش آورد .

ابزارهای کوچک سابق هر دسته و فرد را مستقل و متکی بعمل خود میداشت و در نفس هر کس ایجاد شخصیت و بی نیازی می نمود . ظهور کارخانه‌های بزرگ این استقلال و شخصیت فرد را گرفت . يك فرد کارگر کارخانه هر اندازه مزد گیر دوزندگیش

تأمین شود باز خود را غیر مستقل و محتاج بغیر میدانند و دیگر آنرا بر خلاف گذشته بخود محتاج نمی بینند. بیکار و کوتاه شدن دست کارگر بیشتر او را متوجه استقلال و احساس شخصیت می نمایند که از چه راه خود را مستقل و بی نیاز نشان دهد و بصاحبان صنایع بفهماند که شما بمن احتیاج دارید؟ البته این تظاهر با استقلال فردی ممکن نیست، باید مجتمع شوند و متمرکز گردند و گاهی دست از کار بردارند تا شخصیت خود را حفظ و تظاهر با استقلال نمایند، و چون فرد فرد در برابر قدرت صنعت و اجتماع سهامداران بی اراده و زبونند، باید بصورت اجتماع خود را بنمایانند آنچه این بحرانها را بیشتر تهییج می نمود و آتش حرص و کینه توزی و رقابت را شعله ور تر می ساخت سقوط اخلاقی طبقات بود چنانکه گفته شد، توزیع ثروت بدست عموم و ظهور تجمل و شهوانی و توجه افکار به وسائل جمع و ذخیره و مقدمه شدن ثروت برای ثروت، روابط ادبی و معنوی را قطع نمود و فضائل و شرافت عزت نفس و ایمان ضعیف گردید، انحراف دستگاههای دینی و فشار آنان بر افکار و عقاید و زندگی مردم بنام دین و سپر شدن نمایندگان دین برای صاحبان قدرت و مال و سلب آزادی قانون مردم و ترویج اوهام و خرافات همه اینها مقدمه انقلاب و تحول اروپا و عکس العملها را فراهم آورد. چون اتکاء ایمانی از میان رفت حکومت اخلاق و فضائل هم در برابر انقلابهای صنعتی ناتوان گردید، این وضع مردم را بیشتر دچار خشم و بدبینی نمود...

اینک خلاصه آنچه پس از انقلاب صنعتی موجب بهم ریختن وضع اجتماعات و از میان رفتن توازن گردید: ۱- بیش از پیش

ثروت در میان عده‌ای متمرکز و محدود شد ۲ - دست عموم صنعتگران و کشاورزان از منابع طبیعت و کار آزاد کوتاه گردید ۳ - در اثر اجتماع مردم در شهرها و ظهور تجمل‌ها و هوسهای گوناگون بر انگیزته شد ۴ - استقلال شخصیت کارگران و کشاورزان رو بضعف رفت ۵ - روح عمومی در اثر نزدیکی با یکدیگر و پیشرفت تمدن حساستر شد ۶ - بدرقاری و خرافات طرفداران مذهب موجب بدبینی و عکس‌العمل نسبت بمذهب گردید و در اثر آن پایه اخلاق و روابط معنوی نسبت شد.

این بود نمونه آثار یک تحول ناگهانی صنعت و پیدایش تمدن جدید با آورد که در نتیجه آن توازن و تعادل اقتصادی و اجتماعی از میان رفت و روابط میان طبقات هر یک پس از دیگری گسیخت.

پیدایش قدرت کارگری

در میان این پراکندگی و صف‌بندی واضطراب و در دل دستگاه‌های صنعتی نقطه یک قدرت متحدی بسته میشد. این قدرت متمرکز و ناراضی همان قدرت کارگریست که طولی نکشید که بصورت یک قدرت فعال درآمد.

در اروپا پیش از پیدایش کارخانجات بزرگ، صنعتگران در دهات و قصبات پراکنده بودند. هر صنعتگری در خانه و کنار زن و بچه خود میان فضای آزاد، کار کوچک خود را انجام میداد. وزن بچه‌اش با و کمک میکردند و بیشتر دارای مزرعه و باغی بودند که از بهره‌های روحی و ثمرات آن بهره‌مند می‌شدند. پس از صرف محصول صنعت و زراعت، اضافه را برای تهیه وسایل دیگر می‌فروختند.

در زیر شمع آفتاب و در میان هوای آزاد و گرمی محبت خانواده زندگی آرام و خوشی داشتند ، هوسها کم و نفوس قانع و مزاجها سالم و روح ایمان و اخلاق زنده بود ، در کشتزارها و مهابد و مجامع با استقلال در شخصیت و روح صمیمیت با هم بسر می بردند و پدران معنوی روح محبت و امید در دل آنها می دمیدند و از طرف مسیح (ع) نوازششان می نمودند . اگر در میان آنها صاحبان سرمایه بیشتری یافت می شد خود از آنها و صنعتگر یا کشاورز بود که محصولات و مصنوعات دیگرانرا می خرید و در مواقع لزوم با آنها بعنوان قرض و پیش خرید کمک می کرد .

از نیمه قرن هجده که صنایع و اختراعات و همراه آن استثمار شروع شد ناگهان آن زندگی آرام و اطمینان بخش بس زندگی مضطرب و پرفشاری تبدیل شد ، کارگرا و کشاورزان از دهات و دامنه کوهها بطرف شهرها سرازیر شدند و در میان کارخانجات پر از صدا و دود و محیط آلوده گرد آمدند ، از کینار عواطف گرم زن و بچه در کنار چرخهای مهیب و خشن کارخانهها قرار گرفتند . چون این انقلاب ناگهانی پیش آمد آنرا انقلاب صنعتی می گویند این انقلاب نخست در انگلستان پیش آمد و سپس در دیگر کشورهای اروپائی شروع شد .

انقلاب فرانسه و جنگهای ناپلئون میدان فعالیت و پیشرفت را برای انگلستان باز نمود و دیگر کشورها بیکه سرگرم جنگ و انقلاب بودند سالها عقب ماندند .

نخستین اختراع را در صنعت بافندگی « هرکریوز » در سال ۱۷۷۰ نمود ؛ پس از آن استفاده از فشار آبر « ارگریت » کشف نمود ؛ سپس راه استفاده از بخار را جیمزوات در سال

۱۷۶۹ باز کرد و باین ترتیب نخست قدرت فشار آب آنگاه بخار پس از آن برق قدرت را از دست کارگر و نیروی جسمی انسان سلب نمود .

از این انقلاب صنعتی گرچه دولت‌ها و سرمایه‌داران برای جمع ثروت و توسعه نفوذ خود بهره‌های بسیار بردند ولی بهمان عللی که ذکر شد وضع توده مردم و کارگران پستتر و بدتر شد و فشار بر آنان زیاد و مزدها کم و مالیاتها سنگین گردید و قیمت اسعار بالا رفت . این کارگران از نزدیک و با چشم خود میدیدند که نتیجه و محصول رنج آنان بچیب کسانی میرود که در کاخ‌های خود در آسایش و نعمتند . امتیاز این کارگران بر کارگران پیش از انقلاب صنعتی این بود که نزدیک بهم در یک محیط و زیر یک سقف بسر میبردند ، این نزدیکی و همکاری کم کم یک حالت روحی و اخلاقی مخصوص در آنها ایجاد نمود و از حیث فکر و روحیه مردمی ممتاز و متحد گردیدند و فشار هم صفوف را فشرده تر نمود . از این زمان مقاومت‌های دسته جمعی شروع شد و یک جمعیت هم فکر و متحدی از دل ملل صنعتی بوجود آمد . در آغاز ولادت و جنبش این مولود جدید ، حکومتها و سرمایه‌داران برای خفه کردن و پراکنده نمودن وحدت آنها تمام قدرت خود را بکار بردند ولی در نتیجه قدرت کارگری متمرکزتر گردید و عموم کارگران اختلافات نژادی و ملی را کنار گذاشته برای بدست آوردن امتیازات و مقاومت هم آهنگ شدند ، تا آنکه در سال (۱۸۲۵) اتحادیه کارگری برسمیت شناخته شد و تشکیلاتشان در سراسر کشورهای صنعتی توسعه یافت و برای خود نمایندگان تعیین نمودند تا در باره مزد و وضع

زندگی و بهداشت آنها، نظر دهند و حکومتها را باجرا آنچه
تصویب شده مجبور نمایند. اگر در اجراء پیشنهادات آنها
حکومتها مسامحه می نمودند باسلحه بران اعتصابهای دست جمعی
متوسل می شدند و از اندوخته ماهیانه ای که می برداختند برای
روزهای اعتصاب استفاده مینمودند. گاهی فشار زندگی، کارگران
را مجبور بتسلیم می نمود، گاهی صاحبان صنایع تسلیم آنان
می شدند ولی نتیجه بسود کارگران تمام می شد. در کشورهایی
مانند انگلستان که استقلال روحی و تضامنی اجتماعی بیشتری
داشتند با پیشرفت سریع صنایع اختلاف و شکاف اجتماعی محسوسی
پیش نمی آمد و وضع کارگری با پیشرفت صنایع هم آهنگ می شد.
در میان این تحولات و اوضاع اجتماعی کارگران و مزد بگیران
وارد میدان زندگی و حیات اجتماعی میشدند. در کشورهایی که
توجه بوضع کارگران و تأمین زندگی آنها بیشتر بود این طبقه
دارای تشکیلات، اجتماعی شدند و نمایندگانی گزیدند و بمقاماتی
رسیدند. در کشورهایی که توجه بآنها و تضامن اجتماعی ضعیفتر
بود کارگران طبقه ممتاز و جدائی گشتند و در برابر سرمایه داران
و صاحبان صنایع صف آرائی نمودند و زمینه انقلاب را فراهم
کردند. در این شرایط و اوضاع اشخاص، برتری جو و ریاست طلب
از وضع آشفته و نارضایتی و همبستگی کارگران و مزد بگیران
بهره برداری میکردند و بوسیله مقالات و خطابه سرائی زندگی
فلاکت بار و حقوق آنها را مجسم مینمودند و وضع آنها را با
سرمایه داران و کار فرمایان مقایسه میکردند و از این راه
آنها را بدنبال خود میکشیدند.

پیشرفت سریع صنایع و افزایش روز افزون قدرت کارگری و

همبستگی این طبقه منشأ نظریاتی که بسود وجانبداری این طبقه ممتاز و فعال باشد گردید. نظریه‌های اجتماعی و اشتراکی قدیم و تصویرهای مدینه فاضله که بیشتر از یونان و تسالیم مسیحیت سرچشمه می‌گرفت و طرفداران پراکنده و فاقد قدرت تحقق و اجرا داشت و میرفت که از خاطرها محو شود در این تحولات صنعتی و اجتماعی اروپا دوباره این بار از میان توده متمرکز کارگران و بحسب آرزوهای آنان پدید آمد که نفوس پذیرا و قدرت اجراء پشتیبان این نظریات بود و بدست داشتن دسته‌های چرخ صنایع قدرتی بی‌سابقه بدست آنها داده بود.

طرفداران آزادی مالکیت (که بیشتر آنان پیش از تحولات صنعتی و از مکتب‌های کلاسیک بودند) عموماً در باره حق مالکیت‌های فردی متفق بودند و آزادی و مالکیت فردی را از هر جهت بسود اجتماع میدانستند. از این نظر مجتمع شخصیت جداگانه‌ای جز اجتماع افراد و طبقات ندارد. بعکس اشتراکیون جدید که برای اجتماع شخصیت مستقلی قائلند. از این رو منافع افراد و طبقات را در ضمن روش حکومت و عدالت و مساوات اجتماعی میدانند. با همه اختلافات نظری که اشتراکیون دارند در این آراء متفقند که: مالکیت بیش از این که علاقه فردی با اشیاء باشد مربوط بر روابط اقتصادی اجتماعی و سیاسی است، مالکیت فردی و روابط اقتصادی در حدود روابط کلی اجتماعی و سیاسی محدود میگردد، و باید نظر گرفتن منافع و تأمین زندگی عموم سازمان اجتماعی و حکومت تغییر میابد و باید دولت نماینده مصلحت عامه باشد و در کارها و مالکیت دخالت نماید و کارها را بدست گیرد تا بتواند منافع عموم را تأمین نماید و اختلاف طبقات را از میان بردارد. اختلافی که

اشتراکیون باهم دارند بیشتر در باره راه وصول بچنین حکومتی است که بعضی راه وصول را انقلاب میدانند و بعضی میگویند باید از راه مبارزات قانونی و اجتماعی بچنین قدرتی رسید. اختلاف دیگر آنها در باره حدود دخالت دولت و سلب مالکیت از افراد است. این دو نظر «آزادی مطلق افراد و مالکیت شخصی» و «محدود بودن اشخاص و مالکیت اشتراکی و اجتماعی» از اواخر قرن هجده بصورت آشتی ناپذیر و متمایز در برابر هم قرار گرفت.

با توجه بتاریخ تحولات صنعتی غرب مشهود است که نظریات اشتراکی بصورت جدید از اوایل تحولات صنعتی ظاهر شده و هر قدر با تحولات اجتماعی و صنعتی پیش میآیم طرفداران اشتراکی صنعتی بیشتر و آرائشان باهم نزدیکتر میگردد.

جان لاک (۱۶۳۲ - ۱۷۰۴ م) میگوید زمین را خداوند، رایگان بهمه داده و هر کس روی قطعه زمینی کار کند آن زمین ملك او می شود، اصل بر زمین و کار است.

ژان ژاک روسو^۱ معتقد است که پایه سعادت،

۱ - روسو از فلاسفه قرن هجده بحساب می آید و افکار و آراء پراکنده وی در انقلاب فرانسه بسیار مؤثر بوده، بدستگاه مسیحیت بدبین ولی بخدا ایمان راسخ داشت. روسو معتقد است که طبیعت انسان پاک و آزاد و خوشحالت آفریده شده اجتماع است که او را بدبخت و آلوده می نماید و قیودی بنام قوانین بر گردش می گذارد و با زنجیر و افسار قوانین بیشتر مردم با یکدیگر محدود میشوند. میگوید حال که نمیتوان این قوانین و بیزدرا یکسره برداشت باید افراد تسلیه اجتماعی شوند که خود

طبیعت و فطرت اولی بشر است در تمام جهات باید بطبیعت و فطرت اولی برگشت و قوانین و اصل مالکیت باید تابع طبیعت شود ، در طبیعت اولی مردم دارای حقوق متساوینند ، مالکیت شخصی و مقررات و تجملات و قیود منشأ تمام گرفتاریها و محرومیتها شده . اگر بخواهیم اولین جنایتکار را که منشأ تمام جنایتها شده است پیدا کنیم باید بگوئیم اولین کسی بوده که قطعه زمینی را محصور نموده اطراف آن را میخکوب کرده و عنوان « ملك من » را روی آن گذارده و تمام قوانین بدبخت کننده و قیدها از اینجا شروع شده ، کسی که عنوان « ملك من » را الفاء کند و این حصار و میخکوب را از میان بردارد بزرگترین خدمتگذار اجتماع است ؛ و سپس خود اعتراف دارد الفاء مالکیت

می سازند و آزادی خود را در ضمن آزادی اجتماع بجویند اساس حکومت را باید مردم برپا کنند و پادشاهان حق حکومت میراثی و الهی ندارند. چون این تمدن بشری مایه فساد و قیود و آلودگیست هر چه پیش رود فساد و شر آن بیشتر خواهد شد . ادبیات و هنر نمایی و نمایش از آثار فساد است ، زیرا اینها خود تجملی یا از آثار تجمل است و تجملات نتیجه ثروتمندی و عدم تساویست که جمعی دیگران را بجاایند و برای خود وسائل تجمل فراهم سازند .

دوره زندگانی روسو مختلف است خود در کتاب اعترافات دوره اول زندگانی خود را شرح میدهد . در کتاب قرار داد اجتماعی نظریات سیاسی و اجتماعی خود را بیان می نماید در دوره آخر ، بدبینی شدیدی بر او مسلط شده بود که هر حرکت و سخنی را گمان مکرر برای آزار و توهین باو انجام میگیرد و گفته میشود.

و برگشت. بوضع فطرت و طبیعت اولی ممکن نیست ولی باید
کوشید تا هر چه بیشتر مالکیت را محدود کرد و در مقابل توسعه
آن موانعی (که همان مقررات است) ایجاد نمود ، و آنرا
تابع منافع عموم گرداند تا مردمی نتوانند بوسیله ثروت نیروی
فکری و جسمی افراد را بخرند و مردمی آن اندازه فقیر
باشند که همه قوا و هستی خود را بفروشند .

دوبیسیمیر (۱۷۵۸-۱۷۹۴م) از سران انقلاب فرانسه و از
پیروان روسواست. میگوید چون تساوی مطلق و الفاء مالکیت
محال است باید بوسیله قانون محدود شود و از جهت زمان منقطع
گردد ، مالکیت در مدت عمر باشد و پس از مرگ ماترک شخصی
بتصرف دولت درآید، و کسی حق وصیت نسبت باموال خود نداشته
باشد . این آراء و نظریه ها از علل و مقدمات انقلاب فرانسه
محسوب میشود .

— انقلاب کبیر فرانسه در نتیجه انقلاب صنعتی و ظهور
اینگونه آراء از سال ۱۷۸۹ شروع و در سال ۱۷۹۵ ختم شد . اگر از
سران انقلاب می پرسیدند که هدف صحیح انقلاب چیست جز چند
جمله منفی جوابی نداشتند — نه سرمایه داری ، نه سلطنت ، نه
مالکیت ، نه کنیسه — با انکاء باین منقیات انقلاب با سیل خون و آتش
شروع شد؛ افمی زخم خورده و دیوانه انقلاب همی بخود می پیچید
و دور و نزدیک، خودی و بیگانه را بخاک و خون می کشید ، از شدت
خشم اعضاء بدن خود را هم می گزید ، در بحران انقلاب حکومت
برای دسته های گیوتین و دهانه توپ و تفنگ بود . هر زمان يك
دسته مردم دسته های گیوتین را بدست می گرفتند و پشته های توپ
می نشستند و عده ای از سربازان انقلاب مانند روبسیمیر — که

امیل بابف (۱۷۶۰-۱۷۹۶): افراد در حق مالکیت

نظریه‌اش گفته شد - و مانند بابوف - که رقبای خود را از میان برد و معتقد بود انقلاب باید ادامه داشته باشد تا زمین و کنار و وسایل تولید مال همه شود - نیز محکوم گیتین شدند .

در سال ۱۸۱۵ پس از آنکه ناپلئون آخرین رمق فرانسه را با جنگ‌های خود گرفت و خود تبمید گردید دنباله انقلاب قطع شد . در این انقلاب پادشاه و ملکه تسلیم گیتین شدند و عنوان سلطنت برداشته شد ، املاک از تصرف سرمایه‌داران بیرون رفت ، بنام عید عقل کلیسا هارا غارت کردند ، کشیش ها را بزدان یا بطرف گیتونین فرستادند زنگهای کنائس را بتوپ و تفنگ تبدیل نمودند ، ولی در نتیجه مستبد یکه تازی مانند ناپلئون را با گل ریزان برادر یکه سلطنت نشانند! املاک بتصرف مالکین دیگری آمد. در ۱۸۰۷ قانون مدنی تدوین و بامضاء ناپلئون رسید و در ماده ۲ آن رسماً اعلام شد که مالکیت حق خدشه ناپذیر و مقدس بشر است !

درهای کنائس با شکوه بیشتری باز شد و دو مرتبه زنگها بصدا درآمد . نتیجه این همه خون ریزی فقط تغییر ظواهر و عناوین و اسمها گردید . چرا ؟ برای آنکه نقشه و هدف روشن و مدونی نداشتند و در زیر پرده عواطف و احساسات انسانی و عوامل موقت مخیط ، فعالیت با عقاید و فطریات و غرائز نفسانیت و تغییر آن تدبیری و مربوط بموامل دیگر است .

«ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم»

یکی از نتایج مثبت و مؤثر انقلاب فرانسه این شد که تحریک و انقلاب سازنده نیست . از این جهت افکار بیش از پیش متوجه مکتب‌های عملی اجتماعی و اقتصادی گردید .

متساویند و باید مالکیت خصوصی و ارث ملتی شود .

گفت هانری دوسن سیمون (۱۷۶۰ - ۱۸۲۵) :

باید برای تساوی و حفظ حقوق مردم یک مرجع عالی روحانی (پس از شکست کلیسا) بر مردم سرپرستی نماید ، و دولت پارلمانی تشکیل شود . و صنایع در ملک دولت در آید ، قشودالها حق مالکیت بر اراضی ندارند ، ثروت باید بحسب کار و تولید تقسیم شود و مالکیت باید محدود بکار گردد . دسن سیمون از متفکرین فرانسه است و نظریات او مورد توجه و منشأ مکتب مخصوصی گردید .

فیهفته (۱۷۶۲ - ۱۸۱۴) از فلاسفه آلمان مالکیت را

را به شخصی با اشیاء سود بخش یا قرار داد میان مردم معرفی کرده ، توزیع کار و ثروت و تثبیت نرخها را بدولت پیشنهاد نموده ، و دولت را مسئول تنظیم اقتصاد ، دانسته (اساس جامعه ناسیونال - سوسیالیسم آلمان از اوست) .

جرمی بنتام (۱۷۴۷ - ۱۸۳۲) حقوق دان و قانونگذار

بنام میگفت : مالکیت مخلوق قانون است و ریشه از قشوس بشری و ماوراء طبیعت دارد . چون خیرات طبیعت برای عموم است با وضع قانون باید میان همه بحسب حق و استعداد ، یکسان تقسیم گردد .

پروتن (۱۸۰۹) سخت با مالکیت خصوصی زمین و

نپرداختن حق کارگران مخالف بود ، و عقیده داشت که کسانیکه اولین بار قطعه‌هایی از زمین را بملک خود در آوردند و کارفرمایانیکه معادل ارزش کار کارگران حق آنها را نمیدادند متعدی و دزدند . اجتماع باید بر اساس حق مالکیت افراد بر محصول

کارشان قرار گیرد . این حکومتها هستند که از متجاوزین به حقوق و استثمارگران حمایت میکنند و باید اداره کار مردم از حکومت گرفته و بمردم تفویض شود تا اتحاد و نظم برقرار گردد

لوئی بلان (۱۸۱۱-۱۸۸۲) چون بتساوی استعدادها عقیده نداشت تساوی در شغل و بهره از کار را مردود میدانست ، جمله معروف « از هر کس باندازه توانایی و بهر کس باندازه نیازمندی » از طرف او طرح شد و پس از آن ، این جمله شعار اکثر سوسیالیستها گردید . او برقراری و اجراء این شعار را یگانه وسیله تکامل افراد و اجتماع اعلام نمود و کارگران را برای تحقق دادن این مقصود و انتفاع حقشان با اقدام و اصلاح ایجاد حکومت از خود، دعوت نمود .

مارکس (۱۸۱۸ - ۱۸۸۴) در پروس آلمان میان خانواده یهودی بدنیآ آمده ، زندگی و نشوونمای مارکس در میان تحولات سریع صنعتی اواسط قرن نوزده و بحران بیکاری و فشار بر کارگران بود . ناراضی و آمادگی برای انقلاب بخصوص در آلمان از تمرکز کارگران و فشار بر آنها همه طبقات سرایت کرده بود . احزاب و دستجاتی متشکل شدند تا کارگران و ناراضیان را برای رساندن بحقوقشان رهبری کنند ، یکی از این دستجات فرقه عدالتخواهان بود که در آلمان تأسیس شد و با همفکری مارکس و دوستش « انگلس » اعلامیه ای در سال ۱۸۴۸ صادر کرد که بعد بعنوان «مانیفست کمونیست» مشهور شد . این اعلامیه متضمن بیان اصول و دستوری برای اقدامات است ، در این اعلامیه جنگ طبقاتی میان سرمایه دار و کارگر ورنجبر را بر پایه تاریخی

بیان نموده و پیروزی محرومین را پس از بدست گرفتن وسائل تولید پیش بینی کرده ، آنگاه آنها را با اتحاد و گسستن زنجیرها دعوت کرده . پس از آنکه جنبش های انقلابی بشمر نرسید از آلمان تبعید شد و در لندن از راه نمایندگی خیرات و نوشتن مقالات زندگی خود را بسختی میگذراند و به اصلاح و تکمیل نظریات خود میپرداخت تا آنکه جلد اول کتاب سرمایه «Kapital» را در سال ۱۸۶۷ منتشر کرد ، و جلد دوم و سوم آن که توضیح و تشریح اصول جلد اول است پس از مرگش در سال ۱۸۸۵-۱۸۹۵ بوسیله انگلس منتشر شد . این نشریات در میان آن تحولات و نظریات مختلف تأثیر بسزائی در تدوین و توجیه و توسعه سوسیالیزم داشت و بزبانهای مختلف ترجمه شد .



آنچه از آراء و نظریات با انتساب آنها باریاب نظریان شد خلاصه ای از رؤوس نظریات است که از اوائل تحولات صنعتی پدید آمده . با توجه باین نظریات و در نظر آوردن اوضاع و محیط اجتماعی و اقتصادی سرزمین غرب این نتیجه قطعی است که همه یا بیشتر این نظریات در زمینه های محدودی ، از افکار متفکرین روئیده است و نمیتوان آنها را مطلق و ابدی دانست . چون مقصود این کتاب بیان نظر اسلام درباره مالکیت و روابط آنست ، ناچار با مرور مختصری از آنها میگذریم و تحقیق و بررسی آراء و ضد و نقیض و یافتن حق و صلاح در میان آنها بعهده اهل فن و متخصصین است . شاید صاحب نظران هم بیشتر نظریات خود را کلی و مطلق نمیدانند ؛ این تنها مارکسی است که نظریه خود را بر اصول کلی تضاد طبقاتی قرار داده و آن را بنام شئون و ادوار تاریخی

گذشته و آینده تعمیم داده و تاریخ مادی را ابداع کرده و دامنه تضاد و تحرك را تا اصول خلقت و جهان بزرگ گشانده .

آراء مارکس

از جهت اینکه مارکس نظریه خود را بصورت فلسفی و تاریخی کلی و عمومی در آورده و در بیشتر کشورها پیروانی یافته که عقاید او را ثابت و همگانی میپندارند و جوامع و حکومتها بی پایه آراء وی تأسیس شده ، لازم مینماید که آراء وی در این کتاب تا آنجا که مقتضی است مورد توجه و بررسی قرار گیرد تا آرائیکه نظریات مارکس بر آن بوده و آرائیکه متفرع از آن شده مبین گردد. نبوغ فکری مارکس در این بود که توانست آراء و عقاید پراکنده سوسیالیستهای کلاسیک را بصورت مدونی در آورد و نظریات خود را مکمل آنها گرداند و همه را مبتنی بر اصول تضاد تاریخ مادی « دیالکتیک » بسازد همه جریانات و تحولات

— دیالکتیک ، کلمه قدیمی است ؛ فلاسفه یونان بحث و معاومه را بدو قسم جدل (دیالکتیک) و خطابه تقسیم کرده بودند . هراکلیت Heraclete از فلاسفه اواخر قرن ششم پیش از میلاد نظریه عدم ثبات موجودات جهان را اظهار کرد ؛ او میگفت سراسر جهان مانند نهریست و همچنانکه دریا نهر دو بار نمیتوان داخل شد عالم هم با همه موجودات و زمان و مکان در حال تغییر دائم است و یک لحظه سکون در آن نیست و هیچ چیز را نمیتوان هست یا نیست مطلق دانست ، بنابراین تضاد واقعی در موجودات نیست تضاد فقط امری اعتباری میباشد و استدلال جدلی بر مبنای تضاد تناقضی نسبی است . سقراط — از حکماء مشهور اوایل قرن پنجم قبل از میلاد — چون ممتقد بواقعیات و حقایق ثابت بود در محاورات

طبیعی ، اقتصادی ، اجتماعی ، علمی و دینی را براین مبنی
قرار دهد .

روشی مخصوص بخود داشت ، اومناً فسادفکری و اخلاقی و اجتماعی
را غرور بمعلومات مدعیان علم و هنر و جهل مرکب آنها میدانست
از این رو از راه تشکیک و تقسیم و نفی و اثبات طرف را وادار میکرد
تا بجهل خود پی برد و بمبارت دیگر جهل مرکبش تبدیل بجهل بسیط
شود ، آنگاه از خلال ادراکات اولی و بسیط حقایق و معانی صحیح
را از درون ذهن طرف آشکار میساخت . اومعتقد بود که درک حقایق از
فطریات اولیه بشر است ولی توجه بمحسوسات و اخلاط اوهام و پرده های
غرور و جهل مرکب آنها را پوشانده . از این جهت که از راه تشکیک
و نفی و اثبات و تناقض حقایق را استخراج میکرد بجای عنوان
معلم و استاد خود را قابله مینامید و روش او بمناقشه یا مجادله
« دیالکتیک » سقراطی شهرت یافت . افلاطون هم پیرو روش استادش
سقراط بود ، چون اصول انواع را در ماوراء طبیعت ثابت میدانست
و معتقد به « مثل علیا » بود در جدالها و مباحث فلسفی او نوعی تحریک
تصاعدی مشهور است (گرچه نظریه مثل مجرده مستقیماً از نظریات
سقراط محسوب نمی شود و ای افلاطون در کتاب جمهوریت آن را سقراط
نسبت میدهد . ارسطو روش استدلال را برای حفظ از خطای فکری
محبوب و مدیون ساخت ، که مهمترین مباحث آن بحث قیاس برهانی
است که ماده و پایه اش یقینیات (بدیهیات ، مشاهدات ، حدسیات
تجربیات ، متواترات ، فطریات) میباشد . طرق استدلال و منطق
حکمای یونان قرنهای پایه و مایه فکری علماء و محققین بود تا
اوان تحولات علمی و فکری غرب ؛ از نخستین کسانی که در استدلال
و رسیدن به یقینات روش خاصی ابداع کرد دکارت فیلسوف

خلاصه دیالکتیک طبیعی و تاریخی مارکس اینست که طبیعت با تمام پدیده‌های خود پیوسته در حال حرکت و تحول می‌باشد. تفسیر و تعریف هر پدیده‌ای مربوط به جمیع حوادث و تحولات گذشته و تضاد مکمون در آنست. اوضاع اقتصادی و اجتماعی ظهور تضاد اقتصادی است که در تفسیر و تحول مستمر خود

فرانسوی بود (۱۵۹۶-۱۶۵۰) که برای هدایت عقل و رسیدن به حقایق یقینی راه تشکیک را پیش گرفت ، « در محسوسات و مقولات و معلومات شك دارم ، ولی شك ندارم که شك دارم ، پس هستم و می‌اندیشم » بنا بر این نخست پایه استدلال بریقین بهستی و اندیشه خود قرارداد . کانت آلمانی (۱۷۲۴-۱۸۰۴) طریق تشکیک و انتقاد از ادله علمی و منطقی را پیش گرفت و بر اصل تناقض و تضاد تکیه کرد و اندیشه را از اختلاط با آنچه بر حواس منمکس می‌شود برکنار داشت . هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱) در روش فلسفی پیرو نظریهٔ هراکلیت یونانی بود که همه موجودات را متغیر و متحول میداند ، و در باره روش استدلال و دیگر مسائل از مکتب کانت آلمانی پیروی میکرد ، او در باره روش تعقل معتقد بود که انسان نخست ادراک دارد سپس تعقل . منطق متعارف که در حدود درک عمومی است . جمع اضداد و اجتماع نقیضین محال است ، ولی منطق عقلی بر ترو و سیمتراست . در این منطق عقلی هستی و پدیده‌ها جز جمع اضداد نیست . عقل با درک دو مفهوم متضاد حقایق را در می‌یابد ، هستی مطلق و مضاف مانند نور و تاریکی مطلق و مضاف نه وجود ذهنی دارد ، نه وجود خارجی تنها عقل از تضاد وجود و عدم و نور و تاریکی مفهومی ابتزاع مینماید و آن حقیقت ذهنی و در عین حال واقعی موجودات میباشد و همچنین دیگر

بنظام اشتراکی منتهی می‌شود . بنابراین همچنانکه اراده و فکر آدمی مؤثر در نظام طبیعی نیست و محکوم آن نظام است ، در نظام اجتماعی هم محکوم و مجبور می‌باشد ، این اندیشه و اراده و عمل انسانی نیست که ظروف و اوضاع را پدید می‌آورد . بلکه اوضاع اقتصاد خود کار و خود رواست که افکار و نظریات و محیط را ایجاد و محدود می‌نماید . اساس (زیسریناء) اقتصاد وسائل و نیروهای تولید است که از دست و بدن ، سنگ و چوب آغاز شده تا به تیر و کمان ، تبر ، گاو آهن ، بخار و برق ... پیش رفته

مفاهیم — بصورت این قیاس ، عقل با جمع ضدین مفاهیمی را انتزاع و تعقل می‌نماید — هر چه را عقل در یابد حقیقت آنست . پس جمع ضدین حقیقت اشیاء است . از این طریق از مفاهیم اولی مانند هستی و نیستی و نور و تاریکی مفاهیم بالاتر را در می‌یابیم . هگل بعقیده خود استدلال را از نقد تناقض و تضاد آزاد کرد و هستی و تحول و تغییر را بر اساس تضاد قرار داد زیرا در نظری حکم به هستی و نیستی مطلق حکم بسکون و مخالف طبیعت متغیر و متحرک موجودات می‌باشد و در باطن و همراه هر موجودی ضد آن وجود دارد.

مارکس در روش دیالکتیک و تضاد و تحرك از هگل پیروی نموده و این نظریه را از وی آموخته ولی بعکس نظر هگل ذهن و عقل آدمی را انعکاس واقعیات میدانند ، او میگوید ، رابطه علیت بر اساس تضاد و تنییرات تدریجی کمی است که منجر به تغییر ناگهانی کیفی می‌گردد — این همان دینامیک طبیعت اشیاء است ، مانند درجه حرارت که بتدریج افزوده یا کاسته می‌شود تا بآخرین مرحله ، ناگهان تغییر کیفی می‌یابد .

روی همین بناء تحولات اقتصادی و اجتماعی از اشتراکی اولیه ، سرمایه داری ، بورژوازی بسوی سوسیالیزم و کمونیزم پیش می‌رود .
 ظواهر فکری و سیاسی و حقوقی ادیان امواجی از عمق این تحول و محرك میباشد . قوای تولید و طبقه مولد و تضاد میان آنها نیروی محرك (دینامیک) تاریخ با همه لوازم و آثار آنست . در باطن هر يك از مراحل تولید مایه متضاد آن تکوین می‌شود چون این تکوین بمرحله نهائی رسید وضع سابق را نفی میکند و همراه این نفی ، مالکیت موجود و نگهبانان و همه لوازم آن تغییر مییابد .

مارکس و پیروان وی این تفسیر مادی و تاریخی را یگانه واقعیت و علت العلل حوادث ، شك و تردید در این تفسیر را شك در علل واقعی میدانند و هر نظریه و تفسیر را به تخیلی و غیر واقعی نسبت میدهند . این چماق تکفیر و تحمیل آنها بالای سر هر نظریه مخالف با آن بلند است . در همه کتاب ها و تفسیرات طرفداران این نظریه ، در صفحه بصفحه و سطر بسطر این رنگ تکفیر قرن اخیر به چشم می‌آید . گرچه این غرور فکری و تعصب در عموم طبقات عامی و عالم با هر مسلک و رویه و اندیشه‌ای که دارند مشهود است و هر طبقه عاقل و دلیسته به اندیشه‌های خود و مخالفان را در اشتباه و خیال‌باف میندازد و تنها مولود ذهن خود را آراسته و زیبا و حقیقی مینگرد . اگر طرفداران متعصب نظریه مارکسیسم اجازه دهند و در فرود آوردن این چماق تکفیر « خیال‌باف ، ایدئالیست ، ناواقع بین ، تحمیل نکنند ، نظرهای انتقادی خود را عرضه میدارم و انتظار دارم اگر اشتباه در فهم و نقد پیش آید هدایت کنند . مورد نظر همان مباحث اقتصادی و اجتماعی

مارکسیسم است ، اگر بمباحث فلسفی کلی آن اشاره ای شود در حاشیه بحث اقتصادی و فلسفی است . آنچه همراهی با مارکسیسم را آسان میکند آنستکه اصول و قوانین اقتصادی و اجتماعی آن مستند بواقعیات تاریخی است نه بر فرضیات و مقدمات ذهنی ، بنابراین اگر این قوانین و اصول از جهت واقعیت تاریخی ثابت شد آثار و لوازم و فروع آن نسبت بگذشته و حال و آینده ثابت می شود ، و اگر واقعیت آن از این نظر ثابت نشد یا عدم واقعیت آن ثابت شد روی بنا و فروع آن نیز متزلزل یا منهدم می شود ، آنگاه میباید برای یافتن علل حوادث تاریخی و اقتصادی و نظامیکه با واقع تطبیق نماید روش اندیشه و عمل را تغییر داد .

آنچه مسلم و مورد اتفاق است این است که هر حادث و معلولی مستند بعلت یا عللی میباشد ، اختلاف نظر در حقیقت و چگونگی علت یا سلسله علل میباشد ، مارکسیسم چنانکه گفته شد علل حوادث تاریخی را مانند حوادث طبیعی مادی می شناسد ، آدمی هم از این نظر چون جزئی از طبیعت و تاریخ است از جهت ساختمان جسمی معلول ماده و از جهت اندیشه و نظر هم معلول علل تاریخی مادی است ، اینجا این سؤال پیش می آید که بر حسب قانون علت حرکت تاریخ با همه فروع آن چیست ؟ جواب : وسائل تولید است که منشأ تضاد طبقاتی و محرك تاریخ گشته ، تضاد و تناقض درونی در بطن طبقه موجود بتدریج تکوین می شود تا ناگهان قشر رور را شکافته و نفی مینماید . از نظر مارکس این علت املال تحولات تاریخ و اجتماع است و انسان هیچ تأثیر و تدبیری در این علل قاهر و جابر ندارد و اتفاق و تصادفی هم در کار نیست .

اگر این توجیه از نظر مارکسیسم باشد ، نخستین مطلبی که بنظر میرسد و خیال همه بخصوص کسانی که از تحمل هر مسئولیتی شانه خالی میکنند همان رفع مسئولیت از آدمی و تسلیم شدن بجزیر تاریخ است و گرنه جای این سؤال باقیست که بر حسب قانون علت و تقدم علت بر معلول ، علت پدید آمدن وسائل تولید و سپس تکوین تضاد چیست ؟ میگویند بدست آوردن و مالکیت وسائل تولید علت اولیه بوده که سرمایه داری و تکوین طبقه را ساخته . همین نقطه حرکت ترکیب متضاد و انفجار را پیش میآورد ، این ترکیب و تضاد و تحول پیش می رود تا وسائل تولید بصورت کاملتر بدست نیروی تولید که صاحبان اصلی آنند برگردد که طلبیه اجتماع سوسیالیست یا خود آنست ، بنابر این پیش از وسائل تولید توقف و سکون بوده . وسائل تولید چگونه و بجد علت بدست انسان آمد ، آیا خود بدست آمده یا انسان بدست آورده ؟ ناچار باید تجربه و ذهن انسان دخیل در کار باشد .

تطور و تحول تاریخ از نظر مارکسیسم معلول این علل اولیه است : ظهور وسائل تولید ، ضبط و غصب آن بدست طبقه خاص ، محروم داشتن طبقه مولد از وسائل تولید و بهره های آن . این علل مجموعاً موجب تکوین و پیدایش طبقه متضاد میگردد و حرکت تاریخ شروع میشود . بنابر این اگر این علل بوجود نیامده و جمع نشده و تضاد پیش نیامده بود حرکت و تکامل تاریخ متوقف بود در نهایت کارم که کارگران و مزد بگیران مالک وسائل تولید می شوند و سوسیالیزم بصورت کامل برقرار میگردد چون تضاد طبقاتی از میان می رود باید حرکت تاریخ و در نتیجه تکامل متوقف گردد ! جواب روشن محققین جهان بین مارکسیست را

انتظار داریم .

چون طرفداران این نظریه تاریخی مادی اندیشه‌ها و افکار را انعکاس اطوار و مظاهر اقتصادی و تاریخی میدانند نمیتوان معتقد بواقعیت مطلق باشند، پس چگونه این نظریه را مطلق و ازلی و ابدی میدانند ؟ چون جواب مستدل و روشنی برای این سؤال نیست ناچار بهمین اصل مارکسیسم که هر پدیده فکری انعکاس اوضاع زمان و مراحل اقتصاد است باید متوسل شد و اعلام کرد که نظریات مارکس و پیروان وی انعکاس و محصول ظروف معین علاقه‌های اقتصادی و روابط اجتماعی بوده و نمیتواند برای همیشه و ابدی و مطلق باشد . نتیجه تأسف آوری که از این نظر گرفتار می‌شود این است که انسان از استنتاج و نظر کلی دادن یا عطا (که همان آراء و نظریات کلی است) باید چشم‌پوشد چنانکه با اتکاء و انتظار جبر تاریخی از هر عمل و اقدامی باید بازایستد .

چنانکه قبلاً اشاره شد از اواسط قرن هجده بتدریج تحولات صنعتی در اروپا پدید آمد و در اوایل قرن نوزده چنان سرعتی در وضع اقتصادی و اجتماعی پیش آمد که براندیشه‌ها چاره جوئی‌های مصلحین و اهل نظر هم‌پیشی میگرفت همین اوضاع که نسبت بتاریخ مرموز و لایزال و ابدی بشریت لحظه‌ای پیدا نبود مقیاسی محدود برای تحولات پیش چشم آورد مارکس را مقیاس را بصورت قانون برای همه تحولات و امور اجتماعی همه جا و از ازل تا ابد مقرر داشت . چگونه این مقیاس یا اصل محدود میتواند قانون کلی حیات و خطه تحولات از آغاز پیدا بشر گردد ، با آنکه هیچ کس نمیتواند ادعای خبر و علم قطعی

زندگی قبل از تاریخ بشریت داشته باشد اگر برای گذشته از خلال تاریخ تاریک و مبهم، سنک تراشیده و نیزه و چوب را بماییم و مقیاس واصل تحولات بدانیم برای آینده بی نهایت چه قرینه و علی مینوس یافت؟ لازم نیست بعقب برگردیم یا بسوی بی نهایت تاریخ بجهیم، تاریخ پس از قرن نوزده و عصر حاضر مقابل چشم ما میآید و مینگریم که این پیش بینی تا چه اندازه تحقق یافته. در کشورهایی مانند انگلستان، فرانسه و آلمان هر چه نیروی تولید بیشتر پیش رفت و تکامل یافت از انقلاب انفجاری سوسیالیزم کمونیزم دورتر شد، منشأ انقلاب روسیه نه تکامل وسائل تولید بود و نه تضاد داخلی اقتصادی و نه انقلاب طبقه مضاد، در محیط ظلم و فشار هیئت حاکمه بر همه طبقات و با پیش آمد جنگ و بوسیله نیروی نظامی انقلاب روسیه رخ داد، پس از آن انقلاب صنعتی پیش رفت. و اگر قبل از انقلاب، صنایع پیش رفته بود انقلاب پیش نمی آمد

ادیان از نظر مارکسیسم : چنانکه بیان شد از این نظر منشأ مظاهر زندگی (پدیده ها) فقط اوضاع اقتصادی و اجتماعی است و هیچ چیز جز از این نظر واقعیت ندارد. از این رو مارکسیست میکوشد تا رابطه اوضاع اقتصادی را با افکار و اجتماع و دین بیابد یا توجیه نماید. عموم مادیون علت پیدایش معتقدات مذهبی را در میان همه ملل و از آغاز تاریخ و بهر صورت ضعف و جهل بشر در برابر قدرت طبیعت و اسرار آن توجیه کرده اند. بنا بر این توجیه تا بشر ضعیف و جاهل است باید دارای این معتقدات باشد، اگر این مقدار قدرت علمی و کشف اسرار را که تا این زمان بشر بآن دست یافته در نظر گیریم و نسبت و مقیاس

آن را بناتوانی در برابر مرگ و بیماری و حوادث طبیعی بسنجیم و همچنین کشف اسرار خلقت را نسبت بمجهولات غیر متناهی تصور کنیم و این قدرت سنجش و درک را داشته باشیم باید اعتراف کنیم که چه قدر بشر مغرور، ناتوان و جاهل است. و اگر علت پیدایش و بقاء معتقدات دینی فقط ضعف و ناتوانی باشد باید برای همیشه همه افراد بعقاید دینی معتقد باشند و چون علمای حقیقی هوشیارترند و بیشتر بنا چیزی و ناتوانی خود در برابر اسرار وجود پی میبرند باید به دین معتقدتر باشند. این توجیه چه درست چه نادرست بامور اقتصادی مربوط نیست؛ از این رو مارکسیسم توجیه دیگری مینماید «مذهب پدیده ایستکه از محیط و ذهن محرومین و رنج دیده ها ظاهر شده تا وسیله تسلی بینوایان بوسیله و دریچهٔ نفس محرومین و امید ناامیدان باشد».

بنابر این توجیه پدیدهٔ دین از طبقهٔ محروم و واخوردگان اجتماع و رنج دیدگان پدید آمده. برای این توجیه چه سندی جز واقعیت تاریخ میتوان داشت. آیا این توجیه با واقعیت تاریخ تطبیق میکند؟ تاریخ بوضوح نشان میدهد که عقاید مذهبی با صور مختلف در همه طبقات همیشه نافذ بوده و گروندگان بمذاهب، طبقه خاصی نبوده اند، چه بسا سلاطین و سرمایه داران و حکامیکه از پنبیران پیروی کرده اند، چه بسا در این راه از قدرت و ثروت و جان خود چشم پوشیده اند.

آیا در همان اجتماع اشتراکی اولی که طبقه ای پدید نیامده بود و تضادی درنگرفته بود عقاید مذهبی وجود نداشته؟ از آنجا که مارکسیسم این توجیه را هم با واقعیت تاریخ مطابق ندیده بیان و توجیه دیگری پیش آورده: مذهب پدیدهٔ سرمایه داری و

حکام و نگهبانان سرمایه‌دار است تا سپری برای طبقات حاکمه و تخدیر فکر محرومین و اقناع بینوایان و افیون رنجبران باشد و آنها را قانع و راضی بدارد و از طبقات باز دارد، تا حقوق خود را فراموش کنند و بامید ثواب و اتکاء بتقدیر به هر زندگی نکبت‌باری تن دهند.

این را نمیتوان منکر شد که ادیان پسران انحراف از اصول دعوت داعیان بحق و دور شدن از سرچشمه اصل تعالیم پیمبران بحق چه بسا وسیله‌ای برای ستمگری و ظلم و حق‌کشی گردیده، ولی آیا میتوان این انحرافات را بی‌پای اصول دعوت و اساس مذاهب گذارد. زورگو و ستمگر به‌روسیله‌ای متوسل می‌شود، پول و سلاح و نیروهای انسانی و وسائل تبلیغ از کتاب و نشریات و ذوقهای هنری و شعری را در راه ادامه و تحکیم قدرت و ستمگری بکار میبرد. دین هم یکی از مهمترین این وسائل است، اگر همه اینها را پدیده طبقه سرمایه‌دار و حکام نگهبان آن دانستیم مذهب را هم باید بدانیم. از این گذشته تاریخ پیدایش مذاهب و زندگی و دعوت پیمبران شاهد تکذیب‌ناپذیری است که داعیان بحق و پیمبران در برابر حکام و سلاطین و ستمگران قیام کردند و حامی مظلومین و ستمکشان بودند، اولین جواب دهنده به ندای نادیان خدا محرومین و رنجبران بودند، همین طبقه بودند که دعوت پیمبران را با جان و دل پذیرفتند و با بذل خون و هستی خود از آن دفاع کردند، با دلها و مغزهای پاک خود دعوت فطری پیمبران را پروراندند و پرچم آزادی از عبودیت غیر خدا بدوش گرفتند و بسوی اقطار جهان حمل کردند. کمتر در تاریخ ادیان دیده شده که گروندگان نخستین آن از طبقه

حکام و سرمایه‌داران و سلاطین باشند بلکه این طبقه بیشتر در صف اول مخالفین بودند و پیروان پیمبران بسدست همین‌ها شکنجه‌ها و عذاب‌ها تحمل کردند و کشته شدند. مگر اولین دشمن دعوت ابراهیم و موسی و عیسی، نمرود و فرعون و سرمایه‌داران یهود و امپراتورهای روم نبودند؟! مگر دشمنی‌ها وصف‌بندی‌های در برابر دعوت اسلام جز از طرف سرمایه‌داران و رباخواران و اشراف قریش بوده؟ مگر پس از دوره اول اسلام، سلاطین شرق و غرب نبودند که در مقابل پیشرفت دعوت اسلام نیروهای خود را بمیدان کشیدند و جنگ‌های خونین برآوردند؟ مگر پیروان و حواریین مسیح و دسته‌های نخستین مسلمین از طبقه‌بینوایان نبودند؟ این حقیقت و واقعیت غیر قابل انکار تاریخ است. این توجیهات دربارهٔ پدیدهٔ مذهب نه مستند بدلیل و نه متکی بواقعیت تاریخی و اجتماعی و نفسانی بشریست. منشأ اصیل عقاید درست و نادرست بشری بیش از هر چیز فطرت پی‌جوئی از علل و علل‌العلل حوادث، و گریز از فنا و احراز بقاء و احساس بمسئولیت میباشد که در این منشأ فطری افراد بشر همگی و همیشه یکسانند، در معلومات اکتسابی و تعقل و استدلال است که اختلاف و انحراف پیش می‌آید. دعوت اول پیمبران هم بر اصل همین ادراکات و محرکات فطری بوده تطور و تکامل مذاهب را هم با تحولات اقتصادی ربطی نیست. این ادعاهم که مذهب نخست قومی و محلی بوده پس از آن امپراتورها برای بسط نفوذ خود آن را جهانی نمودند، با متون دعوت پیمبران بحق و واقعیت تاریخ درست نمی‌آید. آیات قرآن و صریح دعوت اسلام شاهد است که از نخست و در همان محیط محدود و

کنار افتاده ، دعوتش جهانی بوده .

از نظر مارکسیسم فلسفه و علم چون دیگر

فلسفه و علم مظاهر حیات مولود و منبوج نظام اقتصادی

و تطور وسائل تولید میباشد. این اجمال

نظریه مارکسیسم است که برای توجیه آن دلائل و شواهد محدود

بدید خود را بکار برده اند که همه متکی باین اصل است که انسان

مانند دیگر کائنات یکسره مقهور و ساخته عوامل طبیعت و محیط

است و از خود اراده و فکر مستقلی ندارد . از این نظر برای

انسان و دیگر کائنات حدود و مشخصات خاصی در میان نیست و

هیچ تعریف جامع و مانعی انسان را از محیط و اجتماع جدا نمی سازد

تنها قانون تضاد و تحرك و عدم ثبات ، موجودات طبیعی و جهان

و انسان را مقهور ساخته و همه را درهم آمیخته (از جهت نبودن

حدود و وحدت وجود این نظر شبیه بتخیلات عرفانی است) .

این مطلب را نمیتوان نادیده گرفت که انسان دارای ترکیب

اسرار آمیز بدنی و نفسانی و مشخصات فکری و ارادی است که

اورا از دیگر کائنات ممتاز ساخته ، طبیعت با همه مظاهر و کائنات

آن محکوم قوانین و نظامات معین و مخصوصی است که از آن

تجاوز نمیکند ؛ این انسان است که پس از گذشتن از مرحله

تغییرات جسمی و عضوی و انفعالات و تأثرات از محیط مجال

وسیع غیر محدودی در تغییر و تحول ارادی و فکری درپیش

دارد و زمان و تغییر در طبیعت را ترسیم و تصویر مینماید . اگر

وجود انسان برداشته شود همان طبیعت و کائنات طبیعی با تغییرات

بطئی و محدود خود باقی میماند و دیگر هیچ . انسان پس از

تغییرات مستمر عضوی و انفعالاتی درونی متوجه بحرکت تطوری

و اتجاه فکری خود می‌گردد، بالاتر از تأمین حوائج زندگی شعور به هدف و غایت در او بیدار می‌شود. نخست این شعور بصورت بسیطی در تعزیر قدرت قاهر و مطلق درمی‌آید، پس از آن بخود و روابط و تعهدات نفسانی و عملی متوجه می‌شود. حرکات و اعمال خود را بحسب آن تعهدات که همان اهداف مشخصه است تنظیم مینماید، از این مرحله احساس وجدانی که انعکاس عمل و اهداف در شعور مترقی است در وی ظاهر می‌گردد و با آزادی در فکر و اراده خود را مستقل مینماید؛ در این مرحله است که خود را مسئول و مرتبط با دیگران می‌بیند، با همین درک میتواند افکار و اعمال خود را تنظیم نماید و اعمال ابداعی از خود ظاهر سازد و همه را در طریق هدف خود بکاربرد و هر چه درک و علم و تجربه اش بیشتر شد اهدافش مشخص تر می‌گردد، بنا بر این انسان در عین تأثر از محیط، حاکم و تقدیر و تصویر کننده محیط است و تاریخ جز شعور و ابداع و تطویر انسانی نیست. این ناشناسی و بی ارزش ساختن قدر و قدرت انسان است که او را آلت منفعله و ساده‌ای پنداریم و با تاریخ مشهود ابتکارات و ابداعات و سازندگی و تحولات بهیچ وجه تطبیق نمی‌کند.

«فلسفه‌های طالقانی و زمانه ما»

منشأ فلسفه همان پی‌جوئی از علل و روابط موجودات و تشخیص غایات و اهداف می‌باشد، این اندیشه‌ها و پی‌جوئی‌ها مانند حب جمال و علاقه زیبایی و هنر از فکر فطری و آزاد افسان سرچشمه گرفته که در هر حال و هر محیط یکسان است. صُرق استدلال و اتحاد بحث بصور مختلف مدون گشته و فلسفه‌های نظری و عملی را پدید آورده. دلیل اینکه این بحث‌ها پای بند محیط و زمان مخصوص نیست همین است که در زمان و محیط‌های مختلف

اندیشه و نظریات مشابهی روی داده ؛ در زمانها و کشورهای مختلف هم نظریات الهی پدید آمده ، هم نظریات مادی و هر يك پيروان و طرفی در راه رسیدن بنظریه خود داشته اند ؛ چنانکه نظریه تطور و تکامل که پایه فلسفه عمومی مارکسیسم است ، از قدیم مورد بحث بوده و طرفدارانی داشته (مانند هراکلیت ، انکسمندر در قرن پنجم پیش از میلاد ، حکیم اسلامی صدرالدین شیرازی در قرن هفده میلادی و بسیاری از متفکرین غرب پیش از انقلاب صنعتی و پیدایش مارکس) . در کشورهای غربی با آنکه تحولات صنعتی بیشتر بوده فلسفه متافیزیک راسخ تر و طرفداران اصول مادی کمتر بودند ، بعکس در مالکی مثل فرانسه و ایتالیا با آنکه در تحولات صنعتی متأخر بودند طرفداران فلسفه مادی بیشتر بودند . با توجه بواقعیت تاریخ این ادعای مارکسیسم که فلسفه متافیزیک فلسفه طبقات حاکمه و محیطهای عقب مانده صنعتی است درست نیست . بعضی از پیروان افراطی مکتب مارکس میگویند : چون فلسفه متافیزیک معتقد بحقیقت مطلق است نظام اجتماعی را هم مطلق و غیر متغیر می پندارد ، از این جهت پیروان متافیزیک نگهبانان وضع موجودند . با آنکه بسیاری از فلاسفه الهی قدیم وجدید مانند سقراط و افلاطون محرك تحول و معارض با استبداد و مالکیت مطلق بودند و چه بسا فلاسفه مادی مانند هراکلیت از قدما و هو بن ، از قرن اخیر (طرفدار نظام اریستوکراسی و استبدادی و مالکیت مطلق بودند . اما علم بمعنای فیزیکی و تجربی که نتیجه اش کشف اسرار طبیعت و اختراعات است چنانکه محرك و منشأ آن بیشتر احتیاجات زندگی و معیشتی میباشد چه بسا شوق درونی بکشف مجهولات و درك علل حوادث طبیعی هم

مؤثر و یا علت اصلی آنست . اگر مانند مارکسیسم یگانه علت
 پیدایش علوم تجربی و عملی را وضع اقتصادی و تحول وسائل
 تولید بپنداریم علل نفسانی و واقعیت تاریخی را نادیده گرفته‌ایم
 و در پردهٔ تخیلاتی که انعکاس محیط محدودی بوده ذهن خود را
 پوشانده‌ایم . اگر یگانه علت ظهور نظریات علمی و کشفهای
 صنعتی را وسائل تولید و مقتضیات اقتصادی بدانیم برای تطبیق آن
 با هر گونه تحول اقتصادی و وسائل تولید دچار توجهات نارسایی
 خواهیم شد که مارا بیک واقعیت مطلق و ثابتی نمیرساند . ما در
 تاریخ گذشته و حال دنیا مینگریم که مللی در شرایط اقتصادی و
 اجتماعی مشابهی بوده و هستند با آنکه در پیشرفتهای علمی
 مختلفند . چرا با آنکه در تاریخ حیات بشری شواهد گویائی است
 نظریات علمی و اکتشافی را منشأ تحولات صنعتی میدانیم ؟ هزاران
 سال پیش از تحولات صنعتی چینی‌ها و یونانیها از اسرار طبیعت
 کشفیات و نظریاتی داشتند که پس از قرن‌ها درستی آنها اثبات
 شد و نتایجی از آن بدست آمد . کشف مغناطیس و طبع از چینی‌ها
 استفاده از قدرت بخار از یونانیها ، نظریات شیمی (کیمیا)
 قواعد عدسی ، انعکاس و انکسار نور و بسیاری از مسائل ریاضی
 و هیوی و طبی و تشریحی دیگر بخصوص از علمای اسلام انعکاس
 پذیر نیست و همه اینها پیش از تحولات صنعتی بوده . نظریه
 گردش زمین از « گالیله » و « کپلر » و قانون جاذبه چه ارتباطی
 با تحولات وسائل تولید داشته ؟ حق این است که عوامل نفسانی و
 استعدادها ، احتیاجات زندگی ، دفاع در برابر بیماری و مرگ
 و جنگ همه اینها چنانکه مشهود است منشأ پدیده‌ها و کشف‌هایی
 است و با نظر دوختن به یک زاویهٔ محدود نمیتوان قضاوت درست

همه جانبه نمود . راستی اگر نظریات علمی تنها معلول عوامل
متحول اقتصادی و اوضاع اجتماعی باشد چگونه نظریات مارکسیسم
میتواند مطلق و جاودان باشد !؟

از نظر مارکسیسم اساس نظام طبقاتی
وسائل تولید است ، از این نظر در کیفیت
و کمیت ابزار و وسایل تولید و تصرف
در آن مجتمع را بدو طبقه حاکم و محکوم در آورده و این را اصل
و دیگر ظواهر و مظاهر زندگی را از فروغ آن میداند : همینکه
دسته ای وسایل تولید که یگانه عامل و محرک و مایه قدرت است
بدست تصرف گرفتند طبقه ممتاز و حاکم مطلق می شوند و دیگر مردم
محکوم و مورد استثمار میگردند ؛ همین یگانه علت پیدایش
و بقاء حکومت است . روی همین اصل در اجتماع اشتراکی اولی
و نهائی وجود حکومت منتهی است . این ادعا در محیطهائی اثبات
می شود که حاکم بر مقدرات و کیفیت اجتماعی سرمایه داری
متکی بر وسایل تولید باشد . اگر در تأثیر منحصر و علت تامه
وسایل تولید در مقدرات و پیدایش و تقسیم تردید کردیم بر مدعی
است که برای اثبات این مدعای ابداعی خود دلیل قاطعی بیان
کند . اگر گفتیم که برتری جوئی و احراز قدرت و حاکمیت
بر مردم از سرشت و غریزه بشری ناشی می شود و اگر گفتیم که تاریخ
واضح مینمایاند که بسیاری از قبایل بیابان گرد و چادر نشین
فاقد وسیله تولید با هجوم خود بشهر نشینان واجد وسایل تولید
و فاقد اراده مسلط شدند و حکومتهای مقتدر و متمدنی تشکیل
دادند یا دستجات صاحب مسلک و عقیده حاکم شدند ، یا باید
تاریخ را تخیلی بدانیم یا در واقع بینی این نظریه تردید نمایم

چرا حکومت معلول احتیاجات و تنظیم مقررات و حدود و اجراء قوانین ، یا مولود عقیده و عصبیت های نژادی و حفظ ملیت نباشد؟ این را نمیتوان منکر شد که شرائط اقتصادی در پیدایش و اطوار حکومتها تأثیر بسزائی دارد ولی بررسی نفسانی و تاریخی میرساند که یگانه علت و سبب نیست. مسائل اجتماعی مانند مسائل طبیعی و ریاضی نیست که تحت يك قانون و فورمول کلی درآید. اگر در برهه ای از زمان در گوشه ای از دنیا حکومتهایی از منشا و مسائل تولید ظاهر شدند و با تحولات آن منحل گشتند آیا میتوان آن را قاعده کلی مانند مسائل ریاضی دانست و تا آغاز ظهور تاریخ و جوامع بعقب برد و تا نهایت تاریخ اطلاق کرد؟ واقع اینست که بقدر عوامل و علل مرموز تاریخی و نفسانی علل پیدایش طبقات و حکومتها مختلف است؛ هیچگاه نباید تأثیر نیروی نظامی و قدرتهای فردی را در تغییر اوضاع اجتماعی و ایجاد حکومتها کمتر از عوامل اقتصادی دانست. اگر هررئیمی بحسب علل اقتصادی ثابت است مسابقه تسلیحاتی و نظامی امروز را برای از میان بردن حکومتها باید کار بیهوده ای دانست.

کتابخانه مارکسیسم از نظام اشتراکی اولی خبر
اشتراکی اولی قطعی میدهد یکی از دلائل این خبر قطعی
 و بی تردید از اعماق گذشته و مبهم تاریخ
 بررسی زندگی قبائل وحشی و نیم وحشی عصر حاضر است که در گوشه
 و کنار زمین پراکنده و باقی مانده اند. اینها در غذا و سکنی بصورت
 اشتراکی زندگی میکنند. با استقرائیکه از زندگی اینگونه قبائل
 شده مشخص و معلوم نیست که همه این قبائل در حدود مالکیت و توزیع
 یکسان باشند، بفرمان آنکه در باره این قبائل استقراء کامل باشد.

چگونه مقیاسی برای زندگی چندین هزار سال گذشته میتواند باشد، و چرا اینها مشمول قانون تغییر و تحول نشده اند؟
 توجیه دیگر درباره اشتراکی بودن زندگی اولیه اینست که چون وسائل تولید محدود با بازار طبیعی بوده و غذا و مسکن هم محدود بوده ناچار آنچه فراهم میشده همه در میان میگذاشتند ولی از این استدلال نتیجه عکس هم میتوان گرفت: که چون وسائل تولید مانند سنگ و چوب رایگان بوده و مانند غذا و مسکن در تصرف کسی نبوده و می توانستند بآن دست یابند با اختلاف در قدرت بدنی و مهارت هر کس هر چه بدست میآورد مخصوص بخود و خانواده خود میدانست، اگر با این شرائط بگوئیم میان قبیله جمع و تقسیم میشده منشأ آن راجز عاطفه پاکیکه هنوز آلوده بحرم و طمع نشده بود نمیتوان دانست. میگویند قبائل وحشی موجود در اطراف زمین مانند شمال امریکا غذاها را در میان قبیله تقسیم میکنند و از بیماران سرپرستی مینمایند و چه بسا خود برای رفاه بیماران از مسکن و غذا صرف نظر میکنند. شاید علت اشتراکی اولی محدود بودن مالکیت و عواطف انسانی بوده **خانه آتلین «طالقانی و زمانه ما»**

از این دید در اجتماع اشتراکی اولی
حامیه بردگی وسائل تولید تا آن حد پیشرفته تا
تجزیه آورده ها از احتیاج خانواده و قبیله
 افزایش یافته، با افزایش وسائل تولید و محصول در ظرفیت
 اشتراکی محدود اولی، یا میبایست تحرك و پیشرفت وسائل
 تولید متوقف گردید یا نیروهای دیگر آدمی همبای پیشرفت وسائل
 تولید شود چون وسائل تولید متوقف نمی شود ناچار باید نیروهای

دیگری بکار افتد. در این مرحله بردگی و بهره‌گیری از بردگان شروع می‌شود تا کنون اسیران جنگ را از میان می‌بردند تا متحمل زحمت و مخارج نگهداری آنها نشوند از این پس جنگ وسیله‌ای مانند دیگر وسائل شد تا اسیران را بقید بندگی درآورند و اگر دستشان از یورش بقبائل دیگر کوتاه میشد از قبیله خود برده می‌گرفتند. این نخستین تضاد تاریخ است که در باطن اشتراک اولی پدید آمده که مردمی با بدست گرفتن قدرت وسائل تولید قدرت سیاسی و اجتماعی یافتند و آقامنش شدند و طبقه ای که دستشان از هر وسیله‌ای کوتاه شد بصورت غلامی درآمدند.

اولین سؤالیکه درباره تعلیل پیدایش بردگی از این نظر در ذهن پیشی می‌گیرد این است که بچه علت جمعی این امتیاز را یافتند که وسائل تولید را در انحصار خود درآورند و گروه دیگر از آن محروم و برکنار شدند؟ از این گذشته اگر یگانه سبب بردگی گرفتن و بهره‌برداری از نیروی جسمانی آنها در راه تولید بوده چرا از نیروی مزد بگیران و خدمتگزاران استفاده نکردند با آنکه اینگونه نیروهای آزاد مخارج و زحمت نگهداری و خطر همدستی‌شان علیه بهره‌گیران کمتر است. اگر بگوئیم که مهمترین سبب یا یگانه علت بدست گرفتن و در انحصار درآوردن وسائل تولید امتیازات نفسانی و جسمانی گروهی بوده و بردگی هم از خوی تسلط و امتیاز جوئی ناشی شده، دیگر برای تعلیل و توجیه نارسا جائی نمی‌ماند. و بهمین جهت مینگریم با همه تحولاتیکه برای وسائل تولید پیش آمده و پس از هزارها سال از اولین مرحله پیدایش بردگی گذشته اسیر گرفتن و برده ساختن

۱ - بردگی سلب آزادی از انسان و تصرف مالکانه در وی است ، همچنانکه مالکیت نسبت به غیر انسان متفاوت است در باره انسان هم این تصرف مالکانه مختلف میباشد . مالکیت انسان نسبت به خود و اعمال خود با مالکیت زمین و ساختمان و ادوات فرق دارد انسان با آنکه مالک خود است حق کشتن و فروختن خود را ندارد ، و نسبت به زمین مالکیت تمام و ملک طلق قویتر از مالکیت ملک مشاع است و همچنین است مالکیت عین یا منفعت . خلاصه : هر حق تصرفی در اشیاء و موجودات یکنوع مالکیت میباشد ، بنا بر این بردگی که سلب آزادی از انسان و تصرف در کار و شخص است متفاوت میباشد ؛ شوهر و پدری که در وجود و اعمال زن و فرزند خود تصرف مینمایند و آزادی آنها را محدود میسازند ، خود را یکنوع مالک آنها میدانند و همچنین آقاها نسبت به خدمتگزاران و حکام نسبت به محکومین و فاتحین نسبت به اسراء . این نوع مالکیت و حق تصرف به مراتب مختلف همیشه و در میان همه ملل و قبائل بوده و هست ، هر اندازه قدرت تصرف بکار بردن و بهره بردن از کار دیگران بیشتر باشد کسانی را که فاقد رشد عقلی یا قدرت جسمی باشند بیشتر در اختیار خود می آورند . با توسعه کشاورزی و کار و غارتگری تصرف در انسانها از خانواده و قبیله به دیگران تجاوز کرده ، پس از آنکه افراد را با سارت یا استخدام خود می گرفتند اگر با آنها در کارهای زندگی یا سپاهی احتیاج داشتند در تصرف خود میداشتند و اگر احتیاج نداشتند با با گرفتن چیزی از آنان آزادشان میکردند و یا بدیگران میفروختند یا از میان میبردند . بردگی یا سلب آزادی از انسانها بحسب قدرت و سلطه او با بان و اشراق و مالکین زمین شدت و ضعف داشته از سلب

اجتماع اقطاعی (فئودالیسم)

از این نظر بار سنگین تولید بدوش
برندگان میافتد، هر قدر مصارف و مخارج
برندگان و آقایان بیشتر می شود فشار بر
برندگان و در نتیجه همکاری و همفکری

و تمرکز آنها بیشتر میگردد و تضاد میان آقا و برده تا آنجا پیش
میرود که طبقه آقایان و مالکین ضعیف می شود ، دیگر این آقایان
ناتوان نمیتوانند تولید و وسائل آن را با برندگان اداره و حفظ
نمایند . ناچار زمین های متصرفی خود را در میان آنها تقسیم
میکنند و آزادشان می کنند تا آسان و بی زحمت قسمتی از تولید
و دسترنج آنها را تصرف کنند و قسمتی را بآنها وامیگذارند
باین جهت بردگی خود بخود باقطاعی سوق داده می شود و بردگی

مالکیت محصول کار تاخیر و فروزش و زدن و شکنجه دادن و سلب اختیار
همسر و واداشتن بتوالد و تناسل، حتی کشتن و سوزاندن . و این سلب
آزادی یا بردگی تنها از طریق قدرت و جنگ و اسارت نبوده چه
بسا اشخاص بینوا برای تهیه معاش یا سبک کردن عائله خود زن
و یا فرزند خود را می فروختند . در بعضی از کشورها حکام و اشراف
طبقات محکوم را بیهانه تجاوز از مقررات و حدود و بردگی در می آوردند.
علل طبیعی بردگی در تاریخ ، زورگوئی و حرص و طمع و امتیاز
جوئی است که در میان قبائل محدود بحدی نبوده و پس از توسعه اجتماع
و تمدن بحسب اوضاع مختلف و شکل اجتماع و حکومت حدود و قوانین
مختلفی در باره آن وضع شده - چنانکه حدود و مقررات بردگی
و برده داری در زمانها و مکانهای مختلف یکسان و یکنوع نبوده ،
امروز هم بدون نام و بصورت های مختلف بردگی و سلب اختیار و آزادی
در میان مدعیان عالیترین تمدن بشری مشهود است

از میان می‌رود .

در این توجیه انقلاب و قیام بردگان پس از رسیدن با آخرین مرحله تضاد به چشم نمی‌آید ، یا باید در این مورد از اصل تحول انقلابی مارکسیسم چشم پوشید ، یا نقطه تحول انقلابی را نشان داد ، زیرا این توجیه بیش از این نمی‌نماید که برده‌داران و صاحبان وسائل تولید بطور مسالمت‌آمیز بردگان را آزاد و زمین‌ها را تقسیم کردند از این گذشته تاریخ نشان نمیدهد که در همه تحولات اقتصادی و اجتماعی ، اقطاعی دنبال بردگی پدید آمده باشد . بسیار در تاریخ مینگریم که پس از فتوحات یا استقرار حکومت‌های استبدادی وضع اقطاعی پیش آمده چنانکه در آن اجتماع یا بردگی نبوده و یا اثری نداشته اند از طرف دیگر مینگریم که باقیام بردگان در محیط‌های اقطاعی بردگی بجای مانده . در خلال تاریخ ملتها بردگان در اثر فشار و احساس بحقارت قیام‌هایی کرده اند تا بردگی از میان رفته که مربوط به چگونگی و تحول وسائل تولید نبوده و تغییری در نظام اقتصادی پیش نیامده . هر چه در تاریخ گذشته بررسی میکنیم ملازمه‌ای در میان ابزار و وسائل تولید و تحولات اجتماعی نمی‌یابیم ، جز در موارد و کشورهای و شرائط خاصی ، بدون تکامل و تحول وسائل تولید تحولات اجتماعی پیش آمده ، این نارسائی توجیه مارکسیسم برای آنستکه عوامل نفسانی و دیگر شرایط را نادیده بگیرند .

این تحول را چنین توجیه مینمایند :
اقطاعی (فتودالیسم) با تصرف زمین‌ها و بدست گرفتن وسائل تولید پیشرفته پیوسته بر قدرت خود میافزاید و هر چه بیشتر

تحول بسوی
سرمایه داری
(کاپیتالیزم)

سرمایه و زمین و وسائل و محصول تولید در سیطره مالکیت و تصرف آنها
 جمع و متمرکز میگردد؛ فشار بر دهقان تولیدکننده بیشتر می شود
 منشا تمرکز سرمایه و قدرت مالی را بدست این طبقه نباید از هوش
 و حسن تدبیر آنها دانست، تنها منشا آن خلع کردن تولیدکنندگان
 و مزد بگیران از وسائل کار و تولید است. با محرومیت تولید-
 کنندگان از تصرف آزاد در وسائل تولید فاصله میان آنها و مالکین
 وسائل همی عمیق تر می شود، باین ترتیب شرایط تحول از
 فتودالیزم به کاپیتالیسم فراهم می شود تا آنکه در آخرین مرحله
 تحول، مالکین همه وسائل تولید را با تجاوز و غصب از دست طبقه
 تولیدکننده می ربایند، پایه و مایه سرمایه داری همین و از همین
 جاست. دزدی و غصب و غارت سرمایه داران در حدود داخلی
 کشور محدود نمی شود، بلکه با غارت و یورش و جنگهای استعماری
 بیچاپاول و دست اندازی بسرزمین ها و منابع خارج کشانده می شود
 (خلاصه ای از این قسمت کاپیتال). انگلس این توجیه را برای
 پیدایش سرمایه داری نمی پذیرد، میگوید: هرچه درباره تفسیر
 سرمایه داری که خارج از عوامل تولید و اقتصادی داخلی باشد
 مانند قهر و غارت و غلبه، درست نیست و انحراف از واقع
 میباشد. اگر بنا بر این است که این نظریه را تعبد و وحی ندانیم و
 از طریق منطق عقلی یا حقایق تاریخی بپذیریم، مطالب و موارد
 مبهمی در آن مشهود است که باید مبین شود، اساس این نظریه
 تضاد و تحول و ترتیب میباشد، بنا بر این باید تضاد ترکیبی
 بین دو طبقه تحقق یابد، منطق عقلی و واقع تاریخی تضادی در
 میان فتودالیزم و بورژوازی نشان نیندهد و می شود که هر دو بدون
 تراحم و تضاد سازگار باشند، بسیاری از مالکین بزرگ بوده و

هستند که از سرمایه‌داران بوده و سپس سرمایه‌های خود را در راه مالکیت زمین مصرف کرده اند ، هیچ لزومی نمینگریم که آنها سرمایه‌های خود را از مالکیت زمین بدست آورده باشند . مگر بوسیله صنایع کوچک یا تجارت ، سرمایه‌داری حاصل نمیشود تا از همین طریق از تسلط اقطاعیان خود و دیگران را برهانند ؟ با نظر بواقعیت تاریخ اقتصادی بصورت کلی تضاد و ترتیبی در میان این دو طبقه نمیتوان یافت تا بتوان حکم مطلق و قاطعی نمود که دیالکتیک تاریخی پیوسته و در همه جا چنین نفی و اثباتی پیش آورده و بیاورد . اگر این تحولات و تغییرات معلول تاریخ مادی و تکامل وسائل تولید باشد جائی برای تهمت غصب و غارت و دزدی نمی‌ماند و اگر بنا بر این نظریه اخلاق و اعمال از جهت خوبی و بدی واقعیت نداشته باشند و معلول پدیده‌های اقتصادی باشند نباید غارت و دزدی در شرایط خاص تاریخی ناروا و بد باشد . برای تحول از وضع اقطاعی سرمایه‌داری مطابق نظریه مارکس جز در تاریخ اقتصادی انگلستان شاهدی نمی‌یابیم . در آغاز ظهور صنایع در انگلستان چون با رواج صنایع نساجی در کشورهای مجاور بازار صادرات پشم بالا رفت بیشتر کشاورزان برای تهیه پشم بدامپروری پرداختند و با توسعه مراتع ، مزارع محدود گشت . در این وضع بود که اقطاعی بتدریج جای خود را بسرمایه‌داری داده اینگونه تحول صنعتی و سرمایه‌داری پس از انگلستان در کشورهای دیگر هم پیش آمد که هیچگونه همراه با تضاد و انقلاب نبوده . از کشورهای شرقی تاریخ تحول صنعتی ژاپن را مینگریم که مردم آن ، همینکه خود متوجه مبارزات اقتصادی استعمارگران غرب شدند با همدستی و هشیاری مالکین بزرگ

و با کمک دولت زمین‌ها و املاک را تقسیم کردند و بترویج و پیشرفت صنایع پرداختند .

در باره ارزش دانشمندان اقتصادی و

مقیاس ارزش

کلاسیک پیش از مارکس و معاصر وی

(قیمت)

بررسی‌هایی کرده‌اند و نظرهائی داده‌اند

ولی مارکس توجه و نظر خاصی درباره

تعیین مقیاس ارزش داشته ، زیرا از این نظر ، تعیین قیمت و رفع اشتباه از آن ، حق کارگر و حد تجاوز سرمایه‌دار و تضاد میان آنها مبین می‌شود و خط مشی انقلاب کارگری ترسیم میگردد مارکس پیروی از ریکاردو اساس ارزش مبادله‌ای کالا را مقدار تجسم یافته کار میدانند ، ریکاردو عوامل رقابت و عرضه و تقاضا را نیز دخالت در ارزش داده ولی مارکس این را مردود شناخته میگوید: در ارزش کالا عوامل و مؤثرات دیگر در موارد استثنائی است . با این بیان که ارزش کالا پس از خروج از کارخانه و پیش از ورود بیابازار ، ارزش اسمی و مصرفی است . هر کالائی همبکنه وارد بازار مبادله گردید بحساب عوامل مختلف و محیط اجتماعی در معرض تغییرات مبادله‌ای واقع می‌شود و دیگر تنها ارزش انتفاعی و استعمالی آن ملحوظ نیست . در این موقع بایع و مشتری که هر یک کالا و وسیله مبادله‌ای در دست دارند در مقابل هم قرار میگیرند و عوامل و انگیزه‌های مختلف پیوسته کفه هر یک از دو کالا و ثمن و ثمن را بالا و پائین میبرد ، اگر بازار در جهت رقابت عرضه و تقاضا و احتکار آزاد باشد ترقی و تنزل کالاهای حساب و ناگهان تغییر مییابد ، اگر اینگونه عوامل حاکم نبود و کالاهای متبادل باندازه کفایت مصرفی وجود داشت ارزش کالا نیز به معدل

اساسی که مقدار کار است بر میگردد.

از نظر مارکس ارزش زمین و مواد خام مورد توجه نیست و آنها را دارای ارزش مبادله نمیداند. پیش از او اشتراکیها زمین و مواد خام را دارای ارزش میدانستند ولی میگفتند چون بخشش رایگان طبیعت است، تا کار آدمی بآن ضمیمه نشود ارزش مبادله ندارد. ولی از نظر مارکس زمین هیچگونه ارزش ندارد و در محیط اجتماعی و تجاوز است که زمینهای مستعد محدود و منحصر به محرکین میگردد و موقتاً بصورت اموال ارزشدار درمیآید.

از این نظر دربارهٔ قیمت استعمالی و تبدلی نقاط مبهمی باقیست زیرا قیمت استعمالی بحسب احتیاج است و احتیاجات عمومی بحسب اوضاع و محیطهای مختلف یکسان نیست چنانکه برای يك شخص هم بحسب اوضاع مختلف متفاوت میباشد و بسیاری از مواد طبیعی دارای ارزش احتیاجی و استعمالی بلکه ضروری میباشد که هیچ ارزش مبادله ندارد مانند هوا و نور و چیزهاییکه فاقد ارزش استعمالی و دارای ارزش عالی مبادله است مانند يك قطعه الماس. برای ارتباط میان قیمت استعمالی و تبدلی بعضی از علمای کلاسیك، کمیایی را بمیان آورده اند و اساس ارزش را کمیایی و منفعت دانسته اند. این اضافه هم رفع اشکال نمینماید زیرا مشهود است که هر نافع نادری دارای ارزش استعمالی نیست بهر حال تقسیم و تشخیص قیمت استعمالی و ارتباط آن با ارزش مبادله همیشه برای علمای اقتصادی کلاف سردرگمی بوده که سر نخ آن بدست نیامده و تأثیری در اساس عملی اقتصاد عادلانه ندارد. دربارهٔ ارزش مبادله اگر فقط مقدار کار مقیاس ارزش باشد باید مقدار زمان را هم دخیل بدانیم چون مقدار کار بحسب کمیت زمانی

۱
 است که کار در آن واقع شده ، پس از عامل زمان آیهوش واستعداد
 ذاتی و فنون اکتسابی رادخیل و عامل ارزش باید دانست ؟ و اگر
 اینهارا دخیل دموثر ندانیم باید مقدار کار یک هنرمند باهوش یا
 فرد فنی با یک کارگر ساده و کودن و فاقد تخصص فنی یکسان
 باشد ؛ پس از این عوامل ماده ای که کار در آن صورت می گیرد آیا
 دخالت در ارزش دارد ؟ اگر ندارد باید ارزش کاری که در روی
 یک قطعه فلز یا چوب یا سنگ قیمتی صورت گرفته با آنکه ماده آن
 مبذول و بی ارزش است یکسان باشد ؟ از اینها گذشته مقدار سرمایه
 ایست که در طریق کار از آلات و ادوات و ابزار و ماشین مصرف شده ،
 با چه مقیاس صحیحی میتوان این مقدمات و وسائل را در طریق
 تمثیل کار ارزیابی نمود ، اینها اصول اشکالات و موارد ابهام
 در این نظریه است ، اگر از این نظر همه عوامل عارضی را مانند
 عامل عرضه و تقاضا و بیش کم بودن کالا و حد نیازمندی و عوائد
 زندگی افراد یک اجتماعی را در نظر نگیریم و همه اینها را عارضی
 و غیر واقعی پنداریم و تنها ارزش را کار مثل بدانیم دچار این
 اشکالات میشویم . از این نظر جهت اشتراك يك قطعه قالی با يك
 ماشین سواری در مقام مبادله ماده و اندام و شكل این دو نیست
 چون از جهت ماده و صورت و شكل و نوع خاصیت جهت اشتراك
 ندارند باید جهت اشتراك چیز دیگر باشد که مقدار کار مصرف
 شده در این دو کالا است که میزان آن با تغییرات مختلف ثابت
 میماند و معادل نوسان هاست .

از جهت ثبوت آیا در مبادلات توجهی بمقدار کار است ؟
 آیا یکمقدار سیب نارس و گلابی خوش آب ، یا پنبه مرغوب و جو
 نارس مرغوب که یکمقدار کار و کوشش بشری در آن مصروف شده

باید در مقام مبادله دارای يك قیمت باشد ؟ یا اگر برای کالای نا مرغوب کار بیشتری بکار رفته باید بیش از کالای مرغوب ارزش داشته باشد ؟ و از جهت نفی آیا میتوان تأثیر مقدار درآمد و مرغوبیت و عرضه و تقاضا را در هر نوع محیط اقتصادی نا دیده گرفت ؟ اگر تنها مقیاس ارزش را مقدار کار فرض کنیم جز يك فرضیه ذهنی نیست که با واقعیات تطبیق نمیکند . بفرض اینکه واقعاً ارزش منحصر بکار باشد برای کارهای متنوع از حیث ظرافت و فن و تنوع بی حد و حصر چه مقیاسی میتوان بدست داد ؟ آیا کار را به بسیط و مرکب تقسیم نمودن و کار بسیط طبیعی را پایه ارزش دانستن و کارهای مرکب و متنوع فنی و ذوقی را فقط بیک مقیاس ترکیبی سنجیدن میتواند در مرحله عمل رافع مشکلات و از جهت نظر جواب مبهمات باشد ؟

چگونه میتوان ذوق و هنر و فن را که از امور نفسانی و فکری است با مقیاس کار بسیط عملی که تنها اثر عضوی میباشد بیک مقیاس درآورد ؟ ولی با همه این ابهامات و اشکالات باید مارکس را معذور دانست چون نظر او بهمان محیط صنعت و سرمایه داری ظالمانه و موحشی بوده که کار و کارگر هیچگونه ارزش نداشت و برای آنکه این پرده تاریک را بردارد و گریه ظالمانه سرمایه داران را بنمایاند در کتاب مهم و ضخیم خود ارزش کار را بررسی کرده و بر آن تکیه نموده و این نظر غیر از بررسی واقعی است که بتوان بر آن اساس نظام اقتصادی پایداری را بنا نمود .

از نظر مارکسیسم حد فارق و منشأ تضاد

سرمایه داری در میان سرمایه داری (کاپیتالیسم) و (کاپیتالیسم) و تحول اقتصاد کارگری (سوسیالیسم کمونیسم) اصل ارزش کار است . اگر حق مشروع

و مزد کارگر ب میزان ارزش کار بوی داده شود سرمایه داری در
 میان نخواهد بود ؛ زیرا منشأ سرمایه داری سود نامشروع اضافی
 میباشد بنا بر این سرمایه داری جز غصب و دزدی نمیباشد. از این
 نظر سرمایه یکه برای تأسیس يك کارخانه بکاررفته سرمایه ثابت
 است، و سرمایه یکه بمصرف مزد کارگران میرسد سرمایه متغیر،
 این جمع سرمایه ایست که در تأسیس و تولید کارخانه بکارمیرود
 (ترکیب سازمانی سرمایه) روی این اصل ارزش کالای تولیدی
 معادل مجموع کار سابق، مصارف مواد، سوخت و فرسودگی
 با کار جدید میباشد، پس ارزش کالا مجموع اضافه کار جدید
 بکار گذشته است. آنچه سرمایه دار میبرد سودیست که بر این
 ارزشها در بازار مبادله اضافه میگردد، چون هدف سرمایه دار
 فقط سود بردن است (نه بالابردن سطح تولید و رفاه کارگران و
 عامه مردم) با بررسی عملی تنها راه برای سود هرچه بیشتر،
 استثمار کارگر است که ساعت کار او افزوده و مزدش کاهش یابد.
 چون افزودن ساعات کار و کاهش مزد محدود و سود جوئی
 سرمایه دار نامحدود است از این جهت سرمایه دار با افزایش و
 توسعه قدرت تولید میپردازد، در نتیجه توسعه و تکمیل قدرت تولید
 (افزایش سرمایه ثابت) تولید افزوده شده و قهراً ارزش اضافی و سود
 کاسته میشود و طرق رقابت برای بازار فروش باز میگردد و گرنه
 باید نابود شود. برای ادامه رقابت باید هرچه بیشتر تولید را توسعه
 دهد و از مصارف و مزندها بکاهد تا کالارا ارزانتر در دست مشتری
 قرار دهد. در میان تنازع رقابتی رقباتی ضعیف یا غافل یکی پس
 از دیگری از میان میروند و وسائل تولید و کار در دست محدودی
 منحصراً و متمرکز میگردد. بنا بر آنچه که گفته شد رقابت و انحصار-

طلبی راه منحصر سرمایه‌داری و سودجوئی است ، همین عریزه سود جوئی و رقابت منشأ انحصارات و شرکتهای بزرگ میشود و رقبای کسوک و ضعیف را از میان بر میدارد و راه رقابت را میان انحصارات بزرگ پیوسته باز می‌کند و با گسترش انحصارات و شرکتهای بزرگ تضاد میان سرمایه‌دار و کارگران زحمتکش گسترش مییابد . منشأ این تضاد چنانچه گفته شد تضاد میان سودجوئی از راه ارزش اضافی و کاهش مزد کارگران است . در نظام سرمایه‌داری اگر سود پائین آید یا متوقف شود تولید نیز متوقف میگردد و سرمایه‌دار با هر چه در دست دارد فانی خواهد شد؛ از این رو افزایش ساعات کار و کاهش مزد و در نتیجه بدست آوردن سود بیشتر یگانه علت وجود و بقا و حیات سرمایه‌دار است . در آخرین مرحله تضاد کارگران با سرمایه‌داران با اجتماع کارگران و اعتصاب آنان برای احقاق حقوق و افزایش مزد اساس بنای نظام سرمایه‌داری پیوسته است . می‌گردد تا آنکه بایک قیام انقلابی یکسره فرومی‌ریزد و همینکه پایه فرو ریخت روی بنا که حقوق و قوانین است نیز درهم میریزد و برای تحکیم حقوق کارگران قوانین تغییر میابد و حکومت نماینده آنها میگردد ، خلاصه : سودجوئی ، رقابت . پیشرفت تکنیک ، بیکاری افواج کارگران و کاهش پیوسته مزدها ، موجب انقلاب و ظهور حکومت کارگری و تملک وسائل تولید میگردد .

خصوصیات بارز حکومت کارگری (پرولتاریا) این است :

- ۱ - از میان رفتن طبقات .
- ۲ - حکومت دیکتاتوری برای انجام وظیفه تاریخی .
- ۳ - ملی شدن وسائل تولید .

۴ - توزیع بر حسب « ازهر کس باندازه توانائی و برای هر کس باندازه کار »

با توجه با آنچه بیان شد اساس و پایه این تحول و بنای پیش‌بینی شده آن اصل « ارزش کار » است. اگر این اصل محکم و غیر مخدوش باشد تا حدی آثار و روی بنای آن را میتوان پذیرفت. باید ارزش منحصر بکار مسلم باشد؛ باید کارگران این حق قانونی و مالکیت انحصاری خود را بشناسند؛ باید بحسب اصل ارزش اضافی، سود پیوسته بالا رود و از مزدها کاسته شود تا کارگران با فشار غیر قابل تحمل بعضیان در آیند، همینکه همه این مقدمات و شرائط تحقق یافت انقلاب و حکومت کاری ظاهر و پابرجا میگردد.

در اصل ارزش انحصاری کار از این نظر مقیاسی بیان نشده تا ارزش کارهای هنری و ذوقی و فنی ساده را با تفاوت بیحدی که دارند معین کند و ارزش کارهای علمی و اکتشافی و نوپسندگی و اداری گویا بحساب نیامده. با آنکه در همان کارهای صنعتی اداره و تنظیم کارخانه و کارگران و تنظیم تولید و توزیع را نمیتوان بی ارزشتر از کار ساده ای مانند بهم بستن پیچ و مهره پنداشت، کار اداره و تنظیم و بهره برداری و توزیع بقدری دقیق و مهم است که اگر اشتباهی رخ دهد یکسره تولید متوقف می شود. اگر مالک وسائل تولید در حدیک مدیر لایق و توانا یا دولت کاری بهره برداری کرد آیا باز میتوان او را غاصب و سارق دانست؟ اگر در دو نوع ماده و فلز مانند طلا و مس یک مقدار کار شود برای آنکه اصل ارزش کار مخدوش نشود باید در ارزش مبادله متساوی باشند؟ اگر در ارزش متفاوتند آن ارزش اضافی از آن که خواهد

بود ؟ اگر کار سابق استخراجی دخیل باشد آیا مشکل حل میشود ؟
 اگر حق واقعی کارگر را منشأ تضاد بدانیم باید صاحبان این
 حق بآن واقف شوند زیرا واقعیات نامورد توجه و شعور قرار نگیرد
 نمیتواند اثری در نفوس داشته باشد . اگر حق ادراک شده منشأ
 تضاد است باید نخست این حق با همه پیچیدگی و اشکالات بصاحب
 حق تفهیم و تلقین شود تا موجب نارضایتی و تحریک گردد (چنانکه
 نظر اصولی‌ها در کیسهم بهمین است) پس از ادراک حق است که کارگر
 حرفه ای که از سیاست و حکومت برکنار است وارد مبارزه
 میگردد. از اینها گذشته این تضاد آنچنانکه از این نظر بررسی شده
 منحصر بکارهای صنعتی است ؛ بنابراین صاحبان درآمدهای
 سرشار مانند مالکین ساختمانها یا زمین‌ها و تجار (اگر در محیط
 سرمایه‌داری وجود داشته باشند) و اطباء و مدیران شرکتها در
 چه طبقه‌ای میباشند آیا اینها هم بطبقه کارگران می‌پیوندند ؟ آیا پس
 از انقلاب اشتراکی آنانکه از فکر ولیاقت و پیشت آزاد خود زندگی
 میکنند از میان خواهند رفت ؟

اگر از این هم که بگذریم و ارزش را در کار تجسم یافته
 بدانیم و حق مشروع کارگران تأدیه شود آیا با پیشرفت وسائل
 صنعتی و افزایش کارگران قهراً مقدار کار کاهش نمییابد و
 کارگران محروم که مزد واقعی آنها پرداخته نمی‌شود یا دیگر
 طبقات بمصیان در نمی‌آیند ؟ بنابراین اختلاف و تضاد طبقاتی را
 نمیتوان معلول و متکی باصل ارزش کار پنداشت چه این اصل را
 بپذیریم یا نپذیریم و چه مزد بگیران باین حق انحصاری خود
 متوجه باشند یا نباشند اختلاف یا تضاد در میان خواهد بود، مانند
 اختلاف در سود میان مشتری و بائع و موجر و مستأجر . در این

اختلاف که هر يك سود خود را میجوید هیچ توجهی بارزش واقعی کالا یا ساختمان و مقدار کاری که در آن صرف شده بخصوص در کارهای هنری نیست. واقع این است که تضاد و عصبان فقط معلول انحصار و فشار و محرومیت تحمل ناپذیر طبقه مولد میباشد سرمایه دار برای بدست آوردن سود هر چه بیشتری تا بتواند ساعات کار را میافزاید و مردها را می کاهد و کارگران را با تکامل وسائل تولید دسته دسته اخراج میکند؛ افواج بیکاران گرسنه و آنها که در معرض بیکاری هستند همدست و همصدا میشوند و چون متکی بقدرت قانون و حکومت سرمایه داری نیستند ناچار بقدرت همبستگی خود متکی میشوند تا قانون و قدرت را بدست گیرند، این وضع مشهود هیچ ارتباطی به اصل ارزش کار یا ارزش اضافی ندارد. بهمین جهت در کشورهای صنعتی که برای کارگران قوانینی وضع شده و به آنان حقوق و مزایایی داده شده و با این گونه چاره جوئی ها آنها را راضی میدارند و تخدیر مینمایند از این رو انقلابی پیش نیامده و با پیشرفت صنایع و وضعشان به ظاهر بهبود یافته.

از این نظر چون رقابت و تمرکز و

تجاوز از حدود پیدایش شرکت های بزرگ همه از نظر سود داخلی و استثمار بری سرمایه داران است (نه رفع احتیاجات دیگران و رفاه ملت) پیوسته سرمایه داران بزرگ برای مصرف تولید زائد بازارهای

خارج از حد و سودهای بیشتری میجویند از این جهت و برای دست یافتن بمنابع ملل دیگر و مواد خام، سرزمین ها و ساکنین آنها را در اختیار خود در می آورند و هر چه بیشتر صاحبان اصلی

اینگونه کشورهای استعمار شده را با قدرت حکومت منصوب خود محکوم خود میگردانند .

با این توجیه اگر کشوری دارای سرمایه داران و شرکتهای بزرگ و تولید زائد نبود هر چه هم مقتدر باشد پا از گلیم خود دراز نمیکند و دست تجاوز بر سرمایه های دیگران نمیگشاید ، یا اگر اینگونه کشورها سرزمین هایی را خارج از مرز خود تصرف کردند و مللی را مقهور خود ساختند کار آنها را بنیاد استعمار نامید چنانکه هزارها سال پیش از تحولات صنعتی و افزایش تولید استعمار و استثمار ملل ضعیف و مقهور ، سنت جاری بشری بوده که منشأ آن پیش از نظرهای اقتصادی و مال پرستی خوی برتری جوئی در نفوس بشری است که فاقد فضائل و روح رحمت و خیر باشد ؛ کسانی که دارای اینگونه غرائز تبدیل نشده میباشند پیوسته در اندیشه مقهور و محکوم کردن و تصرف در نفوس و اموال دیگرانند ؛ خواه افرادی عادی باشند یا حکومت ها ؛ چه در داخل مرز کشور و چه در خارج ؛ این خوی غیر انسانی بحسب وضع نفوس و محیط و زمان سلاح خاصی بکار میبرد و چنگال و دندان متناسبی آشکار می سازد . اگر در زمانهای سابق با آن سلاحها و قدرتهای نظامی در هم میشکست و میکشت و میسوخت و ویران می کرد و می برد و رد می شد ، امروز حکومت های متجاوز سرمایه داری با تکیه بر قدرتهای نظامی چنگال شرکتهارا هر چه بیشتر بر پیکر ملل ضعیف فرو می برند و چهره خود را در زیر عنوان استعمار (آبادی و پیشرفت) پنهان میدارند ، هر چه شکار حرکت کند و بیشتر دست و پا بزند پنجه و دندان این درندگان بیشتر بر پیکرش فرو می رود تا آخرین قطره خون حیاتی او را می مکند و تنها لاشه فاقد حس

و حرکتی باقی می گذارند .

یگانه وظیفه اینگونه حکومتها حفظ و حراست شرکتهای بزرگ است . حفظ حقوق و حمایت از توده مردم آنقدر مورد نظر است که حکومت دوام و ثبات یابد . اینگونه حکومتها مانند صاحب قمارخانه اند که هر چه قماربازان بیشتر و بازی گرمتر شود باج آنها بیشتر می شود . برای نگهداری شرکتها و پاسداری آنها باید همیشه سپاه مجهزی آماده داشته باشند و بودجه های سنگین تأمین نمایند ؛ باید از ملل استعمار شده و بهر وسیله و بوسیله حکومتهای دست نشانده سلب شخصیت و وحدت ورشد کنند . کارگران و زحمتکشان کشورهای استعماری بظاهر مرفه اند نه از جهت احترام بشخصیت آنها بلکه از این جهت که درآمد سرشار است و باید خیالشان از ناحیه آنها آسوده باشد . استعمار برای کشورهای استعماری مایه بقا و حیات است ، چون وجود آنها انگل و متکی بمستعمرات میباشد ، از این رو با استقلال ملل استعمار شده احساس قطع شدن رگهای حیات میکنند و خود را بامرک و برو می بینند و اگر جنگی در گیر شود یکسره وضع زندگی و اجتماع آنها مختل می شود . انحطاط فکری و اخلاقی و رواج فحشا از لوازم همین حکومتهای استعماری و سرمایه داری است .

از این نظر چون انقلاب کاری انقلاب
سطحی و یک جانبه نیست و باید پیگیر و
گسترده و ثابت شود باید تسلط کامل و
فوق همه قوانین و حقوق و حدود جز حق
حکومت
دیکتاتوری کاری
(پرولتاریا)

کارگران باشد . چنین حکومتی سرمایه داری را تنها از محیط بر نمیدارد بلکه ریشه های آن را از نفوس سرمایه داران گذشته ، نیز

باید بر کند تامبادا در گوشه‌ای دوباره رخ نماید . از این جهت پیش از بدست گرفتن وسائل تولید و سرمایه‌های عمومی بر نفوس و اندیشه‌ها نیز مراقبت هشیارانه باید داشته باشد. لازمه اینگونه سلطه و مراقبت جز با توسعه دستگاههای پلیسی و نفوذ دادن آن در دستگاههای اداری و در میان خانواده ها ممکن نیست . بنا بر این دیکتاتوری قاهر و مراقب، لازمه چنین انقلابی است ولی از این نظر این دیکتاتوری پایدار نیست. این نوع دیکتاتوری دالان و برزخی است که اجتماع را از سوسیالیزم کارگری عبور دهد تا بمحیط کمونیسم برساند . در این مدت همه وسائل و سرمایه‌ها بدست دولت قرار میگیرد و مالکیت‌های خصوصی و محوای و آثار طبقاتی از میان می‌رود ، همینکه این حکومت رسالت تاریخی خود را انجام داد محو می‌شود .

دومبر حکومت استبدادی کارگری تا رسیدن بمحیط عدالت کمونیزم موانع و مشکلاتی بنظر میرسد که ممکن است سیر قافله را متوقف سازد یا آن را بمقب برگرداند . نباید فراموش کنیم که چنین حکومتی بر اساس ارزش کار پدید آمده یا بعبارت دیگر موظف است ملک را که همان نتیجه کار است پس از آنکه بدست سرمایه‌داران غصب شده بود بمالك آن که کارگر است برگرداند . با آنکه در چنین استبداد بیسابقه کارگران که خود مالك حقیقی هستند حق تعیین مقدار مال و تصرف و توزیع آن را ندارند؛ این قدرت تصرف و توزیع فقط بدست حکومت نماینده آنها می‌باشد بنا بر این مالك مطلق همان حکومت است . این حکومت که از کارگران و مزدبگیران روی کار آمده یا نماینده آنهاست قهراً يك طبقه خاص ممتازی خواهد بود با آنکه امید

و انتظار محرومین از میان رفتن طبقات ممتاز بود! بخصوص که در این انقلاب عواطف و اخلاق انسانی دخالت ندارد و انقلابیست که پیشرفت وسائل تولید پیش آورده. آیا چنین انقلابی ریشه افزون طلبی و تصرف در اموال را (که همان مالکیت است) از نفوس قطع میکند یا انقلابیون که حکومت را بدست میگیرند دارای ساختمان نفسانی مخصوصی هستند که فاقد حس افزایش طلبی و امتیاز جوئی است؛ بفرض آنکه چنین حکومتی بخواهد و بتواند توزیع را بر اساس مقدار کار قرار دهد و با اختلاف دامنهدار و پیچیده ای که در مقدار ارزش کار بسیط و مرکب و فنی و ذوقی و اختلاف استعداد های نفسانی و بدنی کارگران بتواند این ارزش های متفاوت و مختلف را مشخص و معین نماید و شعار «از هر کس بقدر قدرت و بهر کس باندازه کار» را عملی سازد آیا پس از آن امتیازات و سپس طبقات بصورت دیگری روی نمی نماید؟

از این نظر در مدتی که دیکتاتوری

کارگری راه خود را می پیماید سراسر

محو طبقات

منابع ثروت و وسائل تولید در تصرف

و طلوع عدل

حکومت در می آید و مالکیت های خصوصی

که منشأ تضاد طبقاتی است رخت بر می بندد. پس از آنکه

حکومت رسالت تاریخی خود را انجام داد و تولید در راه احتیاج

و توزیع عادلانه مستقر گردید دیگر احتیاجی بوجود آن نیست از

این رو خود بخود از میان می رود و اداره تولید و توزیع که کار

منتهصر اجتماعی است بدست ملت و افراد قرار میگیرد. از این

پس شعار سوسیالیسم «از هر کس باندازه قدرت و برای هر کس

باندازه کار» هم برداشته شده و جای خود را بشعار نهائی کمونیس

« برای هر کس باندازه نیازمندی » خواهد داد . از این پس سراسر موارد و منابع مانند نور و هوارایگان می شود و تراحم و محرومیت در میان نخواهد بود . این قرارگاه سیر تاریخ بشریت و بهشت موعود است که تحولات و سائل تولید و جبر تاریخ پس از عبور از تضادها و برزخ سوسیالیسم بآن خواهد رسید و همین سرچشمه حیات و عدالتی است که بشر پس از طی ظلمات بآن نائل می شود چه آرزوی دل انگیز و رؤیای بهجت آور است !! چه قدرت خلاقه ای پیشرفت و سائل تولید و تضاد طبقات و حکومت کارگری دارد که علاوه بر تصفیه طبقات و مالکیتها ریشه حرص و طمع و نفعت جوئی را هم از نفوس بر می کند و خلق و طبیعتی از نو می سازد که در آن اختلاف و ظلم و منفعت جوئی نیست و با کثرت نفوس طبیعت هم دیگر بخل نمی ورزد و همه خیرات خود را در دسترس همه قرار می دهد . اگر راستی با این همه جنگهای طبقاتی و تحولات صنعتی دریچه ای هم از این آینده نوید بخش بروی بشر باز گردد موجب تسلی و دلخوشی است آنچه از این نظر بر می آید این است که دولت با آنکه پیوسته خود پدیده تضاد طبقاتی است در پایان بعثت از میان رفتن علت که همان تضاد است از میان می رود یا می میرد . این توجیه خود منافی اصل نظریه مارکسیسم است که منشأ هر تحولی تضاد طبقاتی است زیرا محور نهائی دولت اگر بوسیله انقلاب باشد باید بدست طبقه مضاد انجام گیرد و با این فرضیه دیگر طبقه مضادی وجود ندارد . محور تدریجی و خود بخود هم با اصل تضاد اقتصادی و طبقاتی که همیشه محرك تاریخ است واگر از میان رفت تاریخ متوقف می شود چه در نمی آید آنهم پس از حکومت دیکتاتوری کارگری که حکومتش از این نظر حکومت

بحق و مطابق ایدئولوژی تاریخی و بر همه شئون مسلط می باشد. با این وصف، حکومت کارگری دارای امتیازات بیسابقه ای می باشد زیرا علاوه از آنکه همه منابع و وسائل تولیدی بدست او خواهد افتاد قاعدتاً دارای امتیازات نظامی و حق سابقه انقلاب و رهبری هم می باشد. این امتیازات بالاتر از امتیازات مالکیت است و همیشه تاریخ نشان داده که امتیازات مالی از فروع امتیازات نظامی و نژادی و مذهبی بوده و با این وصف محو تدریجی و خود بخود چنین حکومتی آنهم بعلت ملی شدن منابع، و توزیع عادلانه ثروت اگر ممکن نبود بی بعید است مگر آنکه در طی چنین تحولات اقتصادی تحولات فکری و نفسانی روی دهد و غرائز امتیاز جوئی و مال دوستی ریشه کن شود. یا محکوم عقل و عدل گردد. ولی از نظر مارکسیسم که تنها «عامل اقتصادی» علت و مبدء تحولات است امور نفسانی مورد نظر نیست. بر پایه عوامل اقتصادی و تضاد طبقاتی تا بحال رفاه و اطمینان عموم رخ نشان نداده و اگر تحول آزر وضعی بوضع دیگر موجب خشنودی باشد نسبی و برای طبقه خاصی است و نسبت بآینده هم علائم و آثاری بی چشم نمی آید.

آزادی سرمایه - پیش از تحولات صنعتی و در اوائل آن و پس از ظهور مکتب های کلاسیک نظریه عموم علمای اقتصادی بر اساس آزادی در مالکیت خصوصی و تولید و

داری بی قید و بند و آثار آن

مصرف و توزیع و سودبری بود. چنانکه قبلاً اشاره شد مبنای این آزادی را آزادی فطری و طبیعی می دانستند و عموماً معترف بودند که این آزادی با تحولات اقتصادی و اوضاع اجتماعی تغییر وضع میدهد ولی می گفتند اصل آن باید محفوظ باشد و قوانین

بر همین اصل مقرر گردد تا سعادت فرد و اجتماع تعیین شود .
 از این نظر هر قانونیکه این آزادی را محدود سازد تجاوز بحقوق
 افراد و مخالف قانون طبیعت و آنرا جرم می دانستند . نظر آنها این
 بود که چون انسان آزاد آفریده شده و منابع طبیعت به رایگان در
 دسترسش قرار گرفته باید هر فردی بحسب استعداد خود از آن
 بهره مند شود و اگر مصلحت ، تحدیدی را ایجاب کند استثنائی و
 موقت است . ولی پس از آن معلوم شد که این نظر کلی در ظروف
 روابط اجتماعی نارسا و غیر عملی است و آزادی مطلق طبیعی ناچار
 در روابط اجتماعی محدود میگردد زیرا آزادی طبیعی و فطری
 در محیط اجتماعی موجب هرج و مرج و سلب آزادی از همه خواهد
 شد ؛ از این رو و برای توجیه آزادی فردی و یا حفظ کرامت و
 شرف انسانی حدود و قوانین را برای محدود ساختن آزادی مطلق
 لازم شمردند و همین قوانین و حدود را طبیعی دانستند . مسلم
 است که هدف قوانین اقتصادی از نظر اصول سرمایه داری افزایش
 ثروت و تولید و سود میباشد . قانون عرضه و تقاضا ، بیمه کارگر
 و طرق افزایش تولید همه بر همین اساس است . از این جهت
 اصول سرمایه داری را برخلاف اصول سوسیالیسم نمیتوان بعنوان
 اصول علمی پذیرفت . منشأ قوانین و اصول سرمایه داری همان
 طرق و روشهای اقتصادی جوامع و ظروف مختلف در راه ازدیاد
 ثروت و سود عمومی بر پایه مالکیت های خصوصی میباشد و مفهوم
 آزادی از این نظر آزادی فرد در راه افزایش ثروت فردی و
 اجتماعی است . چون اصل سرمایه داری جز در موارد محدودی
 (مانند قانون عرضه و تقاضا بمعنی بعضی) فاقد اصول علمی و
 کلی اقتصادی است که در همه جا و برای همیشه صادق باشد از

اینجیت بحث و بررسی و استدلال برای اثبات شدن صحت آن
از نظر حقوقی و سیاسی و اخلاقی بی‌مورد است. با دقت و بررسی
در روشهای اجتماعات سرمایه داری این مطلب مشهود است که
آزادی و مقررات در نظامات سرمایه داری چون آزادی و وفای
ضمانت و مسئولیت میباشد منشأ سلب آزادی و محدود شدن اکثریت
میکردد. زیرا مقررات و قوانین سرمایه داری در همان حال که
راه بروز استعدادهای است و دست همه را در راه تولید و انتفاع باز
میگذارد خواه ناخواه امکانات بدست آوردن قدرت و تصرف
در سرمایه‌های عمومی و وسائل تولید را برای دسته و طبقه خاصی
فراهم می‌سازد و بیشتر کسانی که از جهت استعدادهای نفسانی و
مقابله با عوامل و تراجم اجتماعی ناتوان تر میباشند قهرأ مقهور و
عقب رانده ترمی شوند و تا حد صفر آزادی آنها سلب میگردد زیرا
در محیط سرمایه داری و آزادی بدون مسئولیت راه برای حکومت
و قدرت نامحدود افرادی که امکانات بیشتر برای آنها فراهم
شده باز میگردد؛ بدون آنکه مسئولیت و ضمانت اجتماعی برای
کسانی که فاقد استعداد و امکانات بیشترند در میان باشد. هر چه
اصول و نظریات و مقررات سرمایه داری دقیق و مستدل باشد باز
در چهار دیوار روح سرمایه داری و در بندهای آن میباشد که
نیروهای فکری و عملی انسانی را در خدمت افزایش سرمایه و
سرمایه داران به بند میکشد و محدود میسازد، و هیچ نظری در
آن بمسئولیت اخلاقی و بکار انداختن تولید و ثروت در راه خدمت
به انسان نیست. تأسیس بنگاههایی بعنوان خیریه تعاونی و قدردانی
از نیروی بشری یا گاهی محدود کردن احتکار یا افزایش مزد، همه
در مسیر بهره برداری از نیروهای انسانی و افزایش ثروت میباشد.

اعانه و کمک‌های سرمایه پرستان در حد شیر بسته دوشنده پستان
گاومیمالد تا ظرف خود را هر چه بیشتر پر کنند یا مانند ظرف
آبی است که در تلمبه میریزند تا از منبع آب، حوض خود را پر
کنند. اگر بعضی از اقتصاديون سرمایه داری (مانند کینز
انگلیسی)، احتکار و ذخیره یا ربا را ممنوع و مردود می‌شناسند
از جهت جلوگیری از تجاوز بمصرف کنندگان و بینوایان نیست؛
از این رو است که گاهی بوسیله احتکار یا ربا سطح تولید یا خرید
پائین می‌آید و از سود سرمایه داران کاسته می‌شود، و اگر درباره
افزایش مزد کارگران نظر میدهند برای آنست که قدرت کار و
خرید آنها بیشتر شود.

طرفداران نظام سرمایه داری و مکتب‌های فرعی و حقوقی
آن گاهی برای توجیه نظر و اهداف، و رفع تهمت از خود میگویند:
آزادی سرمایه داری در راه اقتصاد دست همه را برای بهبود
زندگی باز میگذارد و از این راه همه در توفیر ثروت و اموال
عمومی می‌کوشند و در نتیجه آن، فقر از میان می‌رود و فضائل
خلقی و رشد معنوی روی می‌آورد؛ بعضی از این هم پیشتر رفته
میگویند: اخلاق و فضائل فردی در سایه آزادی اقتصادی رشد
مینماید. و حال آنکه نظام سرمایه داری مطلق و بی‌بند و بار
نمی‌تواند هدفی جز استثمار و استعمار دیگران داشته باشد. در این
نظام باید قوانین و مقررات بسود سرمایه داران و حفظ آنها
تدوین و اجراء گردد و لازمه آن، رقابت و تنازع و محو شدن
فضائل معنوی و از میان رفتن امکانات مادی ضعیف است و
بسیاری از تولید کنندگان در چنین محیطی از محصول کار خود
بهره‌مند نمی‌شوند و محصول کار آنها در راه افزایش ثروت‌های

سرمایه‌داران مصرف می‌کردند، و در چنین محیط، اخلاق و تکامل علمی و فضائل، تبیی است و در بسیاری از موارد طرفداری از آن سلاحی برای اقویا بشمار می‌آید. در این نظام انسانها تنها آلت بلا زرادۀ سرمایه‌داران و قوانین عمومی واصل عرضه و تقاضا و وسیله‌ای برای تولید بیشتر بسود طبقه سرمایه‌دار می‌باشند؛ تا آنجا که میسر است از قدرت معنوی و مادی کارگران و دهقانان تارمق دارند استفاده می‌شود و همینکه بی‌ثمر و غیر قابل استفاده شدند آنها را مانند کالای فاسد شده و اثاث فرسوده بیرون میریزند. در چنین نظام چنانکه مشهود است اخلاق و کرامت انسانی و تعاون و تضامن به افسانه نزدیکتر است. زیرا هدف قرار دادن ثروت و افزایش آن عواطف را میکشد و مشاعر انسانی را کور و گرمی سازد و انسان و استعدادها و فضائل آن در راه تأمین سرمایه طبقات، مصرف و آوارزایی می‌گردد، و ارزش هر چیز با مقدار تولید و افزایش آن تعیین می‌شود، و در خارج از مرکز سرمایه‌داری این ارزش هم ملحوظ نمی‌شود چنانکه میلیون‌ها مردم به بند کشیده شده و استثمار شده سرزمین‌های مختلف را بدست حکومت‌های سرمایه‌داری و استثمارگر مینگریم و تاریخ، میلیون‌ها کشته و پراکنده شده و شهرهای ویران شده را در راه حرص و آرزو سرمایه‌داران نشان داده؛ جنایات این آزمون‌دان رسواترین و پردردترین جنایات تاریخی است. در محیط بندهای مقررات سرمایه‌داری چون ضمانت اجتماعی و مسئولیت اخلاقی استثنائی است بهره‌برداری و رفاه عده‌ای محدود و محرومیت نسبی؛ کشیدنی که فاقد قدرت خریدند حتی است، و هر چه در محیط سرمایه‌داری قوانین دقیق وضع شود مربوط به تحدید مالکیت

فردی وضمانت اجتماعی نیست و هیچ قید و بندی از ناحیه دین و وجدان هم در میان نمی باشد .

طرفداران اقتصاد آزاد و بی مسئولیت ، این آزادی را موجب افزایش تولید و ثروت میدانند . با آنکه در اقتصاد آزاد و بی مسئولیت ، آزادی ، مانند آزادی در ظهور استعدادها و حقوق اجتماعی نیست که هر کس بحسب استعداد خود برای همیشه از آن بهره مند شود . زیرا محیط تولید و استفاده از منابع طبیعی محدود است و از این جهت امکانات و وسائل برای عده ای فراهم می شود که همانها دیگران را محدود و آزادی را از آنها سلب میکنند و مانع رشد و ظهور استعداد آنها می گردند . افزایش تولید آنگاه میتواند موجب سعادت عمومی شود که توزیع عادلانه انجام شود و امکان قدرت خرید برای همه فراهم گردد ، ولی ضمانت توزیع عادلانه و امکان قدرت خرید بیش از کسب سود ، مورد نظر سرمایه داری نیست .

گرچه سرمایه داری پایه اقتصادی را بر آزادی فرد و تمایلات فردی قرار میدهد و منافع افراد و آزادی آنها را مقدس می شمارد ولی با مال این آزادی آنقدر محدود می شود تا بعد صفر میرسد ، تا آنجا که سرمایه داران و صاحبان صنایع با کارگران هر چه خواهند بکنند و نیروهای انسانی را هر طور خواهند استثمار نمایند ، مزد و ساعات کار را بمیل خود بیش و کم نمایند ، هر فرد و دسته ای را خواهند بکار گمارند یا اخراج کنند و نسبت با آنها و عائله آنها هیچ مسئولیتی احساس نکنند . از این جهت سرمایه داری با مارکسیسم که فرد و منافع او را فانی در منافع اجتماع می سازد فرق ندارد ؛ همچنانکه مارکسیسم تمایلات یا حقوق

طبقه کارگران را اصيل ميداند و راه تصرف و تملك سرمايه و وسائل
 تواند را براي حاكميتيكه نماينده كارگران باشد باز ميكند يا
 اين حق را محصور در آنها مينمايد، سرمايه داري هم راه تصرفات
 و تملك منابع و وسائل را براي طبقه خاصي باز ميكند كه نامي
 جز طبقه سودبر و سرمايه پرست ندارد. بنا بر اين سرمايه داري و
 ماركسيسم گرچه در برابر هم قرا گرفته اند ولي نتيجتاً در تأمين
 منافع و آزادي گروه يا طبقه خاص و سلب آزادي افراد اكنون هر دو
 شريكند. جامعه حق و عادلانه آنستكه در شكل عمومي اجتماع و
 بحسب مقررات آن، مسئوليت و ضمانت عمومي براي همه ملحوظ
 باشد، و منافع و مصالح فردي در ضمن اجتماع تأمين شود و اين
 نمي شود مگر آنكه شعور ب مسئوليت در همه بيدار گردد تا در برابر
 مصلحت و آزادي عمومي - نه طبقه خاصي - از منافع و مصلحت
 فردي چشم پيوشد. اين را بايد متوجه بود كه اجتماع و عناصر
 مشكل آن نه منحصر به سرمايه داران و صاحبان وسائل توليد
 است و نه كارگران و مزد بگيران. حق كارگران هم منحصر بمزد
 نيست. حق آزادي در كار و اظهار استعداد و حاكم بر مقدرات خود
 بودن كمتر از حق در مزد و تأمين معاش نيست. كمونيسم مدعي است
 كه در اين راه گام برميدارد.

در اواخر قرون وسطاي غرب و از اوائل

آزادي و راه
 پيدايش نظريات اجتماعي با تحولات
 صنعتي كلمه آزادي رائج گرديد و مورد
 تامين آن

توجه علمای اجتماع و قانونگذاران واقع

شد: و نظريات در پيرامون معنای آزادي و حدود آن دور ميزد
 و تا كنون معنای جامع و محدودی براي آزادي بيان نشده. آنچه

گفته شده معانی نسبی و بحسب شکل و شرائط محیط است. بسیاری از علمای اجتماع قرون اخیر وقانون گذاران می‌پندارند آزادی و سلب آن در اختیار حکومتها و قوانین است که بهر کس و هر ملتی بخواهند ببخشند یا بستانند. محقق است که انسان چون ممتاز بعقل و اختیار است در اندیشه و عمل از هر جهت آزاد آفریده شده است، نهخت این آزادی و اختیار فقط در حدود و غریزه جلب نفع و دفع ضرر محدود است. سپس همینکه مرد همسری گزید و عائله‌ای تشکیل داد بر حسب تعهداتی که با اختیار متعهد می‌شود آزادیش محدودتر می‌شود، هر چه اجتماع از جهت تقسیم و تخصص و شئون دیگر بیشتر توسعه و التیام یابد با تعهدات بیشتر، آن آزادی طبیعی و فطری بار دیگر از هر جهت محدودتر می‌گردد. صاحبان نظریه اقتصاد آزاد، نظرشان یکسره متوجه آزادی فرضی در میدان اقتصادی و به انسان از جهت یک موجود مولد سرمایه است. با آنکه سرشت آدمی از قوا و خواسته‌های متنوعی ترکیب یافته که توجه بنامین ثروت فقط وسیله ارضاء بعضی از خواسته‌های این موجود است، فطرت کشف مجهولات و پی جوئی علل حوادث، برتری جوئی و شرافت خواهی و استقلال فردی و ابراز قدرت و شخصیت و احترام و احساس بمسئولیت و تکالیف، قسمت بیشتری از ترکیب وجودی انسان است، هر یک از این خواسته‌های نفسانی و ظهور آن تا آن حد مجاز است که به جهات دیگر نفسانی و حقوق دیگران تجاوز نشود. قوانین و مقررات طبیعی و انسانی بمعنای کامل همین است که بر این اصول و حدود نفسانی و اجتماعی و آزادی فردی قرار گیرد و قوای فرد را با نظام اجتماع هم آهنگ سازد. اینگونه

قوانین و اصول آن جز از منشأ محیط بهمه جهات که تکالیف و مسئولیتها را با احاطه کامل مقرر دارد و اجزاء آن را بر عقیده و وجدان قرار دهد امکان ندارد. از سوی دیگر اهتمام افراد به خودی خود متوجه منافع و لذات فردی است و محور اندیشه و عمل فرد طبیعتاً خود او میباشد. این خود بینی و خود خواهی و برای خود کوشی در محیط اجتماع مصادم و مضاد با حقوق و منافع دیگران است؛ برای ایجاد اجتماع سالم و زنده چاره ای جز تربیت و ساختن افراد موزون و پیوسته به پیکر بزرگ مجتمع نیست. افرادی که در عین استقلال شخصی وجهه نظرشان از محور منافع فردی با اجتماع برگردد و همتشان بلند و وجدان اجتماعی و نوع دوستی آنها زنده گردد و با اصول و قوانینی که آزادی و منافع فردی آنها را در ضمن اجتماع تأمین می کند ایمان و عقیده داشته باشند و هنگام تعارض منفعت فردی با مصلحت اجتماع از خود و منافع خود چشم بپوشند تا نیروهای افراد متضامن شود و راه رشد و سعادت برای همه باز گردد.

حکومت چنین مجتمعی باید نماینده همه ملت و مجری قوانین باشد که از اینگونه افراد ناشی شده و حکومت بر اصول صلاح و خیر همه قرار گیرد. چنین حکومتی نمیتواند استبدادی یا نماینده طبقه خاصی و مضاد با طبقه ای باشد، زیرا اختلاف طبقاتی معلول طرز تفکر خاص افراد و یا شکل حکومت است. آنچه در روش و قوانین سرمایه داری و مارکسیسم مورد نظر نیست همین شکل وسیع حکومت و نمایندگی از همه و احترام به شخصیت افراد و بالا بردن همت و اندیشه های عمومی است این هر دو، حکومت را برای طبقه خاصی میخواهند و با افراد از نظر

وسيلة تولید و ثروت مینگرند. در چنین شرائط فہراً استقلال شخصی محدود و شعور و درك و تعقل در راه افزایش مال بکار میافتد و ارزش کار و عمل و فضائل و کرامت انسانی معنای مستقل حقیقی و واقعی ندارد و حکومت پیوسته در حال سازش با طبقه ای و تضاد با طبقه دیگر بسر میبرد. دست طبقه ای را زیر عنوان آزادی مالکیت خصوصی ینا القاء و تعمیم آن باز میگذارد و آزادی را از دیگران سلب میکند.

حرکت عملی و نموی بارزترین مظهر ارزش انسانی عمل کمال و حیات موجودات زنده است؛ هر چه زندگی کاملتر شود انحاء حرکت و نمو آن بیشتر و مرموزتر می شود. انسان چون نمونه کامل و متمکامل حیات است علاوه بر حرکات غریزی و نمو، دارای حرکات عقلی و ارادی است که هیچگاه او را در يك وضع و یکنوع عمل یکنواخت برقرار نمیدارد، از همان وقتی که بوسیله حواس ظاهری با عالم خارج از خود مرتبط می شود انعکاسات این نوع ادراکات اولیه ذهن و عقل او را بیدار میکند و این حرکت تا نهایت حیات متوقف نمی شود. اعمالی که ناشی از حرکت ذهن است از جهت مبدع و منتهی محدود نیست. اعمال انسانی را اگر عوامل و ظروف خارج محدود و جامد نسازد، چون از مبدع شعور و ذهن حوال با دخالت ذوق و عواطف و حالات نفسانی و تأثرات عضلی و انعکاسات خارج است در هر حال و هر محیط نمیتواند یکنواخت باشد (این محیط های صنعتی و ماشینی است که انسان ها را بصورت ابزار ماشین در میآورد). انسان پس از شعور مبهم و ساده بذات خود با ارتباط با خارج از خود و انعکاسهای محرك شعور و وجدان دارای شخصیت

مزدوج و متكامل ثانوی می شود ، پس از این کوشش او در راه تقویت و تثبیت هر چه بیشتر این شخصیت و ابراز آنست ، ابراز شخصیت از طریق سخن و عمل است که پیوسته می کوشد تا در صفحات اذهان دیگران یا اوراق یا مواد دیگر طبیعت ، شعور و درك و ذوق و كشف خود را تصویر نماید . این منشأ و عامل اصیل ابداع و ابتکار و تحسین عمل است که هم موجب ابراز شخصیت و هم تكامل می باشد . قرآن حكیم در بیان غایت خلقت انسان بارها این حقیقت را بیان نموده :

تبارك الذی بیدء الماك وهو على كل شیئی قدير الذی خلق الموت والحیات لیبلوکم ایکم احسن عملاً . انا جعلنا ما على الارض زینة لها لیبلوکم ایکم احسن عملاً ۲ . ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات انا لانضیع اجر من احسن عملاً ۳ . الذین ضل سبیلهم فی الحیاءة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا ۴ . فاما من

۱- سوره الملك آیات ۱ و ۲ : بسی بلند مرتبه و مبدء افزایش خیر و برکت است آن خداوندیکه تصرف و اداره عالم بدست اوست و او است که بر هر چیزی توانا است . همان ، که مرك و زندگی را میافرید تا شمارا بیازماید و معلوم شود کدام نیکوترین عمل را انجام داده اید ۲ - سوره كهف آیه ۷ ، ما آنچه در زمین است زینت آن ساختیم تا بیازمائیم که چه کسی عملش نیکوتر است

۳- سوره كهف، آیه ۳۰ ، آنها که ایمان آورده و عمل شایسته انجام میدهند ما پاداش کسانی که نیکوتر عمل میکنند ضایع نمیکنیم : ۴ - سوره كهف آیه ۴۰ ، ۱ ، آنها که کوششان در حیات دنیا از میان رفته و می پندارند که عملشان نیکوتر می باشد . (این آیات با توجه بآیات سابق که بیان خلقت آسمان و زمین ، موت و حیات و آنچه در زمین است ، پیشرفت عمل و نیکوتر ساختن آن را غایت خلقت اعلام نموده) .

اعطی و اتقی و صدق بالحسنى فسنيسره اليسرى^۱

منشأ دیگر کوشش آدمی در طریق تحسین عمل و ابداع و ابتکار ، نفس قدرت طلب و سرکش انسانی است که پیوسته میخواهد خود را برتر آرد و قوای قاهر طبیعت را مستخر خود گرداند و با کشف آثار و خواص کائنات و عناصر ، و شکل دادن و صورت بخشی بآنها قدرت خلاقه خود را ظاهر سازد و در طریق خواست و منافع خود آنها را بکار برد . (آیه : و علم آدم الاسماء کلها - بیان قدرت تصرف و تصویر آدمی در کائنات و سر برتری وی است) .

بمقیاس این اصول نفسانی و شرائط محیط ، آدمی کوشای بسوی ابداع و ابتکار و حسن عمل است و در پیشرفت و تحسین عمل ، نخست منافع و آثار مادی کار مورد توجه نیست ، یا توجه بآن تبعی است . از این جهت اینگونه اعمال و آثار پیش از آنکه بمقیاس ارزش مادی و انتفاعی درآید دارای ارزش انسانی است ، تألیفات دانشمندان بزرگ و نظریه های صاحب نظران و مکتشفین ، و آثار هنری هنرمندان را با هیچ مقیاس مادی نمیتوان ارزیابی نمود ، هر چند که این کتب و آثار فراوان در دسترس قرار گیرد از ارزش

۱ - آیات ۵ و ۶ و ۷ سورة اللیل ، اما کسانی که اعطاء کنند و تقوا پیشه سازند و به هر بهتر و نیکوتر باور دارند هر آسان برای آنها آسان میکنیم . (این آیات پیشرفت آسان و سریع بسوی زندگی عالیه تر را ناشی از اعطاء و تقوا و تصدیق بهره بهتر - عدم توقف فکر و نظر در یک حد از نیکی - بیان نموده . از کلام امیر - المؤمنین (ع) است : قيمة کل امرء ما یحسنة ، ارزش هر انسان بکار بستگی خوب تر و نیکوتر انجام دهد) .

انسانی آنها نمی‌کاهد . همین آثار است که ارزش انسانی را بالا میبرد . ارزش هر چیزی در راه منافع و برای انسان است و انسان برای تکامل ؛ بنا بر این آنچه ارزش انسان را بالا برد ارزش آن بالاتر از هر ارزشی است . چگونه میتوان افکار و کشف‌های شخصیت‌های بزرگ انسانی را بمقیاس مادی سنجید ؟ با آنکه آنها خود از همه لذات و منافع مادی چشم پوشیدند و در راه نظر و عقیده یا کشف مطلبی ، چه بسا جان خسود را هم از دست دادند .

ارزش انسانی اعمال ابداعی و ابتکاری منافی ارزش‌های منفعتی و منشأ آن نیست بلکه عامل و محرك اولی ، احتیاجات و بهره‌های مادی است ، زیرا منشأ اولی حرکت فکر و ذوق غرائز طبیعی است که باعث تأمین تغذیه و دیگر احتیاجات و جلب نفع و دفع ضرر است . از این جهت انسان مانند دیگر حیوانات است و با تحول از زندگی بسیط اولیه و درآمدن بصورت اجتماع و قبول تمدن ، احتیاجات بیشتر و متنوع‌تر گردیده و سائق احتیاجات ، ذهن انسانی را در راه اختراع و ابداع پیش برده . انسان اولی از گیاههای خودرو و گوشت حیوانات آزاد تغذیه میکرد ، سپس برای تأمین بیشتر غذا و لباس به تسخیر حیوانات پرداخته پس از سکونت در مکان خاص محتاج به صرف در زمین برای بهره غذایی و سکنائی گردید و بحسب این نوع احتیاج فکرش در راه ابداع وسائل شخم و درو و مسکن و دفاع بکار افتاده ، هر چه احتیاجات متنوع‌تر و بیشتر شده استعداد های ذهنی و مواهب عقلی در راه ابداع و ابتکار شکفته‌تر گردیده . محرکات احتیاج و منفعت گر چه عوامل اولی بیداری و تحريك عقل و ذهن است ولی محرك دائم و همیشگی نیست

این عوامل و محرکات تا آنجا پیش میبرد که ذهن و فکر بکار افتد؛ همینکه ذهن بکار افتاد و مواهب عقلی شکفته شد دیگر انسان احتیاج به محرك خارج از خود ندارد؛ همان احراز و ابراز شخصیت و قدرتمندی و قهرمانی، قدرتمندترین سائق و محرك است (مانند وضع اولی و جنبی حیوان که حرکت و نمو و تغذیه آن تبیی است سپس مستقل میگردد و مانند اقمار مصنوعی که نیروی محرك و ماشین آن تا خروج از سرحد خاص و جاذبه معین زمین است همینکه از این حد خارج شد و در مدار زمین قرار گرفت از محرك اول بی نیاز می شود و عوامل جذب مستقیم و منظم طبیعی در مدار خاصی آن را میگرداند). محیطها و روابط اقتصادی و اجتماعی شرط اول پیشرفت افکار و شکفتن استعدادها میباشد.

میزان عظمت تمدنها جز بشر رسیدن عقول و ظهور استعدادها و افتتاح منابع درونی نیست؛ آنچه پس از محصورات اجتماعی و مادی تمدنها باقی میماند و جاودان است همین ثمرات فکری و ذوقی و هنری میباشد؛ این آثار چون بالاتر از مقیاس مادی و مقدار زمان و مقدار کار و قدرتی است که مصروف آن شده و برتر از منافع و احتیاجات محدود است و مخصوص به مردمی نیست که در مکان و زمان خاص بسر میبرند، ارزش آن نام و عنوانی جز ارزش خالص انسانی ندارد.

هرچه و بهر صورت مورد بهره برداری
ارزش واقعی
 انسان باشد ارزش واقعی دارد (این
(ضروری و کمالی) ارزش بالاتر از ارزش مبادله و پائین تر
 از ارزش انسانی است). احتیاج بآنچه
 ارزش واقعی دارد، یا ضروری یا کمالی است: موارد احتیاج ضروری

چیزهاییست که برای بقاء و ادامه حیات لازم است مانند هوا، آب، غذا، نور، لباس، مسکن و آنچه در راه کمال مادی یا معنوی یا اجتماعی انسان از آن بهره‌مند می‌شود ارزش کمالی دارد؛ چون کمال انسانی بحسب قوای مختلف و پیشرفته‌ها کم و کیفاً محدود نیست موارد احتیاجات کمالی نیز نامحدود و مختلف است باینجهت موجوداتی در طبیعت یا ساخته‌های صنعتی در زمان و مکانی بی‌ارزش یا کم ارزش است در حالیکه همان چیزها در زمان یا مکان دیگر دارای ارزش واقعی می‌باشد. بنا بر این ارزش واقعی (ضروری یا کمالی) مطلق نیست، بلکه وابسته و نسبت بوجود انسان و کمالات انسانی است. غذاها و میوه‌های مخصوص و مطبوع انسان از جهت مزاج و طبع خاص او می‌باشد. فرش یا تابلوی زیبا و الحان دلربا و بوهای خوش و مناظر طبیعی و آثار علمی و هنری و وسائل تفنن همه از جهت ارتباط با روح و حواس انسان ارزش یافته، اگر انسان و کمالات او از میان برداشته شود همه چیز از ارزش می‌افتد.

هرچه ارزش واقعی (ضروری یا کمالی) آن زیادتر است وافر و رایگانتر در دسترس بشر است و از آنحصار انسان دورتر می‌باشد: هوا از همه چیز بیشتر برای زندگان ضرورت دارد چنانکه هیچ موجود زنده‌ای بدون آن بیش از چند ثانیه زنده نمی‌ماند، اگر هوا محدود شود ارزش دارد که سرمایه‌داران هرچه دارند برای خریدن مقداری هوای قابل تنفس از دست بدهند؟ هوا با این ارزش واقعی و حیاتی در جهت بالا و محیط و نافذ در باطن زندگان می‌باشد و بصورت طبیعی محدود نمی‌باشد. پس از آن آب است که زندگان بدون آن بیشتر از فقدان هوا می‌توانند بسر برند؛ منابع

این موجود حیات بخش دلخوا و دامنه کوهها و اعماق زمین میباشد و قسمت مهم کار تهیه و جریان آن را کارگران خلقت و قوای طبیعت انجام میدهند : این کارگران بی مزد بانها را بر می انگیزند و ابرها را آماده میکنند و بهر سو میرانند و در سطح معین می فشارند و در اعماق زمین و کوهها ذخیره میکنند و در هنگام یخبندان سنگها را می شکافند تا این سرمایه زندگی را بسوی نیازمندان روانه سازند . پس از هوا غذای طبیعی است که بامنبع اصلی آن زمین، زیر پا و در دسترس همه میباشد .

این منابع اولی زندگی خون فراوان است و برای تهیه و در دسترس قرار گرفتن آنها دست تصرف انسان (جز در موارد تبیی و استثنائی) در آنها بکار نمی رود فاقد مالیت و ارزش مبادله ای است . ارزش مالی یا مبادله ای اینها وقتی است که کمیاب شود و کارو تصرف انسان در آنها راه یابد .

اشیاء طبیعی و کالاهای صنعتی را دو شرط
ارزش مبادله اساسی مطلوب و مرغوب میگرداند :

یکی مالیت یا ارزش واقعی (احتیاج ضروری یا کمالی بآن) دیگر کمیابی . همینکه این دو شرط در چیزی تحقق یافت انسان محتاج بآن متمایل می شود و مالیت مییابد و برای رفع احتیاج و بدست آوردن آن براه میافتد تا از هر طریقی میسر است بر آن دست یابد . پس از پدید آمدن اجتماع طریق قانونی و معمول ، معامله و مبادله است . ارزش مبادله بر اساس حق مالکیت بر اشیاء و بمقیاس مطلوبیت میباشد و حد مطلوبیت پس از احتیاج بستگی به فراوان بودن و نبودن دارد . از این جهت ارزش مبادله کالا در مرض تغییر در میآید . این تغییر

یا بصورت عادیست مانند مواردیکه کالای مطلوب از جهت عوامل طبیعی یا صناعی از حد عادی احتیاج زیاد یا کم گردد. و یا غیر عادی و مصنوعیست چنانکه سودبران روی حساب افزایش سود، احتکار کنند و یا بوسائل دیگری که دارند و میداند، کاذبانه تقاضا را بالا برند و جلو عرضه کافی کالا را بگیرند. با این حساب و بررسی مشهود، حق مالکیت، بمقدار کار و ارزش مقدار کار بمقدار مطلوبیتی است که پدید آرد. اگر مقدار کار نسبی زیاده بود و کالا بآن مقدار مطلوب نبود نمیتوان مشتری را بتأدیه مقدار کار مصرف شده ملزم نمود و همچنین بعکس. آنچه میتوان گفت این است که معمولاً یکی از عوامل مقدار مطلوبیت مقدار کار مصرف شده است؛ آنهم نه هر نوع کار. آن کاری منشأ مطلوبیت و ارزش می شود که صورت ذهنی صنعتگر و هنرمند را تصویر نماید. اگر کار، نقشه و هنر و فن مهندس و هنرمند و صنعتگر را در ماده تصویر ننماید نه تنها ارزش ندارد بلکه زیانبخش است زیرا بدون هدایت افکار و اذهان، کارگر اگر ساعتها مصالح ساختمانی بکار برد و یا فلزات را بگدازد و به هم پیوندد فقط نیروی کار و مصالح و مواد را ضایع کرده، بنا بر این ارزش دهنده و صاحب کار اصلی کاردان است نه کارگر. سرمایه و کار و ماده هر چه ارزنده باشد وسیله تجسم و تمثیل صنعت و هنر می باشد، همین است که کار تمثیل و مواد خام را مطلوب و مرغوب میگرداند و در معرض مبادله در میآورد هر چه ارزش درک و شعور و ذوق بالاتر رود ارزش مادی کار هم بیشتر می شود. این محیط و شکل اجتماعی و حکومت است که باید ارزش مواهب و استعداد های انسانی را بموازات احتیاجات عمومی بالا برد و به افکار و نظرها و ذوقها احترام گذارد تا راه بروز

مواهب نفسانی باز گردد . اگر بجای تشویق و پسرانگیختن استعداد های نفسانی توجه یکسره به ارزش کار و در راه تکثیر انتاج و تولید شود نتیجه همین است که انسانها بصورت ابزار و آلات و پیچ و مهره ماشین در آیند و کار انسان که باید از مبدا شعور و درک و آزادی سرچشمه گیرد و دارای ارزش انسانی یا واقعی باشد بمقدار زمان ارزیابی شود آنگاه تا آخرین رمق فکر و هوش انسانی و نیروی بدنی در راه تولید مصرف گردد که این خود از میان بردن ارزش کار است . از طرف دیگر ارزش مواد اولیه و تفاوت ارزش مالی (نه ملکی) فلزات و کانها را نادیده گرفتن چشم پوشی از واقعیات مشهود است (چنانکه قبلا اشاره شد) . چگونه میتوان باور کرد که ارزش يك شمش طلا بایک قطعه آهن بحسب مقدار کاریکه بر آن تجسم مییابد یکسان باشد ؟

خلاصه : انحصار ارزیابی ارزش واقعی (مالیت) یا مبادله ای (مالکیت) کالاهای صنعتی فقط بمقیاس مقدار کار مجسم یا نیروی مصرف شده در آن نه از جهت فکری و نظری مقبول است و نه بازندگی واقعی تطبیق میکند . با توجه بآنچه در بحث ارزش و در اینجا بآن اشاره شد و بحثها و بررسی های اهل تحقیق راجع باین نظریه و ایراداتی که وارد کرده اند ، دفاع از آن یا پذیرش آن بصورت خشك و محدود مبدئی جز تعصب و جمود در تقلید ندارد

در این مورد راستی جای سؤال و اعجاب است که مادر کس بآن قدرت تحقیق و شخصیت نادر و همفکران اولی او چرا برای اثبات این نظریه آن همه پافشاری کرده و با توجیهات مختلف و استدلالهای اقتصادی و طرح فورمولها باثبات آن کوشیده اند ؟

با توجه بوضع آن روز مغرب زمین بخصوص کشورهاییکه مارکس
 در آن بسر برده و از نزدیک شاهد وضع آنها بوده، تاحدی این اعجاب
 رفع می شود. و جواب این سؤال روشن میگردد، چنانکه قبلا اشاره
 شد در او آن تحولات صنعتی و پیش از آن نظریات و روش عمومی
 اروپا آزادی بی قید و حد مالکیت و سرمایه داری بود، این
 آزادی مطلق در آن سرزمین بعنوان نظام طبیعی (یا مشیت الهی)
 پذیرفته شده بود. چون آثارشوم این آزادی پیش از انقلاب
 صنعتی بیشتر در حوالی شهرها و دردهات بود و هنوز در مراکز
 شهرها نفوذ نکرده بود ناراحتی و دردهای ناشی از آن چندان
 احساس نمیشد. پس از انقلاب ناگهانی و پیش بینی نشده صنعتی
 محرومین و بینوایان در کارخانه ها و در مراکز شهرها متمرکز
 شدند، بر اساس همان آزادی بیحد و قید سرمایه داری پیوسته
 فشار بر این بینوایان افزوده می شد. پس از ظهور صنایع جدید
 فشارهاییکه بر این طبقه وارد می شد، فشار و ناراحتی بزرگ طبقه
 مخصوص و مجزای از اجتماع نبود، اجتماع این طبقه در مراکز
 تولید و شهرها بصورت اعصاب، مرکزی اجتماع درآمد بود که
 درد ورنج و وضع و خوشی آنها در همه طبقات و شؤون اجتماعی
 مؤثر بود، طرحها و نظریات کلی و اصلاحی و علاجهای فرضی
 نمیتوانست این درد و مصیبت عمومی را معالجه کنند، عواطف و
 اندیشه های انسانی در برابر شعله های آژو طمع سرمایه داران که
 پیوسته برافروخته تر می شد دیگر تأثیری نداشت: حکومت و
 قانون هم پشتیبان سرمایه داران متجاوز بود. و در مقابل قوانین
 و اصولی برای حمایت از این طبقه بی پناه و احقاق حقتشان در میان
 نمود. در آن شرائط چاره جز این نبود که نخست این طبقه

به‌حقشان آشنا و مسته‌رشوند ، و سپس با همفکری و اتحاد برای
از میان بردن وضع موجود قیام نمایند^۱ مارکس با آشنائی

۱- متناسب است در اینجا نظر شخصیت نقید و آزاد مراد

بزرگ‌شرق «نهر» را دربارهٔ مارکسیسم بیاوریم :

از کتاب اندیشه‌های نهر - ترجمه و گرد آوردهٔ آقای

محمود تفضلی - قسمتی از مصاحبه نهر با کارانجیا

کارانجیا - خواهش میکنم که اگر ممکن باشد تجزیه و تحلیل

مارکسیستی را در مورد وضع مخصوص هند و سایر شرایط واقعی و عینی

دیگر که خودتان قبلاً اشاره کردید بیان فرمائید

نهر - صحبت من خود بخود بهمین موضوع میکشد و هنگام

ملاحظه و بررسی آنچه میتوان فلسفهٔ اقتصادی یا اجتماعی نامید

طبعاً از آزمایشهای گذشته چیزهای فراوان می‌آموزیم. تجزیه و

تحلیل مارکسیستی نسبت بگذشته‌ها همیشه در نظر من بسیار علمی

و روشن کننده بوده است من با تمام آنچه کارل مارکس گفته موافق

نیسم اما بطور کلی من نظریهٔ او را معقول یافته‌ام مع هذا این واقعیت

را باید همواره بخاطر داشت که مارکسیسم محصول آغاز انقلاب

صنعتی در انگلستان بود و آنهم در ابتدای انقلاب بود در موقعی که اوضاع

و احوال محدود و وضع خاصی وجود داشت ، اوضاع و احوالیکه در

جاهای دیگر جهان تکرار نشد و خیلی هم طبیعی بود که تکرار نشد.

مارکس تحت تأثیر اوضاع غیر طبیعی و باید گفت بسیار ناگواریکه

هنگام آغاز نهضت صنعتی وجود داشت قرار گرفته بود؛ در آن زمان

هیچگونه سازمان دموکراتیک برای دولت موجود نبود ناچار

تغییرات میبایست از راه شدت و خشونت انجام پذیرد ، دلیل این

وضع هم بسیار ساده است زیرا بعلت نبودن سازمان دموکراسی

کامل بوضع زمان و نبوغ ذاتی خود بخوبی ریشه نظام ظالمانه
عصر خود را دریافت و انگشت فکر خود را روی اعصاب دردمند و

تغییرات نمیتوانست از راههای قانونی یا دموکراتیک صورت
پذیرد؛ بهمین جهت هم مارکس نظریه خود را بر خشونت‌های انقلابی
بنیاد نهاد.

اکنون که ما با مسائل تولید و تغییرات و سایر مسائل که مورد نظر
مارکس هم بوده است مواجه میشویم طبعاً باید آنها را به تناسب زمان
و کشور خودمان و موفقیت‌های خاص و شرائط واقعی در نظر آوریم.
ما نمیتوانیم بعقب و اوضاع و احوال قرن نوزدهم در انگلستان
بازگردیم که مارکس در آن شرائط و احوال زندگی و کار میکرد
شرائط و اوضاع و احوال ما است که به اندیشه‌های ما شکل میدهد
راه‌های مارکسیست یک سلسله اقدامات جالب میباشد
ممکن است این روشها برای زمان خودشان و برای حل مسائلی که در
آن زمانها پیش میآمد بسیار مناسب باشد اما نمیتوان آنها را از
موقعیت‌ها و پیوند‌های تاریخی‌شان جدا ساخت و برای حل مسائل
فعلی بکار بست که شرایطی بکلی متفاوت برقرار میباشد. این یکی
از دلائلی است که بر ضد کسانی که اصرار میورزند راه‌های
مارکسیستی را بایست ما نزد آیات خشک و چشم و گوش بسته بکار بست
وجود دارد.

مطلب دیگر اینکه تجزیه و تحلیل مارکسیستی درباره
بسیاری چیزها و از جمله درباره نیروهای تاریخ و چیزهای دیگر
در موقعیکه نظریه دیگری وجود نداشت بسیار صحیح بود؛ اجازه
بدهید منظور را بیشتر تشریح کنم، اگر نیروها و عوامل دیگر را
که مؤثر هستند بحساب نیاوریم راهنماییهای اقتصادی مارکسیستی

آماده تحريك گذارد. بررسی ارزش و بیان ارزش کارگرو کارو
فهماندن مقام واحترام وارزش آنها بخود و دیگران یگانوسيله

کاملا درست ومنطقی است که میگویند چنانچه چنان شرائط خاص
بوجود آید فلان نتایج معین هم حاصل خواهد شد وفلان حوادث روی
میدهد یاروی خواهد داد ؛ اما اشکال موضوع در اینست که مارکس
نیروهای دیگر را که ممکن بود درآینده بوجود آید ونقشی بهمده
بگیرد بحساب نیاورده است بدیهی است این وضع گناه مارکس
نیست اواوضاع واحوال را بهمان صورت که در زمان خودش وجود
داشت میدید و همانها را مبنای استدلالات و نتیجه گیریهای خود
قرار داده است اما پس از مارکس نیروهای دیگری هم پیدا شدند
شاید مهمترین آنها دموکراسی سیاسی بود که تغییرات مسالمت آمیز
را مقذور میساخت . بیاد داشته باشید که در زمان مارکس حتی در
کشورهای با اصطلاح دموکرات هم دموکراسی سیاسی وجود نداشت
و در آنها طبقه مالکان بزرگ حکومت میکردند. اگر فقط همین
واقعیت را در نظر بگیریم که پس از آن زمان بهمه کس حق رأی در انتخابات
داده شد هر چند هم که تنها داشتن این حق رأی تمام مسائل را حل
نمیکند اما خواه ناخواه تفاوتهای حیاتی بوجود میآورد . موفقی
که هر فرد حق یک رأی دارد خود بخود نیروهای، تشکیل میدهد که
میتواند اثراتی داشته باشد وفشارهایی در جهت تغییرات اجتماعی
بوجود آورد اما مارکس بدلیل ساده آنکه چنین وضعی در آن
زمان وجود نداشت وحتى پیش بینی هم نمیشد نمیتوانست این نیرو را
در نظریه های خود بحساب آورد . سپس عوامل دموکراتیک دیگر هم
از قبیل اتحادیه ها، سندیکاها، سازمانهای کارگران، سازمانهای
دکامنان ونظایر آنها بوجود آمدند که همه آنها نمیتوانستند بر طبقه



اتحاد و تمرکز و اتکاء آنها بحقشان بود . با چنین انگیزه
استثمار و درك بود كه ميتوانستند با هم پيا خيزند و زنجيرهاي
رسوم و مقررات ظالمانه را پاره كنند .

ثروتمند برفع تغييراتي كه شايد بتوان آن را آغاز دموكراسي
اقتصادي ناميد فشار وارد سازند . نتيجه اين شده است كه امروز
تغيير وضعي بوجود آمده است . نظريه ماركسيستي وقتي مطرح گشت
كه انقلاب صنعتي رويداد و صنايع و ماشينهاي بزرگ بكار افتاد؛ بنا
بر اين نظريه و بر اثر تغييرات تدريجي ثروت و قدرت هر چه بيشتر در
دست گروهی هر چه محدودتر و كمتر متمرکز ميشود و موجب توسعه
روزافزون فقر توده ها خواهد شد . اما با آنچه پس از آن زمان پيدا
شده است و بآن اشاره كرديم اکنون ديگر اين نگرانه بآن اندازه
وجود ندارد .

فغان نير وهاي مختلف كه تا اندازه اي هم مربوط بسازمانهاي
دموكراسي حكومت و مقداري هم مربوط بوجود اتحاديه ها و
سندیکاها و سازمانهاي مختلف ديگر ميشود در محدود ساختن افزايش
ثروت و قدرت از يكسو و فقر و تيره روزي از سوي ديگر تأثير نمايان
داشته است . از يكسو در زمينه هاي سياسي سازمانها نوعي تازه رشد
ميايافت كه بطور مداوم و اساسي تغييراتي بوجود مي آورد كه مستلزم
عدالت اجتماعي ميبود و ميل تغييرات اجتماعي را نيز تشديد ميكرد .
از سوي ديگر با پيشرفتهاي علمي و فني بسيار عظيمي كه صورت
ميگرفت دنيا بشكلي واقعاً انقلابي تغيير شكل ميايافت . اين
تغييرات و پيشرفتهاي علمي را هيچ كس چه ماركس و چه متفكران
ديگر در قرن نوزدهم نميتوانست پيش بيني كند و از آن با خبر
باشد .

راستی شعور و درك حقیقه مورد تجاوز واقع شده یگانه منشأ قیام برای مطالبه آنست ، خواه برای حق برده شدگان این شعور حاصل شود یا مردان عدالتخواه و دارای وجدان بیدار بآن مستلزم شوند ، گرچه آنها خود از طبقه محروم و مورد تجاوز نباشند . تاریخ بسیاری از پیمبران و مصلحین و علمای بزرگ را نشان میدهد که خود از طبقه مرفه و اشراف بودند ولی برای نجات طبقات محروم و مظلوم اجتماع و دفاع از حق آنها قیام کردند و چه بسا در همان حال طبقه ستم دیده و محروم بزندگی خود قانع یا مدافع ستمگران و ستمگران به حق خود بودند و چه بسا پس از آنکه ستمگران شکست دیدند و بحقوق خلق تن دادند این بینوایان از پیشوایان حق و عدل پیروی کردند . این واقعیات شاهد بر این است که تنها محرومیت طبقه و عوامل تاریخی بهر صورتیکه باشد یگانه عامل تحول نیست ، چنانکه ماسارکس و همفکران او با آنکه بحسب نظر کلی متکی به دیالکتیک و جبر تاریخی بودند بوسیله عرضه داشتن نظریه ارزش و تعلیمات و تبلیغات پر دامنه خود کوشیده و میکوشند که شعور و همت طبقه کارگر و دیگر محرومین را برانگیزند و آنان را هر چه بیشتر بحق از دست رفته خود آشنا کنند .

همین توجه دادن بارزش کار و حق از میان رفته کارگران و برانگیختن شعور آنها بود که کارگران را تکان داد و تکان کارگران در محیطهای صنعتی ، سراسر اوضاع اجتماعی با برجای پیشین را متزلزل کرد و برای نجات انسانهای استثمار شده اشخاصیکه دارای شعور و وجدان انسانی بودند و کارگران و دیگر طبقات محروم براه افتادند . مقدمات

تحول و انقلابیکه مارکس و همفکران وی طرح کرده بودند در سال ۱۹۱۷ در روسیه میان آتش و خون پدید آمد و باوج خود رسید؛ پس از پیروزی انقلابیون و آرامش نسبی طرحهای مارکسیسم به معرض آزمایش درآمد. تا پایان جنگ اخیر عموم مردم دنیا از آنچه پشت پرده آهین میگذشت چنانکه باید خبر نداشتند؛ پس از پایان جنگ و ارتباط روسیه با دنیای خارج تا حدی وضع و جریانهای گذشته این سرزمین روشن شد. اکنون محاسن و نتایج سود بخش، و معایب و زیانهای عملی نظریات مطروحه مورد بررسی و قضاوت عامه قرار گرفته و زعمای قوم در باره انحرافات و اشتباهات گذشتگان و اصول مطروحه بحث مینمایند. آنچه مسلم است این است که ارزش کار که اساس نظریه مارکس است گرچه بمقیاس مقدار کار ارزش کارگران را بالا برد ولی عملاً بمقیاس ارزش کار ارزش انسانی را مدتها پائین آورد. این انقلاب گرچه تکانی در همه دنیا ایجاد کرد و طبقاتی را از میان برد و انسانهایی را از استثمار نجات داد ولی طبقه جدیدی را در مهد انقلاب با امتیازات قانونی و بیحد مسلط کرد چنانکه همه مقدرات و مقدرات دیگران را بدست گرفتند. «طائفه‌های و زمانه‌ها»

۱ - بهر حال پیش بینی‌ها و بشارتهائی که از مولود پس از انقلاب داده میشد چیز دیگری از کار درآمد؛ مولود رخ نشان داده در کشورهای کمونیستی دوطبقه مسلط و مقتدر اداری (بروکراتیسم) و نظامی (میلیتاریسم) میباید. اگر پیدایش این دوطبقه را لازمه انقلاب و مدتی پس از آن بدانیم باید بتدریج محو شوند ما آنکه هر چه زمان پیش میرود چهره آنها آشکارتر و پایه‌های آنها محکمتر میشود. در مواجهه با این دوطبقه سرمایه‌داری (بورژوازی) و کاری

معترف بود که حزب وی آغاز سلطه طبقه نوینی است. ولی معتقد بود که وجود این طبقه استثنائی است. بسیاری از سران کمونیست (که ذکر نام و خصوصیات آنان زائد است) میگویند که اصول سرمایه داری و تجاوزات ناشیه از آن بکلی ریشه کن نشده، و با همه پیش بینی ها، طبقات با شکل های مختلفی پابرجا هستند. پس از افزایش و تنوع سریع احتیاجات و روابط فکری و معاشی مردم دنیا و پیشرفت و پیوستگی این روابط افکار و نظریات و کوشش های مصلحین خیر اندیش متوجه یافتن راه ها و اصولیست که شکل های اجتماعی اقوام و ملل را متناسب با اوضاع عمومی و وضع و موارد و عادات و شرائط خاص هر ملتی تنظیم و تأمین نماید تا در ضمن شکل های اصیل اجتماعی ارزش های از میان رفته انسانی و حقوق و آزادی غصب شده فردی باز گردد و تضمین شود. دیگر تعصبات خشک مسلکی در باره اصول اجتماعی و اقتصادی مانند دیگر تعصبات رفته رفته رخت بر بندد و شعار های تعصب آمیز ارزش خود را از دست بدهد و افکار و نظریات وسیع و همه جانبه و شمار همکاری و صلح عمومی و مسالمت آمیز حای اینگونه تعصبات را بگیرد. هر چه مردم دنیا بهم نزدیکتر می شوند ایمان به روابط و تفاهم عمومی و اصول اقتصادی وسیع بیشتر پایه میگیرد و به بی پایه بودن اصول اقتصادی محدود که

(پرولتاریا) اصالت طبقه ای خود را از دست داده و دارای نقش ثابت و مؤثری در راه مبارزه و تحول نیستند. در کشورهای کمونیستی راه جوئی و قدرت یابی برای مبارزه با این طبقات نخواستار مشکل ترین مسائل به حساب می آید. خلاصه: آنچه پیش آمده پیش بینی نشده، و آنچه پیش بینی شده پیش نیامده.

علمای اقتصاد، آن اصول را ثابت و لایزال می‌پنداشتند پی‌می‌برند و دیوارهایی که پیرامون نظریات گذشته و عصمت صاحبان آن نظریه‌ها کشیده شده بود پی‌درپی فرو می‌ریزد و همواره بر همه مکشوف می‌شود که آلام عمومی فقط ناشی از وضع ناجور اقتصادی و یگانه قدرت، قدرت اقتصادی نیست؛ بلکه ناموزون بودن وضع ناشی از دیگر انحرافات و ناموزونی‌ها است، و قدرت اقتصادی شکلی از اشکال دیگر قدرتها می‌باشد و بیش از جهت نفی و تخریب، اثبات و سازندگی، مهم و مؤثر و مفید در زندگی و جوامع بشری می‌باشد



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

اقتصاد در پرتو ایمان و اعتقاد

اسلام ناظر باین واقعیت است که منشأ ظواهر (پدیده‌ها) اجتماع و اقتصاد، نفوس بشری است. نفوس بشری ترکیبی است از اندیشه‌ها و اخلاق و فطریات و غرائز؛ چگونگی روابط اجتماعی و اقتصادی و طبقاتی ترکیبی از انعکاس و ظهور همین نفسیات می‌باشد. نفسیات بطور کلی دو قسمت است: اصول ثابت که از ممیزات و خواص بشری است و اگر این اصول از انسان سلب شود بصورت پدیده‌ای درمی‌آید غیر از آنچه هست؛ در این اصول همه افراد بشر در هر زمان و هر محیط شریکند، مانند اصل حقیق‌جویی علمی (دریافت علل و غایات) و عملی (ایجاد عدل و حق برای ذی‌حق)، کمال‌یابی (پیشرفت در علم و تأمین قدرت و بقاء)، عواطف بشری (محبت، احسان، گذشت)، محبت بمال (وسیله تأمین لذات و شهوات و یا قدرت). دیگر اصول غیر ثابت: نفسیات انسانی کیفیت ترکیب این اصول و قوای نفسانی و ظهور و قدرت هر قسم بر قسم دیگر و حاکمیت آنست. این کیفیت و ترکیب بحسب وضع محیط اجتماعی و اقتصادی و مواردی، متغیر و غیر ثابت می‌باشد.

شکل اجتماع و حرکت تاریخ

با این نظر منشأ شکل اجتماع و حرکت تاریخ^۱، انسان است؛ چه اصول ثابت انسانی حاکم بر محیط گردد، یا انسان محکوم محیط اجتماع و وسائل و چگونگی اقتصاد شود. در واقع محرك تاریخ (دینامیک آن)

۱- برای کشف علل و فلسفه پیدایش حکومتها و تمدنها و تحولات تاریخی، دانشمندان و محققین تاریخ شناس بررسی‌هایی کرده و نظریه‌های مختلفی داده‌اند. چون علم فلسفه تاریخ از علوم مستحدثه و در حال تکامل است تاکنون به نتایج و نظریه‌های کلی و قاطع و جامعی که همه جهات و نواحی تاریخ را دربرگیرد و به همه ادوار تاریخی و اطوار آن و در همه جا صدق کند نرسیده‌اند و آنچه بآن رسیده‌اند نتیجه تجربیاتی است که اگر در بعضی موارد صادق باشد در همه موارد گذشته و آینده تاریخ صدق آن قطعی نیست.

اول کسی که بشهادت دانشمندان شرق و غرب تاریخ را از صورت وقایع نگاری خارج کرد و به فلسفه تاریخ و بررسی کشف علل حوادث تاریخی پرداخت، ابوزید عبدالرحمن محمد بن خلدون مالکی از اهالی اشبیله، بوده است (متوفای سال ۸۰۸ هجری قمری در قاهره) **کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»**

ابن خلدون در مقدمه مشهور تاریخ خود به تحقیق علل ولادت و مرگ تمدنها و حکومتها پرداخته و نخست باین نتیجه رسیده که مهمترین علل پیدایش تمدنها و حکومتها قدرت قوای معنوی و اخلاقی و جسمانی است و علت مرگ و از میان رفتن آنها انحطاط این قوا میباشد؛ سپس چنین نتیجه گرفته که چون مردم بیابانی و قبائل چادر نشین در زندگی طبیعی و دشوار صحراء بسر میبرند قوای جسمی و نفسانی آنها همیشه نیرومند و تعصب قبیله‌گی و قومی آنها شدید است

تضاد قوای ثابت و روح سرکش بشری یا وضع اجتماع و لذات و شهوات حیوانی، با احتیاجات و لذات و عوامل محیط میباشد.

و پیوسته دارای تحرك و نشاط میباشد؛ بخلاف شهر نشینان که چون در رفاه و آسایش بسر میبرند همواره قوای جسمی و معنویشان رو بضعیف میرود و از این جهت در معرض فناء و زوال میباشد؛ بر این پایه و عقیده همیشه ایالات و قبائل مولد تمدنها و حکومتها میباشد.

بعضی از متفکرین فلسفه تاریخ، بیشتر به آثار وضع جغرافیائی و آب و هوا و اوضاع طبیعی و اقلیمی متوجه شده اند و اینها را مؤثر در اخلاق و عادات و تمدنها میدانند. بعضی منشأ اصلی اخلاق و عادات و تمدنها را عقده های نفسانی میپندارند. «فریود» و پیروان وی بمقده های درونی بخصوص عقده های ناشی از غریزه جنسی تکیه کرده اند.

اقتصادیون قرن اخیر تمدنها و اوضاع اجتماعی را مبتنی بر وضع و روش اقتصادی میدانند. مارکس و پیروان و همفکران وی عوامل و وسائل تولید را بگانه منشأ و زیر بنای جوامع و تحولات و اخلاق دانسته اند ولی برای انحصار تأثیر هر يك از این عوامل و علل با بررسی هائیکه در تأثیر آنها شده و ادله ای که ذکر کرده اند، هیچ دلیلی ندارند و صاحب نظران، مستقیم و غیر مستقیم به دخالت شعور و اراده انسان معترفند. پیروان مارکس با تبلیغات خاص و پرداخته خود عملاً به بیدار کردن شعور و به تقویت اراده طبقات محروم می پردازند؛ این روش عملی بدون هیچ توجه نشان میدهد که تضاد طبقات به تنهایی منشأ اثر و تحرك نیست و انسان یکسره مقهور عوامل اقتصادی نمی باشد.

در تضاد هوای عالی انسانی با عوامل اقتصادی و لوازم
و آثار آن اگر انسانیت مقهور و محکوم شد، تضاد طبقاتی رخ
میدهد؛ این تضاد اگر بصورت حاد درآید یا طبقات باهم از

بیش از هر کتاب و نظریه‌ای، آیات قرآن در بیان حوادث تاریخی
به علل و اسرار بقاء و فناء و سعادت و شقاوت اقوام و ملل توجه داده.
از نظر قرآن مؤثرترین علل بقاء و فناء ملل و اقوام و ترقی و انحطاط
آنان هدایت و ضلالت است. هدایت فکر به ایمان، توجیهی و دریافت
قوانین کلی خلقت و حیات و عمل به خیر و حق و صلاح، و با گمراهی از
اینها. قرآن نشان میدهد که اشخاص و اقوامی با هدایت بحق و راه
مستقیم قدرت یافتند و دارای هر گونه نعمت شدند و مردم و مللی
با داشتن هر گونه قدرت و وسیله و پیشرفت چون از دعوت پیغمبران
و مصلحین سرپیچیدند و بگمراهی خود ادامه دادند در برابر نظام
عمومی حیات و قدرت حق نابود و فانی گشتند؛ «الم تر کیف فعل
ربك بعد اذ ارم ذات الحماد التي لم يخلق مثلها في البلاد و ثمود الذين
جاؤا الصخر بالمواد و فرعون ذي الاوتاد الذين طفوا في البلاد فاكثروا
فيها الفساد، فصب عليهم ربك سوط عذاب. ان ربك لبالمرصاد.»
«كانوا اشد منهم قوة و آثاراً في الارض» «اثارو الارض و عمروها
اكثر مما عمروها» اینگونه آیات بسیار در قرآن آمده.

توجه و تذکر به هدایت و مردم هدایت یافته به صراط
مستقیم و کسانی که مورد خشم گردیدند یا گمراه شدند، بصورت
دعا در سوره حمد آمده که جزء نماز و دعاء شبانه روزی مسلمانان
میباشد.

چون منشأ هدایت و ضلالت، افکار و قوای مختلف و متضاد
انسان مرید و مختار میباشد، پس اساس و زیربنای حرکت تاریخ، انسان
و قوای انسانی است

میان میروند و دنبال آثار اجتماع و تمدن هم در تاریکی نیستی فرو می رود یا در آغاز طبقه حاکم و غالب و سپس طبقه مغلوب راه فنا را در پیش میگیرد. بهر حال بالای سر آثار و بناهای باشکوه و کاخهای ظلم و پیدادگری آنها نقش ثابت و آیه حکمت «کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم»^۱ خوانده می شود اگر (بفرض) مبادی انسانی حاکم شد و عوامل و انگیزه های مادی را محکوم یا طرد نمود و در اثر آن تضاد و حرکت از میان رفت نتیجه آن نیز سکون سپس فنا است^۲ زیرا حاصل حاکمیت لذات حسی و وسائل و آثار آن گرائیدن بخود (خود پرستی) است و حاصل حاکمیت مطلق مادی انسانی سکون و متلاشی شدن فرد است، چون پایه اجتماع و حیات بشری بر استقلال فرد در ضمن مصلحت و منفعت اجتماع است عدم این توازن، اجتماع را متلاشی می کند.

طریق بقا و تکامل مستمر اینست که در میان مبادی انسانی که منشأ از خود گذشتن است و انگیزه های شهوات (موجبات بخود پیوستن) که از لذات حسی و احتیاجات انگیزخته می شود تعادل و توازنی ایجاد شود تا هر یک بر دیگری چیره نگردد، و از تصادم این دو قطب متضاد بشری است که تکامل معنوی و مادی

۱- آیات ۳۵ و ۳۶ سوره دخان، چه بسیار بوستانها و چشمه ها و کشتزارها و جایگاهها و مقامهای ارجمند را پس از خود بی سرپرست گذاردند؟

۲- چنانکه در سرزمینهای اسلامی دهند بعد از آنکه روح حق پرستی و تقویت نیروهای معنوی و انسانی بدون مسئولیت و انزوای از دنیا و جدای از کار و تولید (عرفان و تجرد) غالب و حاکم شد گرفتار سکون و محکوم دیگران شدند و از میدان زندگی بر کنار گردیدند.

متوقف نمی‌شود و نیروهای فردی و اجتماعی پیش می‌رود .
 انگیزه‌های فردی - خود بینی ولذت و نفع جوئی - را
 احتیاجات و ضرورت های حسی و مادی پیوسته بر می‌انگیزد
 و تحکیم و تقویت میکند و از این جهت برای انگیزش آن محرك
 دیگری لازم نیست ^۱ ولی مبادی انسانی را باید بوسیلهٔ تعلیم و
 تربیت نافذ و عمیق برانگیخت و تقویت و تحکیم نمود تا مانند
 صخرهٔ محکمی طغیان موج شهوات را برگرداند و تعدیل نماید .
 تعلیم و تربیت نافذ و عمیق که در زمینهٔ ایمان و اصلاح
 نفسیات باشد میتواند مبادی انسانی را تحکیم نماید (هوالذی
 بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یعلمهم الکتاب
 والحکمة) ^۲ آن ایمانی زمینهٔ نفسانی دارد که خواست فطرت
 (سرشت اولی عقل) و مورد تصدیق عقل استدلالی باشد . قدرت
 خواهی و کمال یابی و پیوستن بآن مهمترین انگیزهٔ فطرت و
 دریافت مبدء قدرت و علت پیدایش مطلوب ترین خواست عقل
 استدلالی است . همین انگیزهٔ فطری و عقلی منشأ قدرت

۱ - در جوامعیکه روبانهدام می‌رود عیاشی ولذات بیش از
 ضرورت با وسائل مختلف ترغیب می‌شود و باین وسیله قوای معنوی
 افراد ذوب میگردد ... «واذا اردنا ان نهلك قرية امرنا متربفها
 ففسقوا فیها فحق علیه القول فد مرنا ها تبد میرأ» - سوره اسراء ،
 آیه ۱۶

۲ - سوره جمعه ، آیه ۲ - در این آیه تعلیم کتاب و
 حکمت در زمینهٔ تلاوت آیات که منشأ ایمان است بیان شده ؛ آن
 خداوندیکه برانگیخت در میان درس ناخواندگان پیمبری از آنها
 تا پیوسته آیات خدا را بر آنها تلاوت کند و بآنان کتاب و حکمت
 را تعلیم دهد .

تعمق و بروز استعدادها و کمالات انسانی میباشد. در هر مرحله این استکمال اگر توقف پیش آید عوامل وانگیزه های متضاد چیره و مبادی انسانی محکوم و مقهور میگردد. برای آزادی از این محکومیت و ادامه تکامل چاره ای جز ایمان (پیوستگی) به کمال و قدرت نامحدود و مطلق نیست. اصل نخستین اعتقاد اسلامی و حقیقت دعوت بتوحید همین ایمان به قدرت و کمال مطلق است و فقط این عقیده میتواند منشأ تحول از خود اندیشی به کمال اندیشی و پیوستگی بآن شود و از آثار آن ایمان بحق مالکیت و تصرف برای حق مطلق است؛ او است که در ذات انسان و موجودات تصرف بحق و پیوسته دارد و انسان در برابر او و خلق مسئول است؛ با این نظر منابع زمین و خیرات طبیعت برای گروه یا طبقه ای نیست؛ بشر با قدرت عقل و تدبیریکه دارد میتواند در آن تصرف کند و از آن بهره گیرد؛ هیچ کس حق ندارد جلو تصرف و بهره گیری دیگر را بگیرد یا با آنچه بوسیله تدبیر و عمل بدست آورده تجاوز نماید. آیات قرآنی با سراجت حق مالکیت مطلق، تصرف، تسخیر، جعل و وضع را برای خداوند، و حق بهره گیری (تصرف محدود) را برای همه خلق، اعلام نموده و سخنر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعاً منه^۱. «الذی جعل

۱ - و مسخر ساخته برای شما آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است (که) همه از اوست. آیه ۲۲ سورة الباقیة، (این مضمون در آیات مکرر آمده)

لکم الارض فراشاً^۱ و الارض وضعها للانام^۲ ...

پیوستگی بمبدء خير و رحمت ميتواند انسان را آنطور بالا
برد و آنچنان فکر او را باز کند تا سراسر خلق را با همان نظر بنگرد
و از تکرار اين نظر هر سرچشمه رحمت و احسان بخلق از قلب
ميجوشد و از اعمال جاری می شود^۳

روی آوردن بحق و کمال مطلق گرچه از انگیزه های فطرت
و عقل مطلق و مجرد است ولی درک و جذب بآن برای عموم میسر
نیست؛ زیرا عقل شعاعی از نفس است و نفس چون پیوسته در
مرض هواها و رشته های جواذب مختلف میباشد و خواه و ناخواه
محکوم علائق و عوامل مخالف که ریشه آن پیوسته در نفس محکوم
و عمیق تر می شود، خواهد گردید، از این جهت باید دیگر
خواسته های فطری و نفسانی با انگیزه کمال جوئی هدایت شود
و توسعه و رشد یابد؛ از خواسته های بارز نفسانی، فطرت طلبی،
تأمین بقاء، وصول به لذات خالص و پایدار و محیط امن و

-
- ۱ - آن خداوندیکه زمین را برای شما بساخت آسایش
گردانده . آیه ۱ - سوره بقره
۲ - زمین را برای همه مردم فرو نهاده . آیه ۱۰ -
سورة الرحمن .

۳ - تکرار اسم «الرحمان و الرحیم» در سوره ها و آیات
قرآن و هنگام نماز و دستور آن با هر عمل برای اینگونه نتایج است.
زیرا تکرار الفاظ و کلمات موجب توجه مستمر به مفاد حقیقت و
گرایش بآن میشود و بتدریج در نفوس ریشه میگردد و شاخه و برگ
میدهد، و میوه اعمال صالح از آن میروید؛ «مثل کلمة طيبة كشجرة
طيبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء...»

سلامت است . انگیزه جمع و ذخیره ثروت نا محدود و تحکیم بناهای بیش از عمر طبیعی انسان که صدها سال پایدار بماند و کوشش برای رسیدن بقدرتهای پر مسئولیت اعتباری و بی ثبات ، همه برای تأمین قدرت و بقاء و لذات و از ممیزات نفوس بشری میباشد . آیا این سائقهای نیرومند بشری بیهوده است ، یا این خواستها و آرزوهای ریشه دار و پردامنه درروی طبیعت گریزان و درمیان دیوارهای ماده انجام میگیرد ؟ مگر این نیست که هر مطلوب و معشوقی پس از وصول نمی پاید بلکه منفور می شود ؟ لذات حسی خالص و مستمر را فقط در زندگانی حیوانات میتوان یافت و زندگی حیوانی گذرگاه بشر است که به بازگشت بآن بهیچ وجه راضی نیست و نسبت و نام و صفات آن حیوانات را به خود ناسزا و توهین میداند و خود را آماده می بیند که برای هر آرزو و لذات برتر و نسیه و مجهول از لذات محسوس نقد چشم ببوشد بلکه هستنی خود را در راه وصول بآن گرچه پس از زمانهای دراز باشد قربانی نماید . اگر این خصوصیات و صفات و انگیزه های بشری را بیهوده پنداریم ، اصول علیت و تقاسب و قیاس که مایه های اصلی تحقیق و کشف اسرار و رموز خلقت است بی پایه می شود . بر اساس این انگیزه های فطری و خواسته های نفسانی اصل دوم اعتقادی اسلام مستقر می شود . اسلام با ایجاد ایمان و عقیده با خرت و معاد (زندگی برتر و برگشت بحیات باقی و انسانی) و با بیان ادله و شواهد نفسانی و طبیعی میکوشد تا جلو چشم انداز بشر را باز کند و او را برای زندگی برتر و وسیعتر آماده گرداند . با این دید زندگی طبیعی و مادی موطن ابدی انسان نیست ؛ گهواره زمین مهد رشد و تربیت قوای انسانی است تا چون

بر پایه ملکات و مکتسبات خود بپاخواست از آن برکنار می شود. از این نظر سیاره زمین، مرکب مسافران و مهمانسرای واردین است؛ تا از سفره گسترده و خوان نعمتهای مادی و معنوی آن هر کس فراخور استعداد و عمل و برای سر منزل برتر بهره گیرد. شکر این همه نعمت شناسائی صاحبخانه و اجراء مقصود و نظامنامه اوست تا بر طبق این نظامنامه هر کس بحسب قدرت بتولید و تصرف در سرمایه های طبیعت پردازد و باندازه احتیاج و بمدل مصرف نماید. با این وسعت نظر ثروتهای مادی و تولید و توزیع ناشی از آن، تارها و بندهای تحدید و توقیف سرمایه های انسانی و عقل و فکر نمیباشد بلکه وسیله و نردبان عبور و خروج است. این تغییر تصویر و توجه از آرزوهای محدود اختلاف انگیز بسوی آرمانهای عالی انسانی است که میتواند توحید نسبی در هدف و کوشش پدید آرد تا رهروان کمک کار هم شوند و با هم زاد و توشه بگیرند و دست و پای یکدیگر را باز گذارند و ناشناسائی ها و اختلاف را به آشنائی و وحشت ها را به انس و جنگهارا بصلح تبدیل نمایند. با این تغییر جهت می شود که تعاون در بقاء که از خواستهای انسانیت جای تنازع در بقا را که از موارد حیوانات و جنگل است پر کند و مال که وسیله است با هدف اشتباه نشود و جای آن را نگیرد. تصور چنین اجتماعیکه بر پایه ایمان و عواطف انسانی افراد بنا شود، برای مردمیکه در محیط اقتصاد قرن تحولات صنعتی چشم گشوده اند مشکل است؛ اینها در میان حکومت قاهر و سایل تولید و عوامل مادی، خود باخته و متعیر شده اند؛ از این رو ارزش های انسانی و تقاضاهای واقعی بشری را فراموش کرده و همه شؤون حیات را از دریچه اقتصاد و جنگ

طبقات مینگرند ، و آنقدر قدرت مال را بالا برده که انسان را آلت بی اراده ساخته و در برابر ابزار و صنایع تولید بسجده واداشته اند؛ و قتیکه تصور چنین اجتماع یاشبیه آن در ذهن این مردم مشکل باشد تحقق آن مشکلتر است . با آنکه در گوشه و کنار دنیای امروز ، آنجاهائیکه دست قدرت طلبان اخلا لگر بکار نیافتاده و عر بده آنها کمتر بگوش میرسد ، صلح و صفا و تعاون نسبی مشهود است . مگر پوش از آنکه در تاریخ نوین بشر دولت پدید آید تعاون و محبت در میان جوامع کوچک حاکم نبوده و در محیط کوچک خانواده . سالم مگر عواطف و محبت حکومت نمیکند ؟ اگر در همین محیط خانواده و در میان پدر و فرزند و همسر ، غریزه مال اندوزی که نتیجه آن دروغ و خیانت و آلت ساختن است جای محبت و عواطف را بگیرد آیا با مقررات و نظریه ها میتوان محیط سلامت و صفا ایجاد کرد . مگر اجتماع بشری افزایش یافته محیط خانواده نیست ؟ اجتماعات کوچک و بزرگی که سرپرستی و تربیت پیمبران عالیقدر و مردان حق و صدق تشکیل شده خود نمونه هایی است که مبشر امکان تحقق جوامع سالم و معنوی میباشد و از همه بارزتر اجتماع صدر اول اسلام است . تا آنگاه که پرتو ایمان افکار را روشن مبداءت و خلافت اسلامی تبدیل بسلطنت مطلقه نشده بود . پس از آنهم ستمکاری و تجاوز بحقوق و حدود متمرکز در اطراف قدرتهای مطلقه و خودسر بود که اسلام را سپر قدرت و تجاوز خود ساخته بودند و در زیر این سپر حدود و احکام اصولی اسلام راز پر پامی گذاشتند . از حدود مراکز قدرت و عمال آنان که بگذریم و عامه مردم مسلمان را در نظر گیریم و با اجتماعات دیگر مقایسه کنیم مینگریم

که تجاوز و تعدی و سلب حقوق در میان مسلمانان کمتر از دیگر
 مردم دنیا به چشم می‌آید. در قرون طولانی که از اول اسلام تا ظهور
 استعمار و غربزدگی گذشته در سرزمینهای اسلامی نه ملکداری
 مالکین مانند ملکداران کشورهای دیگر بوده و نه سرمایه‌داری
 سرمایه‌داران؛ ملکداران مسلمان هیچوقت مانند ملکداران
 (فئودالها) مغرب‌زمین و دیگر کشورها مالک مطلق زمین و زارع
 نبودند و آنها را دستجمعی اخراج یا کشتار نمی‌کردند و خود
 قانونگذار و متولی و قاضی و مجری نبودند و همیشه کم و بیش ایمان
 و احکام حقوقی اسلام بر آنها حاکم بوده و همچنین بر حسب
 اصول و احکام اسلامی سرمایه‌داران مسلمان افسارگسیخته نبودند
 و علنی و بی‌پرده نمیتوانستند بر باخواری و احتکار نمایند و کارگر
 و دهقان را مستلوب الاختیار گردانند، بلکه به‌عکس بیشتر مالکین
 و سرمایه‌داران مسلمان منشأ خیرات و خدمات بزرگی بودند.
 تأسیسات خیریه و بهداری و موقوفات و ساختن راهها و پلها
 و سراها و کمکهای بین‌ریغ و دستگیری بینوایان در زمان حیات
 و بعد از مرگ از کارهای عادی و معمولی ثروتمندان مسلمان بوده.
 در کشورهای اسلامی پیش از جنگهای صلیبی و ظهور صنعت
 و استعمار غرب و نفوذ همه‌جانبه آن فاصله و تضاد طبقاتی آنچنانکه
 در اروپا پیش آمد و پیش بینی شده پیش نیامده؛ طبقه حاکم
 در کشورهای اسلامی عموماً نه از مالکین بزرگ و نه از سرمایه‌داران
 بمفهوم خاص بودند. این طبقه اکثراً متجاوزین و غارتگران
 بیت‌المال و مصرف‌کنندگان در راه حفظ قدرت خود بودند که با
 قدرت شمشیر مسلط شده بودند.

اسلام اجتماع و اقتصاد مجزا و غیر عملی ندارد

چون اسلام ناظر بواقعیات قوا و استعدادهای بشری است از این نظر همین انسان با ترکیب خاصی که دارد سازنده و پدیدآورنده اجتماع و اقتصاد و تاریخ میباشد، و این قوا و استعدادها چنان باهم پیوسته و ترکیب یافته که هر یک را جداگانه نمیتوان مورد نظر قرار داد و اثر آنرا مجزا پنداشت؛ چنانکه هر فردی خود خواستههای مادی را با حفظ ارزشهای معنوی و انسانی میجوید و بعکس. از این جهت نظریات و قوانین اسلامی متکی بر فرضیات علمی و جدای از خواستههای انسانی نیست. اسلام که دعوت و اصول تربیتی و عملیش برای بالابردن مقام انسانی در هر جهت است نمیتواند بیک جهت خاص نظر استقلال داشته باشد. اگر خلقت آدمی را در حد احتیاج و تأمین غذا و مسکن و تولید پنداریم و به وی چون آلتی برای تولید و توزیع بنگریم و یکسره محکوم مقدرات این حوائج و وسائش بشناسیم آنوقت جا برای نظریه‌های فرضی درباره اقتصاد مستقل از انسان و بشر نهائی رسیدن آن بازمی شود. همین بی توجهی و انحراف ذهنی است که از باب نظر قرن صنعت را بسوی تخیلات علمی غیر منطبق با واقعیات و کم‌ثمر واداشته. اگر این اصول فرع و ثمری داشته باشد چون موقت و موضعی و نسبی است مطلوب بشر امروز و آینده را در همه جا و برای مدت قابل ملاحظه‌ای نمی‌نمایاند و پیوسته بر تحیر و اختلاف می‌افزاید. اصول نظریات و قوانین جدا و مستقل از شعور وجدانی و دیگر خواستهها و آرمانهای انسانی جز برای عده یا طبقه خاص و در زمان محدود قابل درک و اجرا نیست.

اسلام پیش از ارائه نقشه خود و پی ریزی آن ، زمینه فکری را مورد نظر قرار داده و آنرا آماده میکند و با تزکیه فکر از شرك و نفس از رذائل ، نفوس را به ایمان و تقواهی آراید آنگاه نقشه همه جانبه (اصول و قوانین) را با همکاری مردان آماده و شایسته (اولیاء و صالحین) پیاده میکند و راه اجرا و عمل را مینمایاند . عیبجو یا بخواست صاحبخانه توجه ندارد و بزمینه فکر و نظر وی آشنا نیست یا گوشه‌ای از آن را از سطح پائین در نظر گرفته و ارتباط عمومی بناء از چشمش پوشیده مانده (چنانکه روش عامه مردم است که بنظر محدود خود و بدون توجه بوضع زمین و احتیاج ساکنین و جهات عمومی از روی دلسوزی و عامیانه از خود نظرهائی در باره ساختمان ابراز میدارند که با منظور صاحب آن تطبیق ندارد و یا مربوط بهمه جهات و روابط عمومی آن نیست) .

ریشه‌های قوانین
اسلامی

اجتماع از افرادی تشکیل می‌شود که حقوق و قراردادهای اجتماعی را بپذیرند و خود را متقابلاً مسؤول و ضامن آن

بدانند ، هر چه ایمان بمسئولیت ریشه دارتر باشد پایه اجتماع محکمتر می‌شود و چون مجتمع خود موجود متحرك و متطور است باید مقصد و هدفی که پیکر زنده اجتماع بدان سوی میرود مشخص گردد و گرنه اجتماعیکه دارای مقصد و متطور نباشد قابلیت بقاء ندارد . براین اساس اجتماع پایه میگردد و هدف و حدود و حقوق مشخص می‌شود ، و برحسب حقوق مشخصه قوانین وضع و تشریع میگردد . استحكام قوانین و قدرت اجرائی آن وابسته به ایمان به هدف و مسئولیت

منوی و وجدانی افراد تشکیل دهنده اجتماع است . بنابراین
شارع باید :

اولا - مطلع بر هدف نهائی حیات فرد و اجتماع باشد تا
در هر مرحله ای از تطور سیر و حرکت متوقف نشود و قوانین مطابق
آن ، قانع کننده خواسته های همه جانبه باشد . هدف های محدود
(در حدود تأمین استقلال ملی ، روابط اقتصادی و مانند اینها)
در همان حدود محدود است ، از آن پس اگر شمار محرکی
شمرها را بر نیانگیزد و راه را باز نکند رکود حتمی است و
اجتماع مانند آب را که صفونی و بلاخیز خواهد شد که پس از چندی
در خلال زمین فرو می نشیند تا به هموع متحرک خود پیوندد یا
در هوا تبخیر می شود .

ثانیاً - شارع باید به رموز نفسیات بشر و خواسته ها و ارزش های
آن احاطه داشته باشد تا اصول و قوانین جامع باشد ؛ زیرا منشأ
قوانین حقوق است و حقوق روابط محدود نفسیات با افراد و موجودات
میباشد . اگر قانونگذار بشر را از یک زاویه بنگرد و با این نظر
وضع قانون کند علاوه بر اینکه حق انسانیت را نادیده گرفته ، در
قالب قانون مسیر انسانی را منحرف کرده این انحراف در آغاز
می تواند سربابی را آب بنمایاند ولی نهایت آن گمراهی و هلاکت است .
ثالثاً - شارع باید وارسته از تأثیرات محیط و طبقه و هواهای
نفسانی باشد تا قانون بمصلحت همه تشریع گردد . و همه را در بر
گیرد و باهم پیوندد .

رابعاً - باید افراد و طبقات اجتماع به قانون و مقام مقنن
ایمان داشته باشند تا لااقل اصول قانون ، مورد قدرت اجرایی
داشته باشد و اکثر خلق خود را مسؤول به عمل و اجراء آن بدانند .

نقایص قوانین عرفی

مقتنین عادی هر قدر مقتدر باشند و قوانین
عرفی هر چه دقیق و بظاهر کامل باشد
فاقد این شرائط و مزایا هستند . يك
فرد عادی بفرض آنكه بر موز نفسیات و عوامل و انكاسات و
حقوق ناشی از آن آشنا باشد ، از این فرد تحدید و تنظیم حقوق
بصورت قانون كار اعجازی است زیرا در تشریع علاوه بر لزوم
احاطه كامل بر اوضاع و خلال نفسانی و غرائز پیچیده بشری و
خواص و آثار و حدود آنها ، وارستگی از هواها و عقده‌ها و
تمایلات و كینه‌ها و مؤثرات شعوری و لاشعوری لازم است و این
شرائط در بشر عادی فراهم و جمع نمی‌شود . بشر عادی هر قدر
صلاح اندیش باشد نمیتواند از تأثیر عوامل نفسانی و محیط آزاد
باشد ؛ چگونه میتواند آزاد باشد ؟ با آنكه احتیاجات و عادات و
تجربیات گذشته و حال استكه با دریافتها و ملكات و عقده‌ها در
می‌آمیزد و بصورت عادات و روابط اجتماعی و سپس قانون در می-
آید . زیانها و نواقص عمومی قوانین عرفی را بایمان چند نمونه
شاید بتوان برای کسانیكه از وقتی چشم باز کرده گرفتار اغلال
این قوانین شده اند و جز وضع موجود را نمی بینند و باور
ندارند ، نمایاند و باوراند :

۱ - اساس این قوانین عادات و تجربه و كشف محدود و
روابط راجع بموضوعات مختلف زندگانی اجتماعی است ؛ كشف
روابط اجتماعی مانند كشف خواص طبیعی واقعی و ثابت نیست
از این رو قوانین عرفی واقعی و ثابت ، همیشه سود همه نمیتواند
باشد .

۲ - قوانین عرفی بر پایه تجربیات از وضع محدود اجتماعی

واقتمادی گذشته و حال است و نمیتواند ناظر به آینده متغیر باشد، از این جهت در معرض تغییر و تبدیل میباشد؛ با آنکه تشریع قانون پس از آشنائی منفعتین و اجراء برای ایجاد ثبات و پیوستگی طبقات و ثبات نسبی است.

۳ - قوانین عرفی چون اصلا و فرعا در معرض تغییر و تجدید نظر است منشأ طبقه اصیل و ممتاز و فوق اجتماع، میگردد که پایه حکومت استبداد در صورت قانون می شوند و زنجیرهایی از قانون میسازند که پاره کردن این زنجیرها و بندهایی مشکل و گران تمام می شود.

۴ - قوانین بشری قهراً آمیخته با عقده ها و تمایلات میباشد و عموماً ظلم را بظلم و شر را بشردیگر بر میگردداند، اگر بسود طبقه ای باشد خواه و ناخواه بزبان گروه ها و طبقات دیگر خواهد بود.

۵ - اینگونه قوانین چون ناظر بر قوا و غرائز بشری و بر پایه تعدیل و هم آهنگی نفسیات نیست از این جهت در میان قوانین وقوا و ارزش های انسانی پیوسته ناهم آهنگی و اختلاف است و افراد اجتماع عموماً سنگینی و تحمیلی بودن آن را احساس مینمایند و همینکه مجالی یافتند از تحمل آن شانه خالی کرده خود را آزاد میکنند.

۶ - این قوانین چون پیوسته بایمان عقلی و مسؤولیت وجدانی نیست ضمانت اجرایی مننوی ندارد و در هر مورد که با منافع و خواستهای افراد و طبقات ناسازگار باشد قانون بیچاره است، از این جهت بموازات توسعه قوانین و آئین نامه ها مقررات قدرت اجرایی بسط مییابد و برای مقررات قدرت اجرایی و

آئین نامه‌ها قدرت‌های اجرایی دیگر و بازرش‌های قضائی همی تأسیس می‌شود و همچنین... چون مجریان هم مسؤولیت وجدانی ندارند چه بسا با اندک تطمیع یا تهدیدی قانون را نقض و بریش قانونگذاران می‌بخندند. مشکل و گرفتاری مهمتر این است که قدرت اجرایی خود يك طبقه خاصی را تشکیل می‌دهند که با ترکیب آن با طبقه مقننه منشأ بلاها و ستمها و نابسامانی‌هایی می‌شوند.

نواقص قوانین عرفی و زیانهای نفسانی و اجتماعی آن بیش از آنست که بتوان بررسی نمود؛ بیش از زیانهای وارده به بشریت، منافع فوت شده است که با هیچ تقدیری نمیتوان احصاء نمود. مردمیکه سطح و نمای ظاهر تمدنها و جوامع بشری را مینگرند می‌پندارند که فقط همین قوانین عرفی بشری که محصول تجربیات و عادات و تقلید است روابط افراد و طبقات را بصورت اجتماع و تمدن پیا داشته؛ با آنکه باتعمق و نظر دقیق مشهود است که روابط حسنه میان افراد و ثمرات مفید جوامع يك قسم نتیجه اخلاق و مسؤولیتهای وجدانی است. قسم دیگر از آثار اصول و قوانینی است که مافوق افکار و تخیلات بشری میباشد و پایه‌های اصیل تمدن برای نوع الهامات مستقر شده و در هر اجتماعی که این پایه‌ها فرو ریزد قوانین عرفی از هم گسیخته و بنای اجتماع منهدم می‌شود. دانشمندان و محققین اجتماعی که مقلدین آنها را واضع و مبتکر می‌شناسند خود با این حقیقت متفرقند.^۱

۱ - ژان ژاک روسو، میگوید: «عظمت دروغین یا عناوین ظاهری ممکنست مردم را فریب داده رابطه موقتی بین آنها ایجاد نماید لکن فقط عقل و حکمت میتواند این رابطه را برقرار

چون قوانین جز تنظیم و تحدید روابط بشر در شؤون مختلف
نباید دیگر نیست و چون منشأ این روابط قوا و غرائز انسانی است
و اصول این قوا و ممیزات انسانی ثابت است اصول قوانینی که
روابط و انعکاسات آنها را تحدید و تنظیم مینماید باید ثابت و غیر
متغیر باشد؛ چنانکه خواص طبیعی موجودات طبیعی و حدود و
میدان عمل غرائز حیوانی و آثار آنها منظم و محدود است
انسان هم که جزئی از این جهان و پدیده‌ای ناشی از آن میباشد
آثار قوا و غرائزش در میدان عمل و روابط با دیگران باید محدود
بحدودی باشد؛ این فقط قدرت آزادی و اختیار است که حد و
وقیدی نمیشناسد و زندگی بشری را آشفته و نابسامان میگرداند.
نتیجه اینکه: روابط واقعی و ثابت و عادلانه‌ای در میان مجتمع
بشری باید باشد که کشف اصول این روابط برای بشری که در هر
مقام و مرتبه خواه و ناخواه محکوم محیط و عوامل نفسانی است
میسر نیست. بنابراین یا باید باین آشفتگی و نابسامانی و تیرگی

نگاهدارد؛ قوانین یهود که هنوز باقیست و شریعت فرزند اسماعیل
(مقصود پیغمبر اسلام است) که از ده قرن پیش بر تمام مردم حکم فرماست
هنوز هم از عظمت مردان بزرگیکه آن را تدوین نموده اند حکایت
میکند. اصول قوانین محکم و متین اروپا يك قسمت از رم قدیم
گرفته شده. رم بعد از قرن سوم میلادی که از عزت بیرون آمد
و قوانین سابق آن با شرایع آسمانی خاور میانه در آمیخت شکفته
گردیده اروپا تمدن خود را بر همین اصول پایه گذاری کرد، آنگاه
از طریق اسپانیا و خاور میانه اصول تشریفی اسلام و کتب اسلامی را
نیز بسوی خود برد و تحول دیگری در اصول مدنی و اجتماعی خود
پدید آورد.

که در روابط بشریست تن در دهیم و اذعان نمائیم که بشر با کمال عقل و اختیار و درمیان عالمیکه جزء و کل آن مقهور و محکوم روابط حکیمانه و انتظام میباشند، باید بی سامان و گمراه باشد و عقل و اختیار را فقط وسیله و موجب بدبختی و گمراهی بدانیم؛ یا باید معتقد و تسلیم شویم باینکه همان قدرت لایزالیه که سراسر موجودات طبیعی و غریزی را در صراط مستقیم و منظم برآه انداخته و سامان بخشیده برای انسان هم او خود قوانین و نظاماتی وضع کرده و باید بکشف آن هدایت کند. الهام و هدایت بکشف این اصول و قوانین جز از طریق بشری متصور نیست. اولین خصوصیت بشریکه قابل و مستعد چنین درک یا کشف و الهامی باشد این است که باید عقل و ضمیر وی از بندها و دخالتها و تیرگیهای عوامل نفسانی و تأثرات محیط رسته و برتر و پاک باشد و جز حق و خیر و مصلحت هیچ عامل و مؤثری بر ضمیرش حاکم نباشد. احتیاج بشر بچنین قوانین و وجود اینگونه اشخاص که متر از احتیاج چشم به مژه و ابرو برای تعدیل فشار نوریکه از بالا و بیش از طاقت به پرده چشم هجوم میآورد نیست. مگر درد و رنج موجود یا غیر موجودی هست که وسیله درمان آن در خلقت سراسر حکمت نباشد؟ جستجوی دائم برای یافتن درمان دردها و بیماریهای نوظهور دلیل تشخیص همین حقیقت است.

با این قدرت خلاقه بی پایان عالم و تنوعیکه در موجودات بخصوص در استعدادهای مختلف فکری و عملی که برای درک و انجام کمترین احتیاجات بشری مشهود است پدید آمدن چنین شخصیتها نه بعید است و نه غیر ضروری. این اشخاص چون با صفات و امتیازات خاصی که دارند نمایندنده و زبان حقند و غیر

از قانون و مشیت ازلی میدهند ، بنام رسول و نبی خوانده میشوند^۱

پیغمبران مشکل بشریت را در خلال کیفیت روابط اجتماعی و اقتصادی جستجو نمیکنند و در آغاز دعوت خود ، اصول و برنامه‌هایی از این قبیل اعلام نمی‌نمایند. اینها در پرتو الهام و وحی نخست به وضع پیچیده نفوس بشر و مشکل درونی او می‌نگرند . در واقع هم اولین مشکل بشری فقد اصول و قوانین اجتماعی و اقتصادی نیست ؛ هر چه قوانین ناظر بحق و عدل باشد اگر با ایمان بحق و مسئولیت وجدانی پیوند نداشته باشد نه افراد را چنانکه باید بهم می‌پیوندد تا بصورت اجتماع مرتبط و محکم درآورد و نه ضمانت اجرایی کامل دارد . ایمان بحق و قانون ناشی از آن رابطه و عامل بهم پیوستگی معنوی اجتماع و ضامن اجراء و مراقب قانون است که باید پیش از هر تشریع و ارائه هر گونه قوانین و اصولی این ایمان در فکر و قلب بشر حرکت درآید و نیرو بخشد.

پیش از حل مشکل ایمان بقانون

بشر مشکلات نفسانی دیگری دارد :

کوتاهی عقل برای درک حق مطلق و ناتوانی در برابر عوامل طبیعت و احتیاجات گوناگون و پیوسته مقهور و محکوم قدرتهای بشری

۱ - علماء و محققین اسلام با ادله متقن ازوم نبوت نوعی و شرائط و اوصاف نفسی و خلقی پیغمبران بخصوص ملکه و خلق عصمت را در کتابهای فلسفی و کلامی خود بتفصیل بیان و اثبات نموده‌اند در اینجا فقط بتناسب بحث قانون و از این درجه بلزوم پدید آمدن چنین شخصیتها و اوصاف و شرائط نفسانی آنها اشاره

شده

وقوانین ناشی از آن بودن همه این عوامل و علل دیگر، استقلال و شخصیت معنوی انسانها را سلب مینماید و این مشکل پیچیده و مهم را در نفوس بشر ایجاد کرده که در عین بندگی و خود باختگی خود را مستقل و آزاد میپندارند. علاج این بیماری و چاره این مشکل از عهده چاره جوئیها و علایهای بشری خارج است. پیغمبران از طریق وحی و الهام نخست بعلاج این بیماری و گشودن این عقده های بهم پیوسته و پیچیده باطنی میپردازند، دعوت بتوحید و دمیدن روح ایمان بحق مطلق برای آزاد کردن بشر از بندهای بندگی غیر حق و گشودن عقده های محکومیت و ذلت زدگی انسانها بوده است. از این راه بعلاج نفوس و زنده کردن استقلال پایمال شده پرداختند و تا آنجا که استعدادها و شرائط اجازه میداد موفق شدند. پس از این علاج و تحول فکری و نفسانی و بیدار شدن روح رحمت و خیر و عدل و احسان، شریعت و قوانین ناشی از این منابع و اصول را بمقتضای زمان و محیط محدود بیان کردند و پای پیشرفت و ریشه دار شدن ایمان بحق و خیر مطلق، شعاع شرایع و اصول آن توسعه یافت و در شریعت اسلام کامل گردید.

این طریقه علاج و راه و روش همه پیغمبران بوده که اسلام آن را تکمیل کرده. این طریقه پیغمبران و آثار آن در گذشته و حال بر کسی پوشیده نیست. اکنون خلاصه ای از طریقه اسلام در تشریع و مبادی و مقدمات و امتیازات آن :

۱- اسلام از طریق توجیه عقل بسوی حق مطلق و تحکیم ایمان بتوحید بچاره عقب رفتگی عقل و وا خوردگی نفس و عقده ها و پیچیدگیهای درونی پرداخته، با آنکه اصول و قوانین بشری را در حریم داخله نفوس راهی نیست و توجیهی بآن ندارند بلکه

سیطره و فشار قوانین خشك و تعبدی بشری هر چه بیشتر عقل را
بعقب می برد و پرعقدها میافزاید .

۲ - اسلام بشر را از بندگی بشر و قوانین ساخته بشری
آزاد میکند و او را تسلیم خداوند که حق و خیر مطلق است مینماید
(همین معنای اسلام است) . ولی قوانین بشری ، چون از عرف
و عادت گرفته شده و عرف و عادات همیشه در محور منافع و حاکمیت
طبقه خاصی میباشد بیشتر به بند میکشند .^۱

۳ - اسلام با تعالیم عقلی و عملی خود احساس و توجه
به حق و خیر و تشخیص حسن و قبح بالنتیجه درك روح قانون را
در عامه نفوس بیدار و فعال میسازد ؛ ولی قوانین ناشی از عادات
و منافع طبقات برای اینکه توده مردم یکسره تن در دهند فکر و درك
را بگیرند یا بآن توجه ندارند .

۴ - اسلام با انواع تعالیم مخصوص بخود ارزش انسانی
را بالا می برد و حاکمیت و استقلال شخصی را در مقابل با آمال
هوس انگیز و علاقه های بمال تحکیم میکند تا در واقع انسان
حاکم بر خود و مالك مال شود نه مملوك آن باشد . از این نظر
در حقیقت منشأ زیانهای فردی و اجتماعی ، مالکیت خصوصی نیست
مشکل این است که بشر مملوك و محكوم علاقه ها و جواذب مال

۱ - مارکس بانبوغ خاص خود گویا کاملاً متوجه بوده که
با نظریات علمی و قوانین اقتصادی و اجتماعی مطرحه خود و دیگران
نه عداوت مطلوب برقرار می شود و نه طبقات محو میگردند از این
موضع را از مسئولیت این وعده رها نده و آن را بمهده جبر تاریخ
احاطه کرده ، ولی پیشرفت وسائل تولید طبقات دیگری بمیان آورده
و از آن زمان قدمی بسوی محو کامل طبقات نزدیک نشده اند .

باشد تا آنجا که اندیشه مال اندوزی عقل و فکر و عواطف را
 با استخدام خود گیرد و بارشته‌های رنگارنگ علاقه‌ها وی را پیرسو
 بگرداند و بهر اقدامی وادارد. بمکس اگر انسان بحق مالک
 باشد نه ممنوك، عقل مصلحت اندیش و عاقبت بین شخص تا آنجا
 که به خیر و صلاح خود و دیگران باشد علاقه به مالکیت و تصرف
 را مشروع میداند. این مطلب بکلی مورد غفلت مصلحین و
 چاره جویان مشکلات اقتصادی است؛ چنانکه در طرح اصول و
 وضع قوانین خود هیچ بآن توجه ندارند و از آن دریچه‌ای که
 مینگرند نمیتوانند هم باین حقیقت نفسانی توجه داشته باشند.
 د- مهمترین نتیجه تعالیم و تربیتهای اسلامی، مصونیت ایمانی
 فرد و ضمانت و مسؤولیت آن نسبت به جماعت و قانون و اجرای آنست.
 باین علایم نفسانی و مبادی تشریعی، احکام و قوانین
 اسلامی بصورت پیوندها و قراردادهای محکمی درمیآید که پیوسته
 بایمان و عقیده میبایند.

علاوه بر آنچه گفته شد شریعت کامل و قوانین ناشی از آن،
 از نظر نفس قوانین، خصوصیات و شرائطی باید داشته باشد از
 جمله اینکه: **کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»**

اولا - مبادی و اصولی را باید تأسیس کنند که ثابت و کلی
 و مورد پذیرش عامه باشد تا شکلی را که اصول تربیتی و روابط و
 قراردادهای عمومی با اجتماع داده حفظ کند و بر طبق آن اصول
 فروع قانونی استنباط و تعیین گردد.

ثانیا - فروع ناشی از آن مبادی و اصول مسلمه باید بر اوضاع
 و حوادث واقعه قابلیت تطبیق داشته باشد.

ثالثا - احکام اصلی و فرعی دارای خاصیت حیاتی، یعنی

دارای اثر حرکت و تکامل باشد تا هر چه بیشتر بسوی نمونه‌های عالی‌تر پیش برود.

را بماند - همراه احکام و قوانین اصلی مؤیدات قانونی و وعید باشد تا قانون و اجراء صحیح آن را صیانت و از نقض و انحراف و تأویل حفظ کند. (این خصوصیت علاوه بر ایمان با اصول و مسؤولیت قلبی آنست).

آیا جز اسلام میتوان شریعتی را یافت که اصول و احکام اجتماعی و اقتصادی را با هدفهای عالی انسانی و نفسیات و غرائز بشری این چنین پیوند داده و پیش از آن و پس از آن مشکلات روحی را چاره کرده باشد ؟

اسلام پس از سه مرحله عقده‌گشایی از عقل و نفس بشر و تحکیم مبانی ایمان به‌دفعه و ارزش انسانی و بیان مقاصد کلی و فطری شریعت و اصول تشریعی ، بر طبق نصوص کتاب و سنت و تشخیص عقل و مؤید با ایمان راه اجتهاد را برای شکفته شدن فکر در راه استنباط و تطبیق باز کرده . آنگاه اجراء احکام را با استناد بمسؤولیت و قرارهای ایمانی و امید بصواب و ترس از عقاب و در آخرین مرحله با احکام جزائی تضمین کرده است . این وضع و طریقه را با تدبیر در آیات قرآن که سرچشمه دین و سند متقن و اصیل شریعت است و کیفیت نزول و نظم آیات باید دریافت ؛ باین ترتیب که نخست بایان و دلائل فطری مخصوص بخود ، انسان را از پیوستن بهر موجود محدود و تعلق بآن و تمکین از آن که موجب توقف و تحجیر عقل است آزاد می‌نماید و راه ایمان بخدا « عدل و حکمت و حق مطلق » و آخرت « نهایت و غایات انسانی » باز میگرداند . آنگاه کلیات عقلی و فطری را که هم ریشه و منشأ

احکام است و هم مجموعه احکام و قوانین برای صیانت و تأیید و تحکیم آنها میباشد، بیان میکند مانند: اصول ایمان، تقوا، بر، عدل، قسط (عدل علمی)، عمل صالح و احسان (یک قسمت مهم آیات قرآنی دعوت باین اصول و بیان آثار و نتایج و تأثیر آنها در شئون معنوی و مادی میباشد). بعد از بیان این نوع اصول کلی عقلی و فطری و تمکین آنها در عفوّل چنانکه باید نظارت بر همه احکام و قوانین و اعمال داشته باشند، احکام و مبادی شریعت را در هر باب بصورت مطلق و مجمل و بدون شرح و تفصیل (حر در موارد محدودی مانند احکام ارث) بیان نموده. این احکام و مبادی آن با انضمام به مصرحات سنت صحیح و اصول مستنبط از آن راه اجتهاد را بروی عقل هدایت شده و مؤید به ایمان باز گذارده؛ علاوه بر اینها از نظر فقه اسلام، مصالح مرسله و عرف و عادات حسنه که مخالف با اصول و نصوص نباشد حجت است.

بر اساس این اصول و مبادی و نصوص و عرفیات مستحسن و منطبق، و اصالت و حاکمیت عقل و از مجموع این منابع، فقه اسلامی چنان عمق و وسعت یافته که مانند دریای ژرفی در آمده که غواصی در اعماق آن برای هر کس میسر نیست (مگر کسانی که به شرائط خاص روحی و تعمق فکری مجهز باشند). با اتصال عقل دراک باین منابع و اجتهاد زنده (بخصوص بحسب نظر امامیه که پیروی از مرده را جائز نمی دانند و معتقدند که مجتهد باید زنده و ناظر بحوادث و مشکلات روزافزون و وقایع روز باشد) فقه اسلامی پیوسته و ببطور و تکامل بوده و باید باشد؛ چنانکه هیچ اصول تشریعی و فروع و احکام ناشی از آن را نمیتوان یافت

که در زمانها و شرائط و سرزمینهای مختلف و در میان اقوام و ملیکه از جهت فکر و اخلاق اختلافات وسیع داشته اند چنان تطبیق شده یا اوضاع و احوال را با احکام و قوانین خود منطبق کرده باشد تا آنجا که مردم هر زمان و در هر حال و هر مکان آنرا از خود بدانند و بفروع و اصول آن چنان معتقد باشند که با جان و دل، همه اجزاء و جزئیات آنرا انجام دهند و از حریم آن دفاع کنند.

منشأ افزایش و پیدایش نظریات و اصول متجدده در قرون متوالی و اختلافات فقها در مسائل نوخواسته، همین منابع سرشار است، و همین شاهد متطور بودن فقه اسلامی است. جمود و رکودیکه در ظاهر فقه اسلامی دیده می شود و گاهی آن را ناقص و ناجور مینمایانند معلول جمود عمومی است که در قرون اخیر برای افکار همه مسلمانان و جامعه اسلامی پیش آمده چنانکه منابع فقه اسلامی را مانند دیگر منابع عقلی و طبیعی را کد گذارده، و چه بسا موجب انحراف در تطبیق (مانند دیگر انحرافهای زیان بخش فکری و بهره گیری از منابع طبیعی) گردیده اند. **کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»**

۱- در فقه اسلامی مسائلی را میتوان یافت که مدتها مورد اتفاق همه یا اکثری فقها بوده و پس از آن یکباره از آن نظر عدول کرده اند. جز در مسائل اجتماعی (بنا بر عقیده اکثریت) در مسائل فروعی اجتماعی مجتهد بر حسب اجتهاد خود میتواند فتاوی دیگران را رد یا قبول نماید، بخصوصی که اکثر علمای اسلام، احکام را تابع مصالح و مفاسد و الهی میدانند (چنانچه شاعره) بنا بر این اگر برای مجتهد مصالحی تشخیص داده شد میتواند نظر دهد هر چند مخالف با نظر معاصرین یا گذشتگان باشد.

پایه‌های اقتصادی اسلام وریشه‌های احکام آن

گفته شد که اسلام نخست مبادی و هدفهای کلی را درباره روابط عمومی و خصوصی اجتماع و افراد ، باغایات و نتایج نهائی این روابط بیان کرده. آنگاه اصول و احکام را بر اساس این هدفها و مبادی تشریع نموده. احکام و فروع منشعب از این مبادی و اصول بر حسب روابط و هدفهای معنوی و مادی و فردی و اجتماعی مختلف می‌شود. آنچه در اینجا مورد نظر می‌باشد همان اصول مالکیت و روابط اقتصادی ناشی از آنست. از آیات قرآنی و سنت صحیح این اصل مسلم و مورد استناد است که : **«وَمِنْ مَّا»**

مالکیت نسبی و محدود میباشد ، چون معنای مالکیت اختیار و قدرت در تصرف است و قدرت و اختیار انسانی محدود است نمیتواند خود را مالک مطلق و متصرف تام الاختیار بداند ، این قدرت مطلق و تصرف کامل و نافذ فقط برای خداوند هست که انسان و همه موجودات را آفریده و پرورسته آنها را در تصرف خود دارد ، بنابراین مالکیت انسان در حد اراده حکیمانانه او و عقل و اختیار و آزاد است که با انسان عطاء کرده : **«قُلْ لِلّٰهِ الْمَالُ الْكَامِلُ»**

تَوْتِي الْمَلِكُ مِنْ تَشَاعٍ وَتَنْزَعِ الْمَلِكِ مِنْ تَشَاعٍ . (آل عمران آیه ۲۶) .
ولم یکن له شریک فی الملک (اسراء - ۱۱۱)

اینگونه آیات شخص موحد را دائماً متوجه وهشیار باین
حقیقت مینماید که جهانیکه خود چیزی از آنست پیوسته در تصرف
قدرت قاهر است که مالک بحق اوست . آیات دیگری در قرآن
کریم صریح است باینکه زمین و منابع آن از آن خداوند است و
اوست که آن را مسخر انسان ساخته و انسان در این تصرفات جانشین
(خلیفه) پروردگار است :

« وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنْعَامِ - الرَّحْمَانُ » « جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ
فِرَاشًا - يَقْرَهُ » « سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ - حَجَّ آ ، ۶۴ » ۲ .
« ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ - يُونُس ، آ ۱۴ » . « هُوَ الَّذِي
جَعَلَ لَكُم خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ - فَاطِر ، آ ۳۹ » ۳ . مضمون این
آیات و مانند آن بیان جانشینی (خلافت) انسان در زمین است
تا این جانشین دستور و اراده صاحبجای را انجام دهد
« وَانْقُوا مِمَّا جَعَلَ لَكُمُ مَسْتَخْلِفِينَ فِيهِ - حَدِيد ، آ ۷۰ » . « و

۱- بگو ، خداوند ، تو مالک ملک (ملک بضم: قدرت و سلطه
بر شیئی یا چیزی که مورد تصرف و سلطه است) این ملک را بهر که
خواهی (مطابق حکمت خود) میدهی و هر که خواهی می ستانی
در این تصرف مالکانه هیچگونه شریکی برای او نیست .

۲- زمین را برای همه مردم وضع کرد (فرود آورد و در
دستور قرار داد) زمین را برای شما گسترده و آماده گرداند .
آنچه در زمین است مسخر شما گرداند

۳- سپس شما را خلیفه های در زمین گردانیدیم . اوست کسیکه
شما را خلیفه گان زمین گرداند

آتوهم من مال الله الذي آتاناكم - نور . آ . ۳۳ ، ، « و امددناهم
 باموال و بنین . اسراء ، آ ، ۶ ، « و امددکم باموال و بنین ، نوح ، آ ،
 ۱۲ ، « ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین ... مؤمنون ، آ ،
 ۵۵ ، « و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم ، انعام ، آ ، ۹۴ ،
 این آیات صریح در این است که مالک مطلق فقط خداوند است ،
 او است که این حق را در حد خلافت (جای نشینی از خود) با انسان
 اتیان (هبه) ، امداد (نیروی ادامه زندگی) کرده و تحویل
 (واگذاری تصرف مالکانه) ، نموده .

و نیز قرآن صریحاً ملک زمین را برای خداوند دانسته
 « وارض الله واسع - زمر ، آ ، ۱۰ ، « فذرهما تا کل فی ارض الله -
 اعراف ، آیه ۷۳ - هود ، آ ، ۶۴ ، ۲ .

بر طبق این اصل (مالکیت نسبی و محدود) که مستفاد از
 نصوص قرآن است ، آدمی مالک مطلق و تمام التصرف در زمین و
 منابع آن و فرآورده های از آن نیست ، تا هر قدر و هر طور که
 بخواهد در آن تصرف کند ؛ در واقع مال مال الله و انسان خلیفه الله
 و بنده اوست ؛ بعبارت دیگر چون این خلافت برای همه است
 فرد وکیل و نایب جمع میباشد و تصرفاتش باید در حد خیر و مصلحت

۱- اتفاق نمائید از آنچه شما را در آن خلیفه ساختیم .
 بدهید بآنها از مالیکه خداوند بشمار داد . امداد کردیم آنها را به
 مالها و فرزندان . امداد میکند خداوند شمارا به اموال و فرزندان .
 آیا پندارند که ما آنها را بوسیله مال و فرزندان امداد میکنیم ...
 آنچه تصرفش را در اختیار شما گذاردیم پشت سر گذاردادید .

۲- زمین خدا پهناور است . بگذارید آن (نافع صالح) در

زمین خدا آزاد بچرد .

عموم باشد . با این نظر مالکیت محدود ، مقید ، عاریتی و تفویضی است . مقابل این نظر مالکیت مطلق ، آزاد و ریشه دار ، ویی قید و شرط میباشد که از آثار آن ، استحکام ریشه های آن در نفوس و هدف بلکه معبود واقع شدن آنست تا آنجا که گاهی مال و روابط اقتصادی ، خالق و پدید آورنده همه شئون معنوی و اجتماعی بحساب می آید ! از این اصل اساسی ، این احکام اصولی دربارهٔ علاقه و روابط مالکیت سرچشمه میگیرد :

۱ - زمین و منابع طبیعی ملك خاص هیچ کس نیست (نه فرد و نه اجتماع) فقط سرپرست مسلمانان (امام ، ولی امر) بر حسب مصلحت عموم بر زمین و منابع آن نظارت دارد (اصل اباحه و عدم مالکیت خصوصی جز در موارد و یا شرایط خاص) .

۲ - افراد در حد تصرفات مقید و عمل متمرکزی حق خاص و محدود در تصرف زمین و منابع طبیعی آن ، و حق مالکیت در منتوجات و کالاها می شوند .

۳ - فقه اسلامی برای احراز مالکیت و اعمال مفیدیکه منشأ آنست تعریف و شرایط خاصی دارد .

۴ - منابع طبیعی (انفال و فیثی) نباید در تصرف و اختیار افراد و طبقه خاصی قرار گیرد و کسی هم نمیتواند دیگران را با شرایط خاص از بهره برداری از آنها جلوگیری نماید .

۵ - پول و فلزاتیکه وسیله مبادله کالاها و تقدیر ارزش آنها میباشد نباید در دست افرادی متمرکز و گنجهینه شود تا باین وسیله قدرت یابند و منابع حیاتی و ضروری و مسائل زندگی در اختیار صاحبان قدرت قرار گیرد و وضع طبیعی و عادلانه کار و توزیع مختل شود

۶ - در حدود اصول و احکام اسلامی اگر فرآورده اشخاص از نقد و جنس بحد نصاب معین رسید ، یاد رزمان معینی افزایش یافت مالیات مستقیم و ثابت (زکوة ، خمس) بآن تعلق میگیرد .

۷ - سرپرست اسلامی (امام ، ولی امر ، نواب) بر حسب مصلحت عمومی حق تصرفات در اموال و بستن خراج و تعیین حد آن بر زمینها و منابع طبیعی دارند .

۸ - سودها و اموالیکه از معاملات نامشروع (ربا ، قمار ، بخت آزمائی) یا از کالاهای مضریا غیر مفید بدست آید موجب مالکیت نمی شود .

۹ - مهجورین و سفهاء در اموال خود ، حق تصرف ندارند .
۱۰ - تحریم مصارف در راه بیهوده و زیان بخش بفر د و اجتماع که این تحریم خود مانع جلب ثروت نامحدود و نامشروع است .
این احکام کلی و اصولی اسلام راجع بمالکیت و روابط اقتصادیست که تفصیل آن با اسناد ، بعد از این ذکر می شود .
منشأ این احکام و ناظر و حاکم بر آنها بیش از اصل گذشته ، اصولی از قرآن و سنت و عقل و عرف است مانند اصل : «لانا کلوا اموالکم بینکم بالباطل - بقره آ ، ۱۸۸» ، اصل : «کیلا

۱ - اموال خودتان را در میان خودتان بباطل نخورید .
(باطل ، بیهوده و بی نتیجه و بدون عمل مثمر - کلمه «بینکم» و تکرار ضمیر «کم» گویا اشاره باین است که اموال از جهتی مورد تعلق حق عمومی و در میان باید باشند تا هر کسی در حد حق و استحقاق بآن دست نزده باشد) .

تكون دولة بين الاغنياء منكم - حشر، آ، ۷، ۱ اصل : «ولا
تؤتوا السفهاء اموالكم اتي جعل الله لكم قياماً - نساء، ۲، اصل :
« او فوا بالعقود - مائدة، ۳، اصل : « لا ضرر ولا ضرار في
الاسلام، حديث نبوي » ۴ اصل : «الضرورات تبيح المحظورات،
حديث يا اصيل عقلي و عرفي»، اصل : «دفع ضرراً قل و اخص
برای جلوگیری از ضرر اکثر و اعم - اصل عقلي و عرفي» و اصل :
«المؤمنون عند شروطهم الا شرطاً احل حراماً او حرم حلالاً -
حديث» ۵ .

مجموع این احکام اصولی و این اصول تشریمی و عقلي و
فروع منشعب از آن بصورت قراردادهای مالی و اقتصادی متکی
بر ایمان و قدرت اجرائی درمیآید .

این خلاصه‌ای از اصول احکام و احکام اصولی اسلام

۱- تا آنکه فیثی (منابع عمومی طبیعی) در میان ثروتمندان
دستگردان نشود . (گرچه این آیه در مورد فیثی است ولی مبین این
اصل اساسی است که ثروتهای عمومی نباید در انحصار طبقه خاصی
در آید).

۲- اموال خودتان را که خداوند وسیله قیام زندگی شما
قرار داده بدست سفيهان ندهید (در این آیه اموال را نسبت بهمه
و وسیله قیام معرفی کرده که نباید بدست کسانی که سفاقت مالی دارند
داده شود).

۳- به پیمانها و قرار دادهای وفادار باشید .

۴- در اسلام نه ضرر است و نه ضرار (فرق ضرر و ضرار،
گفته خواهد شد)

۵- مؤمنان پابند شرائط و قرار دادهای خود هستند مگر
آنچه حرامی را حلال یا حلالی را حرام کند .

درباره مالکیت و روابط اقتصادیست . بنابراین اصول و احکام و احکام کلی و جزئی که مطابق فطرت و واقع است ، افراد آزاد و مستقلند و در آن قسمت از ابراز استعداد و مواهب نفسی و جسمی که انگیزنده اش احتیاجات مادی و علاقه های آنست محدود و مسلوب الاختیار نیستند . ولی این آزادی در میدان عمل و جلب مال و بهره برداری از آن در حدود احکام خصوصی و نظامات و مصالح عمومی محدود و متوقف میگردد؛ چنانکه نه تمرکز ثروت و استثمار پیش میآید و نه طبقه ممتاز و مختاری رخ نشان میدهد .

این دو نظر : آزادی مطلق مالکیت (سرمایه داری) ، و مقابل آن ، سلب مطلق مالکیت شخصی (اشتراکی ، سوسیالیزم) مخصوص قرن تحولات ناگهانی صنعتی و همان محیط بود . از این نظر این دو نوع نظام اقتصادی با هم غیر موافق و ناسازگار است و هر کدام پذیرفته شود دیگری مطرود میباشد ، و بهمه لوازم و آثار نظام پذیرفته شده باید تن داد : یا آزادی مطلق که آثارش استثمار ، ستمگری ، تمرکز ثروت ، پیدایش طبقه سرمایه دار ممتاز و محرومیت کارگران میباشد ، یا سلب مالکیت شخصی که تحدید آزادی و استقلال فردی و ملازم آن حکومت استبدادی طبقه خاصی است . بنابراین هر نظامیکه مالکیت شخصی را جائز شمرد همه لوازم و آثار آن را تجویز کرده و هر نظامیکه مالکیت عمومی یا دولتی را پذیرفت بهمه لوازم آن باید تن دهد . این دو نظر متقابل چون مخصوص زمان و محیط خاصی و عکس یکدیگر بوده پس از آن زمان و مکان در هیچ جا بصورت کامل واقع و عملی نشده (در کشورهای سرمایه داری بتدریج منابع و صنایع

ملی و اشتراکی گردیده و در محیط‌های اشتراکی با اختصار حق مالکیت شخصی در زمین‌ها و کارخانجات کوچک قایل نباشد). در واقع نظریاتی که در یک قرن پیش راجع بحل مشکلات وسائل صنعتی و تولیدات آن ابراز شده، با پیشرفت و پیدایش اصول اجتماعی دیگر و تحول سریع تکنیک و تقلیل سریع کارگران و تکثیر محصولات، حل‌نهایی را پیش بینی نکرده و نمیتوانست هم پیش‌بینی کند.

در حقیقت مشکل اقتصادی در همه جا و همیشه در اطراف سه موضوع دور میزند: یکی چگونگی علاقه‌ها و روابط مالکیت نسبت بزمین و منابع طبیعی آنسکه ضروریات و احتیاجات اولی حیات را تأمین میکند (صنایع و کالاها و تولیدات صنعتی عموماً در مراحل بعد و برای تصدیق بیشتر در دسترس قرار دادن منابع طبیعی است)؛ ۱. دیگر طریق تأمین استقلال و

۱- زمین و منابع طبیعی و محصولات آن سرچشمه و اولین وسیله زندگی زندگان و تأمین ضروریات اولی حیات: «آب، هوا، غذا و مسکن» میباشد و حل طبیعی و عادلانه مالکیت زمین و بهره برداری و توزیع ثروت‌های آن همیشه و همه جا کلید حل دیگر مشکلات اقتصادی است. پیدایش ناگهانی سرمایه داری متصاعد و قهار بیشتر نتیجه و دنباله مالکیت‌های بی‌حساب ارضی و ثروت‌هایی بوده که از غارت کشاورزان و سرزمین‌های دور بوسیله دزدان دریائی بدست مردمی رسیده بود؛ پس از پیدایش صنایع آسانترین طریق برای بهره برداری روزافزون از این ثروت‌ها و حفظ و نظارت بر آنها همین تأسیسات صنعتی بود.

از این جهت سرمایه داری راه پیش‌رفت و کشاورزان بشهرها

آزادی فردی که از مینول طبیعی انسانها میباشد ؛ این آزادی ، هم مربوط بوضع محیط اقتصادی وهم اجتماعی است؛ پس اذاین دو ، چگونگی تنظیم جریان و گردش پول وجلو گیری از تمرکز و پیدایش قدرت اقتصادی منکی بآن ، از مشکلات همه جایی وهمیشگی است. پیچید گیها و نابسامانیها ئیکه در محیطهای سرمایه داری صنعتی وتولید و توزیع کالاها پیش آمده ناشی ومنشعب از این سه مشکل اساسی است. اگر اساس آزادی عمل وبهره برداری از منابع طبیعی وجریان پول بعنوان وسیله مبادله بر پایه اصلی خود که حق وعدل است قرار گرفت مشکل تولیدات صنعتی وتولید وتوزیع آن بوسیله قوانین وحدودیکه بر این اساس تنظیم می شود قابل حل میباشد .

نظر خاص اسلام متوجه بحل عادلانه وطبیعی این سه موضوع میباشد ، بطوریکه افراد اجتماع با آزادی وتا آنجا که به حقوق دیگران تجاوز نشود از مواهب نفسانی خود وطبیعی جهان بهره برداری کنند و دستشان از منابع زمین و ضروریات حیات کوتاه نکرده و در حد عمل فکری وهنری وجسمی که مفید ومشروع باشد مالک ومتصرف در نتایج کار خود شوند وبول وسیله جلب اموال واستثمار و قدرت نشود .

درباره این موضوعات بعد از اصول احکام واحکام اصولی

روی آوردند و این خود منشأ بحرانهای اقتصادی واجتماعی گردید وتوجه صاحبان نظر را جلب کرد، درك مشکلات سرمایه داری صنعتی و راههای حل آن، مانند ملی شدن صنایع یا افزایش حقوق کارگران آنها آسانتر و در محیط شهرها و تمرکز قدرت ها اجراء آن سهل تر از وضع زمین ومنابع طبیعی میباشد .

مذکور، نصوص خاصی است که سند احکام فرعی و فقه اسلامی
میباشد :

یکقسم زمین های آباد ، دیگر زمین های
زمین از نظر فقه نا آباد (موات) ؛ زمین های نا آباد
اسلامی دو قسم است (موات) زمین هایی است که در آن تصرف
احیائی صورت نگرفته ، (بیشتر زمینهای
سطح زمین از قسم نا آباد است) . در این زمینها هیچگونه تصرفات
مالکانه از خرید و فروش و نقل و انتقال جایز نیست . این زمینها
بخصوص آن بخشهایی که به آبادی نزدیکتر است دارای ارزش واقعی
وملکی بالقوه میباشد و باید بمالکی تعلق گیرد . از نظر فقه اسلامی
مالک این زمینها نه افرادند و نه دولت ؛ چون باید در تصرف و
تحت نظارت کسی باشد که بعدل و خیر عموم بهره برداری شود .
از آن خدا و سپس خلقای او « پیمبر و امام » میباشد خلقای الهی
باین زمینها همان نظر را دارند که خداوند دارد ؛ پس از اذن
امام (اگر امام در میان مردم باشد و گرنه اذن عام کافیهست) ،
بشرط آباد نگاهداشتن (احیاء) حق مالکیت مشروطه برای آباد
کننده باقی است ۱ .

۱- حد احیاء که منشأ مالکیت است بتشخیص عرف و اگذار
شده ، ولی حق تصرف از تحجیر شروع می شود ، چنانکه از کلمه « تحجیر »
برمی آید مقصود ، سنگچین کردن ، دیوار کشیدن و مانند آن است ،
ولی فقهاء برچیدن سنگ و تسطیح زمین و ایجاد نهر و ریشه کنی و
خشکاندن ، و روان کردن آب را ، در حکم تحجیر دانسته اند ، ولی تحجیر
را موجب مالکیت نمیدانند بلکه موجب حق و اولویت است . (در
این مباحث چون مقصود بیان نظر عمومی و کلی فقه اسلامی است
ذکر آراء و فتاوی مختلف فقهاء مورد ندارد ، در موارد اختلافی
باید به فقیه زنده جامع شرایط رجوع شود)

قله‌های کوه‌ها، درون دره‌ها، مراتع، جنگل‌ها و نیززارهای طبیعی و آباد نیز همین حکم را دارد. زمین‌هایی که پس از آبادی بصورت موات درآمد، و آنچه ملوک بعنوان اقطاع (تیول) در دست خود داشته‌اند یا بدیگران بذل نموده‌اند، و همچنین سرزمین‌هایی که (از موات و غیرموات) از طریق مسالمت و صلح بدست مسلمانان درآمد در حکم زمینهای موات یا سرسبز طبیعی است.

سند این حکم پس از اصول احکام قرآنی، و پیش از حدیث و سنت، آیه انفال است: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاَنْفَالِ، قُلْ: الْاَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلَحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ، وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ان كنتم مؤمنين - سورة انفال»^۱

پس از آن احادیث معتبریست که از طرق مختلف از رسول اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام روایت شده؛ مانند: «من احيا ارضاً ميتة فی غیر حق مسلم فهو احق بها - من احيا ارضاً ميتة فهي له - من احاط حائطاً علی ارض فهي له - عادی الارض لله و لرسوله ثم هي لكم مني - موتان الارض لله و لرسوله ثم هي لكم ايها المسلمون.

۱ - از تودر باره انفال می‌پرسند، بگو انفال از آن خدا و رسول است از خداوند پروا گیرید و در میان خود اصلاح کنید، و خدا و رسول او را اطاعت نمائید اگر در حقیقت مؤمنید. (انفال، جمع نفل - بفتح نون و فاء بمعانی: افزوده، بخشش، غنیمت (بازیافت) آمده، شاید باین مناسبت که اینها زائد بر استحقاق و حق مالکیت افراد، یا عطایا و مواهب عمومی، یا بازیافت امام، یا قسمتی از آن غنیمت جهاد اسلامی است، باین نام خوانده شده.

احادیث نبوی^۱ .

«محمد بن الحسن باسناده عن الحسين بن سعيد عن صفوان ، عن العلاء ، عن محمد بن مسلم قال سأله عن الشراء من ارض الیهود والنصارى ؟ قال : ليس به بأس . الى ان قال : وایما قوم احيوا شیئا من الارض او عملوه فهم احق بها وهي لهم»^۲

از نظر عمومی اسلام راجع به اراضی
نظر کلی اسلام در موات و ملحقات آن از جنگلها و مراتع و
بارہ اراضی آباد بیشه ها و سواحل و دریاها (اگر در تصرف
احیائی درآید) نظر اسلام راجع به

۱ — هر کس زمین مرده ای را که مورد حق مسلمانی نباشد زنده کند به آن زمین احقست یا از آن اوست. کسیکه دیواری برامون زمینی بکشد آن زمین از آن اوست. زمینهای بادی (دست نخورده باقیمانده از سابق) از آن خدا و رسول اوست سپس از طرف من از آن شما میباشد. زمینهای مرده از آن خدا و رسول اوست سپس از آن شماست ، ای مسلمانان !

۲ — محمد بن حسن به سندهای خود ، از حسین بن سعید روایت کرده ، و او از صفوان ، و او از علاء ، و او از محمد بن مسلم که گفت از او (حضرت صادق علیه السلام) پرسیدم درباره حکم معاملات زمین یهود و نصاری گفت ، بی اشکال است ، تا آنجا که گفت : هر قومیکه اندازه ای از زمین را آباد سازند یا منشأ عمل گردانند (یا در آن عملی نمایند) بآن احقند و آن زمین از آنها میباشد. از جمله «احق بها» که در این حدیث و در حدیث اول نبوی آمده چنین استفاده می شود که مالکیت احیاء کننده مالکیت ثابت و مطلق نیست . بنابراین اگر از صورت آبادی بیرون رفت از مالکیت شخص خارج می شود

ایرانی آباد هم مبین می شود : چون موجب حق یا تملك احیاء کننده ، فقط احیاء است این حق یا تملك در حد احیاء شده و مادام الاحیاء میباشد ؛ بنابراین خارج از حدود سرزمین احیاء شده و حریم آن حق تصرف مالکانه برای کسی نیست و اگر زمین احیاء شده از صورت احیائی و آبادی و علاقه بآن یکسر خارج شد از ملکیت شخصی هم خارج می شود ؛ در تأیید این اصل ، احادیث معتبری از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده ، از جمله :

«محمد بن یعقوب عن عدة من اصحابنا ، عن معاوية بن وهب ، قال : سمعت ابا عبد الله يقول : ايما اتى خربة بائرة فاستخرجها و كرى انهارها و عمرها فان عليه فيها الصدقة ، فان كانت ارضاً للرجل قبله فغاب عنها و تركها فاخرجها ثم جاء بعدى يطلبها فان الارض لله و لمن عمرها»^۱ .

«سهل بن زياد ، عن ريان بن الصلت ، اورجل عن ريان ، عن يونس عن العبد الصالح عليه السلام ، قال : ان الارض لله عز وجل ، جعلها الله رزقاً لعباده ، فمن عطل ارضاً ثلاث سنين متوالية لغير

۱- «محمد بن يعقوب از جمعی از اصحاب ما ، از معاوية بن وهب گفت از ابا عبد الله (ع) شنیدم که میگفت : هر مردی که بسراغ زمین بائر و خرابی رود و آن را از آن وضع بیرون آورد و آباد گرداند و جویهای آن را لاروی کند ، همین بر او صدقه است . اگر زمینی باشد که پیش از او برای مرد دیگری بوده و آن مرد آن را رها کرده و غایب شده ، و پس از آنکه آباد کننده آن زمین را از خرابی بیرون آورد برگشت و آن را مطالبه کرد- باید بداند- که زمین از آن خدا و از آن کسیست که آبادش ساخته »

علاخرجت من یده ودفعت الی غیره ، و من ترك مطالبه حقه
عشر سنین فلاحق له ^۱ .

در خاتمه حدیث دیگری در این موضوع می آوریم و اظهار
نظر و استنباط حکم را از این احادیث ، به اهل نظر و اجتهاد
و میگذاریم :

«عن هشام بن سالم عن ابي خالد الكابلي عن ابي جعفر (ع) ،
قال: وجدنا في كتاب علي عليه السلام: ان الارض لله يورثها من يشاء
من عباده والمأقبة للمتقين ، انا واهل بيتي الذين اورثنا الله الارض
ونحن المتقون و الارض كلها لنا ، فمن احيا ارضا من المسلمين
فليثمرها وليؤد خراجها الى الامام من اهل بيتي وله ما اكل منها ،
فان تركها او اخرها فاخذها رجل من المسلمين من بعده ، فعمرها

۱- زمین در حقیقت از آن خداوند عزوجل است که آن را
روزی بندگان خود قرار داده . پس هر کس که زمینی را سه سال
متوالی بی علت معطل گذارد آن زمین از دستش خارج می شود و
بدیگری محول میگردد . و کسی که حقی بر زمین دارد و تا ده سال
آن را مطالبه نکند دیگر حقی در آن برای او نیست . «این حدیث
از جامع الاخبار رسید هاشم بحرانی (نسخه خطی) نقل شده که از تهذیب
با سند مذکور نقل کرده: از سهل بن زیاد از زریان بن اسلمت ، یا بواسطه
دیگری از زریان ، از یونس ، از عبد صالح . شیعیه که در آن زمان
جمعیت مخالف دستگاههای حاکمه و انقلابی بود . گاهی برای اخفاء
خود و امام علیه السلام ، نام امام را صریح بزبان نمی آورد و تعبیر
به عبد صالح - بنده شایسته - می نمود . (دروافی بجای ، رزق المعبود ،
وقفه علی عباد - آمده) . نزدیک به مضمون این حدیث چند حدیث دیگر
وارد شده .

و احياءها فهو احق بها من الذی ترکها فليؤد خراجها الى الامام من اهل بيتي وله ما اكل حتى يظهر القائم من اهل بيتي عليهم السلام بالسيف فيحويها و يمنها و يخرجهم منها كما حواها رسول الله صلى الله عليه و آله ، و منها الاماكان في ايدى شعبتنا فانه يقطعهم على ما في ايديهم و يترك الارض في ايديهم ١٤ .

١ - از هشام بن سالم ، از ابی خالد کلبی ، از ابی جعفر (باقر) علیه السلام . گفت : در نوشته ای از امیر المؤمنین علی علیه السلام چنین یافتیم : زمین از آن خداوند است که بهر کس از بستگان که خواهد بارث میدهد ، وعاقبت برای متقین است . من و خاندانم همانها هستیم که زمین را به ارث بما داده و ما همان متقین میباشیم و زمین سراسر از آن ما میباشد ، پس هر کس از مسلمانان زمین را احیاء کند باید آبادش دارد و خراج آن را به امامی پردازد که از خاندان من است و برای اوست هر چه از آن بخورد و بهره گیرد . پس اگر آن زمین را آباد کننده ترك کرد و ویرانش گذارد ، و مردی از مسلمانان پس از او آن را معمور و احیاء کرد این شخص بآن احقست از کسیکه زمین را واگذارده ؛ این شخص نیز باید خراج آن را به امامیکه از خاندان من است پردازد و برای اوست هر چه بخورد . این حکم باقی و جاریست تا قائمیکه از خاندان من است با قدرت شمشیر ظاهر شود ، پس او است که زمین ها را یکسره بتصرف خود میگیرد و جلوه تصرفات نابجا را میگیرد و متصرفین (غاصب) را از زمین میراند . آنسان که رسول خدا (ص) زمین ها را بتصرف خود در آورد و جلوه تصرفات را گرفت - جز آنچه در دست پیروان ما باقیست که امام بآنها آنچه در دست دارند به مقاطعه می سپارد و در دستشان باقی میگذارد .

این احادیث صریح است در اینکه : زمین بر حسب وضع طبیعی از آن خدا و رسول و خلفاء اومیباشد. مالکیت فردی فقط در حدود مدت احیاء است. با خارج شدن از صورت احیائی از ملك فردی خارج می شود .

قسمت با ارزش و مهم زمین های آباد در زمانهای گذشته (دورانهای فتودالسم) بعنوان اقطاع در دست سلاطین و کار - گذاران و کسان آنها بوده ؛ این سر زمینها چنانکه گفته شد از نظر اسلام از «انفال» است و حکم سایر انفال را دارد از نظر فقه اسلامی سر زمینهاییکه بدون صلح بدست مسلمانان فتح شده باشد (اراضی مفتوح عنوه) یکسره از ملکیت فردی خارج میشود (این یکی از هدفها یا نتائج جهاد مقدس اسلامی است) اینگونه سر زمینها از قسمت «فیئ» است «نه انفال» فیئ که معنای لغوی آن بازگشت است ، در اصطلاح قرآن املاك و اموالست که یکسره از ملکیت افراد بیرون آمده و به اموال عمومی برگشته ؛ بر این پایه ، جز در قسمتهای مواتی که سپس احیاء داده ، هر تصرف مالکانه از نقل و انتقال و معامله در آنها جائز نیست ، و قسمتی از منافع یا قیمت آن که بعنوان خراج گرفته میشود باید در مصالح عمومی مصرف شود .

سند قرآنی حکم فیئ این آیه است : « ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فله و للرسول و لذی القربی و الیثمی و الیساکنین و ابن السبیل کی لا یكون دولة بین الایغنیاء منکم ، و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا ، و اتقوا الله ان الله شدید العقاب - سوره احزاب - ۶۷ »

۱- آنچه از سر زمینهای دمداران (یا دهمکده ها) خداوند

از این احکام و اصول مستند به کتاب و سنت ، وضع زمین و کیفیت مالکیت های آن در کشورهای فعلی اسلامی و کشورهاییکه به اسلام گرايند معلوم می شود : زیرا این زمینها یا از زمینهای مواتی بوده که بدست احیاء کننده و کشاورز مسلمان احیاء شده بنا بر این در حد احیاء و مادام الاحیاء ملك یا حق احیاء کننده است ، یا از زمینهاییکه جزء اقطاع «تیول» ملوک بوده یا قفلا میباشد ، که باید در میان مسلمانان بشرط آنکه آباد نگه دارند تقسیم شود (این دو قسم ، از انفال محسوب می شود) یا از زمینهاییکه با کوچ کردن صاحبان آن یا به صلح بدست امام یا والی اسلام آمده که از فیئ است و باید با نظارت و بقصر ف امام عادل بمصرف مصالح

به رسول خود باز گرداند (یا فیئ او قرارداد) ، از آن خدا و رسول و خویشان و ندان و یتیمان و بینوایان ، و ابن سبیل است ، این حکم برای این است که : این بازگشته ، «فیئ» ، دست بدست در میان ثروتمندان نگردد ، آنچه از دستورات ، پیغمبر برای شما آورد بپذیرید و بکار بندید و از آنچه نهی کرد باز ایستید ، از خداوند پزوا گیرید ، چه مؤاخذه خداوند سخت است .

در این آیه ، و آیه قبل از آن و سه آیه بعد از آن نخست «حکم سرزمینهاییکه صاحبان آن بدون جنگ تسلیم شده و صلح کرده اند ، سپس مصرف عوائد آن بیان شده ، و جمله «کی لایکون...» در وسط آیه بیان اصل اساسی و نظر نهائی قرآن است که ، نباید ثروت های عمومی در میان توانگران دست بدست و محصور گردد . این اصل از جهت تممیم و استناد باید مانند آیه ، «أو فوا بال مقود» و «احل الله البیع» باشد . که فقهاء با آنها استناد میکنند و در فروع مسائل مربوطه تممیم میدهند .

عمومی برسد . اراضی « مفتوح عنوة » که با فتح بدست آمده ، فقط خراج (بهره) بآن تعلق میگردد که مصرف عموم میشود و برای هیچکس ، هیچگونه تصرفات مالکانه در آن جائز نیست ^۱

خلاصه : از نظر اسلام اراضی از جهت تصرفات سه قسم است : ۱- اراضی که دراصل از آن همه مسلمانان است (انفال) که با اذن خاص یا عام امام (ولی معصوم یا عادل) بشرط احیاء

۱ - فرق اراضی مفتوحه با اراضی صلحی این است که اراضی مفتوحه قابل خرید و فروش نیست و امام فقط در آنها نظارت دارد ولی اراضی صلح بعنوان ولایت از آن امام و والی اسلام است که میتواند در آن تصرف کند ، آنقدر که از اسناد تاریخی برمیآید بیشتر اراضی ایران از اراضی مفتوحه است . درباره استان ری (طهران) تاریخ فتوحات اسلامیة میگوید : در سال ۲۳ هجری نعمیم بن مقین رئیس لشکریان اسلام بسوی ری روی آورد ؛ والی ری از مردم دماوند و مازندران کمک خواست و سپاه انبوهی گردآورد . در نزدیکیهای ری جنگ سختی در گرفت . یکی از سران سپاه ایران فرمانده مسلمانان را راهنمایی کردند تا از دروازه ای که در اختیار داشت وارد شوند . عده ای از زبده سواران از آن دروازه پشت جمیة سپاه ایران را گرفتند و بسانک تکبیر برداشتند ؛ باین ترتیب سپاهیان ایران از هر سو پراکنده شدند و دیگر دروازه ها ، نیز بروی مسلمانان باز شد و استان ری مفتوح گردید .

بسیاری از استانها و شهرهای محکم ایران بهمین ترتیب بروی مسلمانان باز شده که مردم رنج کشیده و امیدوار بعد از اسلام خود مسلمانان را راهنمایی و کمک میکردند .

حق یا ملك خاص احياء كننده ميشود (انفال) ۲ - اراضی كه مستقیماً مال امام و تحت تصرف اوست و مصرف اداره امور شخصی یا مصالح عمومی ميشود (فئنی) ۳ - اراضی كه در آن هیچگونه مالکیت شخصی نیست ، و تحت نظارت ولی در میان مسلمانان و ساکنین تقسیم می شود مانند اراضی مفتوحه .

منابع طبیعی و معادن تابع زمین است : آنچه در اراضی احياء نشده در دسترس میباشد هر فردی با اندازه احتیاج شخصی میتواند از آن بهره مند شود و در زمینهای احياء شده احياء كننده احق است . معادنيكه خود ظاهر یا نزديك بظهور در روی زمین نیست كه با عمل و كوشش استخراج می شود از آن استخراج كننده است (در کشورهای اسلامی باید مسلم باشد) بعضی از فقهاء معادن را در هر صورت كه باشد از انفال و در حكم آن میدانند

نتیجه : آنكه وضع مالکیت ارضی و منابع طبیعی و چگونگی تصرفات در آن از نظر اسلام بصور مختلف و متطور است ؛ این صور بر حسب وضع اراضی و تاریخی هر قسمتی از آن استكه چگونه بقصرف مسلمان درآمده و در هر صورت و بهر وضع تحت نظارت و اداره رهبری اسلامی میباشد : « رسالت ، امامت ، نیابت و خلافت عادلانه و حکومت بمفهوم متعارف آن در اسلام نیست » و بر حسب وضع زمین و كاركنان روی آن ، و مصلحت عموم و تقسیمات آن ، مالیاتی بعنوان « خراج یا مقاسمه » از بهره یا تقسیم زمین گرفته می شود .

در زمان شارع مقدس اسلام همپای تحوّل روحی و اجتماعی

وضع اقتصادی عموماً و وضع اراضی و علاقه‌های مالکیت آن
 بخصوص متحول می‌شد (دری‌شرب و اطراف آن و اطراف جزیره
 این تحول در زمان آنحضرت انجام گرفت، چنانکه در تاریخ و
 احادیث - مانند ذیل حدیث ابی‌خالد کابلی - نقل شده) . در
 زمان خلفاء تا اوائل خلافت عثمان در کشورها و سرزمینهاییکه
 مردم آن به اسلام می‌گرا می‌دند یا مسلمانان بر آنها دست می‌افتند
 بر طبق همین احکام و سنت آنحضرت عمل میشد. در اراضی آباد و
 خرم و نزدیک به مرکز خلافت و زمینهاییکه استعداد بیشتری
 داشت (مانند ارض عراق که از سبزی و خرمی آن را ارض سواد
 می‌گفتند) تقسیم و تحدید و خراج بندی بر طبق این احکام دقیقتر
 انجام می‌گرفت. مسئول و متصدی تقسیم اراضی و تعیین حدود و
 جمع خراج یا امانت بیت المال و مأمورین آنها بودند، یا امانت
 و متصدیان خاصی که خبره در کار باشند معین میشدند. امانت پس
 از مساحی زمین بر حسب وضع زمین و قدرت عامل اراضی را
 تقسیم می‌کردند، و عایدی اندکی از محصول یا حق القسمه بمنوان
 خراج یا مقاسمه برای دولت بر آن می‌بستند. بیشتر این عوائد
 در مصرف امور اداری و عمرانی همان محل مصرف میشد. در تقسیم
 و تحدید اراضی بیش از هر چیز احیاء و قدرت عمل منظور بود خواه
 عامل مسلم بود یا غیر مسلم^۱.

۱ - امیر المؤمنین علیه السلام، در دستوری که به مالک اشتر
 راجع به خراج داده چنین فرموده: «و تفقد امر الخراج بما يصلح اهله
 فان فی صلاحه و صلاحهم صلاحاً لمن سواهم، و لا صلاح لمن سواهم الا بهم
 لان الناس کلهم عیال علی الخراج» - کار خراج را بخوبی بررسی نما
 آنچنانکه وضع خراج دهنده اصلاح شود زیرا در حقیقت اصلاح

انحراف از این وضع و همه اصول انقلابی اسلام از وقتی شروع شد که اشراف شکست خورده و واپس زده قریش و بنی امیه در خلافت عثمان جان گرفتند و سر بلند کردند و پیرامون خلیفه را گرفتند. اینها زمینهای از مصر و عراق و سوریه و اطراف جزیره و دیگر کشورهای آباد اسلامی را در میان خود بعنوان اقطاع قبول، نه مالکیت، تقسیم کردند و بعنوان ولایت بر هر قسمتی بر نفوس و اموال مسلط شدند؛ از هر جهت از مردم آزادی را گرفتند، و خراجهای سنگین بر سرای مصارف شخصی خود و اندوختن ثروت بر اراضی بستند و زمینهای آباد را به قبول خود و کسان خود در آوردند.

وضع ملکداری و بیولرداری
 پس از انقلاب مردم و کشته شدن عثمان با جنگ و خون آغاز گردید و این حکومت در حقیقت انقلاب علیه این قبولداران و

زمین و عاملین در آن اصلاح وضع دیگران میباشد و هیچ اصلاحی بسود دیگران جز به اصلاح خراج دهندگان نیست، برای اینکه همگی مردم نان خوار خراج میباشند. پس از این دستور چنین میفرماید:

«ولیکن نظرك في عمارة الارض ابلغ من نظرك في استيلاء الحراج، لان ذلك لا يدرك الا بالعمارة» - باید نظرتو به آبادی زمین بیشتر و رساتر باشد از جلب خراج زیرا خراج بدون آبادی بدست نمیآید.

غار تگران ستم پیشه بود^۱

آنحضرت پس از بیعت و خلافت . نخستین کارش همین بود
که زمینهاییکه در تیول عمال عثمان و اطرافیان وی درآمده بود
ضبط کرد و کارکنان آنها را عزل نمود و زمینها را در بین
مردمیکه بالای آنها کار میکردند تقسیم کرد و بر زمینهاییکه

۱- قسمتی از کلام امیر المؤمنین ع (که سید رضی در نهج البلاغه
کلام ۱ آورده) درباره آنچه از قطائع (تیولهای) عثمان به مسلمانان
بازگرداند این است: «والله لو وجدته قد تزوج به النساء وملك به الاماء
لرددته ، فان في العدل سعة ومن ضاق عليه العدل فالجور عليه اضيق »
- بخداوند سوگند اگر در میان این قطائع قسمتهائی بیابم که به
کابین زنان بسته شده و کنیزان با آن به تصرف در آمده ، آن را بر
میگردانم ، چه در عدل گشایش و رفاهی است ، و کسیکه عدل بر او
دشوار باشد و در تنگنایش گذارد ستم بر او دشوارتر است و بیشتر
دره تنگنایش میگذارد .

مفسرین نهج البلاغه این خطبه را از کلمبی ، و او به اسناد خود
از ابی صالح ، و او از ابن عباس نقل کرده که گوید : در روز دومیکه
مردم با آنحضرت بخلافت بیعت کردند خطاب به ای ایراد فرمود و
گفت : «الا ان كل قطيعة اقطعها عثمان وكل مال اعطاه من مال الله
فهو مردود في بيت المال فان الحق القديم لا يبطله شيء ، والله لو جدته
قد تزوج» - هشیار باشید : هر قطعه ای که عثمان به اقطاع در
آورده و هر مالی از اموال خدا که بخشیده ، مردود به بیت المال است ،
زیرا حق سابق و گذشته را هیچ چیز باطل نمیکند . بخدا سوگند ...
هر جمله از این خطبه که در آغاز خلافت بیان فرموده و در آن
اساس بر نامه حکومت خود را اعلام کرده ، بیان يك اصل و حقیقت اساسی
است که باید در جای خود بحث و تفسیر شود . مهمترین و چشمگیر
ترین مطلب در این کلام کوتاه ، بیان ثبات و حاکمیت حق عموم است

عنوان انفال یا فئی داشت خراج بست ؛ این مطلب را تاریخ، و کلمات و مکتوبهای آنحضرت به والیان و عمال خود ، بصورت روشنی اثبات و ضبط نموده .

پس از خلافت بحق دالهی آنحضرت با همه انحرافها و قلنوشکنیها و خلافتها و حکومتهای نا حق و غیر اسلامی که بنام اسلام بر مردم تسلط یا فتند و تا قدرت داشتند اصول احکام و قوانین اجتماعی و سیاسی و اقتصادی اسلام را متوقف و مسکوت گذاردند با همه اینها وضع زمین داری و مالکیت در عموم کشورهای اسلامی ، مانند دیگر کشورها بخصوص مغرب زمین بی قید و بند و جبارانه نبوده ؛ هیچگاه مالکین اسلامی نسبت به دهقانان مطلق العنان و حاکم مطلق نبودند و حکومتها نه از میان آنها بر میخواست و نه متکی بآنها بود. حکومتهای اسلامی پس از دوره اول خلافت عموماً بر حسب وراثت یا انقلاب ، متکی بشعارها و عنوانهای دینی بودند و بهمین عناوین مردم را می - فریفتند و خود را با غارت اموال عموم و بدل و بخشش نگه میداشتند و کشاورزان و دهقانان هم در سراسر کشورهای اسلامی (جز در موارد استثنائی) مسلوب الاختیار نبودند . زیرا در هر صورت و بهر وضع تاحدی حقوق و حدود اسلامی حاکم بود و دولتها مجبور بودند که این حقوق را رعایت کنند و تجاوز بحقوق کشاورزان نه

که این حق اگر هر چند مورد تجاوز واقع شود و دست بدست بگردد و تصرفات ریشه دار در آن بشود و زمانها از این تصرفات بگذرد - تا آنجا که مصرف کابین زنان و خرید کنیزان گردد - سست شدنی و از میان رفتنی نیست و بر هر گونه تصرفات که چه زمانها از آن بگذرد حاکم است .

آنکه مانند دوره ملکداری (فئودالیسم) اروپا قانونی نبود بلکه قانونشکنی بود. بر حسب موازین حقوقی اسلام کشاورزان مجبور و محکوم بکار نبوده اند و میتوانند با اختیار و حقوق بین کار کنند و میتوانند کار نکنند و هجرت نمایند؛ تساوت و حکومت در اختیار مالکین نبوده، تجاوزات و حقبری بعضی از مالکین همیشه بر حسب وضع خاص بعضی از نقاط و دوری از محیط قانونی اسلامی و یا پشتیبانی بعضی از حکومتها یا مأمورین بوده. و مسلم این اوضاع استثنائی و برخلاف احکام اسلام را نمیتوان مستند بنظام و احکام اسلامی دانست.

با بررسی احکام اسلام در باره مالکیت زمین و حقوق کشاورزان و تاریخ اسلام، و مقایسه آن با تاریخ و اصول قوانین کشورهای غیر اسلامی در باره ملکداری در قرون گذشته، مقیاس اثر تالیف اسلام و احکام آن در تاریخ روشن میشود، و مقدار تأثیر اوضاع اقتصادی در تحولات اجتماعی نیز معلوم میشود. در سراسر تاریخ گذشته سر زمینهای اسلامی و انقلابهایی که پیش آمده و حکومتهایی که از میان رفته یا پدید آمده هیچ يك متکی به جمع و قیام و انقلاب کشاورزان نبوده و در تاریخ اسلام موردی به چشم نمی آید که کشاورزان آنچنان در فشار و درد تعدی واقع شده باشند که مانند سر زمینهای غرب مقدمه انقلاب فراهم سازند یا گروه گروه بدست حکومت و مالکین کشته شوند. هیچ وقت مالکین، کشاورزان را در معرض خرید و فروش قرار نداده اند و هیچ وقت حکومتها رسماً و قانوناً نتوانستند از مالکین منجاوز حمایت کنند.

پس از شهادت امیر المؤمنین خلافت اسلامی بدست مساویر

تبدیل به سلطنت استبدادی قهار گردید و وضع اموال و املاک عمومی با دیگر اصول اسلام از حدود و مسیر نظامات اسلامی خارج شد؛ در بعضی از کشورها قسمتی از اراضی در تیول سلاطین و عمال آنها در آمد؛ چون برای خاموش کردن صدای وارثان رسالت اسلام و پیروان آنها و از میان برداشتن آنها و توسعه تبلیغات و تجهیزات کشور گشائی و غارتگری و شکوه و جلال در بار خلافت احتیاج باموال نا محدود داشتند. هر چه توانستند و بهر جادست یافتند بوسیله عمال خود بغارت مردم نو مسلمان پرداختند و زمینها و چراگاهها را در اختیار خود گرفتند و مالباتهای طاقت فرسا بر دیگر اراضی حتی نفوس بستند؛ از آنگاه که ولایت و حکومت اسلامی و در نتیجه آن اصول و احکام اجتماعی و اقتصادی اسلام از صحنه زندگی و مسیر انقلابی خارج شد و در میان اوراق کتب دفن گردید، تیول داری (اقطاع) نسبت به اراضی عمومی (انفال و فئیه ها) در میان سلاطین و عمال آنان رائج گردید. ولی تیول داری هم مانند نظام ملک داری چون بطور کلی مطرود اسلام بود و ریشه ثابت و پا برجائی نداشت از این جهت با از بین رفتن یک سلسله سلاطین و حکام یا تغییر و تبدیل آنها خود بخود اراضی تجزیه می شد و یا بکلی تیول از میان میرفت و اراضی تقسیم می گردید. اگر در تاریخ گذشته اسلام وضع تیول داری مدتی دوام یافته در حدود همین قرون اخیر و پیش از پیدایش اصول اشتراکی و پایگاههای آن بوده؛ این وضع درست مقارن با زمانیست که استعمار در کشورهای اسلامی ریشه گرفت و مسلمانان دچار غریب زدگی شدند و اصول عقاید و احکام اسلامی در میان مسلمانان مست یا خشک شد و حکومتها و دولتهای اسلامی هرگز انگائی در خارج از مرزهای کشورهای

اسلامی یافتند و بر حقوق و حدود مسلمانان تا توانستند تاختمند،
و استقلال و شخصیت و اقتصاد مسلمانان را بی پایه کردند .

وقف نمودن اراضی و متعلقات آن از سننی

سنت وقف

است که در محیط های اسلامی قولا و عملا

بسیار ترغیب شده . وقف، متوقف کردن

ملك است از تصرفات مالکانه و باز گذاردن بهره آن در راه خیرات

و مصالح عمومی اسلامی ، (حبس عین و تسبیل منفعت) . نتیجه

وقف این است که ملك از ملکیت اشخاص و حکومتها خارج میگردد

و منافع آن بر حسب نظر واقف و مصلحت ، در امور عام المنفعه یا

كمك به فقراء مصرف می شود و از دست اندازی ملوك و تیولداران

بر کناره میماند .

سنت وقف از امیر المؤمنین علی علیه السلام آغاز شده ،^۱

۱- در کتب معتبره از صفوان ، اواز بجلی حدیث آورده

گوید: حضرت موسی بن جعفر (ع) وصیتنامه امیر المؤمنین علیه السلام

را برای من فرستاد ، در این وصیتنامه زمین هائیکه از طریق انفال

و احیاء آنحضرت بدست آورده و سپس وقف نموده بتفصیل ذکر شده ،

اراضی بنوع وادی القراء ، از بنه و قصیر . آنحضرت برای این موقوفات

متولیان و مصارف خاصی قرار داده ؛ غلامانیکه در این زمینها کار

کرده اند یا خود آزاد نموده بابه آزادی آنها وصیت کرده ، و از

جمله مصارف آن كمك خرج به غلامان و کنیزان آزاد شده و یا برای

آزاد شدن آنهاست ، و در ذیل آن جمعی از اصحاب آنحضرت گواهی

داده اند و در پایان باین عبارت ختم شده : « این وصیتنامه را علی بن

ابطالب در دعم جمادی الاولی سال سی و هفت ، بدست خود نوشته

است »

پس از آن بزرگان و ائمه اسلام و دیگر مسلمانان از این سنت پیروی کرده اند ، چنانکه بر حسب عمل بهمین سنت یکقسمت قابل ملاحظه سرزمین های آباد کشورهای اسلام بصورت وقف درآمده و مالکیت فردی نسبت بآنها از میان رفته .

این وصیتنامه در زمان خلافت و سه سال پیش از شهادت آنحضرت تنظیم شده .

یکی از غلامان آزاد شده یا کارگران آنحضرت میگوید: آنحضرت برای سرکشی به مزرعه ای که من در آن کار میکردم آمد ، از من غذا خواست و من از کدوی پخته محصول آن پیش آوردم ، بعد از صرف غذا دستهای خود را با آب و شن شست و گفت : از رحمت خدا دور باشد کسی که شکم او را بجهنم کشاند ، پس از سئوالی از آب آن مزرعه کلنگ را از من گرفت و در میان قناتی که آتش بند آمده بود رفت ، آنقدر کاوش کرد که عرق ریزان و خسته بیرون آمد ، دوباره میان قنات رفت و چنان کلنگ میزد و کاوش مینمود که دم نفسش بگوش میرسید ، ناگهان سنگ ولای از میان برداشته شد و آب مانند گلوی شتر نحر شده بیرون زد و شتابان بیرون آمد و در همان حال که عرق از سر و رویش جاری بود میگفت : « صدقه است صدقه است » و در همانجا ، نوشت : « افرار خواست و نوشت : « این وقفنامه امیر المؤمنین عبدالله علی است ، که صدقه گرداند ، این چشمه و چشمه بنیبنات را برای فقراء مدینه ، صدقه ای که نه فروش رود و نه به بخشش درآید و نه انتقال پذیرد تا خداوند همان وارث آسمانها و زمین وارث آن شود . اگر فرزندانم حسن و حسین محتاج شدند بهره آن از آنها باشد » .

امیر المؤمنین علیه السلام با آن روشن بینی مخصوص مبدیه که این انحراف از اصول اسلامی و طغیان بر حقوق مردم که از زمان عثمان و بوسیله بنی امیه شروع شده پس از وی ادامه خواهد

پول و مشکلات اقتصادی ناشی از آن

بعد از چگونگی علاقه مالکیت زمین و دیگر منابع طبیعی، موضوع پول و علاقه بآن و کیفیت جریان آن از مشکلات عمومی اقتصادی است.

با توسعه احتیاجات و تولید، برای تسهیل مبادلات و سنجش اشیاء متفاوت و تعیین قدر مشترک ارزشها، پول به میان آمده و نظر اول در وضع پول همین بوده، ولی سپس چون پول وسیله جلب اشیاء ارزشدار و مورد احتیاج و تأمین لذات و آرزوها گردید خود مطلوب و مورد توجه خاص آدمندان و وسیله قدرت بلکه برای بعضی هدف زندگی شد.

پیش از بمیان آمدن پول وسیله مبادلات فقط کالاهای مورد

یافت. سلاطین بنی امیه و عمال و پیران آنها منابع طبیعی و ارضی را مانند دیگر سرمایه های مادی و معنوی بنارفت خواهند برد و مسلمانان را عموماً و اهل مدینه را بخصوص (چون اسلام در مدینه پایه گرفت و با دشمنان و مجاهدین این سرزمین، بنی امیه و اشراف بیت پرست مکه تسلیم شدند) از زندگی و معیشتی ساقط خواهند کرد. شاید به همین جهت این اراضی را در مدینه بصورت وقف در آورد تا دست غارتگران از آن کوتاه شود، و وسیله ای برای تأمین معیشت بینوایان گردد. ولی از آنافه مسلمانان هم مانند دیگر سرمایه ها از چپاول مستبدان و عمال آنها محروم نماند.

احتیاج طرفین بوده ، هر کس هر چه فراهم میساخت پس از تأمین و رفع احتیاجات خود مازاد را به کالای دیگری که مورد احتیاجش بود تبدیل میکرد ، از این رو مبادلات محدود و توزیع خود بخود بحسب احتیاج و عادلانته انجام مییافت و احتکار و تمرکز ثروت پایه نمیگرفت ؛ زیرا احتکار مواد زائد بر احتیاج چون در معرض فساد است و مؤنه زائدی برای نگهداری و تهیه مکان لازم دارد و سپس میبایست فقط با کالاهای دیگر تبدیل شود سود بخش نبود . ولی در مبادلات بوسیله پول این مشکلات نیست و صاحب پول میتواند کالای ارزان بموقع بخرد و برای مدتی نگهدارد سپس بهر قیمت که خواست بمشتری بفروشد و دوباره کالاهای دیگران را ارزان بدست آورد ، و از این احتکار متناوب و خرید و فروش آزاد و بی مانع میتواند هر چه بیشتر پول سبکبال بدام اندازد و آنرا بمیل و هوای خود پرواز دهد تا کالاهای پولهای دیگر جلب نماید . آزمندان با بدست آوردن این سر رشته قدرت توانستند بازارهای همیشه عامه را از وضع عادی و طبیعی خارج کنند و معاملات را بر حسب آزمندی و عرضه و تقاضای کاذبانه بگردش آورند .

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

نقش پول در همین حد متوقف نمیشود ، پول که وضع اوای آن نشان دادن ارزش و قاضی میان اشیاء بوده و باید مانند خون ، آسان در جریان اقتصادی اجتماع بگردد همینکه هدف و مطلوب بالذات شد محبت آن بردلها همگانه نقش ایمان و حق پرستی و خیرخواهی بر آنها ثابت نیست می نشیند ؛ از این جهت آزمندان راههای دیگری پیش از آنچه معمول بوده برای جلب و ذخیره آن پیش میاورند که زیان آورتر و ریسک دارتر از همه آنها ربا خواری است .

از این راه قدرت ثروت و اقتصاد عمومی بدست رباخواران متمرکز می‌شود، و ارزش واقعی اشیاء در نظر گرفته نمی‌شود، و توازن عرضه و تقاضا و ارتباط تولید با توزیع یکسره مختل می‌شود. این آزمندان با شرنک پول از طریق رباخواری خون اقتصادی را از پیکر عموم طبقات مولد که دست و پای فعال و پیشبر اجتماعند میکشند و بر پیکر چاق و طفیل بر اجتماع خود تزریق میکنند، عواقب و آثار این ناموزونی را خدا میداند، و تاریخ ملل نشان داده.

چنانکه مالکیت نامحدود زمین و منابع طبیعی آن منشأ تیولداری (فتودالیزم) است، ریشه و منشأ سرمایه داری ناموزون پیوسته رباخواری بوده، و در اوضاع و احوال مختلف اقتصادی این دو (تیولداری و سرمایه داری) گاه با هم و گاه به دنبال یکدیگر یکی منشأ دیگری شده^۱

پیش از آنکه سر رشته پول بدست آید و رباخواری رائج شود، چون مبادلات کالا به کالا بوده احتکار مواد مورد احتیاج عموم هم از جهت اشخاص و ماده و زمان محدود بوده، تنها کسانی

۱ - مسلم است که تیولداری بر حسب تاریخ پیش از پیدایش پول و رباخواری بوده، ولی هیچ دلیلی نمیتوان یافت که پس از آن همیشه و در همه جا سرمایه داری (برژوازی) در طول تیولداری (فتودالیزم) و از آن تحول یافته باشد. منشأ سرمایه داری مخصوص غرب نخست تیولداری و سپس پولها و طلا و نقره‌ای بود که از راه رباخواری و غارت دیگران جلب شد، کشف امریکا و سر از بردن سیل طلا و نقره آن سرزمین پایه استعمار جباران داخلی و استعمار خونخوار خارجی گردید.

میخواهند احتکار کنند که فرآورده‌های خاص آنها برای مدت محدودی بیش از احتیاجشان باشد و چون به کالاهای دیگر احتیاج داشتند مجبور بودند که مواد احتکار شده را که بسا هنوز در معرض فساد قرار نگرفته بفروش رسانند. بعد از آنکه سر رشته پول بدست سودجویان آمد بوسیله پول توانستند هم احتیاجات خود را رفع کنند و هم بیش از احتیاج خود کالاهای دیگران را ارزان بدست آرند و برای مدت بیشتری آنها را احتکار نمایند تا با قیمت بیشتری بفروشند، دیگر نگرانی فاسد شدن کالای احتکاری و ضرر سرمایه صبی (که سابقاً فقط کالا بود) در میان نیست؛ چون سرمایه بصورت پول درآمد و صاحب پول (سرمایه ثابت نسبت به کالا) میتواند با اقتضای زمان و وضع کالای موجود آنرا با سود کمتر حتی ارزانتر از قیمت معمول بفروشد تا کالای دیگری که برای احتکار مناسبتر و سود آینده‌اش بیشتر باشد بخرد.

با این همه مشکلات و نابسامانیها و متهماتی که رباخواری و تم گز پول همیشه و در همه جا پیش آورده که میتوان با دقت نظر گفت که اصل وریشه بیسر یا همه مشکلات اقتصادی و اجتماعی است، مصلحین خیر اندیش و صاحب نظران و قانونگذاران عرفی در دنیای قدیم و جدید بآن چنانکه باید توجه نکرده اند

از وقتی که پول و ربا رائج شده در مراکز اجتماع، برای رباخواری و جمع آن حدود قیدی (جز در مواقع و در مدت محدودی) سراغ نداریم، کار رباخواری در قرون گذشته و در کشورهای بزرگ مانند یونان و رم بآنجا میرسید که مسدود و قتی که از ادعای سود مضاعف آن عاجز میماند خود و گاه بازن و فرزندش بملک طلبکار درمی آمد؛ قوانین و حکومتها هم یا در برابر این

جنايتها ساكت بودند يا اينها را اماناء ميکردند ، تا آنجا که مردم بي پناه بجان آمدند و در يونان ورم انقلابهاي خونين در گرفت و در اثر آن قوانيني براي تحديد سود ربا وضع و روش جابرانه تملك مديون (نوگريد) (لئواين روش و تحديد سود ربا رابه «صولون» قانونگذار و حكيم يوناني نسبت ميدهند) .

در قوانين ديني و شرايع الهي ، بيش و پيش از قوانين عرفي و قاطع تر ربا با تحريم شده : تورات در چندين مورد ربا را صريحتاً تحريم نموده ولي متأسفانه تحريم ربا خوارى در تورات منحصر به قوم يهود ميباشد و بلكه صريحاً گرفتن سود ربا را از ديگران (غير بنى اسرائيل) تيجويز كرد^۱

۱ - سفر خروج ، باب ۲۲ ، بند ۲۵ - ميگويد : اگر فقدي ، بفقير از قوم من كه همسايه تو باشد قرض دادى مثل ربا خوار با او رفتار مكن و هيچ سودى براى او نكنند ، سفر لاويان ، باب ۲۵ ، بند ۳۵ «از او (برادرت) ربا و سود مگير و از خداى خود بترس تا برادرت با تو زندگي كند» . سفر تثنيه ، باب ۲۴ ، بند ۱۹ و ۲۰ «برادر خود را بسود قرض مده نه بسود فقره و نه بسود آذوقه و نه بسود هر چيزي كه بسود داده ميشود ، غريب را ميتوانى بسود قرض بدى اما برادر خود را بسود قرض مده تا به و خدايت در زميني كه براى تصرفش داخل آن مى شوى ترا بهره چه دست را بر آن دراز كنى بر كت و ده»

بنا بمضمون و شرايع اين دستورات ربا فقط در بين بنى اسرائيل تحريم شده ، سود ربا گرفتن يهود از غير قوم اسرائيل اجازه داده شده ، اين اجازه تورات «غريب را ميتوانى بسود قرض بدى» بسي باخترى يهود سازگار آمده ، از اين روى در ميان ملل ديگر

در انجیل (بمکس تورات) از زبان حضرت مسیح فرض دادن بدیگران حتی دشمنان را بدون مطالبه سود، توصیه نموده^۱

بعد از پیشرفت دعوت مسیح در غرب و تأسیس کنائس، سران کنائس این دستور و موعظه حضرت مسیح را حکم تحریم اعلام کردند. سختگیری کنیسه درباره ربا خواری بآن حد رسید که رباخوار و کسی را که آن را حلال میدانست، ملحد و خارج از دین دانستند. بعضی از مسیحیان، رباخوار را تا آن حد پست و پلید میدانستند که بعد از مردن از کفن و دفنش خودداری میکردند. بعد از تحریم قطعی ربا از طرف کنائس قانون مدنی و عرفی اروپا همه در سال ۷۸۹ از آن پیروی نمود و پس از آن در سراسر کشورهای مسیحی در قرون وسطی رسماً ربا خواری ممنوع بود. در سال ۱۵۹۳، معاملات ربوی با سرمایه و اموال افراد ثاویان قانوناً مجاز گردید. پس از آن این اجازه از سرمایه ناتوانان به دیگر سرمایه داران سرایت کرد تا آنکه سلاطین و سرمایه داران

پراکنده می شوند تا با ربا خواری و دیگر کارهای شریف (۱) خون اقتصادی آنها را بمکند. بدیهی است که جنبندگان انکلی یا باید در خلال پیکر زندگان دیگر بسر برند، یا از غذای زائد آنها تغذیه نمایند.

۱- انجیل لوقا باب ۶، بند ۲۶- از زبان مسیح میگوید: «بلکه دشمنان خود را محبت نمائید و احسان کنید و بدون امید عوض قرض دهید، زیرا که اجر شما عظیم خواهد بود» و پسران حضرت اعلی خواهید بود، چونکه او با ناسیاسان و بدکاران مهربان است»

بزرگ حتی بعضی از سران کنیسه (مانند پاپ پی نهم در سال ۱۸۶۰) عملاً حکم منع ربا را نقض کردند. ولی منع قانونی آن رسماً از میان نرفته بود. در پایان قرون وسطی و آغاز نهضت اروپا اعتراضات نسبت بمنع قانونی ربا شروع شد تا پس از انقلاب فرانسه که در واقع انقلاب علیه کلیه امتیازات و رسوم دینی و عرفی بود، در اکتبر ۱۷۸۹، یکسره قانون و حکم منع ربا را یکی از منشورات مجمع عمومی الغاء کرد و ربا خواری را در حدود قانون خاصی اجازه داد.

این اجازه رسمی و قانونی راههای ربا خواری را در اروپا باز نمود. معاملات ربوی در آغاز تحولات صنعتی، با پولهاییکه از طرق مختلف و سرزمینهای دیگر به اروپا سر ازیر شده بودند منشأ و پایه اصلی چنان نظام سرمایه داری و فاصله طبقاتی شد که در تاریخ ملل سابقه نداشت.

این بود مختصری از حکم ربا در شریعت تورات و انجیل و قوانین عرفی اروپا و تحولاتی که در این حکم تا بحال پیش آمده. از تحریم ربا در قوانین دینی و عرفی ملل قدیم دیگر اطلاع کافی نداریم؛ این را میتوان حدث زد که هیچ قانون دینی (جز تورات نسبت بدیگران) ربا خواری را رسماً و قانوناً اجازه نداده، ولی این مسلم است که هر جا تولید محدود و پول رائج بوده ربا خواری شایع شده، و باینجهت همیشه در شهرها مبادلات ربوی بیش از قراء و قصباتی است که تولید وسائل معیشت کافی است و مبادلات جنسی انجام میگیرد.

در جزیره العرب قبل از اسلام ربا منع دینی نداشت و قانونی هم در میان نبود. از مهاجرت بعضی از طوائف یهود به

یشرب (شهر مدینه) و اطراف جزیره ، و پس از رواج تجارت در مکه و دیگر شهرها چون پول بدست عده ای آمد قروض ربوی شایع شد و سرمایه داران عرب بطرق ربا خواریر از یهودیان میا موختند چون اینها بودند که در جذب ثروت از راه ربا و مانند آن مهارت خاصی داشتند ، و بیشتر اشخاص معتبر از یهود و دیگر سرمایه داران با سود کمتر بقرض می گرفتند و بدیگران با سود مضاعف که گاهی چندین برابر اصل میشد بقرض میدادند .

با توجه بشیوع ربا خواری و قدرتی که اسلام و تحریم ربا سرمایه داران ربا خوار بخصوص در جزیره العرب و در دو شهر مکه و یشرب که محل و مرکز طلوع اسلام بود ، داشتند ، تحریم کلی و قطعی معاملات ربوی و الفاء سودهای آن ، مانند الفاء مالکیت مطلق ارضی ، یکی از فروع انقلاب بی سابقه فکری و اجتماعی و اقتصادی اسلام است .

۱- آیاتی از قرآن این خوی و پیشه مخصوص یهود را بیان کرده : یکی از این آیات آیه ۶۲ - سورة المائد است ، «و نری کثیراً منهم یسارعون فی الائم و المذون و اکلهم السحت لبئس ما کانوا یصنمون» بسیاری از اینها (یهود) را می بینی در گناه و ستمگری و سحت خواری خاص خود ، پیشی میگیرند (سحت مال حرام فلاکت بار ، بنیائکن ، از هستی ساقط کننده) چه زشت است ساخت و سازهایی که میکنند . دیگر آیه ۱۶۱ سورة نساء « و اخذهم الربا و قد نهوا عنه و اکلهم اموال الناس بالباطل و اعتدنا للکافرین منهم عذاباً الیماً » و گرفتن آنها ربا را با آنکه از آن نهی شدند ، و خوردن آنها اموال مردم را بباطل ، و آماده کردیم برای کافران عذاب دردناکی را .

چنانکه از مضمون آیات قرآن راجع به ربا استفاده می‌شود حکم تحریم آن یکباره و دفعی نبوده ؛ نهی قطعی از ربا مانند دیگر احکامیکه مخالف عادات و رسوم ریشه‌دار آن زمان بوده است ، بعد از آماده کردن افکار و توجه بخطر و زیستی- های آن اعلام شده (مانند تحریم قطعی شرابخواری) . یکبار در ضمن نکوهش روش و اعمال یهودیان ربا خواری منهی آنها را تذکر میدهد و مسلمانان را بر زشتی این عمل متوجه می‌سازد ؛ آیه ۱۶۱ ، سوره نساء^۱

در مرحله دیگر مورد خطاب مردم متصف با ایمانند در این خطاب صریحاً از ربا خواری مضاعف (سود بر سود سرمایه) نهی نموده ، تهدید کرده ، بر حذر داشته : « یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا الربوا اضعافاً مضاعفة واتقوا الله لعلکم تفلحون ، واتقوا النار التي اعدت للكافرين - آیه ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، آل عمران^۲ در آخرین مرحله ، قرآن در آیات متوالی ، پس از تمثیل و تهدید و وعید ، حکم قطعی اقسام و انواع ربا و الفاء سرمایه‌های ربوی را اعلام فرموده :

«الذین یأکلون الربوا ، لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه

۱- نص آیه و ترجمه آن در پا صفحه سابق ذکر شده.

۲- « ای کسانی که ایمان آورده اید (عشیار باشید) ربا را اضعاف مضاعف (سود بسالای سود) نخورید ، و از خداوند بترسید . باشد که رستگار شوید ، و از آتشیکه برای کافران آماده شده بپرهیزید » . در این آیه از ربا خواری بصورت سود مضاعف نهی شده و بادوام «اتقوا» اعلام خطر نموده ، و ترک آنرا از موجبات رستگاری بیان کرده

الشیطان من المس ؛ ذلك بانهم قالوا : انما البيع مثل الربوا ؛
 واحل الله البيع وحرم الربوا ؛ فمن جائه موعظة من ربه فانتهى
 فله ما سلف وامره الى الله ؛ ومن عاد فاولئك اصحاب النار هم فيها
 خالدون . يحق الله الربوا ويربي الصدقات والله لا يحب كل
 كفار اثم ، آیه ۲۷۵ ، ۲۷۶ سورة بقره . ۱

۱ - « آنهائیکه ربا میخورند قیام نمیکنند ، مگر مانند
 کسیکه شیطان در اثر تماس ویرا دچار خبط و اختلال کرده ، این
 (خبط و اختلال ، و وضع روحی) برای آنستکه میگویند : بیع همانا
 چون ربا است ، با آنکه خداوند بیع را حلال و ربا را حرام کرده ،
 پس هر آنکسی که پندی از پروردگارش باورسد و باز ایستد ، آنچه
 گذشته است برای او و کارش را گذارد بخداست ، و کسانی که بکار گذشته
 خود برگردند ، همینها همراه آتشند و در آن جاویدانند . خداوند
 ربا را بنقصان و تاریکی و صدقات را بفزونی میرسد . و خداوند کفر -
 پیشه آلوده بگناه را دوست نمیدارد . (برای فهم آیه و جهات تشبیه
 به تفسیر رجوع شود) .

آثار و امتیاز ربا را از دیگر معاملات میتوان در این چند مطلب
 خلاصه کرد : ۱ - ربا برخلاف اصل مبارکه است که هر فردی
 فرآورده خود را بصورت پول یا کالا بر حسب احتیاج با فرآورده
 دیگران تبدیل مینماید ۲ - با قدرت پول و سرمایه ، رباخوار هر
 چه بیشتر سرمایه های عمومی را بسوی خود میکشاند و بدست میگیرد
 و بمقیاس تمرکز سرمایه بدست رباخوار ، طبقات دیگر قدرت زندگی
 و تولید و سرمایه های معنوی را از دست میدهند ۳ - با شیوع ربا
 سرچشمه های تولید طبیعی خشک و با اثر میماند و قیام اقتصادی که پایه
 قیام اجتماع و فکراست فلج میگردد . ۴ - ربا منشأ اختلاف و دشمنی

آیه اول وضع منفی و عصبی افراد ربا خوار را (با وضع اجتماعی مجتمعه که اقتصاد آن مبتنی بر ربا خوار است) با تمثیل بارزی مینمایاند: اینها مانند دیوزدگانی (دیوانگان) اند که نمیتوانند پپای عقل و اراده خود برخیزند و قرار گیرند. این اختلال و ناموزونی در اعمال و حرکات از این ناشی شده که ربا را مانند بیع یا دیگر معاملات و عقود مینندارند^۱: با آنکه بیع و هر

و جنگهای طبقاتی است که جوامع را منهدم می سازد - قوای روحی و فکری ربا خوار در اثر بی نیازی از عمل و تدبیر، و دیگران در اثر احتیاج از نمو و رشد باز میمانند. با این آثار است که در اجتماع ربا خواری، استقلال روحی و اقتصادی و تضامن و تفاهم از میان میرود، و نمیتواند مستقل و مستقیم بیای خود بایستد.

۱- آن زمان ربا را مانند بیع مینداشتند با آنکه از جهت ماهیت عقد و آثار یک ربا دارد نمیتوان آنرا مانند بیع دانست. بیع تملیک عین با شرایط خاص است با آنکه ربا اصل سرمایه در ملک قرض دهنده باقیست بعلاوه سود. امروز هم کسانی از مسلمانان مینندارند ربا مانند اجاره است. با آنکه اجاره از حیث ماهیت عقد، (قرارداد) و آثار مرتبه بر آن بکلی بارها فرق دارد. اجاره تملیک منافع است بدون ضمانت مستأجر نسبت بعین (مگر در صورت اتلاف) با آنکه مدیون بمال ربوی عین مال و سود قراردادی (نه حاصل از مال را) بهر صورت باید برگردانند. و مانند مضاربه و قراض (یا شرکت تضامنی) هم نیست زیرا در مضاربه سود و زیان حاصل از سرمایه و کار، سود و زیان هر دو طرف است نه یک جانب بنا بر این از جهت ماهیت و آثار شبیه هیچیک از معاملات صحیح نیست چنانکه از جهت مورد معامله (کالا) هم مانند دیگر معاملات نیست

میادله ای که به مصلحت طرفین واجتماع باشد حلال و قانونی میباشد ولی ربا چنین نیست . پایان آیه اعلام عفو از گذشته و وعده آتش برای آینده رباخوار است .

آیه دوم پیشگویی عاقبت رباست که روبه محاق (نقصان تاریکی ، نابودی : تحت الشعاع شدن) میرود . ولی صدقات و ربا فزایش و رشد میباشد ؛ رباخواران نعمتها و سرمایه های ممنوعه و مادی خود و دیگران سوء استفاده میکنند و آلوده به پلیدترین گناه است و رابطه محبت خدا و خلق از چنین مردمیکه کفر میورزند و نعمتها را کفران میکنند و آلوده بگناهانند قطع میشود :
«ان الله لا يحب كل كفار أثیم»^۱

زیرا در معامله ربوی متعارف هیچ ثمن (پول) واقع نشده ، که از وضع طبیعی و اقتصادی خارج گردیده و به صورت کالای مثنی درآمده . قیام و استقلال فکری و عملی فرد واجتماع بر اساس قراردادهای و مبادلات صحیح اقتصادیست که در اثر آن تولید و توزیع باید منظم و عادلانه انجام گیرد و ربا چنین نیست ؛ لذا رباخواری موجب اختلال این اساس ، و اختلال استقلال و قیام افراد و مجتمع است . از آیه سوم سوره نساء : « لا تؤنوا السفهاء أموالکم التي جعل الله لکم قیاماً » و آیه ۶ سوره مطلقین (کم فروشان) : « یوم یقوم الناس لرب العالمین » و این آیه : « لا یقومون ... » رابطه اقتصاد با قیام و استقلال فکری و اجتماعی از نظر قرآن مجید است .

۲- معاملات صحیح از نظر اسلام آنستکه پیش از شرائط و حدود خاص مبتنی بر عمل و تولید باشد ؛ ربا چون رابطه با عمل مثنی و تولید ندارد معامله نادرست و اقتصاد ربوی رو به محاق میرود . در مقابل ربا صدقات است ؛ صدقات توزیع مال حلال بر حسب احتیاج

بعد از این دوایه (و آیه ای که در آن وعده پادشاه ایمان،
عمل صالح، اقامه صلوة، ایتاء زکوة آمده) آخرین مرحله حکم
تخلی ربا و فرمان القاء سودهای ربوی است که از زمان جاهلیت
بر عهده اشخاص مدیون باقی مانده بود :

« یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا
ان کنتم مؤمنین . فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله .
وان تبتم فلکم رؤوس اموالکم لا تظلمون ولا تظلمون - آیه ۲۷۸
و ۲۸۹ سوره بقره »^۱

در این دو آیه بر مبنای تعهد ایمانی و تقوا دعوت شده که
سرمایه داران و رباخواران سودهای ربوی را واگذارند ؛ این
انقلاب اقتصادی را نخست قرآن از انقلاب فکری و معنوی و بدون

در راه حق و خیر میباشد که در نتیجه آن افتادگان برمی خیزند و
قدرت فکری یا جسمی نیازمندان بکار می افتد و روابط اجتماع و
تضامن محکم می شود. با همان مقیاس که رباخوار خون طبقات مولد
و نیازمند را می کشد و بدن و دست و پای آنها را که باید بار زنده گی
خود و دیگران را بکشند لاغر میکند و در نتیجه قیام و استقلال و
اقتصاد روبه ناه یا محاق (نقصان و تهت الشعاع واقع شدن) میرود ؛
صدقات و حسن رابطه اقتصادی و دستگیری و محبت، فرد و اجتماع و
اقتصاد را از میان آورد و نمو میدهد « ویربی الصدقات »

۱ - ای کسانی که ایمان آورده اید ، از خدا پروا گیرید و
آنچه از ربا بر عهده اشخاص باقی مانده واگذارید ، اگر در حقیقت
مؤمنید . اگر و انگذارید ، پس با خدا و رسولش اعلام جنگ کنید ،
و اگر توبه کردید سرمایه های شما برای خودتان باشد نه ستم کنید
نه ستم بکشید

شدت و تحمیل آغاز کرده تا اگر خود بحکم ایمان تن ندادند
باید آماده جنگ و انقلاب خونینی باشند (بحرب اشاره به جنگی
خاص است که از دیگر جنگها و انقلابات اسلامی جدا است)
جنگی با ، یا از جانب خدا و رسول برای حمایت از حق و عدل
و نجات محرومین و بیچارگان . این جنگ تا برگشت این طبقه
ممتاز ربا خوار از غفل خود و توبه آنها پیا خواهد بود ؛ اگر
توبه کردند فقط سرمایه اصلی از آن آنها خواهد بود که نهستم
کنند و نه موردستم واقع شوند .

سرمایه اصلی از آن آنها است مشروط بآنکه مدیون
توانائی اداء آنرا داشته باشد ، وگرنه باید مهلت داده شود
تا مگر توانا گردد :

«وان كان ذو عسرة فنظرة الى ميسرة وان تصد قوا خير لكم
ان كنتم تعلمون» آیه ۲۸۰ - بقره ۱۰۰ . ولی خیر و سود بیشتر
در این است که از همان سرمایه هم چشم پيوشند و آنرا از صدقات
بحساب آرند .

توجه و دقت در این آیات ، روش قرآن را در حل مشکلات
و علاج بیماریهای نفسانی و اجتماعی مینمایاند ؛ چگونه بتدریج
و بامتوجه ساختن انتظار و هشیار کردن نفوس بزشتی و آثار و عواقب
و باحواری و بدون تحمیل و برافروختن کینه های طبقاتی این
بیماری را از متن اجتماع و نفوس عامه ریشه کن کرد و نسبت به
کسانی که در این کار خود پایداری کنند اعلام جنگ نمود که هیچ

۱- و اگر مدیون تنگست باشد پس مهلتی دهید تا گشایشی

پیدا شود و اگر در گذرید و صدقه کنید بهتر است برای شما . ۱
چنانکه باید دانا باشید .

عمل منکر و حرامی را قرآن باینصورت و باین شدت منع نکرده.
تفصیص ربا آنچه از این آیات بصورت واضح و قطعی فهمیده میشود تحریم ربا و تشدید در جلوگیری از آنست. متعود قرآن از کلمه «ربا» و تشخیص آن از دیگر معاملات سالم و حلال از چه راه است؟ از سه راه. **مهران** منظور قرآن را درک کرد و معاملات ربوی را از غیر ربوی تشخیص داد. اول فهم لغت «ربا» دوم معاملاتی که باین عنوان در محیط و عصر نزول قرآن رائج بوده. سوم سنت ناشی از قول و عمل رسول اکرم و ائمه معصومین. در تطبیق اینگونه احکام مستند قضا جز این امور نیست.

از لغت ربا که بمعنای افزایش و تورم است و استعمال این لغت در مورد بعضی از معاملات، روشن میشود که معامله ربوی به آن دسته از معاملات اطلاق می شود که سرمایه خود بخود و بدون عمل مفید افزایش یابد، و چون معامله ربوی اغلب یا منحصرأ در عصر ظهور اسلام از راه قرض پول بوده، از این نظر باید ربا را ممنوع منحصر به ربای عاید از راه قرض پول باشد، ولی سنت گذاران اسلام که منسوخ و مبین نظر قرآن بودند، قسمتی از معاملات را مقبول خوان ربا دانسته و آن را تحریم کرده اند؛ مثلاً این قسم معاملات ربوی مبادله دو کالا با اضافه است که از یک نوع و مکمل یا موزون باشد^۱ بنا براین ربا از

۱- کالاهای مکمل و موزون عموماً کالاهائی است که مورد احتیاج عامه و از مواد غذائی میباشد باینجهت در مبادله آن با کلیل یا وزن دقت بیشتری میشود، و عموماً دو کالای مکمل یا موزون از یک نوع در هر دو یک مقدار کار و قدرت بشری مصرف میگردد.

نظر اسلام منحصر به قرض یا صرف که مبادله پول به باربع است نمیباشد
برای حریم گرفتن از ربا (سودبری بی حساب و بدون عمل مفید)
مبادله سلفی پول پیول بلکه کالا به کالای ممنوع را اگر چه در مقدار
یکسان باشند، و همچنین نسیه کالا به کالای ناهم نوع را با سود
(بنابر احتیاط) تحریم کرده اند^۱.

از نظر اسلام جمع و گنجینه کردن زروسیم

ممنوع است

قرآن همچنانکه ربا را که سودبری بدون عمل و موجب
تمرکز ثروت و خارج شدن پول از مخرای اقتصاد صحیح است -

۱- سلف فروختن مالی در زمه، و در وقت ممیز آئینده در مقابل
ثمن نقد، نسیه خریدن مال نقد در مقابل ثمن در زمه است؛ تحریم این
نوع مبادلات که شرط گذشت زمان در آنها قید شده بنابر ارزش گذشت
زمان است «لا اجل قسط من الثمن». اگر چه حرمت و بطلان معامله
در بعضی از این موارد را همه فقهاء اتفاق نظر ندارند، ولی نظر
راجح فقهاء امامیه همین است که ذکر شده. آن افزایشی که از بکار انداختن
سرمایه در راه تولید یا کار، حاصل شود ربح گویند. بنابراین ربا،
افزایش خود بخود و با جذب اموال دیگران و بدون عمل است ولی
ربح افزایش در طریق عمل میباشد، و ما آنچه هم من ربا لیربوا فی
اموال الناس فلا یربوا عند الله - روم آیه ۳۹ - آنچه پیش آرید که
در اموال مردم افزایش یابد، نزد خدا افزوده نمیشود، و
در قرآن ربا در مقابل جمع یار، شده، بنابراین از نظر قرآن ربا
افزوده شدن ثروت از اموال مردم و بدون مبادله صحیح ربح
است.

تحریم نموده ، بطور کلی جمع و ذخیره زروسیم را از هر طریق که باشد منع کرده ؛ تهدید و تمهید این آیه تأویل بردار نیست : «یا ایها الذین آمنوا ، ان کثیراً من الاحبار و الرهبان لیاکلون اموال الناس بالباطل و یصدون عن سبیل الله ، و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بمذاب الیم ، یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و ظهورهم ، هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون - آیه ۳۴ و ۳۵ سوره توبه ۱۰»

۱- شما ای کسانی که ایمان آورده اید (بدانید و متوجه باشید) بسیاری از احبار و رهبان (پیشوایان دینی یهود و نصاری) اموال مردم را بباطل میخورند و میدمرند از راه خدا باز میدارند و آن کسانی که گنجینه میکنند طلا و نقره را و آنها را در راه خدا انفاق نمیکنند ، پس بشارت بده آنها را بعبادی بس دردناک ، روزیکه در آتش جهنم آن را تابیده ، سپس بآن برپیشانی و پهلو و پشت آنها داغ گذارده شود ، این است آنچه برای خود ذخیره و گنجینه کردید ، پس بچشید آنچه را که خود در پی ذخیره آن بودید . این آیه گروندگان بدعوت اسلام را از دو گروه بر چند داشته ، یکی دنیا پرستانیکه در لباس دین در می آیند که هم بباطل و بدون خدمت و عمل مفید محصول کار و رنج دیگران را میخورند ، و هم در چهره دین و نمایندگی از خدا راه مردم را بسوی خدای می بندند - صد میکنند - گروه دیگر آزمندانی که ذخائر و سرمایه های عمومی را برای خود ذخیره میکنند ، این دو گروه دین نما و مال پرست از جهت همکاری که با هم دارند و زبانی که به زندگی و استقلال اقتصادی و فکری و استعدادهای مادی و معنوی مردم میزنند ، قرآن در یک آیه و یک ردیف آورده ، تاریخ قرون

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر این آیه روایتی از حضرت
باقر علیه السلام نقل کرده که فرمودند: خداوند گنجینه (جمع
و ذخیره) کردن زروسیم را حرام کرده و با نفاق آن در راه خدا
امر فرموده است.

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمود:
«زائد بر چهار هزار درهم گنج است، خواه دارنده آن زکاتش را
داده یا نداده باشد، و کمتر از آن نفقه است.
عیاشی نقل کرده که از حضرت باقر، از این آیه سؤال شد،
فرمود: مقصود (از گنجینه کردن) بیش از دوهزار درهم است
اختلاف این دو حدیث در مقیاس گنجینه بر حسب اختلاف
وضع زندگی و اقتصاد عمومی است، در حقیقت آنچه برای مصرف
زندگی باشد نفقه و آنچه بیش از زندگی و معاش ذخیره شود و منظور
همان جمع و نگهداری باشد مشمول عنوان گنجینه و بحسب ظاهر
و صریح آیه و روایات مفسرین آیه، حرام است.
سوره «همزه» با آیات کوتاه، محکم، هراس انگیز و

→
وسطای غرب زمین شاهد گویای همکاری این دو گروه و زیانهای مادی
و معنوی و ستمهای آنها است، آتش آزو حرس و خودخواهی آنها
که از گذشته تاریخ و درد آنها شعله ور شده هنوز زبانه میکشد،
فریبکاریها و ستمها و دروغهای آنها که در عین دعوت بخدا و تقوی در
اعمال و رفتارشان آشکار است داغهای باطله ایست که در پيشانی و
اعضای ظاهر آنها نمایان است؛ هر کس چشم بازی داشته باشد پیش
از آخرت و محضر عدل پروردگار، شراره های آتش را در قانون درون
این جهنمیان مینگرد، و بطلان ادعا و گفتارشان را در ظاهر
جوارحشان می بیند.

طنین اندازش، آثار اخلاقی و اجتماعی و عواقب جمع و ذخیره ثروت
را بیان نموده :

«وَلِكُلِّ هَمَزَةٍ لَّهُمَزَةٌ ، الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ ،
يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ، كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ...»^۱
با توجه باینگونه آیات، هیچ کس نمیتواند اظهار شك
و تردید نماید که خطرناکترین و منفورترین اعمال جمع و ذخیره و

۱ - ویل (عاقبت هول انگیز) برای کسانیست که با
حرکات و گفتار و افکار مردم را استهزاء میکنند و سبک میگیرند،
(یا حقوق و شخصیت آنان را در هم می شکند) آن کسانی که مالی گرد
آورده و شماره اش کرده اند اینها نمی پندارند که مال آنها
جاودانشان ساخته، این چنین نیست، هرگز، اینها در حطه پرت
و دور افکنده خواهند شد (پرتگاه خورد و پایمال کننده).

بعد از این آیات قرآن جهنم و عذابی که متناسب با روش و
خوی این گروه است مینماید و گرفتار شدن آنها را بجهنم و
عذابی خیر میدهد. جهنمی که آنها را خورد و پایمال میکند،
آتشیکه برافروخته شده و از درون و برون سر می کشد. و از هر سو چنان
فرشان میگیرد که راه نجات بر آنها بسته میشود. این عذاب (دور
افکنده شدن، و پرت شدن در حطه) چگونه و از چه برافروخته شده؟
از آنجا که اینها بخیال اینکه مال وسیله تأمین بقا است در گرد
آوردن آن بهر وسیله همت گماشتند، تا آنجا که بهره برداری آنان
از مال در حد شماره و حساب آن درآمد (کارمال پرست با آنجا میرسد
که بهره اش از جمع مال فقط دلخوشی بمقدار و شماره آنست). اینها به
اتکاء بر مال خود را از دیگران ممتاز و برتر داشته و شأن و حیثیت
دیگران را با همز و لمزشان درهم می شکند.

تمرکز ثروت بخصوص زروسیم است پیشوایان اسلام هم نظری جزاین نداشتند ، بنابراین مال اندوزی در میان مسلمانان پس از انحراف از اصول تعالیم اسلامی مانند دیگر انحرافها رائج گشته ، در کتب اسلامی و احادیثی که از پیشوایان اسلام رسیده خطر مال اندوزی بیش از هر خطری اعلام شده :

خصال از رسول اکرم (ص) نقل کرده : « دینار و درهم گذشتگان شمارا هلاک کرده و هلاک کنندۀ شما میباشد . »

مجمع البیان از رسول خدا (ص) نقل کرده : وقتی که این آیه «والذین یکنزون الذهب والفضة...» نازل شد، سه بار فرمود: «تَبَّالْذِیْهِ وَالْفِضَّةِ» نایب شود طلا و نقره . این سخن بر اصحاب گران آمد، عمر پرسید : پس چه مال و سرمایه ای را برای خود اتخاذ کنیم ؟ فرمود : زبان ذاکر و قلب شاگرد و زن باایمان کمکار در دین .

کافی روایت کرده : از حضرت صادق (ع) سؤال شد « در چه اندازه مال زکاة واجب است ؟ » فرمود : مراد زکاة ظاهریا باطنی است ؟ گفت هر دو ، فرمود : زکاة ظاهر در هر هزار (نقد و پول) بیست و پنج است ، اما زکاة باطن آنستکه هر چه برادر مسلمان تو بآن محتاجتر است برای خود بر نگزینی . خدا این اموال و سرمایه ها را بشما داده تا آنها را بمقصودی که در جهت آن قرار داده مصرف کنید و برای آن نداده تا برای خود ذخیره نمائید .

سند و شمارایی در غفاری در برابر رباخواران قریش و غارتگران عرب که در چهره اسلام بر جان و مال مسلمانان می تاختند همین آیه : «والذین یکنزون الذهب والفضة»

بود ؛ این بزرگ مرد صحابی که تعالیم اسلام به دل و جان
 آمیخته شده بود برای همیار کردن مسلمانان فریب خورده و
 گمراه ، از حقایق دین و هدفهای اسلامی این آیه و مانند آن و
 روش رسول اکرم را در گوچه و بازار و میاجد شهرهای بزرگ
 اسلامی بیاد می آورد ؛ گاهی در کنار و در میان کاههای با شکوه
 والیان اموی این آیه را با بانگ بلند و شورانگیز تلاوت میکرد .
 بعد از تبعید از کوفه به شام و از شام به مدینه و پیش از تبعید به ربه ،
 وارد دربار عثمان شد زجرها و شکنجه ها چنان در این پیر مرد
 لاغر اندام اثر کرده بود که نمیتوانست پپای خود بایستد ؛ عثمان
 هم اجازه نشستن بوی نداد ؛ در همان حال که به عصا تکیه داده
 بود دید در برابر عثمان پولهای انباشته ایست که اطرافیان وی مانند
 لاشخوار چشم بآن دوخته اند ؛ اباندر ؛ این چه مالیت ؟ عثمان
 صد هزار درهم است که از بعضی نواحی رسیده ، میخواهم به همین قدر
 بآن افزوده شود تا ببینم چه بایدش کرد ؛
 اباندر ؛ صد هزار درهم بیشتر است یا چهار دینار ؟
 عثمان ؛ معلوم است صد هزار درهم .

اباندر ؛ آیا به خاطر نمی آوری که من و تو شب هنگام به رسول
 خدا (ص) وارد شدیم چنان آن حضرت را افسرده و اندوهناک دیدیم
 که با تو جوی نکرده ، چون صبحگاه به محضرش رسیدیم او را خوشحال
 یافتیم ، از اندوه شب و خوشحالی روز از آن حضرت پرسیدیم .
 فرمود ؛ چهار دینار از فیثی مسلمانان باقیمانده بوده که
 تقسیمش نکرده بودم ، بیم آن داشتم که مرگم فرارسد و آن نزد
 من باشد ، اکنون که آنرا تقسیم کردم (و بمستحقش رساندم) آسوده
 خاطر شدم .

عثمان بسوی کعب الاحبار که در کنارش نشسته بود متوجه شد و گفت : ای ابا اسحاق توجه میگوئی درباره کسیکه زکوة مال خود را داده آیا دیگر بر عهده او چیز است ؟

کعب : خیر ، اگر چنین کسی خشتی از طلا و خشتی از نقره برای خود رویهم نهد بر او چیزی واجب نیست .

اباذر بیدرنگ با عصای خود بر سر کعب کوفت و گفت ای زاده زن یهودی کافر ! توجه حقّ داری که در احکام مسلمانان اظهار نظر کنی ، سخن خداوند عز و جل از سخن تو راست تر است که میگوید : «والذین یکنزون الذّهب والفضة ...»

عثمان که از شدت خشم آفروخته شده بود گفت ای اباذر ، تو پیر و خرفتمند شده ای و خرد از سرت رفته ، اگر صحابه رسول خدا نبودی بیدرنگ کشته بودمت .

اباذر : دروغ گفتی ، ای عثمان ! وای بر تو ! خبیث رسول خدا بمن خبر داد و گفت : ای اباذر نه تو را میفریبند و نه تو را میکشند ؛ اما خردم آنقدر بجای و باقیست که حدیثی را از رسول خدا پیادم میآورد ، این حدیث درباره تو و قوم تو است .

عثمان : درباره من و قوم از رسول خدا چه شنیدی ؟

اباذر : آری شنیدم که میگفت : «چون خاندان ابی العاص به سی مرد برسند ، مال خدا را در میان خود دست بدست میگردانند ، و دین خدا را وسیله خیانت و فساد ، و بندگان خدا را به بندگی و خدمتگزاری خود میگیرند ، با مردان

۱- کعب الاحبار از علمای یهود بود که به اسلام گروید و در دربار عثمان نفوذ یافت و از حاشیه نشینان وی گردید ، از بیت المال مسلمانان مفتحم بود و در احکام اسلام اظهار نظر میکرد .

شایسته جنگ آغاز می کنند و از تبهکاران حزب میسازند^۱ .
عثمان : ای گروه اصحاب محمد (ص) آیا هیچیک از شما
این حدیث را از رسول خدا شنیده است ؟
اطرافیان عثمان : خیر ، ما این حدیث را از رسول خدا
نشنیدیم .

عثمان : علی را بخوانید ! امیر المؤمنین علی آمد .
عثمان : ای ابا الحسن ، بشنو چه میگوید این پیر
دروغپرداز .

علی : ای عثمان ، دروغپرداز نگو ! من خود از رسول
خدا شنیدم که میفرمود : « آسمان سبز سایه نیافکنده و زمین
تیره در بر نگرفته صاحب لهجه ایرا راستگو تر از ابی ذر »
صحابیانیکه در مجلس حاضر بودند : علی راست میگوید
ما این سخن را از رسول خدا شنیدیم .

اباذر (در حال گریه) : وای بر شما ، همه شما بسوی این
مال گردن کشیده ، گمان دارید که من سرپینمبر خدا دروغ
میبندم (در حالیکه چشم بسوی آنها میگرداند) بهترین شما
کیست ؟ کتابخانه آنلاین « طالقانی و زمانه ما »

اطرافیان عثمان : تو میگوئی که توبهترین مائی .
اباذر : آری ، حبیبم رسول خدا در این جبه چشم از دنیا
بست . و آن جبهه را اکنون من دربر دارم و شما بدعتهای بسیاری
احداث کردید و خدا از شما بازخواست کننده است .

۱- این متن حدیث است : « اذا بلغ آل ابی العاص ثلاثین
رجلاً صیروا مال الله دولاً و دین الله دخلاً و عباد الله خولاً ، و المال عین
حرباً ، و الفاسقین حزباً » .

عثمان : ای اباذر تو را بحق رسول الله سو گند میدهم که آنچه از تو میپرسم براستی جوابگوئی .

اباذر : اگر بحق رسول الله هم سو گند ندی براستی جواب میگویم !

عثمان : از سرزمینها کجا را بیشتر دوست میداری که در آنجا باشی ؟

اباذر : مکه را که حرم خدا و رسول خدا است تا در آنجا خدا را عبادت کنم تا مرگم فرارسد .

عثمان : نه ، تو را باین درخواست گرامی نمیدارم ؛ از میان سرزمینها کجا برای تو نامطلوبتر است ؟

اباذر : ربنده که بر غیر آئین اسلام در آن بسر میبرد .
(ربنده . دهکده کوچکی در سه میلی مدینه بوده کها کتون اثری از آن باقی نیست)
عثمان : بآنسو روانه شو !

۱- شورای خلافت که در رأس آن مروان ابن حکم اشرا فزاده اموی و مطرود اسلام بود ، رأی داد که اباذر تبعید شود . از ابن عباس منقول است که بدستور عثمان در میان مردم اعلام کردند ، هیچ کس حق ندارد از اباذر مشایمت کند و با او سخنگوید ! مروان با گروهی از یاسبانان مراقب ، اباذر را از مدینه خارج کردند ، امیر المؤمنین علی و حسنین (ع) و عمار و عقیل برای مشایمتش از مدینه بیرون رفتند ، امام حسن خواست با اباذر سخنگوید ، مروان بانك زد : ای حسن ! مگر نمیدانی امیر المؤمنین از سخن گفتن با او منع کرده ، اگر نمیدانی بدان ! امیر المؤمنین علی با تازیانه بر سر مرکب مروان کوفت ، و بانك زد : دور شو خدا زشترو با تشت

اباذر که از مسلمانان صدر اول و گزیده اصحاب رسول خدا بود^۱ از ظاهر این آیه «والذین یکنزون الذهب والفضه» چنین

در کشدا مروان سرافکنده و خشمناک برگشت تا به عثمان گذارش دهد ؛ مردم با اباذر وداع کردند ، آنگاه امیر المؤمنین در وداعش سخنانی باین مضمون فرمود « ای اباذر ، تو برای خدا بخشم آمدی پس امیدت باو باشد ؛ این گروه از ترس دنیای خود از تو بیمناک شدند ، و تو برای دین خود از آنها اندیشیدی ؛ اکنون آنچه برای آن از تو بیمناک شدند در دستشان واگذار و آنچه بر آن از آنها اندیشیدی همراه خود ببر ! و به که چه نیازمندند با آنچه تو باز شان داشتی ! و چه بی نیازی از آنچه منعت کردند ! فردا خواهی دانست ؛ کی سود برده است ، و کی خسودانش بیشتر ! اگر آسمانها و زمین بروی بندهای بسته باشد ، پس از خدای بترسد ، خداوند برایش گشایش فراهم میسازد ؛ انس و توتنها بحق باشد و وحشتت از باطل ؛ اگر تو دنیای آنها را می پذیرفتی تو را دوست میداشتند ، و اگر قسمتی از دنیای آنها را مخصوص خود میکردی تأمینت میدادند . نقل از نهج البلاغه »

سپس امیر المؤمنین به چنین فرمود ، با عمومی خود وداع

کنید !

۱- اباذر در آن زمان ایمان آورد که مسلمانان اندک و بی پناه و پیوسته مورد آزار و شکنجه های کشنده اهل مکه بودند . اباذر نخستین فرد از میان قبائل عرب بود که دعوت اسلام را با جان و دل پذیرفت و بدون ترس از زورمندان قریش و مردم قبیله ، اسلام خود را اعلام کرد . با آنکه عامه مردم بخصوص افراد قبائل بدوی پیرو قدرند ؛ چنانکه پس از قدرت اسلام و پیروزی مسلمانان قبائل

فهمیده بود و عقیده راسخ داشت که يك فرد مسلمان حق ندارد بیش از رفع احتیاج مال اندوزد؛ مال (که مقیاس عمومیت طلا و نقره است) چون بیش از احتیاج باشد در نظر او مشمول کفر میباشد (زیرا لغت کفر، ذخیره کردن بیش از احتیاج است) و روش رسول خدا و دیگر اصحاب خاص را مؤید ظاهر قرآن میدانست. امثال عمار یاسر و مقداد و سلمان فارسی که امیر المؤمنین علی را شاخص

بیابانی گروه گروه داخل دین خدا شدند — اباذر یگانه فرد از میان قبائل دور از مکه بود که با شنیدن دعوت اسلام و در حال ضعف و قلت مسلمانان به اسلام گرائید؛ چنانکه از او نقل میکنند پیش از ظهور اسلام بنور عقل و فطرت از شرک و رسوم جاهلیت تبری جست و بتوحید و عبادت خدای یگانه روی آورد. از عبدالله ابن صامت منقول است که اباذر بمن گفت: ای برادر زاده! من سه سال پیش از آنکه رسول خدا را ملاقات کنم نماز نمیخواندم. سؤال شد: بکدام سمت گفت: بهر سو که خدا مرا میگرداند! اباذر در میان بیشتر مسلمانان نخستین فرد شاخص و بی مانند بود. رسول خدا درباره وی فرمود: «خدای رحمت آورد اباذر را تنه راه میرود، تنها میمیرد، تنها برانگیخته می شود!» برای اباذر با اندک سازش و سکوت همه چیز فراهم بود، ولی در حال تبعید، در میان بیابان خشك و سوزان، گرسنه و بی کفن چشم از دنیا پوشید و دختر بیچاره اش جنازه او را بر سر راه گذارد؛ ابن مسعود و همراهانش که از مکه برمیگشتند بر او نماز خواندند و دفنش کردند او باین حال و با آن سوابق چشم از دنیا پوشید، ولی شراره ایمان و عدالتخواهی او زبانه کشید و بصورت انقلاب خونینی درآمد که نخست خلیفه را بخون کشید، سپس دولت انقلابی امیر المؤمنین علی از این میان برآورد !!

کامل دین و ولایت بر مسلمین میدانستند ؛ با اباذر هم عقیده بودند ؛ اینها آنچه از بیت المال یا از راه دیگر بدستان می رسید به اندازه ربح حاجت برای خود نگه میداشتند و مازاد را میان قراء مسلمین تقسیم میکردند ؛ گاهی هم برای مخارج یکسال عائله خود ذخیره میکردند ؛ روش خلفاء پیش از عثمان نیز چنین بوده است .

در زمان عثمان که رانده شدگان عرب که از روح اسلام و تعالیم آن نا آگاه بودند بسر کار آمدند و بر حسب خوی مالپرستی خود سنت گذشتگان را نادیده گرفتند و آیات قرآن را تا ویریل کردند تا آنجا که کتب الاحبار همان یهودی نو مسلمان در مجلس رسمی فتوا دهند که هر فرد مسلمانی که زکات مال خود را بدهد میتواند خشتی از طلا و خشتی از نقره روی هم گذارد !!

اباذر و همفکران و همقدمان او میکوشیدند که وضع را بر طبق کتاب و سنت تغییر دهند و عثمان را وادار کنند تا بیت المال میان مسلمانان از هر نژاد و هر طبقه ای باشند ب تساوی تقسیم شود و از گنجینه گردن جلو گیری نمایند . اباذر و همفکران او حق داشتند زیرا که آیات قرآن با قلب و روحشان آمیخته شده بود و اسلام را چنانکه بود و نظر داشت فهمیده بودند .

امثال کتب الاحبار نیز حق داشتند ؛ زیرا بخصیلت نفسانی خود دین را تا آنجا حق میدانستند که با تمایلات قدرتمندان و ثروتمندان موافق باشد !! خلیفه بیچاره هم در میان این دو نظر متضاد متحیر بود و راه جمعی میان این دو نظر نداشت . در آخر کار هم مغلوب گروه دوم شد و جانش را هم پای آن داد و رفت و عالم اسلام را در میان فتنه و آشوب گذارد !

هنوز هم مسلمانان در میان صراحت قرآن، و فتوای پیر وان کعب الاحبار متحیرند؛ شگفت انگیز است که بعضی از مفسرین مانند قرطبی کوشیده اند تا بهر صورت آیه را تاویل کنند؛ همین مفسر میگوید: این آیه راجع به مسلمانان فقیر صدر اول بوده؛ آیا این نظر با اطلاق و صراحت آیه تطبیق میکند؟ مگر قرآن برای یکزمان و یک گروه نازل شده؟ تا همینکه آنها مستغنی شدند آیه نسخ شود.

اینها گویا قرآن را برای جهان و پیمبر اسلام را رحمة — للمالین نمیدانند. مگر همان مسلمانان فقیر چون ثروتمند شدند بمیزان افزایش ثروتشان ایمان نشان کاسته نشد؟ مگر وقتی که آنها ثروتمند شدند گروه گروه مردم مسلمان اطراف جزیره و جاهای دیگر با آب و علف بسر نمیبردند؟

تجارت در حقیقت وساطت در میان تولید و توزیع میباشد و تاجر وسیله ایست که کالاهای تولید شده را بمصرف کننده میرساند؛ باین جهت تجارت از لوازم

اقتصاد توسعه یافته است، و پیشرفت آن نشان دهنده پیشرفت اقتصادی اجتماعات است. در اصل لزوم تجارت در گردش اقتصادی بحثی نیست. بحثی که در قرن اخیر در گرفته و نظرها همیکه اظهار میشود بیشتر در این است که این وساطت آیا باید مانند گذشته آزاد باشد یا محدود و محدود بدولت گردد. این دو نظر مانند علاقه مالکیت در مقابل هم قرار گرفته. نظر اول مخصوص و از لوازم آزادی مالکیت خصوصی است که از نظر اقتصاد یون اشتراکی منشأ سر مایه. دای ظالماته میباشد. اشتراکیون (سوسیالیستها) با آنکه در طرد

مالکیت خصوصی و تجارت آزاد منتقدان را محصور هر گونه تجارت بدولت اتفاق نظر ندارند. تنها کمونیستها هستند که هر نوع تولید و توزیع را ملی و منحصر بدولت میدانند.

در این تردیدی نیست که تجارت آزاد و نامحدود چنانکه زندگی گذشته بشری و کشورهای سرمایه داری نشان میدهد مانند مالکیت نامحدود پدید آورنده طبقات متضاد و موجب محرومیت اکثریت و تجاوزات و سرمایه داری بی حد می شود. با همه تبعات و آثار شومیکه مالکیت و تجارت آزاد در بر دارد آیا انحصار و سائل تولید و توزیع بدست دولت راه حل نهائی مشکلات و موجب پیشرفت اقتصاد عمومی و توزیع صحیح و آسایش و رضایت عمومی میباشد؟ همیشه توزیع مانند تولید منحصر بدولت گردید باید دستگاه دولت هر چه بیشتر توسعه یابد و برای نگهداری و اداره آن بودجه های سنگین و مأمورین و مراقبین لازم است که باید زندگی و رفاه همه اینها تأمین شود و با این شکل که همه دستگاههای تولید و توزیع در انحصار دولت در آید اکثریت بلکه همه مردمیکه قدرت عمل دارند عضو دستگاه دولت می شوند و در این صورت دیگر طبقه و ملتی نمی ماند که دولت برای آنها باشد چنین دولتی تشکیل می شود از طبقات اداری، نظامی، کارگران و مدیران تولید و کارمندان توزیع که مجموع اینها بصورت یک طبقه بنام دولت در می آید که باید زندگی و رفاه آنها همه تأمین گردد، و چون حقوق و مزد دستگاهها و ادارات توزیع تأمین شده است هیچ محرکی برای یافتن مشتری و بازارهای داخلی و خارجی وجود ندارد و مسلم جز در موارد ضروری که مصرف کننده در پی خرید می رود بازار فروش گرمی برای مصرف کالا.

های تولیدی پدید نمیآید و در نتیجه هم قدرت و افزایش تولید، رونقشان می‌رود و هم سودیکه گرداننده دستگاه عظیم حکومت باشد بدست نمیآید و دولت ناچار است که قیمت کالاها را برای جبران کمبود خزانه دولت پیوسته بیافزاید و این خود مالیات‌های سنگین و غیر مستقیمی است که بر زندگی مصرف‌کنندگان تحمیل می‌شود و مسلم است که با جابجا شدن انسانها و تبدیل مشاغل غرائز و نفسیات بشری تغییر نمی‌کند؛ بشر همان بشر و غرائز همان غرائز است؛ نتیجه این تغییرات سلب قدرت از دست‌گروهها و پایه‌گذاری قدرت سرمایه‌داری مقتدر و بی‌چون و چرای دولتی می‌باشد، که بدون رقابت و برحسب مصالح صلح و جنگ و سیاست داخل و خارج خود بهر قیمت و در هر شرایطی که خود بخواهد و مقتضی بدانند کالاها را مصرفی را بفروشد. نتیجه نهائی انحصارات دولتی سوء استفاده مأمورین، عدم قدرت کنترل، شیوع قاچاق، تورم دستگاههای بازرسی می‌باشد.

از این مشکلات گذشته، برای بشر چیزی مطلوبتر از آزادی نیست و این آزادی جز در حدود حقوق دیگران نباید محدود شود؛ با نظر باین حقیقت و واقعیت انکارناپذیر سلب آزادی بشر در هر شأنی از شئون حیات چنان ظلمی است که نمیتوان آنرا نادیده و سهل گرفت. خواه سلب آزادی دیگران از جانب طبقه‌ای باشد یا دولتی؛ در میدان عمل و اندیشه آزاد است که استعدادها و ذوقهای بشری که با ارزشترین سرمایه‌های طبیعی است ظاهر می‌شود؛ از این جهت آزادی در سرلوحه حقوق بشر از طرف نظام خلقت و دعوت پیمبران و اعلامیه حقوق بشر قرار گرفته، و با هیچ توجیه و بیانی حق آزادی در عمل و کار را در حدود قانون و حقون دیگران نباید

سلب کرد. اقتصاديون و صاحبان نظريه‌ايکه بشر را در حد يك موجود اقتصادي ارزيابي ميکنند و از اين دريجه مينگردن باين حقاصيل واولي توجهي ندارند.

فقه اسلامي با الفاء مالکيت خصوصي منابع عمومي و طبيعي و تحريم ربا و منع از گنجينه (به نص قرآن) و شرائط و حدوديکه براي بايع و مشتري و ثمن و ثمن مقرر داشته، تجارت را در مرز محدود حقوقي، آزاد گذارده و انحصار توليد و توزيع را به طبقه خاص يا دولت جز در موارد خاصيکه مصلحت عامه اقتضاء نمايد ممنوع کرده و مقياس کلي تصرفات و مبادلات و حقوقي مالي در اين آيه بيان شده :

«يا ايها الذين آمنوا لاتاكلوا اموالكم بينكم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض منكم ولا تقتلوا انفسكم ان الله كان بكم رحيماً آيه ۲۹ - سوره نساء.»^۱

۱ - «اي کسانیکه ايمان آورده ايد ، اموال خود را در ميان خود بباطل نخوريد ، مگر اينکه تجارتي از روي تراضي شما باشد و خود را نکشيد ، چه خداوند پيوسته بشما مهربان است». چون خوردن و تنذيه مهمترين و کاملترين تصرف در اموال است نهی از آن نهی از هر گونه تصرفي است که بيشتر منتهي بخوردن مي شود . باطل مقابل حق است ، تصرف و خوردن بباطل آنستکه ناشي از عمل مفيد و نافع نباشد . ظاهر استثناء تجارت مانند عموم جمله هاي استثنائيه ، اتصال است . (مستثني که تجارت از روي تراضي است داخل مستثني منه که خوردن بباطل است ، مي باشد) اگر تجارت و امواليکه از اين راه به تصرف مي آيد بهر صورت تصرف و خوردن بباطل ندانيم استثناء منقطع و بر خلاف ظاهر است .

این آیه با اشاره به وضع اولی اموال بر تصرف و تملك به باطل را تحریم کرده و تجارت با تراضی را استثناء نموده .
اضافه اموال بهمه مخاطبین «اموالکم» و بیان «بینکم» برای توجه دادن بوضع اولی و طبیعی اموال است ، که اموال - چه سرمایه های طبیعی و چه فراورده های اجتماعی - از آن همه است و باید در میان و در دسترس همه باشد ، تصرف خصوصی و تملك فردی به باطل و بدون حق جایز نیست ؛ این حق آنگاه برای

این با جمله کوتاه «اموالکم بینکم» به دو مرتبه مختلف علاقه انسان به اشیاء و حکم هر مرتبه ای اشاره دارد؛ مرتبه اول علاقه به مالیت اشیاء است در این مرتبه هر چه مورد ضرورت و احتیاج باشد چون بشر بآن متمایل می شود دارای عنوان مالیت میگردد این ارزش مالی اشیاء است. این ارزش در وجود انسان و رابطه با موجودات مورد علاقه پیدا می شود ، آنچه وسیله رفع احتیاج باشد یا در یکی از حواس ظاهر و باطن انسان اثر مطلوب گذارد دارای ارزش مالی است اگر انسان نباشد این مالیت معنا و مفهومی ندارد، با وجود انسان رنگها و طعمها و آهنگهای مطلوب انسان که در صفحات طبیعت یا صنعت است ارزش مالی مییابند. اینگونه اشیاء که مورد علاقه و میل است مخصوص فرد یا طبقه ای نیست و همه در آن شریکند ، «اموالکم» پس از این وضع و علاقه اولی و پس از آنکه انسان بصورت اجتماع درمی آید و مبادلات پدید می آید، اموال در بین واقع می شود و بصورت مبادله درمی آید، در این مرتبه هر کس مالی را تصرف کند و در معرض مبادله قرار دهد بپدائش حق خاصی در آن سال ایجاد کند و بر اساس حق تصرف نماید: «بینکم بالباطل» . مرتبه اول مال است و مشترک، در مرتبه دوم ملك است و مبتنی بر حق !

اشخاص محقق می شود که عمل نافع و عقلانی در این تصرفات صورت گیرد. نتیجه اینکه : حق اعتباری تصرف و تملك، در حد حقیست که بمقیاس عمل نافع در اموال صورت گیرد، آنگاه در آیه تجارت ناشی از تراضی استثناء شده : زیرا تجارت با آنکه اثر مستقیم و ثابتی در ارزش دادن و یا مفید ساختن اشیاء ندارد و کار تا جر این است که کالاهای مفید و با ارزش را در دسترس مشتری و مصرف کننده قرار میدهد و از این کار سود میبرد ، و این سود هم مقیاس محدودی ندارد ، ولی در گردش اقتصاد و تأمین زندگی و تقسیم کار ، بطور کلی تجارت مفید و یا لازم است.

شرائط و حدودی که فقه اسلامی برای متعاملین و ثمن و مثن و صحت معاملات مقرر داشته یستریا همه آن از سر چشمه قرآن و همین آیه گرفته شده : معاملاتیکه در آن هیچ عمل مفید و مشتری نباشد مانند ربا، قمار، بخت آزمائی، و معاملات ضرری بحال فرد و اجتماع و غرری در ثمن یا مثن و اجباری مستقیم و غیر مستقیم از تصرفات باطل و غیر مشروع است . تجارت ناشی از تراضی آنست که متعاملین از هر جهت بوضع ثمن و مثن و آثار معامله مطلع باشند و با فهم و درك صحیح بان رضایت دهند و با آنکه عموماً تجارت جز از روی قصد و رضایت طرفین نیست ، قید تراضی برای عموم و عموم باید باشد ؛ یعنی هیچ نوع اکراه و سلبه ای مباشر یا غیر مباشر نباید در میان باشد و بقرینه «اموالکم» و «بینکم» رضایت عموم و اجتماع مورد نظر است ؛ هر معامله و تجارتیکه بزیان اجتماع و عدم رضایت عامه و با اکراه سرمایه داران باشد غیر مشروع است .

ولا تقتلوا انفسکم، گویا اشاره به اثر نهائی خوردن و تصرف

وتملك بباطل می باشد چه محرومیت و تضاد طبقاتی و جنگ و کشتاری
که در نفس و متن اجتماع پیش می آید از آثار بارز باطل خویری و
تجارت های غیر رضای بخش و زیان آور است.

در آیه دیگر بصورت دیگری باطل خویری و آثار آن را بیان

میکند :

«ولا تأكلوا اموالكم بينكم بالباطل وتدلوا بها الى الحكم
ليأكلوا فريقا من اموال الناس بالاثم وانتم تعلمون - سوره بقره
آیه ۱۸۸»^۱

۱- «اموال خود را که در میان شما است بباطل نخورید ،
بصورتیکه آن مال را بسوی حکام احاله و روانه میکنید (دلودلو
به چاه حکام میریزید ، یا بوسیله آن بحکام تقرب میجوئید) تا بناحق
و بگناه قسمتی از اموال مرد مرا بخورید با آنکه میدانید ...»
در این آیه پیش از مرحله تحول مال به ملك و حکم هریک (که
در آیه گذشته بیان شد) به دو مرحله خطیر دیگر اشاره دارد ، نتیجه
تصرف بباطل و تکامل آن این است که باطل خوران همدست با حکام
میکردند و آنها با حکام طبقه خاصی تشکیل میدهند که اموال مردم
را با جور و ستم میخورند ، در این مرحله حکام از وظیفه اصلی حکومت
خارج می شوند و بصورت طبقه خاص سرمایه بران در می آیند ، و
باطل خویری مبدل به ستم پیشگی و تجاوز می شود ، و پیوستگی و عدم
طبقه که «اموالکم» اشاره بآن است ، به دو طبقه جدا که «فريقا» و
«اموال الناس» مشعر بر آنست ، تبدیل میگردد .
بعضی از مفسرین باطل را مرادف با تجاوز و غصب ، و حکام را
مرادف با قضاات دانسته اند . با آنکه هر دو کلمه از معنای مورد نظر
آنها اعم است .

بیان و تصویر این آیه را میتوان چنین دریافت : چون بناحق خوردن اموالیکه دراصل برای همه است ، غیر عادلانه و غیرطبیعی است و بوسیله قدرت و فشار بر طبقات محروم میتواند ادامه یابد ازاین رو مفتخواران با دادن مقداری از اموال و ریختن آن بچاه طمع طبقه حکام باید پشتیبانی آنها را جلب کنند؛ درپی این همبستگی سرمایه جویان باطل خوار با طبقه حکام است که طبقه واحدی در برابر دیگر مردم شکل میگیرد و در يك اجتماع دو طبقه در برابر هم قرار میگیرند و حکومت که برای اداره و سرپرستی و فصل اختلافات پدید آمده بود قدرت زورگو و تحمیلی و همبسته با چپاولگران میگردد. بنا بر این واقعیتی که قرآن به آن اشاره کرده اینست که اساس حکومت طبقه ای که هدفش مال اندوزی و سرمایه داریست تصرفات بناحق و خوردن اموال به باطل است. اگر در روابط اقتصادی اجتماع تصرف و تمك از لوازم حقوق حقه باشد و بر همین مبنا معاملات و تجارت انجام گیرد قدرت سرمایه - داری و تضاد اجتماعی پایه نمیگیرد ؛ مشخص و مبین این حقوق همان شرائط و حدودیست که فقه اسلام برای تحدید ثمن و مثن و بایع و مشتری و عقود قرار داده و در مرز این حدود حق تجارت را مانند دیگر حقوق آزاد گذارده . و زمانه ما»

نظر عمومی اسلام همین است که آزادی در مرز حقوق باشد و حقوق در محیط آزاد ، نه آنکه برای تأمین حق فرد یا گروهی به حق دیگر یا حقوق دیگران تجاوز شود

اسلام با بیان حقوق و حدود افراد و طبقات اجراء این حقوق و حدود را نخست بعهدہ امان قلبی ، سپس در مسئولیت حاکم و دولت اسلامی واگذار کرده و نظارت دولت را در همه امور

لازم شمرده

امیر المؤمنین علی علیه السلام در عهد نامه والی مصر
(اشترنخعی) درباره تجار و صنعتگران (صاحبان صنایع) چنین
مینویسد :

«سپس مرا در باره تجار و صاحبان صنایع بپذیر و
نسبت بآنان بخیر وصیت نما؛ چه درباره آنان که در یک جا اقامت
دارند و چه آنانکه مال و سرمایه خود را برداشته در حرکند؛ و
چه آنها که با نیروی بدن خود کار میکنند؛ چه اینها ماده‌های
منافع عمومی و وسائل بهره و آسایشند، اینها از راههای دور و
باراندازهای بیابانها و دریاها و دشت و کوه مواد حیاتی و وسائل
معیشت جلب میکنند، از جاهائی که عامه مردم در آنها بهم
دسترسی ندارند، و هر کسی قدرت گذاردن پای جرات بآنها
ندارد. وصیت مرا درباره اینها بپذیر و از اینها نگران مباش
زیرا اینها اهل سلم و امنیت و صلحند و از بند و بست‌های سیاسی و
توطئه برکنارند. خود باید بکارها و گرفتاری آنها چه آنها
که در محضر هستند و چه آنها که در اطراف بلاد بشر می‌روند
رسیدگی کنی !»

ولی با آنچه گفته شد، ای مالک این راهم بدان که در
بسیاری از این طبقه خوی سختگیری و تنگ نظری خارج از حد
و حرص بجمع ثروت و سود بری قبیح ریشه دارد، اینها دچار
خوی احتکار منافع عامه و زورگوئی و تعدی در معاملات می‌باشند،
و این روشها و خویها درهای تجاوز و زیان بعامه، و عیب بر
والیان است.

ای مالک ! از احتکار جلوگیری کن زیرا رسول خدا صلی الله

علیه و آله خود از آن جلوگیری کرده ، و باید خرید و فروش سهل و آسان انجام گیرد ؛ بر موازن عدل و نرخهای خاص بطوریکه اجحاف به هیچیک از مشتری و بایع پیش نیاید . پس از آنکه دستور جلوگیری از احتکار دادی ، هر کس بچنین کاری دست زد چنان عقاب و تنبیهش کن که دیگران عبرت گیرند (بدون زیاد روی در تنبیه آنان) .

این عهدنامه مسند و متقن اسلامی دخالت دولت صالح و حاکم را در امر تجارت جائز و در مواقعی لازم شمرده ؛ بخصوص لزوم جلوگیری از احتکار و زیر نظر داشتن نرخ کالاها و تعیین قیمت ها در این فرمان تصریح شده است .

حق دخالت حاکم عادل اسلامی در امور و روابط تجارت و معاملات ، بیش از نصوص خاص مستند بقاعده عقلی و شرعی «لا ضرر» است ؛ این قاعده حق تصرفات و مالکیت و معاملات را محدود و مصلحت و عدم ضرر بر فرد و اجتماع مینماید . تشخیص حد ضرر یک حق مالکیت و تصرف و قاعده سلطه را محدود میکند بمرف عموم و اگذار شده است .^۱

۱- «قاعده لا ضرر» هم از عقل و مجموع احکام معاملات و حدود آن استفاده می شود و هم مدرك خاصی دارد ؛ در کتاب کافی و تهذیب ، از ابن بکیر ، از زرارة ، از امام محمد باقر علیه السلام چنین آمده «سمرة بن جندب درخت خرمائی در محدوطه خانه مسکونی یکی از انصار داشت ، چنانکه گاه و بیگاه و بدون اجازه صاحبخانه وارد خانه میشد و بسوی درخت خود میرفت ، مرد انصاری از سمره خواست که هنگام ورود بخانه اش کسب اجازه کند ، سمره به درخواست وی اعتناء نکرد ، مرد انصاری شکایت نزد رسول خدا برد ، آنحضرت

برطبق این اصل و دیگر اصول (مانند اصول مالکیت حاکم نسبت بمنابع عمومی و اصل ولایت حاکم عادل اسلامی) حاکم هم حق تصرف در منابع عمومی دارد، و هم بحسب مصالح مرسله در اموال خصوصی میتواند تصرف کند، و دروقتیکه مالیات و حقوق منصوص و مفروض برای پیشرفت مصالح عمومی کافی نباشد میتواند و مجاز است که مالیاتها و حقوق دیگری فرض و ایجاد کند. زیرا حاکم اسلامی که مستقیم و غیر مستقیم و با شرائط خاص، ولی امر و واجب اطاعه است، قدرت تصرفش بیش از حق مالکیت فردی و حق حاکمی است که فقط گزیده مردم باشد. ولی با این قدرت تصرف، حاکم و حکومت اسلامی از حد قانون و مصلحت تجاوز نمیکند؛ زیرا حق مالکیت نیز در حد قانون عادلانه فطری و طبیعی است و اثر آن، حق تصرف و توزیع میباشد. اختلال در وضع توزیع نتیجه مالکیت نامحدود و بدون قید و شرط و بدون نظارت است.

سمره را احضار کرد و شکایت صاحبخانه را بوی خمر داد سمره گفت یا رسول الله آیا در راه و دودی که حق من است اجازه بگیرم؟ آنحضرت فرمود: درخت خود را بیش از آنچه ارزش دارد بفروش، سمره با هیچ ثمنی حاضر برای فروش نشد، رسول اکرم فرمود: تو مردی زیان رسانی، و بانصاری فرمود: درختش را قطع (یاریشه کن) بکن و سوی وی بیانداز! « فانه لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام ». این حدیث با عبارات مختلف روایت شده، ولی در متن مطلب اختلافی نیست. ابن اثیر در « نهایه »، برای فرق میان « ضرر » و « ضرار » چند وجه بیان کرده: ضرر - يك جانبه، ضرار - دو جانبه. ضرر - ابدائی؛ ضرار - ثانوی و جزائی. ضرر - ناظر بسود؛ ضرار - بدون نظر بسود بعضی ضرار را در اینها تأکید ضرر دانسته اند.

بنا براین، توزیع از نظر اسلام، حق مالک است، و با مالکیت
 و سودبری محدود و قانونی چرا این حق طبیعی از مالک و صاحب
 حق سلب شود؟ باعث سوء توزیع، مالکیت و سوء بربی نامحدود
 می باشد که خود موجب سلب حق مالکیت و تصرف مالکان واقعی
 است؛ آیا وضع مالکیت و سوء توزیع محیط سرمایه داری مطلق
 میتواند مجوز سلب مالکیت و حق مطلق از مالکین قانونی و حقیقی
 (بهر معنا این حق را توجیه کنیم) شود؟ اگر حق عمل برای
 افراد که آزاد آفریده شده اند محرز باشد حق تصرف و توزیع نیز
 برای فرد عامل مسلم است؛ بهمان اندازه که محصول کار افراد
 در اختیار و تصرف سرمایه دار قرار گرفتن، غیر عادلانه و غیر طبیعی
 است، در اختیار دولت درآمدن توزیع نیز غیر عادلانه و غیر طبیعی
 و موجب سلب آزادی کلی می باشد. کمترین حق آزادی فرد اختیار
 در تصرف کار و محصول کار خود است؛ از نظر اسلام انحصار تولید و
 توزیع بدست گروه و طبقه خاص چه سرمایه داران و چه طبقه
 حاکمه نامشروع و غیر عادلانه است، و باید اینگونه تصرفات در
 حدود حفظ مصلحت عموم آزاد باشد، و راه نفوذ طبقه خاص و
 انحصار گریسته گردد. «طالقانی و زمانه ما»

با حدودیکه اسلام همپای آزادی فردی برای اصل مالکیت
 خصوصی و شرايطی که برای تجارت و معاملات مقرر داشته، و
 اشیا ئیکه از علاقه مالکیت و مورد معاملات خارج کرده، و
 معاملاتیکه ممنوع ساخته، سرمایه داری ناموزون و جابرانه در
 میان این حدود و حقوق مبین، مجال رشد نمی یابد؛ با همه
 اینها برای حفظ کامل تعاون و توزیع صحیح و رفع احتیاجات عامه
 انواعی از حقوق مالی را (مانند مالیات مستقیم) بصورت مختلف

واجب کرده ، که بر حسب نوع ثروت و دارنده گان و شرائط هر يك از این حقوق مالی نام و عنوان خاصی دارد که مشخص نوع آنست ؛ بعضی از این حقوق ثابت است مانند زکات و خمس و بعضی غیر ثابت مانند خراج ، جزیه و كفارات .

زکات : مقدار مالیست که از سرمایه های تولیدی و نقد به حساب نصاب معین گرفته میشود و در مصارف خاصی بکار میرود ؛ موارد زکات مواد مورد احتیاج عموم از محصولات زمین و دام و نقدین (پول طلا و نقره) است .

زکات فطر ، نوع دیگری از زکات است که پس از گذشت سال در روز عید فطر به تنها تعلق میگیرد که مقدار و شرائط آن در

۱ - شرائط و موارد و نصاب و مقدار زکات در فقه اسلامی به تفصیل بیان شده ، فقهاء موارد زکات را چنین بیان کرده اند ، غلات چهار گانه (گندم ، جو ، میز ، خرما) انعام سه گانه (گوسفند ، گاو ، شتر) نقدین (پول طلا و نقره) . بعضی از فقهاء (مانند ابن بابویه) در مال التجاره نیز زکات را واجب دانسته اند . در غیر اینها از دیگر مواد کشاورزی عموماً مستحب می شمارند . اهل نظر بر حسب مصلحت و برای تأمین بیت المال و در صورتیکه موارد منصوص کافی نباشد ، در غیر موارد منصوص حق فرض و فتوا دارند .

در قرآن حکیم با آنکه وجوب زکات مکرر و مؤکد ذکر شده و مصارف آن و همه صدقات واجبه نیز بیان شده به موارد تعلق زکات تصریح نشده . با توجه بوسعت نظر قرآن و محدود بودن زوایات و احادیث به اشخاص و محیط های معیشت خاص و وضع حال و کارمائیلین راه برای اجتهاد و فتوا در غیر موارد منصوص بخصوص در موارد احتیاج و ضرورت باز است .

کتاب فقهی تفصیل ذکر شده.

خمس: حقی است که بر یک پنجم سود و باز یافت تعلق میگیرد؛ بر سودیکه از هر نوع کسب و کار پس از مصارف عادی زندگی در مدت یک سال بدست میآید؛ یافتن گنج، فواصی، استخراج معادن، غنائم جنگی و اموال مخلوط به حق غیر که صاحب حق نامعلوم باشد، از موارد تعلق خمس است.

این دو قسم حق مالی، در انواع درآمدها ثابت و همگانی است.

خراج: مقدار مالی است که از عین محصول زمین یا قیمت آن

۱- فقهاء در اصل خمس اتفاق نظر دارند ولی در موارد و مصارف آن اختلاف نظر دارند. سند قرآنی خمس، آیه ۴۱ - سوره انفال است:

«واعلموا انما غنمتم من شیئی فان الله خمسہ وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل» - و بدانید آنچه غنیمت بدست آوردید از هر چه باشد، خمس آن برای خدا و رسول و خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و اماندگان در راه است.

این آیه مورد تعلق خمس را مانند مصرف آن صریحاً بیان کرده (بر خلاف رکات). فقهاء اهل سنت مورد خمس را منحصر به غنائم جنگی دانسته اند. فقهاء امامیه علاوه بر روایات مورد استناد، تعمیم داده اند. سند فقهاء امامیه علاوه بر روایات مورد استناد، معنای لغوی «غنمتم» بمعنای «بازیافت» و عبارت «من شیئی» که برای تعمیم است میباشد. مصرف اولی خمس سه مورد اول «لله وللرسول ولذی القربی» است که با «لام» اختصاص ذکر شده، و مصارف بعد پس از آنست.

گرفته میشود. این مالیات بر اراضی خراجی (انفال و فئیه) بحسب تشخیص حکومت اسلامی و رضایت کارکنان و کشاورزان و زمینداران و مصلحت عامه مردم بسته می شود و باید نخست مصروف آبادی زمین و وضع کشاورزان گردد؛ جامعترین اثر اسلامی در باره وضع خراج و موقعیت و اهمیت کار کشاورزان و حقوقیکه از نظر اسلام دارند، قسمتی از مکتوب و منشور امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر است هنگامیکه از طرف آنحضرت بولایت مصر منصوب گردید. مضمون این قسمت از فرمان آنحضرت چنین است :

« وضع خراج را آنچنانکه باید بررسی کن، و کار خراج دهندگان را اصلاح کن و سامان به بخش ازیرا اصلاح وضع خراج، و خراج دهنده و سامان دادن بآن، صلاح وضع دیگر مردمان است، و صلاح وضع دیگران تنها وابسته باین گروه از مردم میباشد؛ چون مردم همگی در کفالت خراج و خراج دهندگان و روزی خوار آنانند. باید پیوسته نظر و اندیشه تو به آبادی زمین بیش از نظر و اندیشه تو در باره جلب خراج باشد؛ زیرا خراج بدون آباد نگه داشتن زمین بدست نمی آید. کسانی که خراج را بدون کوشش در آبادی زمین جویند بوی رانی زمینها و کشورها کوشیده، و بندگان خدا را نابود کرده اند، و هیچگاه وضع کارشان استوار و پایدار نمی ماند و اندکی بیش نمی پایند. اگر خراج دهندگان از سنگینی خراج یا قطع چشمه های آب یا باران یا تغییر وضع عمومی زمین در اثر فرا گرفتن آب، یا روی آوردن خشکی، شکایت کردند آنقدر که امید به اصلاح کارشان باشد بآنان رسید ده و هر قدر که مالیات آنها را سبک گردانی نباید بر تو

گمران باشد ، زیرا سبک کردن مالیات اندوخته ایستکه با آبادی
 زمینها و رونق و جمال سرپرستی بسمت تو باز میگرددانند و با
 گرایش دلها و زبانهای شکرگزاری همراه است ، و تو خود به
 افاضه عدل سرشار بین آنها خورسند و سرفراز خواهی شد و بسا
 نیروی ذخیره ایکه از آسایش و رضایت آنها فراهم میسازی و وثوق
 به عدالت پروری و رفق و گذشت تو ، پیوسته تکیه گاهی از قدرت
 سرشار آنها خواهی داشت ، و یا داشتن چنین تکیه گاهی چون از
 این پس حوادثی روی آورد و توباً آنها روی آری و مسئولیتی بمده
 آنان گذاری هر چه باشد با خشنودی تحمل میکنند ، زیرا با
 آبادی زمین آنچه تحمل شود قابل تحمل است و تنها منشا خرابی
 و ویرانی زمین ناداری و تنگدستی عاملین زمین است ، و تنگدستی
 آنها برای این استکه والیان و سرپرستان پیوسته چشم بجمع
 مال می دوزند و برای آن سرمیکشند و به بقاء وضع و زندگی
 خود بدگمان و غیر مطمئن میباشند و از داستانهای عبرت انگیز
 عبرت نمی گیرند !»

امیر المؤمنین علیه السلام بر حسب این منشور و بر اساس
 تعمیم اراضی و دیگر منابع ثروت طبیعی (چنانکه درباره مالکیت
 زمین و منابع آن بیان شد) چند مطلب اصولی و مهم اقتصادی و
 اجتماعی را بصورت فرمان بیان فرموده :

- ۱- اراضی و منابع عمومی که بر حسب استحقاق و احتیاج
 و با نظارت حکومت عادل اسلامی میان عاملین توزیع می شود،
 باید تصرفات در آنها بر اساس مصلحت اجتماع باشد.
- ۲- والیان و متصدیان پیش از بستن خراج (مالیات ارضی)
 باید به اصلاح وضع زندگی خراج دهندگان پردازند.

۳- پایه و اساس اجتماع ، تولید کنندگانند، و بدون اصلاح وضع آنان اجتماع روی صلاح نمی بیند.

۴- پیوسته پیش از گرفتن خراج باید نظر و توجه به آبادی زمینها باشد.

۵- خراج گرفتن بدون آبادی، خرابی کشور و نابودی مردم آن را در پی دارد.

۶- پس از بستن خراج اگر دهقانان و کشاورزان از سنگینی آن یا احتیاج به اصلاح زمین یا بهر علتی شکایت کردند، تا آنقدر که کارشان سامان یابد باید به آنها تخفیف داد.

۷- سبک کردن مالیات بر زمین و فرآورده های آن فاصله میان حکومت و مردم را از میان میبرد و به حاکم و اجتماع رونق و زینت می بخشد و دولت را محکم و سرافراز می سازد.

۸- افاضه عدل در میان طبقه مولد نیروی سرشار معنوی برای حکومت و تکیه گاهی برای آنست که از هر قدرت مادی در موقع پیش آمدها محکم تر و ثابتر میباشد و با چنین نیروی رنج و تحمیلی قابل تحمل است.

۹- ققرو تنگدستی تولید کنندگان و نداشتن وسائل تولید موجب ویرانی زمینها است.

۱۰- ققرو تنگدستی تولید کنندگان برای آنست که حکام خود را طبقه ای میپندارند که فقط نظرشان به دوشیدن مردم و جمع مال است و به بقاء و زندگی خود اطمینان ندارند.

باید توجه داشت که این فرمان (که بحق باید آن را

منشور نور در قرونِ ظلمتِ ناامید) در زمانی صادر شده که دنیا در تاریکی ظلم و ستم نسبت بطبقات مولد و دهقانان بسر میبرد و در نظر طبقات حاکمه و ملاک در سراسر جهان یگانه وسیله آبادی زمین بردگان و بندگان بودند که نه تنها حقی در کار خود نداشتند بلکه حقی بحیات و زن و فرزند خود هم نداشتند و عائدی آن بینوایان از کارشان گرسنگی و تازیانه و مرگ سیاه بود^۱.

۱- جرج جرداق در جلد اول کتاب صوت المدالة الانسانية صفحه ۲۰۴ پس از نقل این فرمانها، میگوید: «این نظر علی به احوال و اوضاع مختلف زمین از جهت آبادی و ویرانی و مرتب بودن صلاح دولت بر صلاح وضع کار گرو کشاورز، آنچنان درست و دقیق است که علوم اقتصادی و اجتماعی امروزه مؤید آنست، با آنکه از عهد صاحب این نظر قرنهاى طولانى گذشته!!» چند سطر بعد میگوید: «چه زمانهای طولانی بر بشر گذشت که از نظر قوانین و شرایع ارزش انسان و عمل انسانی ساقط بود!! چه دوره‌های طولانی بر تاریخ قدیم و جدید بشر گذشت که حکام و دستیاران آنها از بیچارگی و تیره روزی رنجبران بهره میبردند و این وضع بصورت شرایع استعبد بلکه کشتار گروهها درمی آمد، و تجویز و تحسین میشد!

از نتایج شوم این روشها و اندیشه‌های وحشیانه این بود که حکام و کاهنان دست بهم دادند و از هم پشتیبانی کردند تا خون و حیات گروه گروه مردم را گاهی بمنوان وطن و ملیت، و گاهی بنام خدا و عبادت، بمکند! صورتی از این واقفیت مرسوم را، از زبان مورخ دانشمند «ولز» انگلیسی بشنوید: کاهنان، بمردمیکه

مکتوب ۵۱۵، امیرالمؤمنین علیه السلام بصورت بخشنامه به همه کارگزاران خراج بوده. در این بخشنامه پس از نصیحت وارشاد بلیغ، چنین میفرماید: «پیوسته از خود - درباره حقوق مردم - باز خواست نمائید و راه انصاف جوئید و برای انجام نیازمندیها و تقاضاهای آنان بردبار باشید؛ چه شما اندوخته - داران توده مردم، و وکلای امت و نمایندگان پیشوایانید. امید هیچ امیدواری را درباره حاجتش قطع نکنید (هیچ کس را درباره حاجتش شرمزده و خشمگین نسازید)، و از هیچ درخواست کننده و صاحب حاجتی روی مپوشانید.

هنگام وصول خراج، پوشاک زمستانی و تابستانی و حیوانیکه با آن کار میکنند و غلامی را در معرض خراج نگذارید، و برای وصول درهمی بکسی تازیانه مزیند، و به اموال احدی چه مسلمان نمازگذار باشد یا کافر معاهد دست نزنید، مگر آنکه اسب یا اسلحه‌ای در میان اموالشان بیاید که با آن به اهل اسلام تعدی کنند...»

خراج چون بر زمین و محصولات آن بسته می‌شود از مسلمان و غیر مسلمان بر حسب مصلحت و تشخیص گرفته می‌شود.

جزیه: تنها مالیاتی است که بر غیر مسلمان سرانه بسته میشود، و مخصوص اهل کتاب (پروان و وابستگان به آئین‌های خدائی

زمین را کشت میکردند و برای آبادی آنها رنج میکشیدند، چنین تلقین میکردند که این زمینها ملك شما نیست. این زمینها ملك خدا یا نیست که درمآمد جای دارند، این خدایان زمینها را به حکام بخشیده و آنها بهر کس از خدمتگزاران و وظیفه خواران خود که بخواهند می‌بخشند...»

و پیمبران است.

اهل کتاب با تعهد پرداخت جزیه و حفظ حریم و حرمت حدود اسلام و مسلمانان و پشتیبانی و جاسوسی نکردن برای دشمنان مسلمین، جان و مال و ناموسشان در حریم امن و ذمه اسلام است و در حقوق و حدود با دیگر مسلمانان یکسانند. برای اثبات وابستگی به اهل کتاب احتیاج به شاهد و بینه نیست و همان ادعا تا خلافش ثابت نشده کافی است؛ تعهد باین مالیات بر زنان نیست و همچنین بر اشخاص غیر مکلف و ناتوانان (بنا بقول راجح). مقدار جزیه را امام یا حاکم عادل بر حسب مصلحت و توانائی جزیه دهنده تعیین مینماید و با آنکه ذمی چه در داخل کشور اسلامی و یا در خارج مانند مسلمانان هم، گونه از حمایت حقوق و حکومت اسلامی برخوردار است مقدار مالی که بعنوان جزیه می پردازد کمتر از مالی است که مسلمانان بعنوان «زکات و خمس و کفارات» به حکومت خود میپردازند.

کفارات : در فقه اسلامی، قسمی از کفارات مقدار مالی است که برای جبران بعضی از گناهان باید داده شود، مانند کفاره مالی قتل، افطار روزه واجب، شکستن عهد و سوگند و نذر که در کتب فقه بتفصیل از آن بحث شده.

کتابخانه آنلاین «مآلفاتی و زمانه ما»

با وجود حکومت اسلامی بمعنای خاص، جمع و صرف این اموال بمعهد چنین حکومتی است. در زمان خلفاء نخستین، بخصوص در حکومت امیر المؤمنین علی علیه السلام کارمندان و عمال جمع صدقات، از افراد با تقوا و شایسته انتخاب میشدند تا مورد احترام باشند و بیش از آنچه واجب است از مردم نگیرند و حسن نظر مردم را جلب کنند؛ مهمتر و جالبتر در دستورات

اسلامی این است که تشخیص مقدار آن را بمردم واگذارده تا بر اساس ایمان و وظیفه اسلامی آنچه بر خود واجب میدانند بپردازند.

نمونه ای از این روش بی مانند در وصول مالیات، مکتوب «۲۵» امیر المؤمنین علیه السلام است که بصورت بخشنامه ای برای عاملین صدقات بوده؛ سید رضی رحمه الله علیه جمع کننده خطب نهج البلاغه درباره این مکتوب میگوید: «ما مختصری از آن را در اینجا نقل میکنیم تا دانسته شود چگونه آنحضرت پایه های حق را پیا میداشت، و نمونه های عالی عدالت را درباره کارهای ریز و درشت و کوچک و بزرگ بصورت قانون و وظیفه تشریع میکرد» ای کاش سید بزرگوار این دستور و دیگر خطبه ها و کلمات و مکتوبهای آنحضرت را کامل نقل میکرد تا اینگونه ثروت های پر ارزش اسلامی بیشتر و رساتر در دسترس مسلمانان و دنیا واقع می شد.

مضمون قسمتی از فرمان عمومی آنحضرت به کارمندان وصول صدقات این است: «با اندیشه و پروای از خدای یکتا روانه شو؛ هیچ مسلمانی را نهراسان و بدون رضای آنها از میانشان مگذر؛ بیش از حقیکه خداوند در مالشان دارد از آنها بگیر؛ چون در سرزمین قبیله ای قدم گذاری بر سر چشمه ها و چاههای آنها فرود آی و در خلال خانه های آنان وارد نشو؛ سپس با ادب و وقار بسوی آنها روی آر تا آنکه در میان آنها می ایستی و بآنها سلام مینمائی و از تحیت بآنها هیچ دریغ مدار، آنگاه اعلام نما و بگو: بندگان خدا! من را ولی و خلیفه خداوند بسوی شما فرستاده تا حقی که خداوند در اموال شما دارد بستانم، آیا در اموال شما برای

خدا حقی هست که باید آن را بپردازید؟ پس اگر گویندای گفت نه، دیگر بوی مراجعه مکن. و اگر صاحب نعمتی تو را پذیرفت و بتوروی خوش نشان داد با وی روانه شو بدون آنکه او را دچار ترس کنی یا ناراحتی برایش پیش آری و هرچه از طلا و نقره داد بستان! و اگر دارای گاو و گوسفند و شتر بود بدون اجازه در میان آنها وارد مشو! و با قهر و تندی بسوی گله‌های حیوانات آنها مرو؛ هیچ حیوانی را نرمان و صاحب آن را مرنجان! نخست آن مال را بدو قسمت تقسیم کن، آنگاه خراج پرداز را در اختیار هر يك از این دو قسمت مخیر گردان؛ چون قسمتی را برای خود گزید آزادش گذار و متعرض وی نشو پیوسته بهمین ترتیب مال را تقسیم کن تا آنچه باقی میماند وافی بحق خدا باشد، آنگاه آنرا بمصرف خود بگیر! اگر پس از این تقسیم و تعیین درخواست فسخ آنرا کردند بی دریغ آنرا فسخ کن و اقسام را مخلوط کن و دوباره تقسیم را از سر بگیر تا آن حد که مال خدا را تعیین کنی و بستانی».

این فرمان نمونه کامل احترام و آزادی خراج پردازان و اختیار آنها در تعیین و پرداخت خراج است و مبین این واقعیت است که از نظر اسلام حکومت و مال آن و کلاء و خزانه داران امتند نه مائت و متصرف تام الاختیار نفوس و اموال مردم، و بر همین اساس توده مردم با ایمان و علاقه معنوی جان و مال خود را در راه صلاحیت اجتماع به حکومت می سپارند. اگر اینگونه وصول مالیات و علاقه و ایمان بنظر مردمی چون خواب و خیال است جای تعجب نیست چون بیشتر مردم جهان در جوامعی بسر میبرند

ولی همین مردم مالیات‌ها و انفاق‌هاییکه مبتنی به ایمان و عقیده باشد بی دریغ و با رضایت و بدون تحمیل میپردازند . اموالیکه عامه مردم در همه جای دنیا و در ایران از روی ایمان و در راه عقیده انفاق میکنند از جهت مجموع مقدار و اثر اجتماعی و اقتصادی کمتر از مالیات‌های دولتی نیست .

مؤسسات علمی و دینی و بهداشتی و سازمانها و ساختمانهای خیریه و مدارس و معابد و دستگیریهای بی‌شائبه از درماندگان و مؤسسات تبلیغی با این اموال تأسیس و اداره میشود ، اگر حکومت‌های جهان و ایران نماینده ایمان و وجدان عمومی مردم باشند درآمدهای حکومت و وصول مالیات و اداره و عمران و نمو و رشد اجتماعی مانند اعمال حیاتی بدن و اعضاء مختلفه آن با تضامن و آسان و طبیعی و بدون تراحم و وقفه انجام میگیرد

چون به اصول احکام اجتماعی و اقتصادی
تنوع و تحرک اسلام بصورت کامل عمل نمیشود مالیات‌ها و
درآمدهای اسلامی نفقات عمومی اسلام با عناوین و شرائط
خاص خود، غیر مأنوس مینماید. اقتصاد
دانان که قوانین مالیاتی دولتها را وضع میکنند گروه‌های مخصوصی
هستند که با معلومات محدود به یکزمان یا یک گروه از مردم
و نسبت به اندیشه‌های طبقاتی که خود منبعث از آنند و بر حسب
نظریکه در باره رابطه حکومت با مردم دارند قوانینی وضع

میکند که عموماً بی روح و محدود و یکنواخت و فاقد بسط و تحرك و تنوع است. از این جهت با تحولات اوضاع اجتماعی و اقتصادی هر کشور طولی نمیکشد که ناجوری و کوتاهی آنها همراه آثار سوئی که در افکار و اوضاع زندگی میگذارد آشکار میشود و دولتها مجبور می شوند با استمداد از اقتصاد یون و کارشناسان دیگر قوانین را تغییر دهند و تطبیق نمایند؛ زیانهای وضع و نسخ اینگونه قوانین مانند دیگر قوانینی که راجع به اساس و پایه اجتماع و اقتصاد است بحساب در نمی آید.

با توجه بعنوانها و شرائط مختلف مالیاتها و درآمدهای اسلامی این مطلب بخوبی فهمیده می شود که اصول قوانین اسلام در این باره ناظر به گروهها و درآمدها و مصارف مختلف است و با ارتباطیکه این احکام با قلوب و تشخیص عموم و همه طبقات دارد دارای يك نوع تحرك و تنوع خاصی است که تحول اوضاع اقتصاد عمومی یا تغییر امکانات طبقات مختلف مردم، از میزان درآمدها و رشد اقتصادی نمی گاهد و وابستگی طبقات را تغییر نمیدهد.

علاوه بر اینها حاکم اسلامی با استناد به اجتهاد و تشخیص مصالح دایای اختیار است که در مواقع و موارد استثنائی، مالیات (ضرائب و خراج) بر طبقه ای بسود دیگران و برای مصلحت عموم وضع کند (ضرائب معمول در صدر اسلام و زمان خلفاء و تغییر مقدار خراج از همین نوع بوده).

این احکام در زمینه تأسیس اولی روابط مالی دولت با مردم، و مردم با مردم است. پس از این اساس، اتفاق بصورت پیوسته و نامحدود از لوازم اولی ایمان و تقوا میباشد. گرچه اتفاق در غیر

موارد و موضوعات مذکور عنوان واجب ندارد ولی در قرآن و سنت آنقدر به اتفاق و تعاون نا محدود تأکید شده که از وظائف اولی مسلمانان و در حد واجب میباشد. چنانکه کمتر کلمه‌ای در قرآن به اندازه کلمه اتفاق و مشتقات آن و کلمات هم‌معنای آن ذکر شده؛ اتفاق از نظر قرآن از جمله علائم و صفات خاصه متقین میباشد: «ومما رزقناهم ینفقون - سوره بقره آیه ۳- و از آنچه به آنها روزی کرده ایم پیوسته اتفاق میکنند». «وفی اموالهم حق للسائل والمحروم - سوره الذاریات آیه ۱۹- و در اموال آنان حقیقت برای سائل و محروم». و همچنین از صفات مخصوص نماز گذاران است: «وفی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم - معارج آیه ۲۴- و در اموال آنان حق معلومی است برای سائل و محروم».

در محیط تربیت کامل اسلامی ورشد ایمان و تقوا، تعاون و تضامن از حد اتفاق پیش میرود و اشتراك در اموال و وسائل زندگی مانند يك خانواده پیش می‌آید، چنانکه در صدر اسلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله، در میان گزیده مسلمانان مهاجر و انصار پیمان برادری بست و با این پیمان در خانه و اموال و وسائل زندگی باهم شریك شدند.

محیط تربیت و روابط کامل اسلامی از مجموع تعالیم اعتقادی و اخلاقی و روابط عملی اسلام صورت میگیرد. چون این روابط بر اساس معنوی انسانی است و انسان موجود متطور و متکامل است روابط نیز گر چه بصورت ثابت مینماید ولی در منما متطور میباشد و از این جهت روابط اقتصادی

نیز در يك حدود معين ثابت نمی ماند

صورت این محیط از افرادی که دارای هدف و تفکر خاص میباشند تشکیل می شود سپس با وظائف و روابطیکه به صورت يك واحد اجتماعی منتهی می شود کامل میگردد .

مجموع فقه اسلامی مبین این وظائف و روابط است . احکام فقه اسلامی به دو قسمت مجزا ولی مرتبط تقسیم می شود : عبادات و معاملات . عبادات اعمالیست که فقط بقصد تقرب بخدا صورت میگیرد و قصد قربت روح عمل و شرط اولی آنست . معاملات اعمالیست که مربوط به علاقه بین افراد با یکدیگر و با اجتماع میباشد و باید بر طبق مقررات و شرائط خاص هر يك از آنها انجام گیرد .

قصد قربت در انجام عبادت ، اندیشه را از محیط محدود خود بینی و سودجویی برتر می آورد و محور فکر و عمل را پیوسته بخواست خداوند که همان صلاح و خیر کلی است بر میگرداند ؛ اثر تکرار عبادت این است که این تحول و تغییر در دید و عمل ثبات مییابد .

بعضی از عبادات ، صورت عبادت در آن نمایان است مانند نماز و روزه و حج ؛ بعضی دیگر در صورت اعمال و روابط اجتماعی یا اقتصادی با طهارت در میآید ؛ مانند زکات ، خمس ، جهاد ، امر بمعروف و نهی از منکر ، وضوء و غسل .

عبادت بهر صورت آن ، در کیفیت دیگر روابط اثر مستقیم یا غیر مستقیم دارد و علاقه ها را آگاهانه محکم و پایدار میگرداند و جلومیبرد ، بطوریکه درك مسئولیت را نسبت با افراد و اجتماع از حساب سود و زیان فردی و احساسات عاطفی و شمول قانونی

نافذتر و بالاتر می‌برد و کاملاً وارد مرحله شور عالی انسانی میگرداند. در این مرحله خیر برای خیر، و خدمت برای خدمت و ثروت در راه کمال انسانی و همه برای خدا و مشیت ازلی و حکیمانه او انجام میشود. رشد فکری و اجتماعی را جز این نمیتوان تعریف کرد. قرآن کریم علائم و صفات رشد و رشد یافتگان را چنین بیان کرده :

«واعلموا ان فيكم رسول الله لو يطيعكم في كثير من الامر لعنتم ولكن الله حب اليكم الايمان وزيينه في قلوبكم وكره اليكم الكفر والفسوق والعصيان اولئك هم الراسخون» - سوره حجرات آیه ۷^۱

این جمله شمار اولی اسلام و آخرین از هر کس بقدر شمار سوسیالیستها است. ۲. از مجموع احکام و تعالیم اسلام راجع بمالکیت و حدود آن این اصل محرز است که کس بقدر احتیاج مالکیت اشیاء و تصرف و بهره برداری

۱ - «و بدانید که رسول خدا در میان شما است، اگر در بسیاری از امور از شما پیروی کند به یقین دچار رنج و دشواری می‌شوید، ولی خداوند ایمان را اندک اندک محبوب شما گرداند و در قلوب شما آن را تزیین نمود، و کفر و بدکاری و سرپیچی را بتدریج ناپسند کرد، اینها هستند همان رشد یافتگان».

اطاعت از رسالت انسان را بآنجا میرساند که ایمان خود مطلوب و محبوب میشود و جمال آن دلها را می‌آراید، و کفر و فسق و سرپیچی از حق خود، ناپسند میگردد و خودداری از

از این علاقه در حد عمل بمعنای وسیع آنست و توزیع (یا انفاق) بر حسب احتیاج میباشد.

این اصل بوسیله احکامیکه مبین روابط اولی اقتصاد اسلامی است پایه گذاری میشود؛ پس از این پایه ها و در مرتبه کمال ایمان و رشد فکری و پیوستگی اجتماعی به شعارهای برادری «انما المؤمنون اخوة» و تعاون بیکدیگر و پدیدریختن «تعاونوا علی البر و التقوا» و انفاق از هر چه در امکان است «و مما رزقناهم ینفقون» و بکار بردن همه امکانات و کوشیدن در راه خدا و خیر «و جاهدوا بائس الکفر و انفسکم فی سبیل الله» باید عمل شود.

این مراتب در آیات قرآن و احکام اسلامی و عمل مسلمانان مشهود است. تحول فکری و اجتماعی مسلمانان نخستین، در مکه و مدینه نمایاننده صور مختلف و متطور روابط مسلمانان میباشد.

اینها برای سود و زیان یا ترس و طمع نیست. این همان رشد فکری و اخلاقی است. **بخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»**

۲- اولین شمار سوسیالیسم «از هر کس بقدر استعداد و برای هر کس بقدر کار» است. میگویند این شمار در آغاز تحول سوسیالیستی باید مورد نظر و عمل باشد. پس از تحقق کامل این شمار و تکامل رشد تولید و توزیع، شمار «از هر کس بقدر استعداد و برای هر کس بقدر احتیاج» عملی میشود. با آنکه جمله دوم این شمار «برای هر کس بقدر احتیاج» با اصول ارزش کار، و مالکیت و توزیع بقدر کار و تولید، سازگار نیست، بر پایه تکامل ناچار شده اند این شمار را که مبتنی بر وجدانیات است عنوان کنند و بپذیرند.

مميزات ومخصصات اقتصاد اسلامى

با در نظر گرفتن مجموع اصول اقتصادى و احكام اسلامى و مقایسه آن با مكتبهاى اقتصادى نو خاسته، این نتیجه مسلم استكه اقتصاد اسلامى با هیچيك از این مكاتب علمى و یا عملی از هر جهت تطبیق نمیکند و امتیازات خاص بخود دارد كه این امتیازات را میتوان در این چند اصل خلاصه كرد :

۱- اقتصاد اسلام افراد را مالك ، در حدود محصول عمل بمعنای وسیع، و متصرف در مبادلات در حدود احكام خاص میشناسد بیش از این حدود سرمایه‌های عمومى و تحدید مبادلات از آن حاكم استكه در بعضى مالك و در بعضى ناظر میباشد. از این رو اقتصاد اسلامى نه بر پایه آزادى بیحد مالكیت فردى است كه نتیجه آن سرمایه‌دارى افسار گسیخته میباشد ، و نه مبتنى بر مالكیت عمومى است كه نتیجه اش سلب كلى مالكیت و آزادى فردى میباشد و نه مانند اقتصاد آمیخته و مزد و جیستكه حدود آن مبهم و نامعلوم باشد بلكه برای ثروتهای عمومى و اشتراكى و فردى حدود و شرائطیستكه با سرشت انسان و نظام عادلانه و حقوق همه جانبه سازگار است ؛ مالكیت فردى مبتنى بر آزادى فطرى و طبیعى افراد و اشتراك مبتنى بر منابع و مصالح عمومى میباشد. اکنون نظریه سرمایه‌دارى و اشتراكى نیز در مرحله عمل هر دو از نظر كلى خود صرف نظر میکنند؛ كشورهای سرمایه‌دارى كه

بر اصل مالکیت آزاد و نامحدود است از این اصل تجاوز کرده و
پموسه به سرمایه‌داری افسار گسیخته پابند و دهنبد میزنند و
پی‌درپی منابع تولید و کارخانجات بزرگ را ملی میکنند. از سوی
دیگر اصول اشتراکی نظری با همه جمودیکه دارد عملاً مالکیت‌های
فردی را لااقل در حدود حوائج و ضروریات مانند مسکن و
مزارع محدود - قانوناً یا بحسب رویه - آزاد کرده اند.^۱
این تجاوز مشهود از این جهت است که این دو نظر ناظر
بو اقیامیات زندگی نیست بلکه محصول نوسانهای اقتصاد صنعتی قرون
اخیر مغرب زمین میباشد که پس از گذشت دوره نوسان باید در حدود

۱- بعد از انقلاب کمونیستی اتحاد شوروی، تا بحال
چندین بار در باره مالکیت خرده کشاورزان در مراکز مختلف
نظرهای مختلف و آزادی‌هایی داده شده یا سلب آزادی شده. روزنامه
اطلاعات ۱۶ دی ۴۳: «مسکو-پیر شلست، دبیر اول کمیته مرکزی
حزب کمونیست «اوکراین» مقاله‌ای در پراودا نوشته که در آن از
تولیدات خصوصی کشاورزی شدیداً دفاع شده است، وی مینویسد
در سالهای اخیر برای تولیدات خصوصی کشاورزی محدودیتهای
زیادی بوجود آمده بود که باید مرتفع گردد و حزب کمونیست
«اوکراین» به کمک کشاورزانی که مایلند بطور خصوصی بعضی
محصولات کشاورزی را تولید کنند می‌شاید. کمیته مرکزی حزب
کمونیست و دولت اوکراین تصمیماتی اتخاذ کرده‌اند که در
زمینه مالکیت خصوصی، کلخوزها و کارگران و کشاورزان
حقوق بیشتری پیدا میکنند. کمیته مرکزی حزب کمونیست
اوکراین ضمناً به کمک دهقانانی که مایلند احشام داشته باشند
می‌شاید».

پس از انقلاب کمونیستی روسیه، در سال ۱۹۲۱ نیز لنین با
اعاده مالکیت‌های کوچک موافقت کرد.

میزان حق و حقوق طبیعی قرار گیرد .

۲- از نظر اسلام علاقه‌های مالی و روابط اقتصادی با نحوه فکر و فطریات و عواطف و غرائز آدمی مرتبط است و محیط اجتماعی و اقتصادی انعکاس مجموعه همین علاقه‌ها می‌باشد و چون اقتصاد اسلام تسبیب و تحدید این علاقه‌ها در جهت تحسین روابط اقتصادیست؛ اقتصاد اسلام اقتصادی مجزا از توجیه و تربیت فکری و اخلاقی و احکام عبادی و اجتماعی نیست . رابطه فکری و عاطفی و حقوق افراد گرچه از هم مجزا مینماید ولی چون این رابطه رشته‌های ناپیدائی از نفوس بشری است در باطن بهم پیوسته و مؤثر در یکدیگرند؛ آنها به حسب هدف‌هایی که در زندگی تشخیص مینهند و بان‌ها ایمان می‌آورند نحوه ارتباط و دیدشان نسبت به علاقه‌ها مختلف است و اختلافات، صورت روابط را تغییر میدهد، چنانکه اعضاء بدن با آنکه هر يك بنحوی مرتبط با مجموع بدن و کاری مشخص دارد با ارتباطی که با مجموعه اعصاب نخاع شوکی دارد و آن با مغز مرتبط است؛ افکار و اندیشه‌ها و تأثرات در هر يك از آنها بنحوی اثر میگذارد و تغییر وضع هر يك نیز در دیگران تأثیر میکند . موضوع روابط اعضاء بدن و کارهای آنها و آثاریکه بهم و در هم دارند و آثار اینها در کیفیات روانی و کیفیات روانی در اینها با اندازه‌ای مهم است، در رأس مسائل روانی و طبیی قرار گرفته و هیچ طبیعی نمیتواند به علاج و تنظیم کار عضوی بدون در نظر گرفتن وضع و رابطه با دیگر اعضاء بپردازد و همچنین علاقه‌های روانی با طب و وظائف اعضاء پیوسته است و اندازه مهارت و قدرت علاج طبیب و روانشناس با اندازه تشخیص همین روابط مربوط و پیوسته است .

رشته‌های علاقه‌های انسان بایکدیگر و با موجودات مانند
اعضاء بدن پیچیده و مرموز است و کسانی که تصور میکنند یا باور دارند
که با توجه و در نظر گرفتن يك علاقه و يك رشته مستقل مانند روابط
اقتصادی انحرافها و بیماریهای اجتماعی را تشخیص داده‌اند و راه
علاج را نشان میدهند، بی شباهت به جادوگران و افسونگران
و مارگیران نیستند که بایک دم و دود داشتن يك نسخه و بایک افسون
مدعی معالجه همه بیماریهای قبیله و دور کردن اجنه و افسون کردن
هر ماری هستند؛ اینها میتوانند با تلقینها بیماری را تخدیر کنند
یا مار را بی‌حس کنند ولی سپس بیماری بوضع حاد تر عود میکند
و مار افسونشده با طیفانی بیشتر سر بر میدارد. آیا علاج غریزه
مال پرستی و روح طغیان بشری، فقط بوسیله بررسی روابط اقتصادی
و راه و روش آن شبیه باین علاجهای بدوی دوران توحش
نیست ؟

اسلام تنظیم حدود حقوق و علاقه‌ها را با توجیه نظری و تحکیم
ایمان و پرورش وجدان و ارزشهای انمان مرتبط میداند و احکام
و قوانین اقتصادی را بر طبق این اصول بیان کرده و چنان قوانین
مختلف اسلام با هم و با این اصول تلفیق یافته که فقط زوایای فکر
و عقل متبلور حدود و الوان آن را میتواند درک کند .

۳- حدود مالکیت و روابط اقتصادی اسلام را سه اصل ترسیم
و تنظیم میکند : ۱- افراد، ۲- احکام، ۳- حکومت. افراد در
حد رشد و با حاکمیت ایمان و مسئولیت وجدانی در تصرفات مالی
مانند دیگر امور آزادند و میتوانند در اموالیکه در حق دیگری
نیست تصرف و بهره‌برداری کنند. این آزادی در مرتبه مبادلات
محدود بحق مالکیت ناشی از عمل، و حدود احکام و شرایط

صحت معاملات میگردد .

حکومت اسلام که با امام و ولی و خلیفه خدا یا منبث از اوست چون اولی بتصرف و برای اقامه قسط است از جهت مصلحت و رجحان منافع اجتماع بر منافع افراد در صورت تمارض حق فرد با حق اجتماع ، اختیار دارد که تصرف و مالکیت افراد را بیش از آنچه قانون تجویز کرده محدود نماید .

حق اولویت امام و اولی الامر در عموم تصرفات بر حسب تشخیص مصلحت از حقوق مسلم است ، و نصوص خاصی مانند : «کیلا یکون دولة ...» و قاعده «لا ضرر» حق تصرفات مالی را بیشتر از دیگر حقوق حاکم ثابت میکنند .

۴- توزیع مانند تولید از نظر اسلام حق طبیعی و فطری مالک عمل است ؛ باین ترتیب که فرد در اختیار عمل آزاد است ، و عمل منشأ حق مالکیت میشود ؛ از آثار این حق آنستکه مالک در تصرف و توزیع فرآورده و ملک خود آزاد باشد. حدود و قوانین محدود کننده تصرفات و حق مالکیت ، و نظارت عمومی حاکم ، ضامن تنظیم و تحدید توزیع و جلوگیری سود بری نامحدود میباشد . با این تحدید و نظارت چرا این حق بصاحب اصلی آن که صاحب کار است واگذار نشود؟ چنانکه گفته شد: این غیر طبیعی است که نتیجه کار و محصول کوشش افراد که آزاد آفریده شده اند در اختیار سرمایه دار یا دولت قرار گیرد و اینها بهمان اندازه که به ابزار کار خانه روغن میزنند و آنها را برای کار بیشتر آماده میکنند به افراد انسان وسیله غذا و معیشت محدود بدهند و استقلال و آزادی و شخصیت افراد را که از هر چیز با ارزشتر است بعنوان مختلف و فریبنده بگیرند . اگر عامل و مالک در تصرف و توزیع آزاد

نباشد و توزیع در حد عمل با قید احتیاج محدود شود هم مالک بحق از حقش محروم گردیده ، هم ارزش انسانی نا دیده گرفته شده ، و این دو محرک اصلی حسن عمل و ظهور استعداد است .

زیرا بنا بر اینکه توزیع در حد احتیاج عامل باشد (با آنکه احتیاج انسان محدود و مشخص نیست) افراد عامل هیچ محرکی برای تولید بیش از احتیاج تشخیص داده شده ندارند ، از سوی دیگر کسانی که توانائی کار ندارند یا کارشان وافق احتیاجشان نیست باید محکوم بفا شوند ! آیا میتوان این گروه مردم را از نظر دور داشت با آنکه این گروه دارای حقوق انسانی هستند و بیشتر اینها دارای حق عمل گذشته یا مولد و یا سرپرست استعدادهای آینده نیز میباشند .

۵ - بر اساس اصول اقتصادی اسلام ، حق مالکیت و توزیع فراورده های طبیعی ، مبتنی بر حق تصرف و توزیع منابع طبیعی میباشد ؛ باین ترتیب که زمین و همه منابع طبیعی از آن همداست ، و دولت که ولی و نماینده مصالح عمومی است دارای حق نظارت و توزیع میباشد . در مرتبه بعد هر کس در حد احیاء (زمین) و مقدار استخراج (در معادن زیر زمینی و نا آماده) و حیات (در منقولات طبیعی مانند سنگهای روی زمین و آبهای جاری و حیوانات دریائی و صحرائی) ، دارای حق میگردد ، و مادام که این عناوین و نسبت ها باقی است ، این حقوق برای افراد باقی میباشد .

این حقوق تا حدیکه به مصلحت عموم زیان نرساند محفوظ است ، چون منابع و اشیاء عمومی بوضع طبیعی از آن عموم است و تصرفات در آن بحق عموم محدود میگردد ، بنابراین اگر کسی دارای وسائل و امکاناتی بیشتر از معمول و دیگران بود ، قانون

مالکیت عمومی و قدرت حکومت، احیاء و حیات و استخراج او را محدود و سوء استفاده اش را ممنوع میکند.

براین مبنا توزیع اولی منابع طبیعی منشأ تولید و ظروف تولید در مرحله بعد توزیع را که حق اولی مالک است تنظیم میکند، از این نظر توزیع فراورده ها از تولید و توزیع طبیعی منفصل نیست تا توزیع جداگانه در نظر گرفته شود و با تولید تطبیق گردد. چون عمل تولیدی منحصر به فرا آوردن مواد طبیعی و آماده کردن کالاها نیست، بلکه شامل تصرفات مفید پس از آن و در دسترس نیازمندان قرار دادن، هم میشود. حق این واسطه ها نیز باید مورد نظر باشد، پس در مبادلات (تجارت و کسب) تا آنجا که بر مبنای عمل مفید باشد حق واسطه (تاجر و کاسب) طبیعی و مشروع میباشد (در فرمان امیر المؤمنین ع بوالی مصر که پیش از این متن آن ذکر شد، نقش مفید تاجر و صنعتگران را در تولید و توزیع با هم آورده و ارزش کار آنها را بیان کرده). احکام اسلام با آنکه این حق طبیعی را تجویر کرده از مبادلاتیکه عمل مفید در میان نباشد نهی نموده؛ نهی کلی و عمومی: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ...» تا آخر بهین است علاوه بر تحریم معاملات ربوی و شبه ربوی از مواردیکه سودبری بباطل و بدون عمل تقید ممکن است و خفته کند فروغ فقه اسلامی جلوگیری کرده، نهی از بیع قبل از قبض، تلقی رکیان (باستقبال کاروان رفتن و پیش از ورود بشهر کالاها را آنها را خریدن) برای جلوگیری از اینگونه سوء استفاده ها یا استفاده بدون عمل است. حدود و شرائط معاملات و تشریع خیارات (اختیار فسخ بیع) برای فرصت بر منس کامل کالاها مورد معامله و دمیته کی بلززش واقعی و جلوگیری از انتفاعهای نامشروع میباشد.

با اینگونه آزادی محدود در مبادلات و نظارت دولت در کالاها قاعده عرضه و تقاضا بمفهوم سرمایه داری نمیتواند حاکم بر مبادلات گردد، زیرا تقاضا در عرف سرمایه داری و در واقع آن، به قدرت خرید و پولداری بر میگردد. ولی تقاضا بر مبنای فقه اسلامی در خواست ناشی از احتیاج است. بنا بر این عرضه و در دسترس قرار دادن، در همان حد رفع احتیاجات ضروری یا کمالی میباشد، و بازار ملعیه حرص سرمایه داری نمیکرد تا راه برای تقاضای کاذب و برای سود بری ظالمانه (اکل بیاطل) باز گردد.

بنا بر این حقوقیکه در منابع و اشیاء طبیعی بوسیله احیاء یا کشف یا حیازت، یافت میشود منشأ اولی توزیع این منابع و مواد میباشد ولی این حقوق مترقیه موجب حق مالکیت مطلق نیست. حق مالکیت مطلق به اشیائی از محصولات زمین و مواد تعلق میگیرد که محصول عمل و نمایانده کوشش انسانی است. بر مبنای این حق، مالک محصول عمل در تصرفات خود نسبت بآن آزاد میباشد، تا آنرا صرف و استهلاک کند، یا بکار دیگر خود یا دیگری ضمیمه نماید و منشأ کار جدیدی گردد. محصول عمل چه بصورت کالا یا تبدیل آن به نقد منشأ و محرک کارهای جدید و از آنها به امور تازه تری میگردد و در هر صورت سرمایه کار اول دخیل و سهم میباشد و سهم دستهای در پی در آمده در حدود عملی است که بامحصول کار یا کارها ضمیمه گشته. احکام اسلامی در يك يك این بندها (عقود) و داد و ستدها (معاملات) نظارت امری و نهی (سلبی و ایجابی) دارد تا با حفظ آزادی از سود بری بیاطل (بدون عمل نافع) جلوگیری نماید

وراههای آنها بیند . ۱

این حقوق مترتب در تصرف و بیع ، بر اساس منابع طبیعی آغاز میگردد مخصوص اصول اقتصادی اسلام میباشد زیرا روش عملی سرمایه داری ، طریق حق و عادلانه ای در تصرف و توزیع سرمایه های طبیعی ندارد . از هر طریق که این منابع بدست آید همین که مورد حق سابق دیگری نباشد ، دارای حق مالکیت مطلق میگردد (نه حق انتفاع محدود) از این رو در تولید و توزیع فرآورده ها ، سرمایه اولی - از هر طریق بدست آمده باشد - و وسائل تولید دخالت دارد و منشأ سود سرمایه داری میباشد .

ما رکیسیم کیفیت تصرفات انسانرا در منابع طبیعی بدست تحولات وسائل تولید و اطوار تاریخ سپرده تا بر حسب آن مقدرات ، رابطه انسان با این منابع تعیین یا تحدید گردد . لذا اختلاف این دو قطب (اشتراکی و سرمایه داری) بیشتر حول محور کالاهای تولیدی و صنعتی میگردد و منابع طبیعی در حاشیه چرخ فلکی است که هر يك حول محور اصول خود میگردانند .

اسلام اساس و مرکز حیات بشری را بر منابع طبیعی مستقر کرده و آنها را نه بدست زورمند سرمایه داری داده و نه بدست

۱ - بنا بر همین اصل ، کسیکه خانه ای اجاره میکند نمیتواند به بیش از مال الاجاره بدیگری اجاره دهد مگر آنکه عملی در آن انجام داده باشد . و همچنین در « مضاربه » کسیکه قرارداد عملی را در برابر سود مشترک پذیرفته حق ندارد آنها بدیگری واگذار و خود سود بدون عمل بپردازد . حرمت ربا نیز چنانکه شرح داده شد از همین جهت است . این احکام نظر همه با اکثر یا عده ای از فقهای اسلام است .

تقدیر تحولات آلات تولید از نظر اسلام آن دستی که باید منابع حیاتی را در دسترس همیشه انسان قرار دهد، دست انسان کارگر است در حد عمل و حفظ حق اجتماع.

چون حق تصرف و توزیع منابع طبیعی برای افراد نسبت به موضوعات نسبی است، حقوق یکسان ایجاد نمیشود. باین ترتیب که: در زمین‌های مرات حق تصرف و احیاء تا آنجا است که عمل احیائی صورت گرفته و تا آن زمان است که این صورت باقی باشد. در زمین‌های قابل استفاده مانند مراتع و جنگلها و آبهای جاری با اندازه حیات و بهره برداری بعنوان حق الحیازه، برای حائز حق ایجاد میکند و تا وقتی که در حد حیات بهره برداری میکند دیگری نمیتواند مانع او شود، جز در مورد مصلحت عمومی که حق حاکم محفوظ است. حکم سنگ‌هایی که کسی جمع کرده، و صیدی که بدام افکنده یا از دریا استخراج کرده، خیمه‌ای که در گوشه بیابان زده نیز همین است. این حقوق با دو شرط ایجابی و سلبی ثابت میگردد: شرط ایجابی همان احیاء و حیات برای انتفاع است؛ شرط سلبی این است که منظور تجاوز بحق عموم یا فرد و احتکار در میان نباشد. این «طالقانی و زمانه ما»

در معادن که ملک عموم است تنها کشف و استخراج سطحی ایجاب حق بر همه معدن نمیکند. آنچه از اعمال زمین کشف و استخراج میشود در همان حدود موجب حق میگردد. بنا بر این معادنی که در سطح زمین است و یا بطور طبیعی و آماده برای انتفاع در زمین میباشد برای کشف و استخراج کننده بیش از حق کشف و انتفاع در حد استخراج نیست.

با حفظ حقوق فرد چون حق عموم نیز باقی است حاکم

اسلامی برای مصارف عمومی بهر اندازه مصلحت دانست بر زمین‌ها
خراج می‌بندد، و از معادن، گرفتن خمس (پنجم) واجب
است. این اساس توزیع سرمایه‌های طبیعی است که توزیع فرآورده‌ها
بر همین مبنا پیش می‌رود.

۶- چون منابع طبیعی: زمین، آب، جنگل‌ها، پهنه‌ها،
دریاها و معادن سرچشمه‌های زندگی بشر و همهٔ جنبندگان است؛
اگر حدود، حقوق و انتفاع و توزیع آن بصورت عادلانه و روشنی
تقسیم گردد در رشته‌های دیگر وسائل معیشت بقیع آن سامان می‌یابد
و دیگر مشکلات روابط اقتصادی تا حدود قابل ملاحظه‌ای حل
میشود. محققین اقتصادی عصر صنعت چون بیشتر توجهشان
به حل مشکلات صنایع و فرآورده‌های صنعتی معطوف شده، درباره
تنظیم و تقسیم منابع طبیعی راه حل‌های عادلانه و روشن و قاطعی
ندارند که هم مورد قبول و رضایت صاحبان اصلی و اولی این منابع
شود و حقوق آنان تأمین گردد و هم تولید از این منابع گسترش و
افزایش یابد. کلیدهایی که نظریه سازان ساخته‌اند نه یک نواخت
است، و نه همه درهای بسته را می‌گشاید.

اصول سرمایه داری برای گشودن این درها در حقیقت
کلیدی ندارد و را گذار بزور قانونی و غیر قانونی نموده
اشتراکیون در عمل روش واحد روشن اثباتی ندارند. گرچه در
نهی زمین داری (فئودالیسم) اتفاق نظر دارند و نظریه‌های اثباتی
آنان با همه اختلاف در هر محیط اقتصادی با شرایط و منافع
مختلف تطبیق نمی‌کنند. آنچه در بارهٔ وسائل و نتایج صنعتی
چگونگی توزیع کالاها و آن و رابطه با کارگران و حقوق آنان در
نظر گرفته‌اند یا اجرا می‌کنند، نمیتوان دربارهٔ منابع طبیعی

فرآورده‌های آن و حقوق کشاورزان و کارکنان درمادان و صیادان و امثال آنان در نظر گرفت یا اجراء کرد زیرا : منابع طبیعی بر حسب وضع اولی از آن عموم است و مالک خاصی چه فرد و چه دولت ندارد و عموماً مانند دستگاههای صنعتی مستهلك نمی‌شود و آنچه استهلاك دارد یا از آن کاسته می‌شود ، بیش از حق انتفاع عامل مورد حق خاص کسی نبوده ؛ از این جهت کسانی که در منابع طبیعی دست اندرکارند ، صاحبان حق اولی یا مالک اصلی موارد و مواد آن میباشند . آن مواد اولی که دست عامل از من و سرچشمه طبیعت گرفته هر عملی در آن صورت گیرد و بهر صورتی در آید حق عمل عاملین اولی در آن محفوظ است چنانکه اسلام این حق را ثابت و محترم دانسته و سرمایه اصلی محسوب میدارد^۱ .

بنابر این کسانی که در آغوش طبیعت می‌کاوند حق دارند که خود را فرزند ارشد و علاقمند بآن و دیگران را عائله و نان‌خور خود دانند . اینها که پیوسته دستی در کار گشودن سرچشمه های طبیعت دارند و دست دیگر بسوی خلق محتاج گشوده‌اند ، نمیتوانند ساعات و روش کار و مقدار محصولشان را

۱- چون کار اصلی سرمایه و محرك اعمال دیگر است و کارها و تغییرات بعدی بر محصولات اولی وارد میشود ، این حق مالکیت در همه مراحل محفوظ و منشأ سود است ، از این نظر وسائل و آلاتی پس از این در راه تغییر و تبدیل سرمایه اصلی بکارافتد ، و دستهای کارگرانیکه در این راه بکار میرود ، چون در طریق بشمار رساندن یا بهره برداری بیشتر برای آن سرمایه های اصلی میباشند ، و در کنار آنها قرار میگیرند جز اجرت در حد استهلاك آلات یا به صرف عمل انسانی حق دیگری ندارند و در سود آن سرمایه ها شریک نیستند .

محدود کنند . تحمیل تحدید یا تغییر در کار آزاد آنها که احتیاج و
علاقه و ذوق محرکشان میباشد ، موجب اختلال زندگی آنها و
معیشت عموم است . رابطه و علاقه اینها به زمین و باغ و کشتزار
و احشام ، مصنوعی و تخیلی نیست ؛ اینها در محیط خود بطبیعت
و محصولات آن مانند طفل به پستان و دامن مادر انس و علاقه
دارند .

با توجه باین جهات و خصوصیات زندگی و اخلاقی ، کار و
وضع کارکنان در دامن طبیعت شباهتی به کارگران و مزدبگیران
کارخانجات ندارد . کارگران کارخانجات هر اندازه بهره مندی
و مزد داشته باشند ، چنان رابطه و علاقه بکارخانه و دستگاه تولید
ندارند و ساعات کار و مزد و محصول کارشان محدود است .
کلید کارخانه و اختیار کارشان بدست دولت یا سرمایه دار
میباشد تا هر وقت بخواهد دستگاهها را ببندد و آنها را
اخراج کند یا تغییرشان دهد یا ساعات کار و مزدشان را بالا و
پائین برد .

بنابراین اینگونه دخالتها در حدود کار و حقوق دهقانان و
کشاورزان اشتباه و زیان آور است . دخالت در کار آنها باید در حد
دادن حق باشد که در تصرف و انتفاع دارند و دستهای متجاوز
بمقوقشان از هر کس و هر طبقه ای باشد کوتاه گردد ، و برای
پیشرفت کارشان بآنان هر چه مقتضی است کمک شود

این مقایسه برای روشن کردن و بدست دادن نمونه هایی
است از وضع مشکل تعیین حدود مالکیت منابع طبیعی و زمین و
اصلاح عمومی وضع کارکنان و دیگر مشکلات و عدم انطباق آن با
وضع منابع . نظر باین قبیل مشکلات است که اشتراکین با

حدت نظری که در طرد مالکیت نامحدود اراضی دارند و
فقودالیم را محکوم میدانند در تحدید علاقه مالکیت زمین و
تعیین مالک آن که آیا مطلقاً ملی باشد و در اختیار دولت درآید یا
دولت مالک باشد باز اراع ، و مالکیت زارع و مقدار آن چگونه
و چه اندازه باشد ، نظروروش یکسانی ندارند و در کمتر کشوری
چه کشورهای اشتراکی یا غیر اشتراکی درهمه جا و درهمه شرایط
وضع مالکیت زمین و کشاورزان یکسان و یکنواخت است و هیچ
يك از علماء اشتراکی و علمای اقتصاد مدعی نشده اند که وضع
مالکیت زمین و روابط آنرا با انقلاب بهر صورت که باشد یا با
قانون و تصویب نامه مانند سرمایه های صنعتی و تجارتی بتوان یکسره
تغییر داد و رو به بودی پیش برد.

نظر اسلام درباره اراضی چنانکه قبلاً بتفصیل و با اسناد بیان
شد ، نظری قاطع و طبیعی است و میتوان نظر اسلام را در این باره
در سه اصل که پایه و اساس میباشد خلاصه کرد:

اول - زمین و دیگر منابع طبیعی ، عمومی و تحت نظارت
امام (یا حاکم اسلامی) و یا ملک او باشد و ملحق باین اراضی آن
قسمت از اراضی است که بطرق مخصوص و مبین در فقه بدست
مسلمانان آمده و همچنین است آن قسمت از اراضی که از طریق
غیر مشروع یا بشنوان تبول ، اشخاص ضبط کرده اند.

دوم - احیاء اراضی منشأ اصلی مالکیت محدود یا حق
اولویت یا تصرف است. بنا بر این اصل ، احیاء کننده مادام الاحیاء
و نظر الحیائی مالک و منصرف بحق آن قسمت از زمین است که
احیاء کرده

سوم - دولت و حاکم اسلامی بر حسب مصلحت عموم و برای

اصلاح اراضی میتواند مالیاتی (که عنوان خراج دارد) بر اراضی احیاء شده، ببندد و مالیاتی بعنوان زکات و با شرایط آن، از عوائد زمین باید گرفته شود که نخست صرف تأمین کسری و معاش زنده گانی کشاورزان محل گردد.

بر اساس این اصول در کشورهای اسلامی که به ایمان و عقیده عمومی اتکاء دارد، سر زمین و آسانتر از هر نظریه و قانونی میتوان وضع ارضی را بصورت عادلانه تعدیل کرد و محصولات ارضی را افزود و از تجاوز به دهقانان جلوگیری کرد.

در کشورهای اسلامی که بر حسب ضرورت تاریخی و اوضاع عمومی زمان مسلمانان ناچارند که در وضع کشاورزی و کشاورزان تجدید نظر کنند و روشهای گذشته را که با موازین اسلامی عموماً سازگار نبود تغییر دهند بر حکومتها است که پیش از هر کار به این اقدامات مبادرت ورزند :

الف) اراضی موات و با اثر مستعد را که چندین برابر بیش از اراضی احیاء شده وزیر کشت است رایگان در اختیار افراد آماده برای احیاء گذارند و وسائل تهیه آب و آبیاری - که امروز کاری ساده و آسان است - و بذر و کود را رایگان یا بعنوان وام یا آنها بدهند. با اینکار کشاورزان مالک بالاستحقاق بند و حق در زمین و آب میشوند و با دلگرمی و بدون اضطراب و نگرانی از اینکه بذر و ملکشان مورد حق غیر باشد یا مدعی سرانجام آن آید کار خود را پیش می برند و بر محصول و احیاء می افزایند.

ب) تحدید مالکیت های سابق دهات و کشتزارها به زمین - های مزروع و زیر کشت و حریم آنها و دادن حق بذر افشانی

بدهقانان. با این دو عمل موانع از جلو کشاورزان برداشته میشود و در عمل و کار خود آزاد و مستقل و مالک بالاستحقاق محصول خود میشوند و مالکین سابق مجبور میشوند بهر صورت زندگی کشاورزانی که در املاک آنها مشغولند تأمین کنند و آنها را نیز راضی نگه دارند والا چون جلوراه کشاورزان باز میشود و میتوانند هجرت کنند مالکین ناچارند املاک خود را بائر گذارند و یا ارزان و با قسط بفروشند .

ج) برداشتن قدرت حکومت و مأمورین از پشت سر مالکین چون مالکیت فاصبانه و تیولداری در کشورهای اسلامی پشتیبانی از احکام اسلام و قوانین متخذ از آن ندارد ؛ فقط حکومتها هستند که از زور گویان برای بهره برداری خود پشتیبانی میکنند و پس برای صورت قانونی دادن بکارهای خود قوانینی برخلاف اصول اسلام وضع میکردند و مالکیت جا برانه در کشورهای اسلامی جز این پشتیبانی نداشته و ندارد. بنا بر این اگر دولتها ببرداشتن پشتیبانی خود و مصوبات خود از اینگونه مالکین سلب قدرت کنند دیگر آنها چه قدرتی دارند که زمینها را بنصب ضبط کنند و دهقانان را ببند کنند و حق و نان آنها را از گلویشان بگیرند .

د) گرفتن مالیاتهای خراجی و زکاتی از احیاء کنندگان زمین و محصولات خاص و در حد نصاب و تصرف کردن در آبادی و عمران بیشتر و کمک به دهقانان .

اگر حکومتهای اسلامی بخواهند راستی تحول و انقلاب ریشه دار و پایدار ایجاد کنند و کشورهای اسلامی را از هر جهت آباد و مستقل گردانند و اقتصاد و اخلاق را ترقی دهند و هر يك و هر روز نخواهند راهی در پیش گیرند و چند قدمی پیش روند و چون بموانع برخوردند

بر گردند و با تصویب نامه‌ها و قوانین ضدو نقیض، خود و مردم را سرگردان کنند، این اصول که متکی به ایمان و موافق با سنن ملی است ساده ترین و آسانترین طریق است و اگر مقصود همین باشد که خود را مرفی و همپای دیگران نشان دهند و از آنها چشم بسته تقلید کنند و وسیله تبلیغات برای خود تهیه کنند، باید بدانند که باین نظر و این نیت کاری از پیش نمیرند: **اولئك الذين ضل سعيهم في الحياة الدنيا وهم يحسبون انهم يحسنون صنعا.**

۷ - حق مالکیت بمقیاس عمل، از حق اشتغال و استثمار منابع طبیعی شروع میشود و در معاملات و مبادلات محدود با حکام وارد میگردد و در امتداد زمان بسرحد مرگ متوقف میشود بنا بر این برای مالک و صاحب حق، حق هیچگونه تصرفات بعد از مرگ باقی نمی ماند و پرونده عمل و کسب مالی او - مانند کسب خیر و شر - بسته میشود.

حق تصرف در ثلث مال، استثنائی و برای هر ان حقوق خویشان یا در راه خیرات و تأمین حق اجتماع است، تا اگر میراث وارثین واقعی بزندگیشان نباشد یا خویشان مستحق از غیر طبقه وارث در میان باشند یا احتیاجات عمومی ایجاب کند، کسیکه در آستانه مرگ واقع شده میتواند از ثلث مال خود برای چنین مصارفی وصیت کند: «كتب عليكم اذا حضر احدكم الموت ان ترك خيرا الوصية للوالدين والاقرین بالمعروف **طی المتقین**، آیه ۱۸۰ سوره بقره ۱».

۱ - بر شما سر نوشت شده، همین که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر اندوخته گزیده ای پس از خود باقی گذارد، وصیت کند درباره پدر و مادر و خویشان با اندازه شایسته (در حد عرف و عادت) این حق است بر تقوا پیشگان.

پس از آنکه با فرارسیدن مرگ علاقه و مالکیت و تصرفات
شخص از اموال خود قطع شد ، محصول عمل وی نه باید متمرکز
شود و نه از موارد رشته های عواطف و علاقه های محرکه خارج
گردد بلکه باید در حد قدرت تولید و مسئولیت سرپرستی ، مترك
تقسیم و توزیع گردد .

توضیح اینکه در احکام ارث سه اصل اساسی را باید در
در نظر گرفت : اصل محرك در عمل ، اصل عدم تمرکز و تركود
مال ، توزیع در حد قدرت تولید و مسئولیت . محرك در عمل
و كوشش ، پس از احتیاجات شخصی علاقه و عواطف با اولاد و والدین
و خویشانی است که بواسطه اینها مربوط میشوند . انگیزه انسان
در كوشش و کار مستمر و وارد شدن در میدان پر مشقت زندگی
همین عواطف و علاقه ها میباشد . این علاقه ها آنقدر محرك و شدید
است که انسان در راه آسایش موارد علاقه خود از آسایش و لذات
و چه بسا از جان خود چشم می پوشد . چون محرك اعمال مستمر
عامه مردم همین علاقه ها میباشد ، موارد این عواطف و علاقه ها
حتی در محصول این اعمال دارند . اگر میراث بازمانده کسی که
حق تصرف او قطع شده به علاقه مندان نسبی و سببی او نرسد ، نیز وی
به محرك عمل نیست و آیا توان میگزارد و زهره اجتماع از نیروی
انسانی کاسته میشود .

بنا بر این خارج کردن میراث از شعاع علاقه بر خلاف فطرت
و مصلحت اجتماع است^۱ . اصل قانون ارث و ممنوع بودن ارث گذار

۱- همچنانکه ملکات و خوبها و عوارض جسمی که قسمتی نتیجه
عمل و اکتساب است بوراقت طبیعی به نسل منتقل می شود و مجموعه عوامل مهم
تکامل موجودات زنده است . محصول مادی عمل و كوشش نیز حق طبیعی

از تصرفات بعد از خود، میراث را جز در موارد محدود و استثنائی در میان وارثین بنسبت خاص تقسیم و توزیع میکند .

وارث اخلاق و ملکات می باشد . در حقیقت وارث صورت دیگری از گذشته است و چنانکه گفته شد عواطف و علاقه ها خود موهبه مؤثری در کوشش و عمل هستند بنا بر این سهم ارث حق طبیعی و عاطفی وارث می باشد بلکه وارث خود شریک واقعی در ارث است . ولی نباید این مطلب را نادیده گرفت که آن مالی بمیراث و ارث میرود که موصول عمل خالص و مشروع ارث گذار باشد ؛ نظر به همین واقعیت است که علاوه بر احکام معاملاتی و حقوقی تحدید کننده ، در ضمن آیات ارث چندین بار این جمله (بالاختلاف ضمین) تکرار شده ؛ « لمن بعد وصیه یوصی بها اودین » بنا بر این پیش از توزیع میراث باید همه حقوق وصیت شده و نشده برداشت شود و میراث تصفیه گردد .

پیش از آیات ارث این در آیه را نباید از نظر دور داشت ؛ « ولا تؤنوا السفها اموالکم الی الی جمل الله لکم قیاما و اولز قوم فیها و اکسوهم و قولوا لهم قولا مرفعا . و ابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان آنستم منهم رشدا فادفوا الیهم اموالهم ... » آیه ۵ و ۶ سوره نساء - اموال خود را که خداوند وسیله قیام شما گردانیده به سفیهان ندهید از قسمتی از اموال آنها را روزی دهید و بیوشانید و گفتار نیک بایشان گوئید و بیازمائید یتیمان را تا چون بسن زنا شوئی رسیدند ، پس اگر در آنان دریافت رشد کردید ، آنگاه اموال آنان را بنخودشان دهید ... چون بحث آیات در پیرامون حقوق تصرفات مالیست ، مقصود از سفاهت و رشد در اینجا نیز مبط تصرفات مالی می باشد ؛ بنا بر این کسانی که قدرت فکری در تصرف و تولید مفید و بصیرت در مصرف نتوانند

اصل ارث و توزیع آن ناظر به اقامه و نسبت های محرکه است، ولی چگونگی تقسیم بیشتر ناظر به مصلحت و ارث واجتماع میباشد. از این نظر مقدار مسئولیت نسبت بدیگران و قدرت تولید و توزیع دخالت میکند، و چون مرد مسئول کفالت زن و عامل عمومی بکار انداختن ثروت است، در هر طبقه ای حق اودو برابر زن میباشد. زن چون بجهت تکلف مرد قرار میگیرد و برای تولید و کفالت اولاد ساخته شده نه تولید ثروت همین که با مردی همسر و هم دست شد دارای دارائی متساوی میشود. و چون خرج و استهلاک ندارد و شوهر باید از هر جهت از او کفالت کند میراث او معمولاً ذخیره را کدیت است، و آنچه از راه کسب و کار نیز بدست آورد از آن خود است :

«وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ ۚ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبْنَ وَاسْلُوا»

در اموال مجاز و مشروع ندارند، اموال مورد تعلق حق تقدیری آنها (بمقتضای ضمیر، اموالکم) از آن عموم و در تصرف حاکم قرار میگیرد. پیش از این به تملیل ضمنی آیه «اموالکم التي جعل الله لكم قیاما» اشاره شد. از ظاهر این آیه چنین استفاده میشود که اموال بر حسب وضع عمومی متعلق با اجتماع و برای قیام عموم است و حقوق فردی هارضی و فرعی میباشد. از این جهت در حال سفاقت و فقدها رشد از کسیکه در معرض تعلق ارث یا دیگر حق است این حق بمعموم که دارای حق طبیعی اصلی است بر میگردد، «اموالکم العی» و چون صاحب حق فرعی واجد رشد گردیده بوی بن میگردد، «اموالهم».

اللّٰهُمَّنْ فَضْلُهُ اِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ - سورة نساء آیه ۳۲
این آیه سه اصل اساسی را بیان میفرماید: امتیاز استعدادها بنا
بر این امتیاز، تمناهای بیجا و کینه‌های درونی نسبت به اشخاص
نباید پیش آید. اصل بهره و سود عمل برای مردوزن که هر کس
بر طبق عمل و کوشش خود باید بهره گیرد. بجای عقده ها و تمنیات
نا بجا هر کس باید استعدادهای و نیروهای خود را بکار اندازد
تا از مبدأ لایزال قدرت بیشتر بهره مند شود.

با توجه باین اصول نفسانی و روابط عمومی، قوانین
حکیمانۀ ارث اسلامی (مانند دیگر احکام و قوانین اسلام) مانند
نظام آفرینش بسی حکیمانۀ موافقین است. و اینرا جز صاحبان اندیشه
درست و متقن نمیتوانند درک کنند. ۲

۱ - آرزو مکنید بدانچه که خدا بعضی از شما را بر بعضی
دیگر برتری بخشیده است، برای مردان بهره‌ای است از آنچه کسب
کرده‌اند و برای زنان بهره ایست از آنچه کسب کرده‌اند، از خدا
بخواهید تا از مبدأ فضلش برای شما بیفزاید. خداوند بهر چیز پس
دانا است.

۲ - مقلدین و خود باختگانی که از خود تفکر و اندیشه ندارند،
یا برای جلب حمایت زنان یا انگیزه‌های دیگر اظهار نظر میکنند،
مورد نظر نیستند. و حکم خاص میراث زن مانند دیگر حقوق و
حدود زن، رهلی بمقام و احترام زن ندارد و از شأن و مقامیکه شایسته
زن، و زن شایسته است نمیکاهد. از این گذشته یکفرد مسلمان
در برابر شارع الهی که محیط بر مصالح است لا اقل در حد تعبد
نسبت به یک قانون گذار بشری و یک طبیب معالج، باید متعبد باشد.
برای جلوگیری از طغیان کسانی که در اجتماع مسلمانان و بنام یک
فرد مسلمان نه پیر و مصلحت و نه دارای تعبدند مسلمانان غیر از استدلال
و منطق طرق دیگری باید پیش گیرند

۸- تحدید در تصرف. پس از تحدیدات حق مالکیت و انتفاع و حقوق مبادلات و تحدیدات حقوق واجبه مانند زکات، خمس، صدقات، احکام اسلامی طرق مصرف را نیز محدود کرده؛ تحدید مصرف اینجا بر تولید کالاهای مفید میافزاید و هم ثروتها را در راه رشد اقتصادی و بکار انداختن نیروهای انسانی پیش میبرد. سلباً از رواج کارخانجات و فرآوردههای مفید و مضر با افراد و اجتماع جلوگیری میکند.

تأثیر کیفیت و کمیت مصرف در چگونگی در آمد و هر دو در چگونگی تولید و توزیع پوشیده نیست:

کسیکه راههای مصرف مضر و بیهوده را بروی خود گشوده و سپس باینگونه مصارف معتاد شده، برای یافتن راههای در آمد نامشروع پیوسته عقل و اندیشه خود را بکاربرد و بتدریج راههای دزدی و اختلاس و ربودن سرمایه های عمومی و خصوصی پروی همه گشوده میشود، و بمقیاس افزایش اینگونه مصارف، وسائل و کارخانجات تولیدی اینگونه کالاها افزایش می یابد (کارخانجات مشروب سازی، فیلمهای مفید، دخانیات، مراکز فساد و هنرهای انحرافی کتابخانه های تقلیل است) و بهین مقیاس وسائل تولید کالاهای ضروری و کمالی و مفید کاسته میشود و قوا و نیروهای تولیدی و انسانی از مسیر تکامل زندگی و فکری بر میگردد، و عاقبت تاریکی فقرمادی و مننوی افراد و اجتماع را فرا میگیرد تا بظلمت مرگ و فناء عمومی میکشاند. این محاسبه راجع به چگونگی مصارف و در آمد هر يك از ملتها و جوامع است. با روابط عمومی ملل، وضع تولیدی و مصرف کالای انحرافی روز بروز انسانها را به پرتگاه فنا نزدیک تر میسازد. پیوسته مصرف و تولید

کالا‌های شخصیت و عفت و عقل بر انداز و بلاخیز افزوده میشود، تا آنجا که شاید ۸۰ درصد نیروهای انسانی و طبیعی مصرف تولید اینگونه کالاها و سلاحهای جنگی میشود. جنگهایی که جز خودخواهی و برتری‌جویی و عقده‌های نفسانی، هیچ منطق عقلانی و انسانی ندارد و همین علل نفانی گسترش یافته، محرک بکار انداختن نیروهای بشری و صنعتی در راه اختراعات و بکار انداختن کارخانجات سنگین برای ساختن سلاحهای ویران کننده و جهان‌سوز است. همچنین مخارج سنگین نظامی و تعلیمات آنها و بایر گذاردن نیروی نیرومندترین افراد بشر و انحراف آنها از طریق تولید و تکامل بر آن افزوده میشود. اگر مجموع قدرتهای بدنی و فکری و صنعتی در راه خیر و خدمت و پیشرفت زندگی و علم مصرف گردد، اگر تنوس بشر هم چندین برابر افزوده شود، هیچ فردی گرسنه و درهنه و بی جا و محروم از لوازم زندگی و جاهل نمی ماند و از همین دریا و هوا درهای نعمت گشوده میگردد و دامنه حیات و میست در بیابانهای فقر و قتل کوهها گسترده میشود؛ و **لَوِ اَنَّ اَهْلَ الْاَرْضِ آمَنُوا وَاَتَقُوا الْفِتْنَةَ جَاءَ عَلَیْهِمْ بِرِکَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَاَلْاَرْضِ وَلَکِن کَذَّبُوا فَاَخَذْنَا هُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ** (سوره اعراف آیه ۹۵)

این حساب روشن زندگی مرگبار امروز فرزندان آدم است و باید مصالحین و اهل نظر بر مبنای اینگونه محاسبات روشن و

۱- اگر اهل دهکده‌ها (شهر نشینان) ایمان آرند و پروا پیش گیرند، یقین درهای برکات را از آسمان و زمین بر آنها می‌گشاییم. ولی پیوسته تکذیب کردند، سپس آنها را بسبب آنچه بدست آوردند، گرفتیم (گرفتار کردیم).

قابل ذرک عموم چاره اندیشی کنند ، و گرنه با فورمول سازی و محاسبات ریاضی که بیشتر آن با واقعیات زندگی و عتده و خواسته های درهم پیچیده نفوس تطبیق نمیکند ، نمیتوان مشکلات زندگی را حل کرد و عدالت عمومی را برقرار نمود . فرمول سازان بی شباهت بکسانی که برای آسایش زوندگان به چاله های سطحی و پر کردن آنها چشم دوخته و همت گماشته اند ولی از چاه های عمیقی که قدم بقدم در سرازیر کاروانهای انسان گشوده میشود غافلند نیستند .

وضع عمومی ساکنین کره زمین شبیه ساکنین دهکده دور افتاده ایست که خانه ها و کدخداهای هر محله ای از آن ، از اختلافات و عتده های دیرین مردم بینوا برای بقاء قدرت بهره برداری میکنند و توجه رنج و کوشش آنها صرف تهیه چوب و چماق و خنجر و کارد ، یا شیر و تریاک و قمار می گردد . و هر چندی ببهانه اینکه بچه آن محل بر سر سگه این محل زده یا اسب آنها را رمانده با هم درآویزند ، و خون یکدیگر را بریزند و محصولات را با آتش کنند و حیوانات را از میان ببرند و ته مانده محصول عمل خود را بپامورین تقدیم کنند و خود گرسنه و برهنه و بیخانمان گردند . در این میان عقلای خیر اندیش بجای ایجاد محیط صالح و امنیت و هدایت و تقاضای جلوگیری از مصارف بیهوده ، سرگرم مطالبه برای پیدا کردن طرق تولید و توزیع عادلانه باشند !

اسلام هر گونه مصرفی را که در راه تقویت معیشت عموم یا پیشرفت ایمان و فکر و علم نباشد ممنوع کرده . بعضی از موارد مصرفهای مضر یا بیهوده بصورت حکم صریح درآمده . مانند شراب ، قمار ، تهیه آلات لهو ، ذخیره کردن ظروف طلا و نقره ، لذات و شهوات پست و غیر قانونی ، هنرهای مفسده انگیز و بعضی بصورت

حکم کلی درآمده که آنچه مضرو بیهوده و تبذیر تشخیص داده شده، باید از تهیه و ورود، و خرید و فروش آنها جلوگیری شود. از سوی دیگر هیچ آئینی مانند اسلام به اتفاق و صرف مال در راه معیشت عموم و خیرات و بالا بردن فکر و اخلاق ترغیب و تحریش نکرده، این حق کفالت و اتفاق بعنوان حکم و وظیفه بر هر فرد مسلمان واجب است: «وفي اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم» و پیش از ضمانت و مسئولیت افراد، دولت اسلامی نیز موظف و مسئول نظارت بر مصارف و کفالت عموم میباشد.

اما مصارف جنگی که درشت ترین ارقام مخارج کمر شکن جوامع بشری است، در داخل اجتماع مسلمانان بر اساس احکام و فرمانهای جنگ اسلامی محدود میگردد. ولی چون جنگ وابسته به وضع و مقتضات عمومی مردم جهان و خارج از حوزه اسلام است، تحدید مصارف جنگی و جنگ جز از طریق تمهیدات صلح بین المللی امکان ندارد، و کشورهای اسلامی در شرایط کنونی از تجاوز جنگجویان و متجاوزین برکنار نیستند بلکه در متن حوادث واقع شده اند، از این جهت از فرمان:

«واعذوا لهم ما استطعتم من قوة... سورة انفال آیه ۱۶۱» نباید غافل بمانند.

اگر روزی مردم دنیا پس از آنکه بجان آمدند، بیهود آمدند و آگاه و ناآگاه هدف نهائی جنگ اسلام را درک کردند (حتی لا تكون فتنة و يكون الدين لله) و دست دوستی و سازگاری بسوی هم دراز کردند، مسلمانان بر حسب تکلیف

۱- آماده سازند برای آنان هر چه بتوانید از هر گونه

نیرو

اسلامی در هر سنتی پیشقدم میباشند « یا ایها الذین امنوا -
ادخلوا فی السلم كافة ولا تتبعوا خطوات الشیطان ... سوره بقره
آیه ۲۰۸ و ۱

(درباره حدود و احکام و هدفهای جنگ اسلامی بمناسبتی
بحث خواهد شد)

۹- در خطه و قلمرو اسلامی و حاکمیت این احکام ،
کارگران و مزد بگیران محکوم طبقه سرمایه دار و مقهور
دولت نیستند . این گروه هم خود و هم در کار خود آزادند و
معیشت آنها بر حسب کار آزاد و بمقدار احتیاج تأمین میشود .
در محیطهای صنعتی غرب و کارخانجات که مستقیماً با
کارگران و مشکلات آنان سر و کار دارد این توهم پیش آمده که
این مشکلات فقط ناشی از پیشرفت و توسعه کارخانجات است؛ از
این نظر طرفداران بهتر شدن وضع کارگران بیشتر بجایگاهی از قبیل
کاستن زمان کار و بالا بردن مزد کارگران و تأمین حقوق آنان
مانند حق بیمه و تأمین معیشت زمان بیکاری و بیماری و پیری
پرداخته اند، که مربوط و محدود بهمین محیط و وضع کارگران
است

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

اشتراک یون یگانه راه حل همه مشکلات فردی و اجتماعی
و کاری را ملی کردن صنایع و مصرف (مالکیت) دولت میداند؛
از نظر آنها این یگانه داروی معجز آسا و شفا بخش همه دردها
و بیماریهای مادی و معنوی و اخلاقی است .

با آنکه نه پیشرفت کارخانجات علت مشکلات است و نه

۱- ای کسانی که ایمان آورده اید همگی در محیط سلم
(مسالمت آمیز) داخل شوید، و از گامهای شیطان پیروی نکنید !

مالکیت خصوصی یا جمعی یا دولتی علت یا طریق علاج منحصر است. ریشه همه مشکلات و بهم پیچیدگی ها و فشارهای بر کارگران و نارضایتی آنها، هدف واقع شدن سرمایه و سود جوئی و پرورش یافتن و نفوذ این خوی و خصلت است. انحصار دستگاههای تولید و احکام کارالها و ربا خواری از همین ریشه است؛ خواه محکمو انحصارچی و رباخوار افراد و اشخاص باشند، خواه جمع و دولت نتیجه و ثمره سمی و شوم خوی سرمایه داری بلا قید و شرط و لوازم آن، سلب آزادی و تمکین و خشکاندن سرمایه های بدنی و معنوی کارگران و مزد بگیران و دیگر مردمیست که در سطح این طبقه واقع شده اند.

اسلام از يك سو با تعالیم معنوی ریشه دار خود ریشه این خوی پلید را می خشکاند و با احکام و قوانین صریح و محکم دهنه برده ان آزماندان میزند و از سوی دیگر آزادی افراد از آن جمله کارگران و مزد بگیران را تأمین میکند. در چنین محیط و شرائطی دیوارها و حصارهای سرمایه داری پایه نمیگیرد چه رسد بآنکه قلعه غیر قابل نفوذی شود که کارگران و مزد بگیران را محاصره کند. در میان حصار انحصارات و احکام و سود جوئی و سرمایه سوزیست که کارگران ناچار جان و قدرت خود را در اختیار سرمایه پرستان متکی بقانون و حکومت میگذارند تا رفق حیاتی آنها را بکنند و چون خشک و بی رفق شدند مانند تفال آنها را بدون هیچ مسئولیت دور افکنند. اسلام و قوانین آن بالاتر و پاکتر از این است که باین اندیشه ها و اعمال ناپاک و درنده خوئی مجال رشد و میدان دهد یا در برابر قوانین ناشیه از این روشها ساکت باشد. در وضع و شرایط حقوق و احکام اسلامی کارگر

مزد بگیر آزاد و میدان عمل برای آن باز است. اینها در شرایط
متساوی و متعادل میتوانند مزد بگیرند یا شریک در سود باشند یا
در اصل سرمایه. اختیار تعیین مقدار کار و شرکت در سود یا دستمزد
تنها با اختیار کارفرما، چه دولت باشد و چه سرمایه دار خصوصی
نیست. احکام مضاربه، مزارعه، مساقات، جماله و اجاره در
فقه اسلامی بر اساس همین اختیار و آزادی و تساوی حقوق است.

۱ - مضاربه: عقد قرار عامل (کارگر) با سرمایه دار است
در این قرارداد در سود حاصله با قرار و تراضی طرفین هر دو شریکند
و خسارت متوجه سرمایه میباشد. اگر عامل پرداخت مقدار معینی از
سود را تعهد کرد ضامن پرداخت همان میباشد. اگر صاحب مال در
بین عمل قرارداد را فسخ کرد، عامل حق اجرت المثل دارد. اگر
اختلافی در مقدار سرمایه یا سود پیش آید قول عامل مقدم است.

مزارعه (کشتکاری): قراردادی در میان متصرف در زمین و عامل
است، آب و کود و دیگر لوازم، همچنین بذر «بقول راجح» بعهده
زمین دار میباشد.

مساقات (آبیاری): نیز مانند مزارعه است، در این دو قرارداد
عامل شریک در سود میشود «طالقانی و زمانه ما»

جماله: قرار یکجانبه (یا اعلام) پاداش در انجام کاریست که
لازم نیست مدت آن معلوم باشد، چنانکه کسی گوید: هر کس در این
زمین آب را استخراج کرد یا سنگهای آن را برچید یا حاصل کمشده را
یافت اینقدر پاداش دارد یا در سود آن شریک است.

اجاره شخص: تعهد انجام عملی، یا عمل در مدت معینی میباشد.
در هیچیک از این قرار دادها عامل حق ندارد که عمل مورد
قرارداد را با سود کمتر از آنچه تعیین شده بدیگری واگذارد و خود

همه قرارداد های مالی و سودها و انتفاع های حاصله از نظر
فقه اسلامی بر اصل عمل پایه گذاری شده اند . سرمایه محصول
عمل اولیه میباشد که در فرآورده های طبیعی صورت گرفته ؛
سودها از انضمام اعمال فرعی با عمل اصلی ظاهر میشود و با

سود بدون عمل بر دارد.

در این قرارداد های و سود های حاصله ، فقه اسلامی بر اصل
عمل نظارت دارد . منشأ سرمایه عملیست که در فرآورده طبیعی صورت
گرفته و چون منشأ مالکیت همان اعمال صورت گرفته اصلی است تا
صورت و اثر عمل در ماده اولی باقی باشد و تا صاحب این حق از آن
اعراض نکرده ، این حق مالکیت باقیست . بنا بر این با هر عملی که بعد
انجام گیرد حق صاحب سرمایه اولی از میان نمی رود و عاملین بعد یا
حق مزد دارند یا شریک در سود میباشند و آلات و وسائل کار چون
در طریق عمل انسانی میباشد و در سود مستقیماً شرکت ندارند صاحب
آنها میتواند اجرت بگیرد ، یا در مقداری از سود شرکت داده شود .

اگر حق عامل اولی بصورتی از میان رفت عاملین (کارگران)
بعد بمقیاس عمل صاحب کالا یا سود حاصل از آن میگردند .

در همه این معاملات و قرارداد ها سود حاصله از نظر اسلام نتیجه
انضمام سرمایه و عمل است . اگر پذیرفتیم که سرمایه فعلی محصول عمل
ثابت گذشته در کالاهای اولیه میباشد و حق عامل یا عاملین قبلی در آن
محفوظ است ، باید بپذیریم که سود حاصلی از ترکیب اعمال گذشته و
فعلی میباشد . بنا بر این اگر سرمایه دارای تحرك و ترکیب با عمل
نبود از نظر اسلام سودی ندارد ؛ ما ندر باء پس اگر مثلاً در مضارب سود
ثابت برای سرمایه در نظر گرفته شد جایز و مشروع نیست چون معامله

توجه باختلاف استعدادهاییکه منشأ اختلاف ارزش عمل میگردد
و چون منشأ اصلی ارزش و در نتیجه مالکیت در اولین عمل ظاهر
میشود و صورت و اعمال بعد بر عمل نخستین وارد میگردد و قهراً
کارگران مراحل بعدی نمیتوانند مالک مطلق باشند و همچنین
وسائل و آلات در سود شرکت ندارند.

بصورت ربادرمیآید زیرا افارق اقتصادی را با دیگر معاملات و مبادلات
همین است که در ربای سرمایه ثابت و غیر متحرك سود برده میشود
در اجاره اعیان و املاک گرچه مانند ربای سرمایه ثابت است ولی چون
استهلاک دارد مال الاجاره از جهت استهلاک مشروع شده ولی در رباعین
سرمایه نه تحرك دارد و نه استهلاک و در باخوار بهر حال و بدون کم و کاست
سود میگیرد و سرمایه ثابت است.

نتیجه اینکه بر حسب اصول اسلامی سرمایه نگهداری آزاد
نامشروع و سرمایه داری محدود به احکام و عمل مشروع است. اینگونه
سرمایه داری چنان قدرتی ندارد که از کارگر به مقتضای آزادی و اصول
سرمایه داری معمولی و قوانین آن مانع عرضه و تقاضا سلب آزادی کند.
علاوه بر قوانین و احکام معاملات منع از ضرر مستقیم و غیر مستقیم
(بر حسب قاعده لا ضرر) و منع انحصار نیز بالای سرمایه است و حکومت
حق دخالت و نظارت و اجراء دارد و میتواند برای کالاهاییکه مورد
احتیاج است یا دستخوش آرزو جو یان قرار میگیرد نرخهای ثابت تعیین
کند (چنانکه در فرمان مالک اشتر بآن تصریح شده) ، و به مقتضای ولایت
عامه حاکم اسلامی، کارگران گذشته از مزدهای مشروع و مورد رضایت
خود ، در تحت کفالت عمومی میباشند تا اگر مزیدیاد و عملشان در
وقت اشتغال بکار وافی نبود یا از کار بازمانده شدند زندگی آنان از درآمد
های عمومی باندازه احتیاج و معمول تأمین گردد

صاحب سرمایه از نظر اصول اسلام، کسیست که صاحب
فرآورده یا بدل آن باشد. بنا بر این احیا کننده و حیازت کننده
عامل شخص دیگری نیستند و همچنین مالک پدر و ریشه و نهال،
خود مالک میوه و حاصل درخت است و اگر با صاحب زمین و
آلات و ابزار قراردادی نداشته باشد فقط باید اجرت المثل بآنها
پردازد و آنان در سود شریک نیستند و کالاهای صنعتی نیز از این
اصل خارج نمیباشند؛ اصل سرمایه همان مواد اصلی است، مزد
بگیر فقط کسی است که این سرمایه را بصورت دیگری تغییر بدهد
و خود مالک آن نباشد. بهر حال در مجموع محاسبات هر کس
محصول کار خود را می برد و آنچه بدست آورده پیش از هر کس
دیگر باید بدهان خودش رسد.^۱

۱۰ - از امتیازات نظام اقتصادی اسلام حفظ استقلال
تصرفات مالی و پرورش شخصیت فرد در ضمن اجتماع است.
اگر پذیرفتیم که صورت واقعی اجتماع جز مجموع روابط حقوقی
افراد و طبقات حقیقت خارجی نمیباشد و افراد دارای استقلال
و شخصیت در ضمن رعایت حقوق دیگران میباشند و اقامه حقوق
جمع و حسن روابط برای حفظ استقلال افراد است نه افراد

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱ - امیر المؤمنین علی (ع) در کلام ۲۲۷ که راجع بمجاهدین
و غنائم و اموال عمومی است این جمله را میگوید: «والافئنة ابدیهم لا
تكون لغیر افواهم» اگر تو (مقصود مردی بنام عبدالله بن زبیه است که
از آنحضرت و از بیت المال درخواست مالی داشت) در کار و جهاد
مسلمانان شرکت نداشتی این را بدان که بچیده دست آنها جز برای
دهان آنها نیست. این جمله بیان کوتاه و جامعی است درباره حقوق طبیعی
و مشروع هر عاملی که ثمره کار دست هر کس باید بدهان خودش برسد.

برای صودت اجتماع ، باید بپذیریم که چون افراد دارای دو شخصیت ، فردی و اجتماعی میباشند ، از جهت شخصیت فردی دارای آزادی عمل و تصرف در نتایج عمل خود میباشند و از جهت شخصیت اجتماعی باید تصرفات و منافشان محدود بمصلحت جمع گردد . ولی مصلحت جمع باین معنا نیست که اجتماع دارای شخصیت حقوقی مستقل و جدای از مجموع حقوق افراد داشته باشد . دولت از این نظر چون نماینده و وکیل افراد باید باشد نه نماینده طبقه خاص و نه دارای شخصیت جدا و وظیفه ای جز حفظ حقوق يك يك و مجموع افراد ندارد ؛ از این رو حق ندارد بعنوان مصالح عالی دولت یا اجتماع آزادی و استقلال افراد یا حقوق بعضی از طبقات را بنفع طبقه دیگر سلب یا محدود کند .

چون نظر اسلام درباره فرد و اجتماع و دولت خارج از این حدود نیست ، آزادی و استقلال محدود بحقوق اجتماع را برای افراد در تصرفات آثار عمل خود جایز ، بلکه لازم و حق ثابت و اولی میدانند که جز با تأمین این حق ، خشنودی افراد و دلگرمی آنان در راه همکاری با اجتماع و ابراز استعدادها فراهم نمیشود ؛ گرچه از هر جهت آسایش جسمی و مسائل معیشت تأمین فراهم گردد

نظام سرمایه داری گرچه مبتنی بر آزادی و استقلال افراد است ولی چون حامی سرمایه داری آزاد است یا مانع آن نیست ، با رشد طبقه سودجو مالا آزادی و استقلال افراد ، یا از میان میرود و یا محدود بمنافع طبقه می گردد .

مارکسیسم چون بر اساس نظریه انقلابی طبقه ای پایه گزاری

گذاری شده ، منفك از استبداد طبقه و سلب آزادی و استقلال فردی نیست ؛ زیرا بنا بر این اساس دولت دارای شخصیت مستقل حقوقی یا نماینده طبقه‌ای خاص میشود و لازمه آن نادیده گرفتن یا ناچیز شمردن مجموع افراد و طبقات دیگر است . از این رو برای تبرئه خود آزادی فردی و دموکراسی و شورای نمایندگان عمومی (حکومت پارلمانی) را بعنوان وسیله و راه نفوذ سرمایه داری متهم می کند ؛ این اتهام در شرائط مختلف کشورها تاجه حد درست یا نادرست باشد مورد بحث نیست ؛ آنچه نباید از آن چشم پوشید این است که آزادی و استقلال بالاترین مطلوب انسان است .

با تجربه‌های قرن اخیر این مطلب و از مجموع بررسیها مسلم شده است که پیشرفت تولید و رفاه همیشه اگر در سایه آزادیهای حقوق فردی پایدار شود بهتر فراهم میگردد و اشتراکی پایه دار و پایه گیر بدون آن پیشرفتی ندارد ، زیرا در محیط محدود سلب آزادی و مساعد نبودن رشد همگانی پیوسته راه برای سلطه عده‌ای فرصت طلب و امتیاز جو باز است و اینها برای حفظ قدرت خود ، اجتماع را به رسو خواهند می برند و بمیل خود اصول را منحرف می کنند و هیچگونه جلو گیر و ترمز معنوی (مانند عصمت و تقوی) و یا اجتماعی که همان قدرت و نظارت افراد عامه مردم است ندارند . برای تکمیل این بحث باید مفهوم طبقه و علل پیدایش امتیازات طبقاتی و راههای جلوگیری از بروز آن بیشتر و عمیق تر بررسی شود .

۱۱- اسلام در میدان اقتصاد مانند روابط معنوی و عقیده‌های دینی دارای اصول ثابت و احکام و قوانین متطور است . اصول

ثابت آن منشأ و مبدأ احکام منظور و پایه روابط عمومی است احکام موضوعات و مسائل مستحدثه باید منطبق با اصول ثابت و مصلحت باشد و بر این اساس احکام اسلام هم ثابت و هم منظور است و جامعه‌ایکه با این اصول و احکام اداره شود نه متوقف میشود و نه سابق و لاحق و کهنه و نوئی آن از هم گسیخته و غیر مرتبط میباشد (این بحث بتفصیل تحت عنوان فقه اسلامی بیان شده است) این محکوم و مقهور شدن و خود باختگی مسلمانان در برابر بیگانگان و حکومت‌های وابسته بآنان است که مسلمانان را در هر جهت از تحرک بازداشته و نظام اقتصادی اسلام نیز مانند شئون دیگر متوقف گردیده است.

تسلط نظام طبقاتی و سرمایه‌داری پیرو یا وابسته بدین و سکون و توقف فقه اسلامی این اشتباه را برای بعضی پیش آورده که اسلام طرفدار نظام سرمایه‌داری است.

در فقه اسلامی که منضم و منبع احکام و حقوق اسلامی است هیچ حکم کلی و جزئی نمیتوان یافت که بسود افراد یا طبقات خاص یا بزیان دیگران باشد. اگر در بعضی موارد و مسائل شرعی رنگ سرمایه‌داری بچشم آید مربوط بتأثیر محیط است. اصول فقه و احکام اسلامی با قدرت خلاقه و وظیفه مهم و بی مانندیکه نشان داده، بیان و تحدید و تعیین حقوق و حدود و روابط بمقیاس حق و عدالت و قسط است. تشخیص و استنباط حقوق و حدود اسلامی بعهده علماء و مجتهدین است که تفکر آنها از آیات قرآن و سنت متقن و روش عملی اولیاء اسلام و ذهن روشن و آزاد سرچشمه می‌گیرد. اینها حلول درشت و برجسته مبادی محکم اسلامی است که اهل اجتهاد و استنباط، احکام فرعی و مسائل مستحدثه را از روی آنها باید نرسیم

و پی‌ریزی نمایند و حق ندارند اندکی از رسم و هدایت این خطوط و مبادی منحرف شوند و یا تجاوز کنند. اساس احکام حقوقی و روابط اقتصادی آیات قرآن و احادیث اسلامیست که سراسر دعوت به اقامه عدل و حق و قسط میباشد. تنها لغت «قسط» که مقدار و سهم و نصیب عادلانه است و دعوت و هدایت بآن با تعبیرات مختلف در بیش از ۲۵ آیه آمده که از آن جمله این آیات است :

- ۱- و اقسطوا ۲- قائماً بالقسط ۳- الذین یأمنون بالقسط
- ۴- کونوا قوامین بالقسط ۵- اشهدوا بالقسط ۶- فاحکم بینهم بالقسط
- ۷- و اوفوا الکیل و المیزان بالقسط ۸- و اقیمو للوزن بالقسط ۹-
- لیقوم الناس بالقسط ۱۰- قل امر ربی بالقسط ۱۱- و زنوا بالقسطاس المستقیم^۱

امرو دعوت بمفاهیم و معانی مرادف با قسط (تقسیم بعدل و رساندن حق بذی‌حق) و نهی از نادیده گرفتن و نرساندن حق هر فرد و گروهی بآنها با بیانات و تعبیرات دیگر، بیش از اینها در

- ۱- «بعدل رفتار کنید و حق هیچ گروهی را نادیده نگیرید آیه ۹ سوره ۴۹» ۲- «خداوند قائم بقسط است آیه ۱۸ سوره ۳» ۳- «آنکسانی از مردم که بقسط امر می‌کنند آیه ۲۱ سوره ۳» ۴- «بکوشید که پیوسته بیادارانندگان قسط باشید آیه ۱۳ سوره ۴» ۵- «گواهان بقسط باشید آیه ۹ سوره ۵» ۶- «در میان آنان بقسط حکومت کن آیه ۴۵ سوره ۵» ۷- «کیل و میزان را بقسط ایفا نمائید آیه ۵۲ سوره ۲۶» ۸- «وزن را بقسط بیادارید آیه ۹ سوره ۵۵» ۹- «تا پیمبران مرد مرا بقسط بپادارند آیه ۲۵ سوره ۵۲» ۱۰- «بروردگار مرا بقسط مأمور کرده است آیه ۲۸ سوره ۸» ۱۱- «با ترازوی عدل و مستقیم بسنجید آیه ۳۵ سوره ۱۶» ۱۲- آیه ۱۸ سوره ۲۶»

قرآن آمده است؛ از آن جمله آیاتیست که از بخش (نادیده گرفتن و تجاوز بحق عینی) نهی کرده :

«وَلَا تَبْغُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا فِي الْأَرْضِ مَفْسِدِينَ»^۱
«اصلاحها، و لا تبغوا الناس اشیا لهم و لا تتبعوا فی الارض مفسدین»
از مضمون و ترکیب و لغات این آیات و مانند آنها و آیات واحدینی که در این بحث قبلاً بآنها اشاره شده، اهل نظر و اجتهاد اسلامی مسائل حقوقی مورد ابتلا و روابط اقتصادی را بصورت احکام مشخص و همین در آورده اند و در باره مسائل و موضوعاتی که پیش می آید بر طبق همین اصول و از همین معانی باید کشف کنند و نظر دهند و فضای خالی مسائل پیش آمده را پر نمایند. بنابراین وظیفه محقق و

۱- درباره اشیا تیکه از آن مردم است بآنها تجاوز نکنید و از حقشان چیزی نگاهید و در زمین بعد از اصلاح آن افساد نکنید آیه ۸۴ سوره ۷- درباره اشیا مردم بآنها ستم نکنید و چیزی از حقشان نگاهید و در زمین تباهکارانه و فسادکارانه نکوشید. آیه ۸۴ سوره ۱۱- آیه ۱۸۳ سوره ۲۶

اگر کسی تصور کند که این اوامر مؤکد درباره اقامه و اجراء قسط از حدود پند و موعظه تجاوز نمیکنند نظر و مقصد این آیات را درک نکرده است. از لحن و تعبیرات مختلف و تأکیدات این آیات مشهود است که نظر حکمی و قانونی در میان است و احکام و قوانین بعد از تشخیص موضوعات بر طبق این فرمانها باید تدوین گردد و شخص والی و حاکم اسلامی ضامن همین اجراء قسط و عدم تمایل است. امیر المؤمنین (ع) در کلام ۱۲۷ جلد ۱ نهج البلاغه در شرایط والی میگوید «ولا تبغافل للعدل فی تخذ قوماً دون قوم» نباید در تقسیم اموال متمایل بسمتی باشد و گروهی را محروم سازد.

متفکر اسلامی همان کشف و تطبیق است، ولی اصول حقوقی و اقتصادی دیگر در حال تأسیس و تجربه می باشد و از اینرو چنان شعاع وسیع و همه جانبه ندارد که بر همه مسائل نوبنو و جزئیاتش پرتو افکند. پایه های مذاهب جدید مانند فقه اسلامی استحکامی ندارد که با اطمینان روی بنای آن ساخته شود و استقرار یابد.

۱۲- بنا بر آنچه گفته شد اقتصاد اسلام مبتنی بر اصول حق و عدالت است، نه منگی بر گروه و طبقه خاصی. از نظر اسلام پیدایش امتیاز طبقات يك امر اصیل انسانی و ضرورت لاعلاج اجتماعی نیست. پیدایش طبقات نتیجه انحراف افراد و اجتماع از اصول حق و عدل و ریشه گرفتن اندیشه تجاوز و استثمار است. صورت اجتماع نمایاننده روابط افراد است و روابط افراد ظهور اندیشه و افکار و اخلاق اشخاص می باشد. اندیشه و روحیات افراد بهر صورتی تغییر یافت روابط عمومی و صورت اجتماع نیز تغییر می یابد «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» سوره رعد آیه ۱۳، همینکه در خلال تاریخ و در ظروف مختلف و بصورت های کوچک و بزرگ پیدایش اجتماعات پیوسته و بدون طبقه را مشاهده می کنیم دلیل قاطعی است که ظهور طبقات ضرورت تاریخی نیست. و همینکه هر دین و گروهی در مقابل بایکدیگر

۱- خداوند آنچه را که (از خیر و شر) بمردمی در آمیخته تغییر نمیدهد مگر آنچه بنفوسشان آمیخته تغییر دهند. این حقیقت باتسبیر دیگر در سوره انفال آیه ۵۳ آمده است «ذلك بان الله لم یغیر نعمه انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم» این از آن جهت است که خداوند چنین نموده که نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر دهد مگر آنکه نفسیات خود را تغییر دهند.

بحق وعدل تمسك میجویند و نظرهای خود را کلی میدانند دلیل
روشنی است که حق وعدل واقعیتهای دارد و آنچه نسبی و متغیر است
فقط مصادیق و تطبیقات است. اگر حق وعدل را فقط نسبی بدانیم
نباید تازیانه را جانگذار و شمشیرهای بران مالکین و برده داران را
بر بدنهای بردگان و دهقانان ناز و ظلم بدانیم.

بدیهه باید اینها را مستحق عذاب بدانیم و نباید از سر مایه داران
و ~~بندگان~~ ~~برده~~ ~~داران~~ اینهمه شکوه نمائیم و آه و ناله راه بیندازیم.

پایه درست است که حق وعدالت که خواست همه جائی و
همیشگی بشر در هر حال و هر زمان بوده از جنک طبقات ناشی گشته
یا بر آن پایه گذاری شده باشد؟ آیا جنک و اختلافات طبقات که
پایه تجاوز و ستم است میتواند در نهایت منشأ عدل و خیر گردد؟
اگر زیر بنا پیوسته جنک و تضاد باشد چگونه تصدیق میشود که روی بنا
روزی صلح و سازگاری از کار در آید.

از نظر اسلام زیر بنای واقعی افرادند و بنای نفوس بر نفسیات
است و برای تغییر نفوس باید ایمان بحق وعدل، تحکیم و مشخص
گردد. با چنین تغییری است که اساس و ظواهر زندگی و اجتماع
تغییر می یابد. آنگاه انسانها محکوم محیط موجود و جبر آن
میکردند که بخود بصورت آلت بلا اراده درآمده باشند.^۱

۱- اسلام با چنین تغییری در نفوس توانست ظواهر اجتماع و
روابط را تغییر دهد و در محیط غارتگری و تجارت محدود و سلطه
جبارانه طبقات اشراف و شیوخ عرب و ملوک بر عامه مردم صورت کاملی
از عدالت و حقوق مشخص را بنمایاند و این صورت را در محیط ها
و با شرایط مختلف گسترش داد. اروپای قرون وسطی با تعولات ناگهانی

بادقت و بررسی در مجموع احکام و قوانین اسلامی این مطلب
بر هر صاحب نظری روشن میشود که این احکام مبتنی یا ناشی از
محیط طبقاتی یا بسود طبقه‌ای و زیان طبقه دیگر نیست و فقط بر اصول
حق و عدل و از همین مبدأ میباید و وضع فساد تیول داری یا
سر مایه داری و بردگی در تشریع این احکام دخالت نداشته است.
این خود نقض تصور قدرت خلاقه و خداوند گاری نظام طبقاتی و
تأثیر بلا مهارض آن در پیدایش جوامع و افکار و حکومتها است
ولی درک این حقیقت برای کسانی که خود محصول و محکوم نظام
طبقاتی بوده و هستند بسی دشوار است.

در باره علل پیدایش امتیازات طبقاتی و چاره جوئی اسلام
راجع بان و بر مبنای و برده فروشی در فصل بعد بحث خواهد شد.
۱۳- قرآن پیش از بیان احکام و مقررات درباره تنظیم و
تجدید روابط و علائق مالی، فکر و عقیده شخصی موجود را بمبدأ و
منشأ اصلی همه حقوق و تصرفات در منافع و نیروهای طبیعی
متوجه میسازد. این ینش اعتقادی که همه هستی مخلوق و ملک مبدأ
و خالق و مدبر عالم است، اصل ایمان بتوحید است بنا بر این «مالک
الملک» که «له الخلق والامر» نوع آدمی را با قدرت عقل و تصرف

صنعت نخست انسانها را مقهور کرد و قوا و استعدادها را در میان
کارخانجات خشکاتد و سپس آنها را محکوم تقدیر و محیط نمود و
بصورت آلات بلا اراده ذر آورد. همین انسانها همینکه نسیم آزادی
بمشامشان رسید و استعدادها برانگیخته شد بر محیط طغیان کردند
این وضع خاص قرون صنعتی غرب برای بعضی از اهل نظر و چاره
اندیشان مقیاس گذشته تاریخ و یگانه راه چاره آینده شد.

آنچنان آفریده و برگزیده که بتواند شعور و اندیشه و جوارح خود را در کشف اسرار و خواص موجودات بکار برده و در راه انتفاع فرا آورد. از این رو قرآن این پدیده متفکر و صاحب قدرت را بیش از هر نام و عنوان دیگر بعنوان «خلیفه» معرفی کرده و آنی جاعل فی الارض خلیفه^۱، اینگونه پیش تو حیدی و عنوان خلافت انسان «خلیفه» را آنچنان مسئول انجام و بشمر رساندن وظیفه خلافت مینماید که از آن حد نه میتواند تجاوز کند و نه درباره مسئولیت خطیر خود کوتاهی نماید و در همان حال که بموجب اندیشه و تعریف، آزاد و مستقل و مختار میباشد، بر حسب عنوان خلافت محدود با جراء اراده و مقصود صاحب امر و خلق است. بعنوان خلافتی که بوسیله عقل کاشف و قدرت تصرف باوداده شده باید اسرار و آثار کائنات را کشف کند و به مواد و نیروهای طبیعت صورت کمال و مفید بخشد، و بر طبق اراده خداوند هستی بخش که همان احکام و قوانین او است بهره گیرد و بهره رساند، این احکام و حدود مبین حقوق عمومی در موارد خلافت است که تجاوز از آن، تجاوز از خلافت و سرکشی بر ولی نعمت میباشد.

بنابر این هر شخص مسلم و موحد بیش از مسئولیت ایمانی و کلی که راجع به احترام و حفظ حقوق دیگران و ضمانت عمومی و اجراء احکام دارد، ملتزم با جراء اراده و فرمان آن مالک متصرف بحق میباشد که خود هم ملک و هم خلیفه و نایب او است.

۱۴- انسان که انسان موحد خود را نمایندۀ مالک الملک و

۱- پیش از این در زیر عنوان «پایه های اقتصادی اسلام» ریشه های احکام آن «آیاتی که راجع به مالکیت بحق خداوند و تلافت انسان و تسخیر موجودات برای او در قرآن آمده ذکر شده است.

نمایاننده اراده و مجری فرمان او میداند و خود را در تصرفات مستقل و تام الاختیار نمیداند، به مال و علاقه های آن نیز نظر استقلالی نمیتواند داشته باشد. با این نظر مال و تصرفات در آن جز وسیله های برای رسیدن بمقاصد و هدفهای انسانی و جایگاههای اخروی نیست. هدف پنداشتن ثروت در روابط اقتصادی یا وسیله گرفتن آن برای رسیدن بشهوات و آرزوهای پست حیوانی ناشی از انحراف فکری و کوتاه نظری و واژگونی انسان است. این فکر و نظر انحرافی مؤثرترین عللی است که طبقات و جوامع را بتبع افراد و مانند آنها بسوی جمع و ذخیره ثروت از هر طریق و به راه میکشاند و انسانها را وسیله برای تولید و سودبری و تمرکز اموال میگردداند و هر گونه ظلم و تجاوز را در این راه روا میدارد و در نتیجه طریق رشد همگانی و تولید و توزیع عادلانه را می بندد این دو گونه

۱- از آن هنگام که انسان مال را وسیله قدرت و تأمین زندگی تشخیص داد بآن روی آورد و هر چه قدرت تأثیر مال بیشتر شد تأثیر آن در اخضاع نفوس در برابر قدرتش بیشتر گردید، در مقابل این وضع همیشه مردان واقع بین و خیر اندیش بودند که با تعلیم و تربیت و گاهی از طریق وضع قوانین میکوشیدند تا اذهان را روشن کنند و چشم مردم را بوسیله بیسی مال و ثروت باز کنند، قدرت و نفوذ تعالیم پیمبران در بالا آوردن عقلها و روشن کردن اذهان و درهم شکستن بت مال مانند دیگر بتهائی که خود در واقع از مظاهر مال پرستی بود. تأثیر بسزائی در استقامت فکر و اندیشه بشر داشت. از این رو پیش از تحولات صنعتی گرچه مشکل تولید و توزیع ثروت همیشه از مشکلات روابط زندگی بوده، ولی یگانه با مهمترین مشکلات بشمار نمی آمد پس از تحولات صنعتی بت غول پیکر صنایع مولد، سر برداشت و پیوسته

ضخیم شد و قد برافراشت ، چنانکه ملت‌ها و دولت‌ها ، مالک و دهقان ، کارفرما و کارگر و همه را به پیشگاه خود کشاند و در مقابل خود خاضع کرد و بسجده در آورد و مهمترین و پیچیده ترین مشکلات زندگی بشر را پیش آورد. در غرب بپاخواستن صنایع مقارن شد با سقوط نفوذ دستگاه‌های دین از افکار ، و رسیدگی عامه مردم از تعالیم آن چنانکه در زیر پرده تشریفات پوج دین که آمیخته با خرافات و ظلم و پستی‌بانی از مستمکاران و مقاومت در مقابل پیشرفت عقل و علم بود ، اصول تعالیم پیمبران رو نهان کرد و آنچه بود ، چنان جاذبه‌های نداشت که عموم مردم را سربلند و حاکم بر مال و شهوات نگهدارد ، هر چه جاذبه معنوی تعالیم دین و ایمان با اصول آن ست تر میشد و نفوذ بت قرن تجدید با ثروت و خیراتش گسترش می یافت حکومت و سلطه آن بر اندیشه‌ها و افکار و اراده‌ها نافذتر میگردد ، تا آنکه عملاً شعار عمومی صنعت و ثروت پرستان این شد که : کوشش فکری و بدنی استمدادها و مواهب انسانی ، همه در راه صنعت و افزایش ثروت. چون معبود و مقصود نهائی شناختن مال و ثروت و قربانی کردن همه چیز انسان‌ها را بپاهای آن ، و از گونی فکری بشر و مانند بت پرستی‌های دیگر منشأ انحرافها و زیان‌ها و مخالف با فطرت و راه مستقیم است ، محتوی این عبودیت ، کینه توزی و تضاد طبقاتی و عکس العمل آن پیدایش مکتب‌های انقلابی و کینه جوئی گردید.

سرمایه داری چهار گفتار و کردارش این است که همه چیز از علم و صنعت ، جنگ و صلح ، حکومت و اجتماع و اخلاق برای افزایش ثروت . مکتب‌های اشتراکی پیشرفته میگویند : همه اینها

حیات معنوی و زندگی مادی آدمی دارد ، مورد نظر خاص همه

ناشی از مال و چهره‌های گوناگون آنست ، بنابراین بدون هیچ اغراق گوئی هر دو گروه معبود و خلاق را ثروت و افزایش آن میدانند و در این اصل هر دو با دو گونه تعبیر اتفاق نظر دارند

از این جهت اختلاف این دو نظر و دو مکتب فرعی و در طریق افزایش تولید و چگونگی تقسیم و توزیع است ، و چون اصل مشکل که همان بت شناختن و هدف معبود قرار دادن ثروت و تولید ، از هر دو نظر مشترك و ثابت میباشد ، و این مشکل روحی و فکری با طرحها و عناوین این مکتبها حل نمیشود ، و در طریق عمل هر گرهی گشوده شود اطراف آن پیچها و گره‌های دیگری در میان می‌آید ، تا آنجا که چون از حل عملی مشکلات ناتوان میشوند حل نهائی را به قدرت خلاقه و شمشیر بران تاریخ حواله میکنند و از واقعیات زندگی بظرف ذهن و تخیل بر میگردانند و بآینده امید انگیز و دلخوش میدارند. با آنکه حل مشکلات چنانکه پیش از این گفته شد در خود انسانها و از آنها است ، این گونه حل هم مشکل است و هم آسان ، مشکل است برای آنکه قدرت هدایت و رهبری بدست کسانیست که خود محکوم مال و شهوات ناشی از آنهاند ، و بر کنار کردن آنها و آزاد کردن مردم از سحر و افسوس‌شان آسان نیست ؛ آسان است برای آنکه فطرت و عقل آزاد و ریشه تعلیم پیمبران بخصوص در شرق مؤید و رشد دهنده این فکر است که انسان برتر و با ارزشتر از آنست که محکوم و مملوک مال گردد و آنرا هدف و غایت خود سازد ، با تجمع و تمرکز اینگونه انسانها و دادن هدایت و رهبری يك جامعه هر چند معبود باشد یا شخصیکه چنین آزاد و بلند نظر باشند مردم محکوم و

خسته دنیا را که از فشار مالپرستی و ضد و نقیض گوئیهای پیشوایان بت پرست آن و جنگهای ناشی از آن بجان آمده اند، جلب میکند. چنانکه نمونه اینگونه هدایت و جامعه ناشی از آن همیشه در دنیا بوده و امروز هم در شرق که مهد پرورش مافیایات است دیده میشود، شمار اقتصادی در اینگونه جوامع باید باینصورت درآید که تولید و افزایش آن و مال و مظاهر آن وسیله و در راه آسایش و تعلیم و تربیت و ظهور استعدادها، توزیع نیز بر همین اساس با مسئولیت عمومی قدرت حکومت تنظیم گردد. با این طریق عملی میتوان این بت ضخیم و گسترده قون سنمت و علم را درهم شکست و تاریکیهای چشم گیر و ناشی از آنرا محو کرد

فرمان انفاق «فی سبیل الله» که پیوسته و در خلال آیات قرآن آمده و از شرائط اولی ایمان و قسمتی از فرائض است برای همین تغییر نظر و در طریق وسیله شناختن تولید و توزیع در راه خیر عمومی و همه جانبه میباشد، «وما رزقناهم ینفقون...».

مفهوم وسیع و درست سرمایه داری همین است که مال و افزایش آن هدف و مقصود عمومی باشد، خواه هدفگیری مال مقصود اشخاص گردد یا حکومت. این تصور اشتباه یا از بی توجهی بواقع است که اگر افزایش ثروت مقصود نباشد تولید کاسته میشود یا ثروت عمومی افزایش نمییابد. زیرا لازمه هدف قرار دادن تولید یا سود نادیده گرفتن و متغیر کردن افراد و استعدادها در طریق وصول هر چه بیشتر بانست. در این طریق چنانکه باید استعدادها مستقل باری نمی آید و آزاد بکار

میباشد. کوشش رهبران الهی را برای چنین تحول فکری و توسعه نظر نباید فقط مواظب روحی و اخلاقی برای افراد پنداشت، بلکه باید با اهمیت این نقطه تحول، و تأثیر شایان آن در همه شئون حیات بشری پی برد^۱

نمی افتد، در نتیجه تولید که محصول عمل و ابتکار است، ریشه نمیگیرد. در مقابل اگر هدف، بالاتر از نفس تولید باشد موانع و بندهای بروز استعدادهای مستقل، باز می شود و قدرت محرکه بیشتر میگردد. این نتیجه گرچه آهسته و دیر حاصل می شود ولی ریشه آن عمیق تر و محصول مادی و معنوی آن رو با افزایش می رود. منظور از هدف نگرفتن مال و افزایش ثروت این نیست که هدف عمومی کمالات و مقامات عالی انسانی یا آخرت گردد چون در این هدفها و نظیر آن برای عامه مردم در شرائط کنونی دنیا آسان نیست، مقصود این است که مال از صورت هدف بعنوان وسیله منظور گردد؛ نخست وسیله برای رفع احتیاجات و حیات عمومی و عامل محرك و قیام گردد، «بتعبیر قرآن: اموالکم الّتی جعل الله لکم قیاماً» و مانند خون در پیکر عمومی بسهولت بگردش در آید و هر عضوی فراخور احتیاج و استعداد خود از آن غذا و بهره گیرد؛ پس از آن وسیله در راه بکار افتادن استعدادها سپس بالا بردن عقول و افکار و اندیشه ها.

۱- نکوهشهای ادیان از دنیا و ستایشهای از آخرت بمعنای وسیع این دو کلمه - برای توسعه نظر و برگرداندن چشم انداز انسانها و بالا آوردن آنها از محیط دید حیوانی میباشد که از تأثیر عمیق اینگونه انقلاب درونی در تنظیم و تحکیم اصول سعادتبخش نمیتوان چشم پوشید.

کسانیکه با نظر سطحی باینگونه تعالیم مینگردند و این تعالیم را مواظف فردی و برای محیط مساجد و معابد می پندارند باین حقیقت توجه ندارند یا نمیخواهند متوجه شوند که اجتماع جز ترکیبی از افراد نیست و کیفیت روحی و اخلاقی افراد است که هدفهای اجتماعی را تعیین میکند یا تنبیر میدهد و مسیر عمومی را بسوی خیر یا شر پیش میبرد یا از آن برمیگرداند.

رابطه اقتصادی افراد با یکدیگر و با اجتماع مانند رابطه اجزاء و اعضای بدن با یکدیگر و با مجموع بدن زنده است. هر يك از اعضای بدن غذای طبیعی را میگیرد و آنرا بهمان صورت یا بماده دیگری تبدیل میکند و پس از صرف یا ذخیره در حد احتیاج باعضاء دیگر میرساند، این تولید و توزیع و جذب و دفع مقصود نهائی پیکره موجودات زنده نیست. مقصود نهائی پس از حفظ و نمو ابقاء نوع است که در گیاهها بوسیله میوه و پنبه و در حیوانات از راه تناسل و بقاء نوع تأمین میشود. در وجود انسان باین حد متوقف نمیکردد بلکه مجموع فسیلتهای اعضاء جسمی در تولید و توزیع به نیروهای فکری و قدرتهای کشف و خلاقه میرسد و در اثر آن استعدادها و مواهب انسانی رخ نشان میدهد و بالامیآید.

تولید و توزیع مواد طبیعی در پیکر بزرگ اجتماع از این حد طبیعی و نظری نباید تجاوز کند تا هر کس فراخور استعداد فکری و بدنی خود مواد مورد احتیاج را از طبیعت بگیرد و بفدای دیگر و سائل تبدیل کند یا در دسترس عموم گذارد و هر کس باندازه احتیاج از آن برگیرد؛ هر عضوی با کوشش مستمر و متضامن با اعضاء دیگر میتواند این وظیفه حیاتی خود را بشمرساند و از این

راه‌درهای بسته‌خیرات طبیعی گشوده میشود و همه بهره‌مند میگردند
نتیجه نهائی همه این کوشش‌ها و کوششها نخست تقویت بنیه فزاجی
افراد واجتماع است، سپس محکم شدن بنیه فکری و اخلاقی،
تا باتکاء به قدرتهای معنوی و روحی بتوانند پیاخیزند و از گهواره
زمین بی‌نیاز و برای رستاخیز عظیم آماده شوند.

«الم نجعل الارض مهادا»^۱

با اینگونه نظر و عاقبت‌اندیشی که انسانها مال‌دار در روابط
اقتصادی «دنیا» وسیله و مقدمه بنگردند میتوانند زندگی خود را
برای رسیدن به‌دفعهای برتری تنظیم کنند.

چون شعاع این نظر در تنظیم زندگی و برای بهره‌کافی
گرفتن از مواهب طبیعت در راه رسیدن به مراتب بالاتر و در روابط
مالی تأثیر بسزادارد بسیاری از آیات قرآن و سخنان رهبران
بزرگ متوجه هدایت افکار باین حقیقت میباشد.

در سوره کهف پس از اینکه اینگونه فکر و نظر را بصورت مثل
در دو شخص و عاقبت کار آند و بیان میکند، حقیقت دنیا را باین
سورت مینمایاند «و انصرب لهم مثل الحیاة الدنیا کما انزلناه من
السماء فاخלט به نبات الارض فاصبح هشیماً تذروه الریاح و کان الله

۱- آری زمین را گهواره پرورش (پرورشگاه) قرار ندادیم
آیه ۶ سوره نبا - گهواره را نمیتوان موطن زندگی برای طفل
دانست. این زندگی موقت برای آنست که بدن و عضلات طفل محکم
گردد و بتواند بجای خود خیزد، قرآن زمین را گهواره خوانده تا
ساکتین آن متوجه شوند که زندگی در آن برای آنست که قوای فکری
و اخلاقی محکم شود تا مستقل گردد و از آن جدا شود. «ان یوم الفصل
کان میقاتاً».

على كل شئى مقدرأ. المال والبنون زينة الحياة الدنيا والباقيات
الصالحات خير عند ربك ثواباً وخيراً ملامه^۱

ودراین آیات: «فاما من طفی و آثار الحیاة الدنيا فان الجهنم
هی الماوی. بل تؤثرن الحیات الدنيا والاخرة خیر وابقی»^۲

گزیدن و چشم دوختن به زندگی پست را ملایم باطقیان و
جایگزینی در جهنم و منشأ سرپیچی و بی توجهی اعلام کرده است.
امیر المؤمنین علی (ع) در موارد مختلف واقعیت دنیا و مال
را با تعبیرات گوناگون بیان کرده و با هم مقایسه نموده تا شاید چشم
مال اندوزان و ثروت جویانی را که چشم بمال دوخته و آن راه هدف
میبندارند باز کند. آنحضرت در کلمات گرتاهی وضع مال را یا
علم و عقل مقایسه کرده تا شاید این جمله های کوتاه ذهن بذهن
بگردد و در خاطر ها جای گیرد و چشمهای حریص را باز کند.
از آن جمله این عبارات است «لیس الخیران یکثر مالک و

۱- «داستان زندگی دنیا را با این صورت برای آنها بنما چون
آبیکه از بالا فرو آریم پس گیاه گوناگون زمین بوسیله آب بساهم
آمیخته گردد سپس اندکی بیش نیاید که بصورت گیاه خشک خرد شده ای
گردد که با دها بهر سو پراکنده اش کنند خداوند بر هر چیزی بسی
توانا است. مال و فرزندان آرایش زندگی دنیا است و ماندنیهای شایسته
در پیشگاه پروردگار تودارای گزیده تر بهره نهائی و گزیده تر
آرزوست. آیه ۲۵-۲۶ «سوره کهف»

۲- اما آنکس که طفیان کند و زندگی دنیا را برگزیند پس
جهنم جایگاه اوست. بلکه شما بر میگزینید زندگی دنیا را با آنکه
آخرت گزیده تر و باید ار تر است.

ولدك ولكن الخير ان يكثر علمك ويعظم حلمك^۱ . «العلم يحرسك
وانت تحرس المال»^۲

«المال تنقصه النفقه والعلم يزكو على الانفاق»^۳ «العلم حاكم
والمال محكوم»^۴

«هاك خزان الاموال وهم احياء والعلماء باقون ما بقى الدهر»^۵
«ضيع المال يزول بزواله»^۶ «لا غنى كالعقل ولا فقر كالجهل ولا يراث
كالادب» «لامال اعود من العقل ولا تجارة كالعمل الصالح»^۸
ابن نمونه هائی از نظر اولياء اسلام بمال و روابط آن است
تا شاید چشم عقل بشری باز گردد و آنرا در طریق بیدار شدن
استعدادهای و بکار افتادن مواهب انسانها بکار برد و نه اینکه این
مواهب پیر ارزش فدیة تمایلات مالی و جمع و ذخیره ثروت گردد.

- ۱- خیر در این نیست که مال و فرزندت افزایش یابد ، همه
خیر در اینست که دانشت افزوده و بردباریت زاده شود.
- ۲- دانش ترا پاسبانی میکند و تو مال را پاسبانی.
- ۳- مال را بخشش میکاهد و دانش با بخشش بساک و افزوده
میکردد

۴- دانش حاکم و مال محکوم است . «تعالی و زمانه ما»

- ۵- اندوزندگان اموال با وجود زنده بودن نابود شدند و
دانشمندان تار و زگار باقی است باقیند.
- ۶- ساخت و سازهای مالی با زوال مال زائل میگردد.
- ۷- هیچ بی نیازی چون عقل و هیچ نیازمندی چون جهل و
هیچ میراثی چون ادب نیست.
- ۸- هیچ مالی بهره ده تر از عقل و هیچ تجارتی چون عمل
صالح نیست .

این چهارده اصل که (بنظر اینجانب) اصول امتیازات خاص مالکیت در روابط مالی اسلام است خلاصه قسمتی از مطالب و بحثهای گذشته این کتاب میباشد. فروع و جزئیات تطبیقی منصوص و غیر منصوص از این اصول تفریع میگردد. بنابراین، حاکم اسلامی بوصف خاص، که باید دارای قدرت اجتهاد باشد یا از مجتهد زمان الهام گیرد، از این جهت دووظیفه اساسی دارد یکی اجراء احکام منصوص، دیگر استخراج و استنباط فروع غیر منصوص و تطبیق آن بموضوعات، و از جهت وصف ولایت، همچنانکه دستش در تصرف منابع عمومی باز است و بر تولید و توزیع نظارت کامل و در عوائد عمومی و دولت اختیار دارد، کفالت و تأمین زندگی افراد را نیز بعهده دارد. بر این مبنا حق دولت، حاکم بر حقوق افراد میباشد.

نمونه کامل اجتماع و حکومت اسلامی، شکلی است که در آغاز طلوع اسلام و پس از هجرت رسول اکرم و مسلمانان اطراف بمدینه در روابط عمومی مسلمانان با یکدیگر و با هیئت دولت بخود گرفت. برای اینکه این شکل پیوسته در خاطرها بماند شهر یثرب، مدینه الرسول، خوانده شد. در این شهر نمونه قسمتی از اموال خصوصی انصار به مهاجرین داده شد و جز درآمدهای اندک خصوصی اموال تحت نظارت دولت بود و غیر از سهام خاصیکه در جهاد به مجاهدین داده می شد، باندازه احتیاج و بآلویه در میان همه تقسیم میگردد. افراد با هم، و حاکم و غیر حاکم جز در اداره کردن و اداره شدن امتیازی نداشتند. در خانه و لباس نیز فرق مشهودی در میان نبود. در کارهای عمومی همه خود را مسئول و شریک میدانستند، چنانکه پیش از این اشاره شده تا زمان خلفاء این نمونه عالی اشتراك در کار و عوائد تاحدی محفوظ ماند.

سپس محیط اسلام رنگ سرمایه‌داری بخود گرفت و از اصول
و آن نمونه نخستین منحرف گردید. این رنگ محیط دراجتهاد
و استنباط بعضی از فقهاء اثر گذارد چنانکه در بعضی از فروعی
که پیوستگی و استناد روشن با اصول ندارد آثار و رنگ تأثیر محیط
آشکار است. برای نشان دادن اینگونه فروع اختلافی مثالهایی
یافت میشود که بجای خود باید بررسی شود. در وضع و شرائطی
که نویسنده بسر می‌برد، نه فکر و ذهن تنظیم کننده و نه حافظه
کمک کار و نه دسترسی بکتاب و مدارك مورد لزوم دارد.

چون بیش از این از قدرت و توانائی بیرون است، خود اعتراف
دارد که مطالب مرتب و منظم و تکمیل نشده است. آنچه در معرض
نظر خواننده و اهل نظر گذارده شده از منابع و مدارك و استنتاجها
میتواند تا حدی راه و روش اسلام را درباره اصول و روابط مالکیت
بنمایاند، تا اهل تحقیق و نظریکه از نعمت آزادی و آسودگی خاطر
برخوردار و بمدارك دسترسی دارند اگر استنباهی پیش آمده رفع
کنند و نواقص را تکمیل نمایند.

چون محققین اجتماعی و صاحب نظران اقتصادی این عصر
عموماً امتیازات طبقاتی و بردگی را ناشی از چگونگی مالکیت
و روابط مالی میدانند برای تکمیل مطلب لازم بنظر رسید در باره
این دو موضوع و نظر اسلام در آن نیز بحث شود.

اختلاف و امتیاز طبقات و منشأ های آن

طبقه در اصطلاح، گروهی از مردم اجتماعند که دارای کار همیشه مشترك و خاصی باشند. منشأ طبیعی طبقه ساختمان و تربیت خاص نفسی و جسمی افراد مختلف است. بر پایه ساختمان و تربیت و ذوق خاص، افراد دارای تمایلات مختلف میشوند و به کارها و پیشه های گوناگون روی می آورند و آنچه ملایم با ذوق و تمایلاتشان باشد، میگزینند. این اساس فطری و طبیعی تخصیص و تقسیم کار است. اجتماع سالم و قابل رشد آنست که سنن و قوانین موضوعه آن منطبق با همین ذوقها و تمایلات فطری باشد و شغلها و وظائف بر همین اساس تقسیم شود تا هم کارها نیکو و نیکوتر انجام گیرد و همراه رشد استعدادها باز شود. در چنین اجتماعی هر گروه و طبقه ای باید به وظیفه و کار تخصصی خود پردازند و جز در وظائف عمومی که مربوط به مجموع طبقات اجتماع است در کار دیگران دخالت نکنند و اینگونه اختلاف طبقات اساس اجتماع متمدنی و متکامل است و مقبول و مستحسن میباشد. مجتمع طبقاتی غیر طبیعی و منفور عکس این است. در اینگونه مجتمع تقسیم مشاغل و وظائف بر اساس استعدادهای فطری و اکتسابی نیست و چون کارها در چنین اجتماع بر اساس استحقاق و میول و تخصص تقسیم نشده قهرآ پایه آن بر ظلم و تجاوز نهاده شده. بدیهی است که روی

بنا و آثار و لوازم آن، ظلم و تجاوز بصور مختلف و مستمر میباشد.
شکل چنین اجتماع ترکیب از طبقات طول و عرضی است که هر طبقه
دارای امتیازات و حدود خاصی است، بطوریکه بر حسب توارث
سنن و قوانین افراد هر طبقه‌ای مشمول امتیازات و کارهای طبقه
خود میباشد. بر اساس حدود و امتیازات طبقاتی استعداد های فردی
ارزش اجتماعی ندارد و کسانی که وارث طبقات بالا هستند هر چند
نالایق و فرومایه باشند باید متصدی کارهای مهم و مؤثر در سر نوشت
عموم گردند و افرادی که در طبقه پائین جای گرفته اند هر چند مستعد
و هوشمند باشند حق تصدی کارهای مناسب با استعداد خود را ندارند
و باید پیوسته زیر دست بمانند و تحت اراده کسانی قرار گیرند که
فاقد شعور و درک مصلحت و منافع عموم میباشد.

هر صاحب نظریکه دارای درک صحیح و وجدان زنده باشد و
خود از جهت فکر محکوم چنین نظامی نباشد بخوبی درک میکند
که چنین وضع و نظام اجتماعی غیر طبیعی و واژگون و جا برانه و
راکد و غیر قابل پیشرفت و تکامل میباشد. از این جهت مصلحین
خیر اندیش در هر زمان و مکان و از هر طبقه‌ای که بوده اند از طرق
مختلف برای بهم ریختن چنین وضع طبقاتی و ساختن نظام طبیعی
و صالح کوشیده اند و کمتر موفق شده اند. دلیل عدم توفیق آنها
همین است که وضع و امتیازات طبقاتی بصور مختلف پر رنگ و کم رنگ
و شدید و ضعیف هنوز در همه جا برپا است. با آنکه در حسن نیت
و قصد خدمت و دلسوزی این صاحب نظران و مصلحین شك و
تردیدی نیست ولی همین عدم توفیق کاشف از این است که علل واقعی
پیدایش چنین نظام منحرف و غیر مستقیم و راههای علاج آن
چنانکه باید بررسی نشده و هر يك از نظر محیط و فکر خاص خود

علت یا علل و راه علاج را دیده‌اند. چون برگشت این بحث به نظریات است که دانشمندان قدیم یونان و غیر یونان و دیگر مصلحین درباره عدالت اجتماعی داده‌اند و پیش از این نمونه‌هایی از آراء و عقاید آنان ذکر شده و بذکر تفصیلی آنها در اینجا نیازی نیست، فقط نظر و راه علاج اقتصاد یونان اشتراکی را در نظر میگیریم. این دسته با طرز تفکر خاص خود یگانه علت و منشأ پیدایش طبقات ممتاز را وضع ناسامان اقتصادی و سرمایه داری بی قید و شرط میدانند. با این نظر راه علاج نیز روشن است؛ همینکه سرمایه داری از ریشه که مالکیت فردیست از میان رفت یا محدود شد نظام طبقاتی منقرض از پای می‌ماند و برقرار می‌ماند. مارکسیسم راه عملی تری پیش گرفته و نظر داده که برای از میان رفتن سرمایه داری چاره‌ای بجز انقلاب طبقه کارگر و حکومت وی نیست. ولی این طریق و نظر خود اعتراف به برقراری کنونی طبقه می‌باشد. و اما پس از آن را خدا (یا جبر تاریخ) میدانند و راه قاطع و روشنی برای از میان رفتن این طبقه نشان داده نشده یا به چشم نمی‌آید؛ آنچه به چشم می‌آید و مشهود است تسلط طبقه نظامی (میلیتر) و اداری (بروکرات) است.

«طالقای و زمانه ما»

با نظر باوضاع مشهود کنونی دنیا و گذشته تاریخ بنظر میرسد که علت اصلی و منحصر در پیدایش طبقات ممتاز، نظام اقتصادی نباشد. در تاریخ گذشته و وضع کنونی مجامع طبقاتی را با امتیازات حقوقی خاصی مینگریم که بسا فاقد امتیاز مالی میباشد. طبقه سپاهیان که در گذشته و امروز دارای مزایای خاص و اختیارات بوده و هستند در امتیاز مالی، چه بسا مانند طبقات زیر دست ما از آنها محدودترند؛ و همچنین است طبقات اداری و دیگر

طبقاتیکه امتیازات خاص و مهمتر از امتیازات مالی دارند. در زمانهای سابق که ایلات و عشائر بیشتر و قویتر بودند بر حسب قدرت و صلابت جسمی و انضباطیکه نسبت به رئیس و شیخ خود ابراز می‌داشتند بر قبائل دیگر مسلط میشدند و سپس بر کشوری، یا مانند متول بر کشورهایی حمله میبردند و پس از فتح و استیلاء حکومتی تشکیل میدادند و دارای امتیازاتی میشدند. پس از آنها در اولاد و خاندان آنها این امتیازات بصورت سنن باقی میماند، باین صورت طبقه خاص و ممتاز میشدند و از این طبقه پایه‌های طبقات دیگر که بآنها پیوسته بودند بالا میآمده. این وضع باقی بود تا موج دیگری میآمد و طبقه بالارا با طبقات دیگر و پیوستگان بآنها را از میان میبرد و طبقات نوینی با همان مشخصات یا بصورت‌های دیگر پدید میآمد. طبقات بالا بداشتن حقوق و امتیازات خاصی که بصورت سنن یا قوانین در میآمده همانسان که بر نفوس طبقات زیر دست سلطه داشتند و آنها را بعنوان برده یا شپه برده بملک خود در میآوردند بر اموال عمومی و خصوصی نیز تسلط داشتند و دارای ثروت‌های بی‌پایان میشدند.

امروز هم طبقه نظامیان چون دارای انضباط و بهم پیوسته و مسلح میباشند طبقه خاص مقتدر و دارای حقوق و امتیازاتی هستند. این طبقه در بیشتر کشورهای اشتراکی بالاترین طبقاتند و در کشورهای سرمایه‌داری قدرت اتکاء برای نگهداری سرمایه‌داری در داخل، و استعمار در خارجند.

از این بررسی که شواهد تاریخی و ادله اجتماعی مؤید آنست چنین نتیجه میگیریم که قدرت چه بصورت مسلح نظامی یا سرمایه داری منشأ طبقه و طبقات ممتاز و مسلط می‌شود، سپس

این طبقات بوراوت و سنن را حقوق خاصی در میان جوامع باقی
میماند.

در این مورد باز این سؤال پیش میآید که مبدأ قدرت افراد
یا طبقه چیست؟ جواب این است که استعدادها و برتریهای ذهنی و
بدنی افراد یا قبیله یا گروه مبدء اصلی قدرت است و بحسب این قدرت
ساحبان آن باید جایگاه خاصی در اجتماع داشته باشند چنانکه هر
مستعدی بتناسب استعداد خود جایگاهی در اجتماع دارد. تا این حد
چنانکه گفته شد اختلاف طبقات مقبول است بلکه باید چنین باشد،
آنچه منفور است امتیازات و حقوق و حدود خاص این طبقه و
وارثین و همبستگان آنهاست بطوریکه فوق قانون یا منشأ قانون
شوند و دستشان بر نفوس و اموال دیگران باز باشد، و مناصب خاص
میان نشان دست بدست بگردد و دیگران در برابر آنها حق حیات آزاد
نداشته باشند و راه رشد و ترقی و تغییر و تبدیل جایگاهها و ورود
به مشاغل بالاتر برایشان بسته باشد.

راه از میان بردن امتیازات و انحصارات حقوقی و طبقه‌ای
انشاء و اجراء قوانینی است که فوق سنن منفور و امتیازات خاص
باشد، راهیکه مصلحین و خیراندیشان جهان پیش گرفته اند انشاء
اینگونه قوانین و اصول است که بهمه خلق حق آزادی و دخالت در
کارها بدهند و با تجربه و نظر در واقعیات اجتماعی باین نتیجه
رسیده اند که اشتراکی بمفهوم وسیع و صحیح بدون دمه‌کاسی
چنانکه باید تحقق پذیر و قابل رشد نیست.

نقطه دیگر مبهمی که بحشم میآید این است که قوانین رجه
بر ترو و سیمتر انشاء شود، باز خالی از رنگ امتیاز طبقاتی است.
بفرض آنکه قانونگذاران بتوانند رنگ طبقاتی را از ذهن خود

زائل کنند و بخواهند قوانین را عادلانه و همگانی وضع کنند. در مرحله انشاء و اجراء چنانکه مشهود است قوانین از توجیهات طبقاتی مصون نمی مانند و خوی امتیاز جوئی آمیخته با سرشت آدمی در توجیه قوانین، آگاه و نا آگاه دخالت می کنند. رنگ امتیازاتی قوانین بشری ممکن است در آغاز بچشم نیاید یا توجهی بآن نشود ولی پس از عبور از اذهان و مجرای اجراء بتدریج رنگ امتیازاتی آن نمایان می شود و منشأ امتیازات طبقاتی مانند گذشته یا صورتهای دیگر میگردد. اگر باین حقیقت و واقعیت مشهود با نظر و سمع و ذهن آزاد توجه کنیم ناچاریم از اعتراف باینکه راه توجیه و تأویل بروی کسانی که فقط با فکر و اذهان بشری توجه و امید دارند و دریچه ذهن خود را بمابوراء آن بسته اند باز است. و آنها که جلو چشم اندازشان بمنشأ و مبدأ بالاتر و برتر از اذهان بشری باز است دچار توجیه و تحیر نمی شوند.

در باره اصول قوانین اسلامی این بحث بتفصیل گذشت که منشأ قوانین اسلام بالاتر و برتر از اذهان بشری است، بنا بر این بخودی خود نمیتواند رنگ امتیازات داشته باشد. در مرحله اجراء نیز چون باید متکی به ایمان باشد و اصول آن ثابت و مبرهن است انحرافهای طبقاتی اثر ثابتی در آن ندارد و نمیتواند آن قوانین را از اصول خود برگرداند. از این جهت هر چه انحراف پیش آمده در تطبیقها و استنتاجهای ناشی از تمایلات و عوسها بوده و در اصول احکام و قوانین اسلامی نفوذ نکرده و با آن ارتباطی ندارد. این حقیقت آنگاه مشهود و مبرهن میشود که نظر خود را از انطباقات و اعمال مسلمانان ما بر گردانیم و هر چه بیشتر به آیات قرآن و اصول احکام و روش پایه گران اسلام توجه کنیم.

با این توجه موردی نمیتوان یافت که رنگ و ریشه امتیازی داشته باشد و نمیتوان باور کرد که در محیط اجتماع همه جانبه اسلامی امتیاز طبقاتی مرکز اتکائی داشته باشد و یا بتواند پایه بگیرد . اگر از این حقیقت بارز چشم ببوشیم و با اشتراک چون عصر درباره منشأ اقتصادی بروا امتیازات طبقاتی هم نظر شویم ، در محیط اقتصادی اسلام هم چنانکه بتفصیل بیان شده برای رشد طبقات ممتازه میدانی باز نمیتوان یافت .

طبقه سپاهی که همیشه و در همه جا دارای امتیازات و خاصیت امتیاز بخشی داشته و دارد ، در حکومت و حدود اسلامی بمفهوم خاص وجود ندارد ، زیرا بر همه مسلمانان دارای شرائط تکلیف و قدرت جهاد دفاع واجب است ، و متخصصین در فن فرماندهی و سپاهیگری محدودند و در حدود فرمانبری از حکومت و قوانین میباشند و امتیازات حقوقی و مالی ندارند

طبقه روحانیان نیز همیشه و در میان همه ملل امتیازات خاصی داشته و دارند بلکه بخشند امتیازات قانونی و فوق قانون به دیگر طبقات (سلاطین ، اشراف ، ثروتمندان) بوده اند اینها خود را وارث یا دارای سلطه الهی و سرشت ملکوتی و مصون از هر خطا و تعرضی میپنداشتند و بعامه مردم نیز چنین تلقین میکردند و اعتراض بکارهای آنان کفر و خروج از دین بوده . اینها در میان همه مذاهب و ملل چنین امتیازاتی داشتند و طبقه خاصی بشمار می آمدند چنانکه اختیار آنان از میان خودشان نیز بتوارث بوده . ولی روحانیت اسلام بخصوص شیعه طبقه خاص و ممتاز به امتیازات نفسانی و حقوقی و مالی نیست و ادعای سرشت ملکوتی و سلطه الهی خاصی ندارد . نشانه و صفت و مشخص

روحانی اسلام فقط دو چیز است : عدالت و قدرت اجتهاد. بمقیاس این دو صفت ، روحانیان مانند دیگر مسلمانان ، یا بیش از آنها خود را محکوم احکام اسلام و پایبند به تمالیم آن میدانند ، همان احکامیکه برای همه است و گوشه نظری بطبقه خاص ندارد ، و مسلمانان نیز باید عالم اسلامی را بمیزان این صفات بشناسند . بنابراین اگر کسی در لباس و زی دین درآید و از این صفات عاری باشد ، یا از مرز عدالت و تقوا خارج شود ، مسلمانان او را غاصب حق اولیاء اسلام و از راهزنان دین و دنیا میشمارند و طرد او را لازم و وظیفه دینی خود میدانند .

این سه طبقه - روحانیان ، سپاهیان ، ثروتمندان - در جوامع طبقاتی ممتازتر و ریشه دارتر از دیگر طبقات ممتازه است و طبقات دیگر ناشی از اینها میباشند. وسلاطین و درباریان بوصف طبقاتی یا ناشی از اینها یا متمکی بآنها میباید باشند ، و چون اصول و قوانین اسلام محوکننده امتیازات طبقات و مانع بروز آنست ، سلطنت و حکومت ناشی از طبقات و متمکی بآنها نیز منسأ و مرکزی در مجامع اسلامی ندارد و از سوی دیگر اسلام برای حکومت نظر و اصول و احکام خاصی دارد. بر اساس این اصول و احکام افراد و سلسلههائیکه بعنوان خلافت و غیر خلافت برخلاف این اصول بر مسلمانان حکومت داشتهاند متجاوز و غاصب و غیر قانونی شناخته شده از اینجهت بی ثبات و پیوسته در معرض تغییر و تحول بودهاند و آن سلسله از خلفاء و سلاطین باصطلاح اسلامی که مدتی مقام و قدرت خود را نگهداشتند بعلت داشتن رنگ دینی و تظاهر بآن ، یا متمکی بتعصب قومی و رنگ نژادی بودند ، مانند : امویان که به قومیت عرب و دین

اتكاء داشتند و عباسیان که هم خود را وارث بالاستحقاق خلافت میدانستند و هم متکی به قومیت ایرانیان در مقابل عرب بودند و عثمانیان که رنك، خلافت و عصیت ترکی داشتند، وصفویان که دارای رنك تشیع و صف و قومیت ایرانی در برابر عثمانیان بودند. اینها با دوامترین خلفاء و سلاطین پس از ظهور اسلام در کشورهای اسلامی بودند، در مدت سیزده قرن پس از خلفاء نخستین در نیم قرن اول هجری. در سراسر کشورهای اسلامی صدها سلطان بر کرسی قدرت تکیه زدند و لسی چون پایه های کرسی آنان پایدار نبود و هنوز سلسله آنان استقرار نیافته از میان می رفتند. این بی پایگی ها با مقایسه وضع و مدت حکومت سلاطین و خلفاء اسلامی و جانشینان آنها، با سلسله های سلاطین غیر اسلامی و ریشه آنان که نزدیک و هم مرز با کشورهای اسلامی بسر میبردند مانند هند، چین، ژاپون، روسیه و کشورهای غربی و اروپائی بخوبی معلوم میشود چرا این نوع حکومتها و سلطنتها در میان مسلمانان پایه نمی گرفت و در میان غیر مسلمانان سالیان دراز پایدار میماند؟ برای آنکه حکومتها یا باید متکی بر عقاید و افکار عمومی باشند، یا بر طبقات. در متن عقاید اسلامی و در اجتماع مسلمانان چنین پایگاههای ثابت وجود ندارد، اگر این حکومتهای بی پایه مدتی با چهره دین مردم را میفریفتند بالاخره چهره واقعی آنان آشکار میشد و اگر طبقه ای برای اتكاء خود میساختند آن طبقه پایه اجتماعی در میان مسلمانان نداشت و تعصبات قومی و نژادی نیز حاکمیت ندارد بلکه محکوم تعالیم اسلام است. طبقات ممتازه نیز مانند حکومتهای ناشی از آن یا منشأ آن ریشه و پایه و دوامیکه در کشورهای دیگر داشتند در محیطهای اسلامی

نداشتند، و چهره و خطوط این واقعیت را هم با مقایسه رُضِ طبقات
سرزمینهای اسلامی با خارج از آن و وضع این سرزمینها به قبل و بعد
از نفوذ اسلام آشکارا میتوان دید .

در روم و یونان پیش از ظهور مسیح نظام طبقاتی چنان
ریشه دار و شدید بود که فلاسفه و مصلحین بزرگی که در این
سرزمینها با اصلاح اوضاع اجتماعی قیام کردند، نتوانستند تغییری
در آن اوضاع ظالمانه و غیر انسانی بدهند بلکه بسیاری از این
مصلحین خود تحت تأثیر آن اوضاع واقع شدند و نظریات اصلاحی
خود را در چهارچوب امتیازات طبقاتی طرح میکردند. امتیازات
طبقاتی در خلال تاریخ طولانی این سرزمینها چنان شدید بود که
عامه مردم و طبقات پائین یارماً برده بودند یا اسماً آزاد ولی،
هیچگونه اختیار و آزادی در کار و محصول کار و حیات و موت
خود نداشتند .

قیام حضرت مسیح و دعوت اجتماعی او ، علیه امتیاز
نژادی قوم یهود و امتیازات طبقاتی حکام و اشراف بود . پس از
بسط دعوت مسیح بوسیله شاگردان با ایمان و فداکارش و همصدا
شدن مردم محروم و رنج کشیده با آنها پایه و بسترهای
امتیازات طبقاتی و حدود آن در این سرزمینها سست شد یا بکلی
فروریخت . ولی چون ریشه های آن خشک نشده بود و مسیحیت
از حدود تعلیم و دعوت تجاوز نمی کرد و دارای احکام حقوقی مشخص
و مدون نبود ، پس از چندی بخصوص در قرون وسطی امتیازات
طبقاتی بصورت ظالمانه تر و زشت تر از گذشته با همکاری کلیسا ظاهر
شد ، بطوریکه مجتمعات از سه طبقه متمایز و مشخص تشکیل
میشد : اشراف ، روحانیان ، توده ملت . و داخل هر طبقه طبقاتی

بود که طبقهٔ زیرین باید در مقابل زیرین دست بسته و فرمانبر باشد. طبقهٔ روحانیان بیشتر با اشراف و حکام همکاری متقابل و پیوند محکم داشتند و نفوذ خود را فوق بشری و خود را دارای سلطهٔ ملکوتی بر روح و جسم و مال مردم می‌پنداشتند، و بنام مسیح عامهٔ مردم ستمکش و بینوا را در مقابل ستم و فقر بصبر دعوت میکردند و با وعدهٔ ثواب و پاداش خدائی آنها را در مقابل ستمگران و ثروتمندان خاضع و بوضع نکبت بارشان دلخوش میداشتند چنانکه گویا بیشتر اینها آئین مسیح را وسیلهٔ تسکین مردم و جلب قدرت و جمع ثروت برای خود و حکام میدانستند و با این نظر برای نفوذ در خلال زندگی مردم و غارت اموال با حکومتها و اشراف همدست شدند. این حکومتها با سر نیزه و قانون و آنها با حیل‌های شرعی پشتیبان یکدیگر بودند و آن گروه انگشت شماریکه به روح تعالیم مسیح مؤمن و این آئین را منبع فضیلت و عدالت شناخته بودند جرأت دم زدن نداشتند و آنها که دم زدند بعضی رانده و تبعید و بعضی زندانی و کشته شدند.

طبقهٔ اشراف اروپا از گروههای ثروتمندان و مالکین و شاهزادگان و درباریان تشکیل یافته بود و بیشتر آنان مردمی فرومایه و بی شخصیت بودند و کارشان جز دسیسه برای غارت محصول کار و رنج دهقانان و کارگران و حکمرانی سفیهانه و عیش و نوش بی قید و بند نبود و با پشتیبانی حکومت و قانون بهر صورت که میخواستند با عموم مردم و ملت رفتار میکردند و اگر مقاومت یا قیامی از طرف این دستبردخوردگان نشان داده میشد چنان درندگی و انتقامجویی میکردند و دسته دسته آنها را بضاک و خون میکشیدند که در برابر این آدم نماها چهرهٔ درندگان و وحوش، نجیب و

آرام نمودار میشد.

وضع اجتماعی کشورهای شرقی بهتر از کشورهای غربی نبود بلکه نظام طبقاتی در این سرزمینهای پهنه‌زار سه‌ساله داشت. در هند که سرزمین عجایب است امتیازات و فواصل طبقات بر حسب سنن و اوضاع طبیعی و میراثی به‌دیری متنوع و مختلف بود که تحدید آن طبقات و اوصاف و انواع آنها خود فصل مفصلی از جامعه‌شناسی می‌باشد، چنانکه بعضی از محققین جامعه‌شناس بیش از دو هزار طبقه مختلف و ممتاز و طولی و عرضی در مجتمعات هندی استقصاء کرده‌اند که هر طبقه‌ای آداب زندگی و اوصاف و اخلاق و مسکن و لباس و زبان و لهجه خاص به‌خود داشته در رأس طبقات طولی مجتمعات هندوستان، شاهزادگان و ملاکین و اشراف که دارای امتیازات مخصوص بودند قرار داشتند و هر چه پایین‌تر می‌آمد امتیازات محدود میشد تا به طبقه مطرودین (نجس‌ها) میرسید که این بینوایان بیش از محکومیت بردگی یا شبیه آن، حق معاشرت با طبقات دیگر نداشتند و نمیتوانستند در مرحله دیگران منزل‌گزینند و از معا بر آنها عبور کنند و هر کس با آنها معاشرت میکرد باهم‌غذا میشد، نجس میگردد!! با همه تحولات اجتماعی که در هند پیش آمده و با داشتن حکومت‌های آزاد منش کنونی هنوز رنگ‌های طبقاتی بخصوص در اطراف و دهات به‌چشم می‌آید. در چین و ژاپون و دیگر کشورهای مجاور با اینها و روسیه پیش از انقلاب، وضع طبقاتی بصورتها و رنگ‌های مختلف و شبیه بهم تشکیل‌دهنده نظام اجتماعی بود.

اجتماع ایران پیش از اسلام، نخست به ترتیب از سه طبقه تشکیل می‌یافت: روحانیان، سپاهیان، کشاورزان. بعد از

رواج صنایع صنعتگران هم افزوده شدند . سلاطین و درباریان برتر از طبقات بودند و دبیران و منشیان وابسته به درباریان بودند . امتیازات و حقوق هر طبقه مخصوص بنخود و اولادش بود ، نه طبقه بالاتر از آن میگرد و نه طبقه پایین حق ترقی داشت ، این امتیازات بیشتر راجع به شغل و مقام بود نه ثروت و ملک . تنها دهمداران و مالکین امتیازشان بمقدار مالکیت یا سرپرستی املاک بود . بنابراین چه بسا طبقات پایین مانند پیشه‌وران و بازرگانان ثروتمند تر از طبقات بالا بودند ، و پیش می‌آمد که هنگام احتیاج و کسر بودجه پادشاهان یا سران سپاهی و اشراف از بازرگانان و پیشه‌وران وام می‌گرفتند !

۱ - خصوصیات نظام طبقاتی ایران پیش از اسلام را در داستانسرانیها و اشعار فردوسی بیش از هر تاریخ و نوشته دیگری میتوان خواند . در یکی از داستانهای راجع به انوشیروان چنین آمده : که چون در دنبال جنگهای طولانی ایران باروم خزانه دولت تھی گشت ، شاهنشاه برای جبران کسر بودجه و تجهیز سپاه محتاج بوام گردید . مرد موزه فروشی (کفاش) پیشنهاد کرد که برای دادن وام حاضر است مشروط بر اینکه فرزندش نوشتن و خواندن یاد گیرد تا شاید در طبقه منشیان درآید . پیشنهاد ویرا حکیم مستشار بمرض رساند . شاهنشاه این پیشنهاد را رد کرد و آنرا از تلقینات دیو و دیوانگی دانست !

بدو گفت شاه ای خردمند مرد چرا دیو چشم تو را خیره کرد
 برو همچنان بازگردان شتر میازا کرو سیم خواهیم و در
 چو بازارگان بجه گردد دبیر هنرمند و با دانش و یادگیر
 چو فرزند ما بر نشیند به تخت دبیری ببايدش پیروز بخت
 تا آنجا که میگوید ،

بما بر پس مرگ نهرین بوذ چو آیین این روزگار این بود

در جزیره العرب پیش از طلوع اسلام، وضع طبقاتی

و امتیازات آن صورت خاصی داشت. در مرکز جزیره العرب حکومت بشکلهای معمول آن زمان و سلطنت در میان نبود. همچنین زمینه‌ای برای ملکداری و سرمایه‌داری وسیع وجود نداشت. در اطراف بیابانها، اعراب بادیه‌نشین و کوچنده، در وضع قبیله‌ای و فرمانبری از شیوخ بسر میبردند. در شهرهایی که زمینه برای کشت و کار داشت مانند یثرب و طائف، طبقه ممتاز و حاکم بیشتر مالکین اراضی بودند. در واقع حکومت معنوی عرب و امتیازات خاص از آن ساکنین مکه و متولیان کعبه بود که در رتبه اول قریش و سپس وابستگان و همپیمانان آنها مانند خزاعه، کنانه، ثقیف، جشم و بنی عامر بود که از جهت افتخارات و امتیازات خاصی که داشتند، آنها را «حمس» میخواندند، (حمس، بضم حاء و سکون میم: صاحبان افتخارات و جایگاه بلند و محکم) نخستین امتیازش همان تولیت بالوراثه و بالاستحقاق کعبه بود سپس که کارهای تولیت توسعه یافت، شئون کلید داری و پرده داری «سدانت» و آب دادن و اطعام کردن «سقای و رفادت» امتیازی یافت و در میان تیره‌های قریش تقسیم گردید. پس از آن فرماندهی سپاه و کار صلح و جنگ «لواء» نیز جزء امتیازات قریش درآمد و در زمان قصی بن کلاب، دارالندوه تأسیس شد؛ دارالندوه محلی در کنار کعبه بود که سران و عقلائی قوم برای امور مهم در آنجا اجتماع میکردند. امتیاز ریاست و عضویت دارالندوه نیز از امتیازات قریش و بعضی از سران همپیمان قریش گردید. اینها امتیازات اصولی قریش و سران عرب بود که منشأ امتیازات و تریبهای فرعی دیگر گردید؛ از آن جمله، پس از شیوع بت پرستی

بتهای قریش و پیوستگان با آنها ، دارای عناوین و جایگاهها و اشکال و پیکرهای خاصی بودند ، مانند « بعل ، هبل ، عزی ، لات و منات » این بتها پیکره‌های مخصوصی داشتند و در کعبه و اطراف آن نصب شده بودند ، چنانکه دیگر عرب نه حق داشتند مانند آنها بسازند و نه میتوانند بتهای خود را در کعبه و پیرامون آن جای دهند ، و باید در برابر بتهای قریش سر فرود آرند و آنها را بستانند و بندگی نمایند ولی آنها بتهای دیگران را نمی‌ستودند و نیز خود را برتر از هم نشینی و همجواری دیگر عرب می‌پنداشتند و دیگران در برابر آنها نیایستی بنشینند و نباید در ردیفشان سوار شوند. در موسم حج و در حال احرام فقط آنها مجاز بودند از درب به خانه‌های خود وارد شوند ، و دیگران اگر میخواستند وارد خانه شوند باید از پشت خانه و از راه نقب داخل شوند (بیشتر مفسرین آیه : لبس البران تأتوا البیوت من ظهورها ، را اشاره بهمین روش قریش میدانند) در عرفات و مشعر از دیگر حاجیان و عرب فاصله میگرفتند و در سرزمینیکه باید حاجیان دیگر بسر برند آنها فرود نمی‌آمدند و با عموم مردم کوچ نمی‌کردند ؛ این آیه « و افیضوا من حیث افاض الناس و کوچ کنید با هم و پیوسته ، از همانجا و در همان زمان که همه مردم کوچ میکنند » فرمان هم آهنگی و پیوستگی به اشراف عرب با دیگر حاجیان است.

با همه امتیازاتیکه قریش و دیگر اشراف عرب داشتند ، وضع و فاصله طبقاتی عربستان مانند سرزمینهای دیگر نبود زیرا امتیازات طبقه ممتاز عرب ناشی از اختیارات حکومتی و قانونی یا ثروت و قدرت نظامی نمیشد تا بتوانند بر دیگران حکومت داشته باشند و بجان و مال آنها تجاوز کنند. منشأ امتیازات قریش همان

تولیت و نگهبانی خانه خدا و دفاع از حریم آن ، و مهمانداری و پناه دادن حاجیان و پناهندگان بود. دیگر اشراف و شیوخ عرب نیز دارای چنین خوی و روشی بودند ؛ بنا بر این اینگونه امتیازات تاحدی طبیعی و مورد پذیرش و احترام عموم عرب بود . از سوی دیگر چون عرب به شمشیر و نیزه خود اتکاء داشت و در پناه بیابان و قبیله بسر نمیداد ، اندیشه ستم‌پذیری در ذهنش راه نداشت و تا جان داشت تن بذلت اسارت و بردگی نمیداد. از این جهت طبقه بردگان در این سرزمین ، یا از مردم بیچاره و بی‌پناه ، یا از اطراف و سرزمینهای دیگر بودند .

عرب با آنکه از تمدن و علوم رائج در کشورهای مجاور بهره نداشت ، وضع طبیعی و سرزمین باز و آسمان صاف و سختی زندگی مزایا و برتریهایی برای او فراهم کرده بود. حصار بیابان، عرب را از تجاوز و تعرض متجاوزین و آمیختگی با سایر ملل مصون میداشت ، و تعرضهای گاه و بیگاه کشورهای مجاور با آنان با شکست و عقب‌نشینی پایان می‌یافت. بسیج سپاه و حمله «ا.ه» برای خراب کردن مکه و ازمیان بردن کعبه و شکست غیر مترقبه و غیر عادی وی ، احترام کعبه را بالا برد و بر افتخارات عرب افزود. عرب دارای هوش فطری و شعور ممتازی بود که هم از صفحات طبیعت خوب درس می‌گرفت و هم ادراکات فطری خود را رسا و کامل بیان میکرد . در حمایت صحراء نسب و نژاد و قومیت خود را با افتخارات و موارد بطور کامل و واضح حفظ کرده بود ، و چون زیر فشار حکومت و قانون و طبقات ناشی از آن بسر نمیداد و اتکاء بقدرت خود و قبیله خود داشت ، زبونی و ذلت زدگی و خود باختگی در مقابل قدرت دروی راه نداشت . با اینگونه امتیازات خود را از ملل دیگر

هر چند دارای علم و هنر و تمدن باشکوه بودند ، برتر میپنداشت
وزندگی در صحراء که جلوی دید و دیده اش به رسو باز بود ، و
شیر شتر و گوسفند ، حیوان و گیاه بیابان و بر نشستن بالای شتر
و بدست گرفتن شمشیر و نیزه برای اوار زنده تر از تن دادن به زندگی
در شهر و حبس شدن در میان دیوارها و قلمه ها و سر فرود آوردن
بقوانین و مقررات و زبونی در مقابل حکومتهائی بود که ملل دیگر
گرفتار آنها بودند ، از این جهت خود را عزیز و دیگران را ذلیل
و خود را آزاد و دیگران را بنده میدانست و با انتساب خود به عرب
که توانائی در بیان و زبان آوری را می رساند ، افتخار داشت ،
و ملل دیگر بخصوص ایرانیان را عجم میخواند (که معنای لنوی
آن گنگه و بی زبان است) .

عرب با این امتیازات صحیح و ناصحیح چنان غرور و تکبری
داشت که در برابر هیچ قانون و حدودی تسلیم نمی شد و بهیچ علم و هنر و
فتی دل نمی بست و بر ای دانشمندان و مصلحین مانند قوانین و
آداب در قلب جزیره نفوذی نبود ، و اگر در گوشه و کنار مصلح
یا عالمی یافت میشد جرأت اظهار عقیده نداشت .

«امیر المؤمنین علیه السلام در خطابه بعد از مراجعت از کار
سفین «نهج خطبه ۲» وضع جاهلیت و دور نمای آنرا آنچنان مینمایاند
که گویا خواننده خود را در میان آن مردم میبیند و در پایان این
خطبه پس از بیان اصول اجتماع جاهلیت که در مقابل مجتمع اسلامی
است و همیشه و در همه جا قابل انطباق است میگوید : «بارض عالمها
ملجم و جاهلها مکرم» این جمله تفسیر کوتاه و جامعی از وضع
جاهلیت است ! سرزمینیکه عالم آن ملجم و انجام زده و دهان بسته
و جاهل آن مکرم و گرامی و عزیز است ! در خطب و کلمات

امیر المؤمنین ، وضع جاهلیت عرب در صور و چهره‌های مختلف
نمایانده شده که بیشتر توصیف و بیان غرورها و نخوتها و نادانیهای
عرب جاهلی است !

عرب با آن تعصب شدید که در حفظ امتیازات میراثی و
قومی خود داشت و آن سرکشی و غرور که با خون و پوست او
ترکیب یافته بود ، نمیتوانست بنظامات اجتماعی و اخلاقی و
حقوقی و آئینی هر چه باشد ، تسلیم شود .

از میان همین عرب با گمراهیها و تمسبات و نخوتها و
پراکنندگیهایش ، اسلام ظاهر شد و کلمه توحید را اعلام کرد ، تا
سرکشان و طبقه‌ای که مردم را به بندگی خود و بتان میخواندند
در پیشگاه خداوند و شریعت او سر فرود آرند و سر کوفتگان به
بند کشیده با تکیه به مواهب خود سر بر آرند و رنگهای طبقاتی و
امتیازات اعتباری زائل شود و همه به رنگ فطرت انسانی که همان رنگ
خدائی است در آیند «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمِنْ أَحْسَنِ مِنْهُ صِبْغُهُ»
و شریعت خالق ، نظام حاکم ، بر خلق شود ، و زمینه رشد طبقاتی و
امتیازات از میان برود . قرآن در چنان محیط و مجتمعی این
ندارا در داد :

«يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر و انثى و
جعلناكم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اكرمكم عند الله
اتقیکم ان الله علیم خبیر»^۱

۱ - آیه ۱۳ ، سوره حجرات : «ای انسان هشیار باش!
ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله
گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید و با هم انس گیرید ، براستی

کلمه توحید «لا اله الا الله» برای این شمار اسلام و سر فصل آنست ، که نفوس را از رنگهای شرک و امتیازات پاك مینماید و عقول را به قدرت و حکمت بی نهایت و عدل حاکم میپیوندد ، و بتها و بت تراشهارا با اشکال و آثار گوناگونش از اجتماع اسلامی میراند . احکام اسلام بر همین پایه تشریع شده و فرمان جهاد «فی سبیل الله» برای رساندن به همین هدف است . اجتماعات اسلامی از نماز جماعت و جمعه تا حج ، نمایانده برتری تقوا و حاکمیت خدا و قانون او و تساوی در حقوق مشروع و محروم امتیازات موجود ، و ازاله تحمیلات طبقاتی و آثار ذهنی و نفسانی آن میباشد .

روز فتح مکه که روز پیروزی کامل اسلام بر شرک بود ، اولین سخن رسول خدا ، در خانه خدا ، به اعلام الفاء افتخارات و امتیازات و با این عبارات پایان یافت «ایها الناس انکم من آدم و آدم من طین الاوان خیرکم عندالله واکرمکم علیه اتقاکم . الا ان العربیه لیست باب والدولکنها لسان

گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است ، خداوند بس دانا و آگاه است .»

این ندای عام و انسانی قرآن کریم ، عکس تخیلات نژاد پرستی و طبقاتی است که اختلاف نژادی و قبیله را وسیله برتری جوئی و جنگ ساخته اند . در بانك عام قرآن اعلام مینماید که اختلافات قبیله ای و نژادی مانند اختلاف عناصر طبیعی باید وسیله ائتلاف و پیوستن و بصورت عالی تر درآمدن گردد ، و امتیاز برتری فقط بر پایه تقوا و فضائل انسانی است ، آنها هم نزد خدا ، نه در برابر قانون و حقوق عمومی !

ناطق فمن قصر به عمله لم يبلغ حسبه» دای مردم هشیار باشید همانا شما از آدم ، و آدم از خاک فرا آمده آگاه باشید ، گزیده ترین و گرامی ترین شما در پیشگاه خداوند پروا گیرترین شما است ، بدانید که انتساب بعرب ، وابستگی به پدر پدید آورنده نیست . عربیت همانا زبان سخنور است ، کسیکه عملش از پیشرفت بازش دارد و کوتاهش نگهدارد ، حسبش او را بمقامی نمی رساند (یا بحسب شایسته خود نرسیده) .

در آخرین سال رسالت ، در حجة الوداع نیز همین اصول را اعلام فرمود ، و پس از هر جمله ای مردم را به تبلیغ آن گواه میگرفت از آن جمله فرمود : «اقتضارات و امتیازات جاهلیت همه از میان رفته است جز پرده داری و آب دادن» و نیز فرمود : «عرب را بر عجم برتری نیست جز بقوا»

و اولین فرمان آنحضرت پس از فتح مکه و اعلام عفو عمومی این بود که بلال سیاه حبشی را فرمود تا پیام کعبه بالا رود و بانگ اذان سر دهد ، بلال در نظر قریش و عرب از بی ارزش ترین و مطرود ترین مردم بشمار می آمد ، چون خود غلام ، و رنگش سیاه و نژادش حبشی و غیر عرب بود ! ولی از نظر رسول خدا چون حق را بسائقه فطرت زودتر از بسیاری از مسلمانان درك کرد و دارای ایمان و سابقه جهاد بود ، برتری داشت و آنحضرت او را به برترین جایگاه «بام مکه» بالا برد ، و اعلام ارزنده ترین شعار و فرمان اجتماع و عبادت را بوی و اگذار کرد !

«شمشیرهای مجاهدین بالای سر قریش میدرخشید و زمین زیر پای آنان میلرزید . غبار شکست و گردانده بر چهره های بهت زده آنان نشسته بود ، که بانك اذان و تکبیر بلال از بالای بام کعبه

برخواست ، قریش حیرت زده ، و بتها و امتیازات خود را از دست داده ، اکنون بلال حبشی را بالای بام کعبه می بیند ، و از بالای سر خود طنین اذان می شنود ! نفسها در سینه ها و کینه ها و اندوه ها در دلهای چنان متراکم و مضطرب شده که هیچ راه بروز ندارد . چند تن از اشراف و رشکسته قریش و همپیمانان آنها در گوشه ای از کعبه گرد هم جمع شده و سرهای خود را بهم نزدیک کرده ، برای آنکه نفسی بکشند ، تا شاید آسایشی یابند آهسته جمله های کوتاهی گفتند که نمایاننده رنج و ناراحتی و اندیشه های آنان بود : عتاب ابن اسید : خدای را شکر که جان پدر مرا گرفت تا چنین روزی را نبیند ! حرث ابن هشام : محمد جز این غراب سیاه اذان گوئی نیافت ! سهیل بن عمرو «سرور ثقیف» : خدا آنچه را خواهد تغییر میدهد ! ابوسفیان : من هیچ نمیگویم چون میترسم یزید گار آسمانها ! باو (محمد) خبر دهد ! ۱۰

پس از فتح مکه و استقرار اسلام و شکست شرک و بت پرستی

۱ - مارون بیک عبود (شاعر و دانشمند معاصر ، و رئیس دانشگاه وطنی لبنان) اشعار بلیغ و پرمغزی درباره شخصیت و رسالت رسول اکرم ، و هدفها و اصول اسلام و جهادهای مسلمانان دارد که متن و ترجمه آن بفارسی منتشر شده ، دو بیت از ابیاتی که درباره فتح مکه دارد این است :

الله اکبر ، دهورت اصنامکم - فتح طمت ، اسمعت صوت اذان ؟! هذا بلال ، يبلغ النبأ العظيم و - يطبع اسم الله في الاذهان . - الله اكبر !! بتان شما و از گون شد آنگاه درهم کوفته شد ! آیا بانك اذان را شنیدی ؟! این بلال است اخبار بی سابقه و بزرگی را اعلام مینماید ، و نام خدای را در اندیشه ها نقش می بندد !

در جزیره العرب و مقهور شدن طبقات امتیازجو ، امتیازات جاهلیت از میان رفت و تنها يك امتیاز که همان تقوا است در میان بود ، «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» نمایاننده تقوا - که قدرت ایمان و اراده و شایستگی معنوی است - تمسک بحق ، و سابقه در اسلام و جهاد و بذل جان و مال در راه پیشرفت آن بود. از این رو مهاجرین بر انصار ، و انصار بر دیگران پیشی داشتند ، ولی این برتری ها منشأ هیچگونه امتیازات حقوقی و مالی نبود ، مشاغل مهم و سرفرماندهی بکسانی واگذار میشد که تقوا و شایستگی بیشتر داشتند (چنانکه مانند اسامه بن زید که جوان و فرزند غلام آزاد شده بود بر سران مهاجرو انصار و قریش و کهنسالان فرماندهی میکرد) .

در آن مجتمع اسلامی ، محل اجتماع مسجد بود و حل و عقد کارها و شور و تجهیز سپاه و تعیین فرماندهان و خط مشی و تعلیمات حقوقی و نظامی و احکام در آن انجام میگرفت ، مجلس آنان صدور ذیل نداشت و بشکل دائره و روی زمین می نشستند آن چنانکه واردین و نمایندگان قبائل و کشورهای خارج رسول خدا را چون هیچگونه امتیازی در محل و لباس بر دیگران نداشت نمیشناختند ! و اموال بتساوی تقسیم میشد و شکل خانه ها یکسان بود . میان مهاجرین و انصار پیمان برادری بسته شد ، و هر فرد مسلمان مسئول انجام احکام و اجراء مقررات بود ، و همه بحکم و جوب امر بمعرف و نهی از منکر ، که از مهم ترین وظائف اسلامی است مسئول اعمال یکدیگر بودند ، این مسئولیت همگانی در اعمال و اجراء احکام که همان جوب امر بمعرف و نهی از منکر است ، بر هر فرد مسلمان

شناسائی معروف و منکر و خیر و شر و واجب و حرام را فرض
ولازم میدارد، و بهر فردی حق میدهد بلکه واجب مینماید که
در وظائف عمومی و اسلامی دخالت نماید و آنچه از خیر و صلاح
تشخیص میدهد اعلام نماید و رأی دهد و از انحراف و گناه
جلوگیری کند گرچه گناهکار و کجرو خلیفه و زمامدار باشد
این تشخیص و مسئولیت عمومی، سر برتری شکل اجتماع اسلامی و
امت اسلام است :

«کنتم خیرامة لِّلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...» و لَتَكُنْ مِنْكُمْ اُمَّةٌ يَدْعُونَ اِلَى -
الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اُولَئِكَ هُمُ -
الْمُفْلِحُونَ»^۱

مسلمانانی که ایمان در قلوبشان جای گرفته بود و همه
رنگهای جاهلیت از فکر و روحشان زائل گشته بود، پیوسته
به محو تعصبات و امتیازات جاهلیت از افکار و اجتماع مسلمانان
دیگر می کوشیدند و از ارتجاع بسوی آن تعصبات و افتخار

۱- آیه ۱۱۰-۱۰۴، سوره آل عمران، «شما برگزیده ترین
امت بودید که بسود همه مردم برآمدید، به معروف و امیدارید و از
منکر باز میدارید و بخدا همی ایمان می آورید...». «باید از شما
گروه هم فکر و همدمی باشد که پیوسته بخیر دعوت کنند و بمعروف و ادا دارد
و از منکر بازدارد، همین اینها رستگارانند».

در این دو آیه شاخص برتری امت اسلام و صورت مجتمع اسلامی
و رستگاری عمومی، (از میان آن همه احکام) امر بمعروف و نهی از منکر
اعلام شده، آیا مفهوم دموکراسی به معنای صحیح و کامل آن، جز اینگونه
آزادی در عین مسئولیت میتواند باشد؟

اندیشناك بودند .

در آن اجتماع اسلامی ، نو مسلمانانی که پس از فتح مکه به اسلام گردن نهاده و هنوز آلوده بشرك و آثار جاهلیت بودند از کارها و شئون اجتماعی داپس زده و محروم بودند . این واپس زدگی و محرومیت از آن جهت بود که مبادا زیر پرده اسلام ، شرك و امتیازات جاهلیت سر بر آورد . رسول اکرم پیوسته از این نگران بود که قریش و بنی امیه در چهره اسلام مسلمانان را با وضاع جاهلیت برگردانند و امتیازات ازدست رفته خود را باز گردانند و چون عرب با قدرت اسلام بکشورهای دیگر روی آورد با عنوان ابلاغ رسالت اسلام امتیازات و برتری جوئی با خود ببرد ، از این رو آنحضرت در مفاصل تاریخی رسالت و در اجتماعات بزرگ « مانند فتح مکه ، حجة الوداع ، اجتماع مسجد خیف ، هنگام وفات » که اصول رسالت را ابلاغ میفرمود ، اصول برابری در حقوق و همبستگی اسلامی ، و محو امتیازات قومی و نژادی ، و برتری بشقوا و فهم تعالیم اسلام و عمل بآن را ، با تعبیرات مختلف بیان میکرد ، مانند : « لیس امری علی عجمی فضل الا بالتقوی » و « کلکم من آدم و آدم من تراب » و « المؤمنون اخوة تتكافأ دماءهم ، یسقی بذمتهم ادناهم »^۱ و در هنگام وفات پیوسته وصیت میکرد : « الله الله ، لاتسلوا علی الله فی عباده و بلادہ »^۲ و این آیہ را تلاوت میفرمود : « تلك الدار الآخرة نجعلها للذین

۱- مؤمنان برادر یکدیگرند ، خون آنان برابرهم میباشد ،

کمترین فرد آنان در انجام تمهّدات و پیمانها میکوشند

۲- خدا را خدا را ، مبادا بر فرمان خدا در باره بندگان او

و سرزمینهای او برتری جوئید !

لا یریدون علواً فی الارض ولا فساداً^۱

پس از وفات رسول اکرم (ص) و اختلافی که در باره خلافت پیش آوردند، سران واپس زده قریش و عرب میکوشیدند که از شکاف اختلافات، قدرت و امتیازات طبقاتی جاهلیت را برگردانند، امیر المؤمنین علی علیه السلام که عالترین نمونه تربیت اسلامی بود و هیچگاه درونش بشرك و اوهام جاهلیت آلوده نشده بود، گرچه خانه نشین شد ولی از هر سو مراقب بود که امتیازات جاهلیت رخ نشان ندهد. ابوسفیان سرور امویان که درونش آلوده بشرك و جاهلیت و ظاهراً مسلمان بود، بخیال خود محالی یافت تا وضع مسلمانان را برگرداند و سیادت از دست رفته قریش را بازگرداند. برای رسیدن بهمین مقصود، با همراهی عباس که خود از سران ممتاز بنی هاشم بود بحضور امیر المؤمنین (ع) آمدند، و دستهای خود را گشودند تا با آنحضرت بیعت کنند، ابوسفیان گفت: ای علی چرا نشسته ای؟! اگر خواهی این وادی را از سواره و پیاده پر خواهم کرد! آنحضرت از پیشنهاد او برآشت و ایستاد، و این سخن را بزبان راند: **ایها الناس شقوا امواج الفتن بسفن النجاة و عرجوا عن طریق المنافره وضعوا نیجان المفاحره...**^۲ و ناامید بازش گرداند و بجای خودش نشاند.

-
- ۱- این سرای آخرت را از آن کسانی قرار میدهم که در زمین سرکشی و برتری جوئی و فساد نخواهند! سوره قصص آیه ۸۳
 - ۲- ای مردم امواج فتنه ها را با کشتی های نجات، بشکافید! و از طریق نفرقتان گیز و نفرت خیز، سر بتابید! و تاجهای افتخارات و امتیازات را بر افکنید! (قسمتی از خطبه ۴ نهج البلاغه).

در آغاز خلافت خلفاء نخستین ، تا چندی هیچگونه امتیاز حقوقی و مالی و مقامی مشهود نبود ، مشاغل بمردان تقوا و ایمان و بصیرت واگذار میشد و اموال عمومی بتساوی پخش می گردید ، و احکام کیفری بر بزهکاران هر که و هر چه بودند یکسان اجرا میشد ^۱ .

ولی در زمان خلیفه دوم خوی تعصب و امتیاز عربی از

۱ — نمونه های بارزی از اجراء حدود کیفرهای قانونی در زمان خلیفه دوم ، در تاریخ ضبط شده که نشانه تساوی حقوقی و قدرت اجرایی و عدل اسلامی است ، یکی از این نمونه ها ، حکم اجراء قصاص درباره « جبلة بن ایهم غسانی » پادشاه سابق سوریه بود این شخص در زمان خلافت خلیفه دوم با شکوه شاهانه بمدینه آمد و اسلام آورد و در همان سال بمصاحبت خلیفه آهنگ انجام حج نمود ، هنگام طواف پای عرب گمنامی به دامن احرام وی گرفت و جامه احرامش باز شد ، جبلة بر آشفست و سیلی بروی مرد عرب زد ، عرب شکایت نزد خلیفه آورد ، خلیفه جبلة را احضار کرد چون اعتراف نمود ؛ بوی گفت یا باید عرب رضایت دهد یا همانسان که بر رو در بینی او زده ای ، از تو قصاص کنند ، عرب به قصاص اصرار ورزید ، جبلة گفت ؛ این مردی عادی و من از شاهانم . خلیفه گفت ؛ قانون اسلام نسبت بهمه یکسان است . جبلة مهلت خواست و شبانه فرار کرد خود را به « هراکلیوس » امپراطور شکست خورده رم رساند ، ولی پیوسته از برگشت از اسلام به نصرانیت و تن ندادن بعدل اسلام متأسف و پشیمان بود ، و شهرهای وی زبان بزبان خوانده میشد ، « تنصرت الاشراف من غار لطة ... » . اجراء حد خلیفه دوم بر فرزندش و مصادره اموال و الیان نیز از قضایای مشهور است .

شخص خلیفه و اطرافیان وی رخ مینمود ، و این خوی در اهانت به نومسلمانان غیر عرب و کاستن حقوق اجتماعی و مالی آنان پیوسته آشکار تر میشد . چندی نگذشت که خلیفه دوم به مهاجرین که بیشتر مکی و قریشی بودند امتیاز مالی بیش از دیگران داد ، پس از آن یزید بن ابی سفیان و بعد از مرگ وی معاویه بن ابی - سفیان را بولایت شام منصوب کرد . با آنکه اینها مطرود اسلام و مسلمانان بودند ، با این ولایت نامیمون طبقة امتیازجو و جاهل خوی بنی امیه در شام و دوزخ مرکز اسلامی پایه گرفتند و موجب تغییر چهره واقعی اسلام گردیدند . در زمان خلافت عثمان بنی امیه و دیگر قریشیان همدست آنان (جز بنی هاشم) دیگر اعوان آنها با حيله و شمشیر و همدستی بر سراسر کشورهای اسلامی و جان و مال مسلمانان مسلط شدند . عثمان با تدبیر مروان بن حکم در حجاز ، و معاویه در شام مقامات و کلیدهای اموال را در انحصار طبقة مطرود و مرتجع اموی درآوردند .

حکومت امیر المؤمنین علی علیه السلام از میان انقلاب خونین مردم مدینه و کوفه و مصر سر برآورد تا با یاری مردان با ایمان و ثابت در اصول اسلام و همبستگی عامه مردم محروم و رنج دیده ، ارتجاع جاهلیت را از میان بردارد و عدل اجتماعی اسلام را پابرجا سازد ، تنها برای انجام همین مسئولیت سنگین بود که آنحضرت بزمآمداری تن داد ، چنانکه در آخر خطبه شمشقه . و پس از بیان انحرافات و رنگهای گوناگون حکومت گذشتگان ، فرمود : اما والذی فلق الحبه و برأ النسمه ، لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر ، و ما اخذ الله

علی العلماء ان لا یقاروا علی کظة ظالم ولا سغب مظلوم ، لاقیت
 حبلها علی غاربها ... » ۱ و در خطابه ای که در آغاز خلافت
 ایراد فرمود ، اصول انقلابی دولت خود را با این جمله افتتاح
 کرد : « ذمی بما اقول رهینه » ... ذمه من در گرو چیز هست که میگویم
 پس از چند جمله فرمود : « هشیار باشید که گرفتاری شما
 بهمان صورت و بهیئت همان روزیکه خداوند پیمبرش را
 برانگیخت بازگشته ، بهمان خداوندیکه پیمبرش را بحق برانگیخت
 همه بجوش و جنبش خواهید در آمد و زیر وزیر خواهید شد ، و
 درهم آمیخته (یا غربال) میشوید ، و مانند دم کفگیر در دیک
 زیر وزیر میگردید (یا در معرض تازیانه تقدیر در می آئید)
 تا زیرین از شما بالا آیند ، و زیرین پائین روند ، و پیشروانیکه
 واپس مانده اند ، پیشی گیرند ، و پیش جویانی که پیشی گرفته اند
 واپس زده شوند ... » این مضمون بخشی از کلام آنحضرت در آغاز
 خلافت است (کلام ۱۵ ، نهج) که سراسر اعلام انقلاب و دگرگون-
 ساختن وضع گذشته میباشد .

آنحضرت بر پایه اصول انقلابی اسلام و برای واژگون
 کردن نظام ضد اسلامی گذشته ، در همان روزهای نخست خلافت
 خود ، عمال و والیان دولت گذشته را عزل کرد و اموال و تیولهای

۱- آگاه باشید این خداوند که دانه را سر شکافت و حیات پدید
 آورد ، اگر نبود حضور و آمادگی این محاضران آماده ، و قیام حجت
 بسبب وجود همکار کمک کار و آنچه خداوند بر علماء واجب کرده
 و پیمان گرفته که بر پر خوری ستمکار و گریمنگی ستم دیده آرام نگیرند
 من ریسمان مرکب ز مامداری را بگردن خودش میافکنم ...

آنانرا امر به مصادره نمود تا به بیت المال عمومی برگردد، و در پاسخ کسانی که از عاقبت روش آنحضرت بیمناک بودند فرمود:

والله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملك به الاماء لرددته فان في العدل سعوا من ضاق عليه العدل فالجور عليه اضيق،

و چون امتیاز جوئی به آنحضرت اعتراض میکند که چرا به سران قوم و عامه، و عرب و عجم از اموال عمومی یکسان میدهد، در جواب میگوید: «اَنَا مَرْنِي اِنْ اَطْلَبُ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فَيَمْنُ وَلَيْتَ عَلَيْهِ؟! وَاللَّهِ مَا اطُورُ بِهِ، مَا سَمِرُ بِسَمِيرٍ، وَمَا اَمُجُجُ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا، لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَيْتَ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَاِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ...»

۱ - بخداوند سوگند اگر (در میان آن تیول و اموالی که در تصرف خلیفه گذشته و والیان او بوده) مالی را بیابم که بکابین زمان داده شده و با آن کنیزان خریده شده، آن مال را باز پس میگیرم چه در عدل گشایش است و کسی که عدل بروی سخت و تنگ گیرد، جور بر او سخت تر و دشوار تر میباشد. کلام ۱۴ نهج.

۲ - آیا مرا و امیداری که از طریق ستم، درباره کسانی که زمامدار آنان شده ام، پیروزی جویم؟! بخداوند سوگند تا آنگاه که زیر پرده تاریک شب، بیداری راز دل میگوید (تاروز کار میگذرد) و تا اختری در آسمان، پی اختری رخ می نماید! من از روش خود رخ نمی تابم. بفرض اینکه این مال از آن من باشد، در میان آنان یکسان بخش می کردم. چه رسد باین که این مال همانا از آن خداست. کلام - ۱۲۲ - نهج البلاغه.

چون، با آنحضرت گزارش رسید که یکی از والیان ایران، اموال عمومی (فیئی) را در میان مسلمانان و مجاهدین نابرابر تقسیم میکند و نزدیکان خود و اعراب را بر ایرانیان بر میگزیند، نگوشتنامه تهدید آمیزی بسویش میفرستد که در پایان آن، چنین آمده :

« الاوان حق من قبلك و قبلنا، من المسلمين في قسمة هذا الفیء سواء ، یردون عندي علیه و یردون عنه »^۱
در ضمن نامه سراسر عتاب و تهدید دیگری که یکی از والیان دستبرد زننده به اموال عمومی مرقوم داشته ، چنین نوشته :

« والله لو ان الحسن والحسين فعلا مثل الذي فعلت ما كانت لهما عندي هواة، ولا ظفر امني بازادة ، حتى آخذ الحق منهما وازيل الباطل عن مظلمتهما »^۲

۱- « آگاه باش که حق مسلمانانی که پیش روی تو و پیش روی ما هستند در تقسیم این فیء یکسان است ، همه آنان نزد من باین سرچشمه عمومی روی می آورند و وارد میشوند و کامیاب از آن بر می گردند نامه ۴۳ ». این والی « مصقلة بن هبیره شیبانی » بود که در زمان خلافت آنحضرت ولایت جنوب ایران را داشت . گویا مرکز استان قسمتی از جنوب « اردشیر خره » یا « اردشیر (هضم خاء) یا کور اردشیر (کور. مرکز شهرستان است) بوده که اکنون یکسره از میان رفته و آثارش از این شهر در میان راه آبادان و بوشهر باقیست ، مصقلة که مورد خطاب امیر المؤمنین است در این شهر بسر میبرد .

۲- « بخدا سوگند! اگر حسن و حسین همان کاری را می کردند که تو کرده ای ، پیش من برای آنها هیچگونه گذشت و نرمشی نبود،

بوالی و فرمانده جلوان (از ایالات فادس) مرقوم
فرموده :

« فان الوالی اذا اختلف هواه منه ذلک کثیراً من العدل
فلیکن امر الناس عندک فی الحق سواء » ۱۷ .

آنحضرت از اموال عمومی برای خود بیش از حق یکفرد
عادی برنمیداشت ، و چه بسا بیت المال را میگشود و هر چه در
آن بود در میان مستحقین بخش میکرد و زمین آنرا جاروب
میکرد و خود تهیدست بخانه اش باز میگشت ! و هیچگونه
احترامات و تشریفات بیش از آنچه برای یکفرد مسلمان است
نمی پذیرفت ، هنگامی که با نود هزار سپاهیان قهرمان عراق
به صفین میرفت ، چون بشهر سرحدی ایران (انبار) وارد شد ،
که خدا بان و دهقانانیکه از اطراف جمع شده بودند در برابر
موکب آنحضرت پیاده شدند و دست بسینه ایستادند ، فرمود :
« این چه کاریست که میکنید ؟ » گفتند خوی و روش ما برای تعظیم
بزماءمداران است ! فرمود : « بخدا سوگند امرای شما به اینگونه
رفتار سود نمیبرند ، و شما خود را در دنیا به مشقت دچار می سازید ،
و در آخرت خود ، دچار شقاوت می شوید ... » کلام ۳۷ ، جزء
آخر نهج .

→ و براراده من دست نمی یافتند و تغییر ی بآن نمیتوانستند بدهند ،
تا حق را از آنان باز ستانم و باطل را از مورد تجاوزشان زائل
گردانم . نامه ۴۱ .

۱ - « براستی همینکه آرزوها و هواهای بوالی پراکنده شد ،
وی را از عدالت در بسیاری موارد مانع میشود . باید حق مردم نزد تو
یکسان باشد . نامه ۵۹ . »

همین عدل و روش انقلابی آنحضرت ، امتیاز جویان و غارتگران حکومت سابق و عرب را با بنی امیه همدست و هم صدا کرد . نخست طلحه و زبیر که در آرزوهای خود کامیاب نشدند شبانه به مکه رفتند و ام المؤمنین عایشه را با خود هم صدا کردند و مردمی از حجاز و بصره فریفتند تا جنگ خونین جمل را برام انداختند و خود و هزاران مردم دیگر در میان این طوفان غرق شدند . سپس معاویه هم علم مخالفت و ستیزه برافراشت و همه وایان معزول و غارتگران و امتیاز طلبان از هر سو زیر پرچم وی جمع شدند و جنگ هول انگیز صفین را برپا کردند . پس از آن مردمی ظاهراً مقدس و سبک مغز بدسیسه و اغوای همان غارتگران بصورت حزب خوارج شکل گرفتند و در داخله کشور و مرکز خلافت آنحضرت طوفان دیگری پدید آوردند ،

این ناخدای خدائی ، در میان طوفانهای پی در پی ، پیوسته چشم بساحل دور و دست بسکان کشتی داشت تا کشتی حق و عدل را که پرچم توحید اسلام بر آن نصب شده بود از میان طوفانها بگذراند و از غرق و توقف نجاتش دهد . گرچه ناخدا در میان راه قربانی شد و کشتی بساحل نرسید و استقرار نیافت ولی غرق نشد و متوقف هم نگردید ، پس از آنحضرت از اولادها و فرزندان عالیه قدر و پیروان آشنای بهدف و راه و روش او ، کشتی عدل و حق را از غرق و توقف نجات دادند و پیوسته به پیش بردند . مردانی از شرق و غرب که برای نجات خلق خدا از استبداد و تجاوز و ستم طبقات امتیاز جو و ستمگرو برای استقرار عدل و مساوات قیام کردند ، با توجه یا بدون توجه دارایی همان

مقصد وراء وروش بودند.

از امتیازات بارز و مشخص قهرمان طوفان شکاف اسلام این است که در سیزده قرن و نیم گذشته و در محیط نامساعد افکار عمومی جهان و هواهای شدید مخالف، کشتی عدل و نجاتی را که اسلام ساخته بود براه انداخت و پیش برد وراء رهبری را باز کرد و چنان نمونه‌ای گرچه محدود از اجتماع عدل و مساوات و زمامداری بحق را نشان داد که مصلحین و فلاسفه تصور تحقق آنرا نمی‌کردند. تا امروز که قرن‌ها بشر پیشرفت و نفوس آماده گشته چنین نمونه محقق در هیچ کشور و سرزمینی بیچشم نمی‌آید!

تا اعلامیه حقوق بشر بدست پرچمدار و پیشرو حقوق بشری نمایانده شد که سراسر دنیا در تاریکی ظلم طبقات و مستبدین مستغرق می‌برد، و سرزمین غرب پس از آن برقه‌های فکری حکمای یونان و رم یکسره در تاریکی فرو رفت و سپس در تاریکی دیگر قرون وسطی وارد شد. در اواخر و پایان قرون وسطی برقه‌های فکری و اصلاحی از مغزهای متفکرین خیراندیش و از هر گوشه و کنار و در خلال جوامع مختلف غرب، اندیشه‌ها را روشن می‌ساخت تا بصورت شعله‌های انقلاب درآمد و زبانه کشید. پس از خونهایی که در فرانسه ریخته شد، بند و پیوندهای نظام اجتماعی گذشته از هم گسیخت و زندان باستیل سقوط کرد و ملت پروز گردید، و طبقات ممتاز و اشراف امتیازات خود را از دست دادند. پس از آن مجلس مؤسسان تأسیس شد و در ۲۷

اوت ۱۷۸۹، حقوق عمومی مردم بصورت اعلامیه حقوق بشر صادر گردید. کسانی که این اعلامیه را صادر کردند وارث افکار مصلحین و خیراندیشان قرون گذشته و بیشتر پیر و امثال و تنسکیو، ولتر و روسو بودند، اصول این اعلامیه در قرون و تاریخ های گذشته سراسر رنج و محنت بشر، در ذهن های روشن مردان حق و اصلاح روئیده و پرورش یافته بود و بصور مختلف کتاب و شعر و ادب تصویر شده و بآیندگان منتقل گشت تا بصورت «۱۷» اصل حقوق بشری در آمد که اصل اساسی آن همان «آزادی بشر در حدود مصلحت اجتماع و تساوی حقوق افراد است، از این اصل، این اصول سه گانه منشعب میگردد: «همه مردم آزاد بدینا آمده در حقوق یکسانند. هر کس میتواند آزاد بیاندیشد و آزاد بیان کند. مردم در اداره اجتماع آزاد و دارای حقند» این اصول منشأ ۱۷ فرع است که بصورت مواد اعلامیه حقوق بشر در آمده، که در ضمن آن آزادیها فرد محدود به مصلحت افراد دیگر و عموم شده، این اعلامیه که پس از انقلاب در متن سرزمین غرب صادر شد، منشأ تحولات و زندگی نوینی در دنیا گردید. حکومت های مشورتی و پارلمانی بر اساس همین اعلامیه پدید آمد و منشورات و قوانین مختلف برای تأمین حقوق عمومی بشری بر طبق آن تدوین و منتشر شد، ولی همه این آثار را نمیتوان معلول این اعلامیه دانست. این اعلامیه فقط سند و مستمسکی برای ملل در حال تحرك و انقلاب فکری و اجتماع است که این تحرك و انقلاب، اثر و خاصیت تاریخ بشری و پیشرفت آنست. اگر ملتی دارای تحرك فکری و اخلاقی نباشد و احساس مسئولیت اجتماعی در مقابل منافع فرد

اسلام و مالکیت

و گروه نداشته باشد ، این اعلامیه و امثال آن چه مسئولیت اجرایی دارد .

پس از آن انقلاب ها و این اعلامیه طولی نکشید که امتیازات طبقاتی برگشت و قدرت مطلقه حکومت در فرانسه و بیشتر اروپا در دست ناپلئون متمرکز گردید .

اشکال دیگری که در فهم و تحقق اعلامیه حقوق بشر بذهن میرسد این است که مطابق اصل ۶ قانون مظهر اراده عمومی است و تمام افراد حق دارند خود یا بواسطه مبعوثان در آن شرکت جویند . راجع باین اصل این سئوالات پیش می آید : آیا مقصود اراده یک ملت است یا همه ملل ؟ اگر اراده واقعی همه ملل مقصود است ، چگونه همه ملل با اختلافات فکری و اخلاقی و اختلاف در سنن میتوانند وحدت نظر در تشخیص واقعیات و توافق در اراده قانونی داشته باشند ؟ و اگر مقصود از اراده عموم ، اراده تشریفاتی یک ملت (مانند ملت فرانسه) است ، این اعلامیه را نمیتوان سراپا درباره حقوق واقعی یا تشریفاتی همه بشر دانست ، و بفرض اینکه ملتی دارای اراده قانونی شود ، وحدت این اراده در جزئی و کلی قوانین و درک آن وحدت اگر محال نباشد بسی مشکل است .

خلاصه اینکه آیا قانون باید مطابق مصلحت واقعی باشد یا خواست عموم و اگر قانون را مانند دستورات دوائی و غذائی طبیب ، برای حفظ بهداشت عمومی و یا علاج انحرافات روحی و اجتماعی بدانیم ، آیا میتوان گفت که دستورات طبی باید بمیل اراده بیمار باشد و آلبرماله (در قسمت دوم تاریخ قرن هیجده ، ترجمه رشید یاسمی) میگوید : « حکماء و علمای مزبور

اسلام و مالکیت

(که تدوین کنندگان حقوق بشر، از پیروان آنها بودند) بر آن بودند که انسان باید همواره اعمال خود را مطابق قوانین و قواعد عقل که تابع زمان و مکان نیست قرار دهد و آنچه عقل امضا میکند مصاب و متبع شناسد، آیا این مطلب که اصول قانون ناظر بواقعیات است، با اصل «۶» که قانون مظهر اراده ملت است منافات ندارد؟

در قسمت دوم این اصل «۶» میگوید: «قانون باید بدون استثناء و تبعیض چه در سیاست و چه در صیانت برای کلیه افراد یکسان باشد چون تمام مردم مملکت در برابر قانون مساویند. هر کس ممکن است بر طبق قایمیت خود دارای هر مقامی و هر شغلی بشود و ما به الامتیازی جز تقوا و لیاقت نخواهند داشت»، این قسمت مطابق آیه «ان اکرمکم عند الله اتقیکم» و اساسی الفاء امتیازات است و ضمناً چنین برمی آید که قانون باید برتر از استدلاله طبقاتی و اراده افراد و طبقات باشد (در باره مبادی قانونی و لزوم فوق طبقاتی بودن آن پیش از این بحث شده) و نیز، چون اراده عموم آزادی نامحدود است آیا میتواند منشأ قوانین تحدید کننده آزادی گردد؟

اشکال مهم تردد در توجیه اصل «۱۷» است. در این اصل چنین آمده: «چون مالکیت از حقوق محترمه و مقدسه است کسی را نمیتوان از آن محروم کرد مگر آنکه ضرورت عمومی صریحاً مقتضی آن باشد و قانون ضرورت مزبور را بثبوت رساند، در این صورت هم باز باید قبلاً خسارت مالک عادلانه جبران گردد». در این اصل مالکیت بصورت کلی حق محترم و مقدس شمرده شده و حدود آن تعیین نشده و در موارد ضرورت عمومی که حدود تشخیص آن

بیز مبهم است با پرداخت خسارت میتوان این حق را از کسی سلب کرد. با آنکه اصول این اعلامیه برای محو امتیازات و برقراری تساوی حقوق و آزادی بوده، همین آزادی بی قید و حد درعلاقه و حق و مالکیت که قوانین بر طبق آن تدوین میگردد اگر یگانه منشأ نباشد مؤثرترین منشأ بروظیقات ممتازه میباشد زیرا برحسب این حق مطلق میدان برای طبقه سرمایه جو باز است و همینکه این طبقه شکل گرفت و قدرت یافت برحکومت و قانون حاکم میگردد، چنانچه در سراسر غرب و کشورهای صنعتی پس از آنهمه انقلابها و طلوع این اعلامیه، سرمایه داران جای مالکین را گرفتند و مراکز قدرت و قوانین را بدست آوردند و حاکم بر مقدرات گشتند^۱ سپس استعمار آفاق جهان را تاریک کرد و همه گونه حق آزادی را در هر گوشه و کنار جهان از مردم سلب کرد.

اعلامیه جهانی حقوق بشر که در دهم دسامبر ۱۹۴۸، (۱۹ آذر، ۱۳۲۷) از تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد گذشت نیز صورت وسیعتر و مفصلتری^۲ از همان اعلامیه حقوق بشر است. این منشور که با هزاران منت و تبلیغات برصدا و گوشخراش اعلام گردیده، فقط روی کاغذ بحقوق بشر اعتراف کرده، خنده آورتر این است که این اعلامیه را نمایندگان دولت‌هایی تدوین یا امضاء نموده‌اند که خود مشخص‌ترین سلب کنندگان حقوق انسانی میباشند و قراولان و سپاهیان آنها در زیر همین

۱ - امتیازات اشراف و لردها و قدرت سرمایه داران بزرگ و کمپانی‌ها و تراست‌ها از مظاهر امتیازات کهنه و نوظیفاتی غرب است

تابلو و پرچم آزادی ، هر جا صدای حق و آزادی بلند شود با آتش و بمب خاموش میکنند . این ثمرهٔ عملی اعلامیه حقوق بشر و منشور ملل متحد است که محصول جهادها و خونهای میلیونها بشر در قرون گذشته و خلاصه افکار متفکرین میباشد .

اصول علمی و عملی سوسیالیستها و کمونیستها نیز تا کنون

به محور طبقات و امتیازات و تحقق بخشیدن بعدل و آزادی عمومی توفیق نیافته ، آنچه مشهود است این است که در محیط الغاء مالکیت فردی و ملی شدن سرمایه های طبیعی و صنایع سرمایه داران درشت و ریز محور شده یا میشوند ولی به مقیاس محور آنها طبقه ممتاز اداری «بروکراتیسم» و نظامی «میلیتاریسم» و سرمایه داری دولتی که اختیارات و امتیازات آنها بیش از سرمایه دازان «برژواها» است ، بشدت رشد میابند . با نزدیک شدن ملل و پیوستگی همه جانبه محرومین و استثمارزدگان و روی آوردن طبقات جدید ، دیگر محور مبارزات از اقطاب کارگر و سرمایه دار غیر دولتی خارج شده^۱ و طبقه کارگر در همه جا نسبت بگروههای دیگری که در قطب مخالف استثمار و استثمار درآمده اند در اقلیت میباشند . و اگر این طبقه را در همه جا

۱ - مارکسیسم ، طبقه سرمایه دار و کارگر را ، دو طبقه

اصیل اجتماع همیشه و در همه جا میداند . انگلس میگوید: «برژوازی و پروتار دو طبقه اصیل اجتماع هستند و مبارزه بین این دو طبقه مبارزه قطعی دوره کنه نمیباشد ، از این رو انقلاب کمونیستی تنها يك انقلاب ملی نیست ، بلکه انقلابیست که در سراسر کشورهای متمدن اقلا بکاستار . امریکا ، فرانسه ، آلمان ، در زمان واحد صورت خواهد گرفت . اصول کمونیسم انگلس» .

منشأ اثر و تحول فرص کنیم ، آخرین موفقیت آنها نفی طبقه گذشته است ولی آیا چنین معجزه ای دارد که جلوگیری از بروز طبقه دیگری که آنها خود جزو یا زیر لواء آن است بشود؟ عملاً جواب منفی است ، زیرا محور طبقات فقط در سایه قوانین عمومی بشری صورت میگیرد و این نوع قوانین محصول مبارزه طبقاتی نیست بلکه باید بر تراز محیط طبقاتی و هر محیطی باشد.

با توجه بفطریات و غرائز بشری و محرك مبارزات بشری انگیزه مبارزات و مجاهدات ، این حقیقت قابل درك است که منشأ ناخشنودی ها و مبارزات بشری در طول تاریخ تنها گرسنگی و محرومیت مادی نبوده ، میتوان گفت یگانه یا مؤثرترین محرك انسان برای وارد شدن در میدان مبارزه این است که در يك اجتماع افراد یا طبقاتی با نداشتن هیچگونه امتیازات فکری و نفسانی دارای هر گونه امتیازات حقوقی و مادی باشند و از دیگران هر حق را سلب کنند. يك انسان فطری و طبیعی تن بگرسنگی و محرومیت میدهد و از لذات مادی و جان خود چشم میپوشد تا بزبونی و تحقیر یقین ندهد. امتیازات طبقاتی چون اهانت و تحقیر يك اقلیت بهم پیوسته نسبت به اکثریت خلق خدا میباشد. برای انسانهایی که زبونی برای آنها طبیعت ثانوی نشده تحمل ناپذیر است . بنابراین با تغییر چهره طبقاتی یا تنها تأمین معیشت ، و یا تعدیل تولید و توزیع ، آرامش نفسانی و خشنودی عموم تأمین نمیشود . هدف نهائی در مبارزات اجتماعی نفی کلی امتیازات و اثبات تساوی در حقوق میباشد . منحرف یا محدود کردن این هدف بسوی مبارزات طبقاتی رسیدن به مقصد اصلی را غیر ممکن یا دور میکند ، زیرا مبارزات

طبقاتی ماحی طبقات نیست .

اگر مردمی در اثر پیروزی در مبارزه با طبقات گذشته ، یا خشکی یا برای روبرو بودن با استثمار بین المللی ، یا فشار های داخلی ، آرام و ساکنند ، دلیل رضایت و تن دادن به تحمیلات و امتیازات طبقات نو بر خاسته نیست . آنروزی که استثمار بین المللی عقب نشست و محیط عمومی دنیا صاف شد و مردم بخود آمدند . قیام این مردم برای از میان بردن اینگونه طبقات و امتیازات آنها حتمی میباشد . تنها قوانین عادلانه و حاکم بر عموم و برتر از اندیشه های طبقاتی که قدرت اجراء با خود وضیمیر و ایمان عمومی داشته باشد همراه با تربیت و رشد افراد میتواند محیط عدل و مساوات پدید آورد و همه را آرام و خشنود نماید و در راه کمال و آزادی انسانی پیش برد ، و گرنه با صادر کردن اعلامیه های پر سر و صدا و تدوین قوانین خشکی که خود منشأ طبقاتی دارد و انقلاب های طبقه ای علیه طبقه دیگر ، مساوات و آزادی به معنای واقعی و انسانی - چنانکه با چشم باز و راست بین مشهود است - تحقق و قرار نمیگیرد .

برای درست اندیشی و راست بینی باید از زوایا و خلل نفسانی پدید آمده های اجتماعی و تحولات آن نگریست ، چون بدون شك اعمال و اوضاع اجتماع ، مظاهر و انعکاس های غرائز و مبادی نفسانی میباشد و شکی نیست در اینکه نفسیات و روحیات نیز از اوضاع محیط بیرون متأثر میشود ، اگر اوضاع اجتماعی و اقتصادی را باین معنا مؤثر و یا علل بیشتر مظاهر و تحولات بشناسیم هم واقعیات را بهتر و درست تر تشخیص داده ایم و هم راه های علاج را میتوانیم دریابیم . اگر اوضاع محیط و همه چیز

را معلول اوضاع محیط و اقتصاد توجیه کنیم هم از واقعیات منحرف شده ایم و هم برای همیشه از یافتن طرق علاج انحرافات و بیماریها خود را محروم کرده ایم .

وضع طبقاتی مانند اوضاع دیگر معلول قوا و غرائز بشریت که خود تاحدی متأثر از عوامل خارج است . خوی خود بینی و برتری جوئی منشأ اصلی بروز طبقات ممتاز است ، اگر عوامل محیط و اصول جاری راه بروز این خوی بشری را باز کرد ، از طبیان بر همه حدود و حقوق سر بر می آورد و بتدریج طبیان و حاکمیت بر حقوق دیگران ، خوی ریشه دار و ثابت این طبقه میشود . از سوی دیگر خوی ذلت زدگی و خود باختگی چنان در طبقات محکوم با گذشت زمان رسوخ میکند که فطرت اصیل آزادی و استقلال بشری در آنها از حرکت باز می ماند تا آنجا که این طبقه ، محکومیت و فرمانبری خود ، و حاکمیت و فرمانروائی طبقه حاکم را ، حق طبیعی می پندارد . به مقیاس از میان رفتن احساس بحقوق طبیعی و فطری ، و ناتوانی و مقاومت نکردن در برابر طبقه حاکم و امتیاز جو ، حقوق بشری از اینگونه مردم یکی پس از دیگری سلب میشود تا یکسره ببردگی در می آیند و مانند کالاها و حیوانات مبادله و معامله میشوند ، در بردگی هم در حد کالا و حیوان باقی نمی ماند ، بلکه سلب حق توالد و تناسل و خوردن و خفتن و شکنجه دادن و کشتن بدون تقصیر و منظور انتقامی که درباره حیوانات روانیست نسبت بآنها روا میشود .

با توجه باین واقعیت که احتیاج بدلیل و برهان ندارد باز باین نتیجه میرسیم که با صدور اعلامیه های حقوقی بشر و تدوین قوانین و تغییر ظواهر و صور اجتماعی ، آن عدل و مساوات

و آزادی که خواست طبیعی و فطری انسانست تأمین نمیشود ، بلکه قوانین و اصول حاکم همراه تربیت و تعلیم صحیح و رشد دهنده لازم است . این طریق و روشی است که اسلام پیش گرفته و از همین طریق در آغاز طلوع خود بستمای طبقاتی را درهم شکست و بندگی انسانها را برای انسانها از میان برده و ریشه‌های بردگی را کنده یاسست کرده است .

باور کردن این ادعا برای کسانی که در باور کردن یا بازگو نمودن مطالب رائج و مشهور نظر عمیق ندارند بخصوص سرو صدای تبلیغاتی غرب گوششان را پر و چشمشان را خیره کرده مشکل است . اینگونه مردم سطحی و غرب زده ، در کتابها و نشریات غربی‌ها و مقلدین آنها میخوانند که منشأ آزادی بردگان انقلاب فرانسه و اعلامیه حقوق بشر و تصویبنامه آبراهام لینکلن و امثال اینها بوده . از سوی دیگر رواج بردگی در میان مسلمانان از صدر اول و بحثهای راجع به «عبد» و «دأمة» در کتب فقه اسلامی ، بگوششان رسیده در نتیجه قضاوت قطعی میکنند که اسلام بردگی را تثبیت ، و دیگران لغو کرده اند .

اگر این آقایان به منشأ و مبدء بردگی و محکومیت طبقاتی توجه کنند ، خوب خواهند فهمید که بردگی یا محکومیت طبقاتی چیزی نیست که با صدور اعلامیه و تصویبنامه و گذراندن قانون درهمه جا و همه شرایط و بهر صورت از میان برود ، چنانکه گفته شد علت اصلی آن تغییرات پیوسته‌ای است که در فکر و نسیات طبقات مختلف ریشه گرفته و اگر منشأ آن را عوامل تاریخی یا اقتصادی هم بدانیم ، باز با این نتیجه میرسیم که شرایط و عوامل باید تغییر کند . با توجه باین واقعیت بر میگردیم به اعلامیه‌ها

و تصویب نامه ها

در اعلامیه حقوق بشر که پس از پیروزی انقلاب فرانسه صادر شد، از ابطال و انقضاء بردگی نامی برده نشده^۱. آری بعد از تحولات صنعتی در قوانین خصوصی کشورهای صنعتی عنوان بردگی لغو شد، علت واقعی آنرا نمیتوان بیدار شدن احساس برآفت و خدمت بنوع تلقی کرد، زیرا تحولات صنعتی نظام ملکداری را پشت سر گذارد و سرمایه داری را پیش آورد. در این نظام اقتصادی احتیاج بکارگر و متخصصین فنی بیش از هر وسیله دیگر است. بردگانیکه کارگران کشاورزی برای مالکین و وسیله تشریفات اشراف بودند پس از این تحول، تحمل مخارج زندگی و نگهداری و خطر آنان بیش از بهره و منافعی بود که سابقاً از آنها گرفته میشد. بهره کارگر کارخانه به مراتب بیشتر از برده، و زحمت آن کمتر بود. مهم تر از این باز شدن راههای استعمار و استثمار ملل بود^۲ که با فرستادن چند گروه

۱- ولی در اعلامیه جهانی حقوق بشر که بتصویب سازمان

ملل متحد رسیده، ماده ۴ بردگی را انقضاء نموده

۲- انگلستان، که از سایر کشورهای اروپائی در انقضاء بردگی پیشقدمتر بود، برای تسلط کامل خود بر دریاهای و بنادر بهانه ای میجست تا کشتیهای دیگران را محدود و تحت نظارت قرار دهد. بهترین وسیله این بود که به بهانه جلوگیری از حمل بردگان که بسیار شایع بود، خرید و حمل و فروش برده را تحریم کند، وبا همین تحریم رفت و آمد کشتیها را با همدستی دوستان همکار خود تحت نظارت قرار داد و محدود نمود. و پس از آن در تسلط بر دریاهای بی رقیب گردید. این موضوع در تاریخ استعمار انگلستان مورد توجه و اهمیت است.

نظامی و سیاسی و خریدن چند تن از مردم بومی از سرمایه‌های انسانی و طبیعی آنان بهره‌مند میشدند. با این صورت بزرگ و وسیع برده‌گیری که ملت‌هایی را ببند کشند و اختیار جان و مال و هستی و منابع آنها را بدست گیرند، دیگر چه احتیاجی بنگهداری آن بردگی محدود و پر زحمت می‌ماند. (چنانکه مالکین، پس از آنکه کامیوندار شدند و راههای وسیع بدهاقتشان باز شد الاغها و یابوها را آزاد کردند که سرخود بچرند، آیا این آزادی حیوانات در اثر ترحم و دلسوزی مالکین است؟) این منشأ اصلی آزاد کردن بردگان پس از تحولات صنعتی است و پیش از آنهم ایستادگی بردگان بروی مالکین و انقلابهای دستجمعی آنان مالکین را بستوه آورده و اداره و نگهداری آنان دشوار و پر خرج شده بود، آیا اینگونه آزادی را می‌توان منتی بر بشر گذارد و آنرا بحساب طرفداری آزادی انسان بشمار آورد؟ اگر این نامش طرفداری آزادی و بشردوستی است، کشتارهای دستجمعی مردان و زنان و اطفال و سوزاندن شهرها و دهات ملل افریقا و آسیا بدست این انسانهای بزرگوار و بشردوست چه نام دارد؟ و اینها چه گناهی دارند؟ گناهشان جز این است که در سرزمین و خانه خود میخواهند آزاد بسر برند و مستقل باشند!

اما تصویرنامه لینکلن ققیده در سال ۱۸۶۳، که نخست با جنگهای خونین و سپس مقاومت برده داران و تاجار برده فروش و متعصبین امتیازات نژادی مواجه شد و در آخر هم جان خود را در این راه داد، با همه احترام و ارزشی که شخص و عمل او از نظر انساندوستی دارد، چه اثری کرد؟ خرید و فروش

انسانها در امریکا باطل یا متوقف شد ، و بسیاری از برده‌هائی که هنوز فکرشان آماده آزادی نبود و وسیلهٔ معاش نداشتند و بیچاره شدند ، پس از آزادی خود درخواست برگشت بردگی کردند . ولی با همه این مشکلات خرید و فروش انسان ممنوع گردید .

اگر منقور و غیر انسانی بودن بردگی در این است که انسان در معرض معامله واقع می‌شود ، اینکار انجام گرفت و معاملهٔ انسان ممنوع شد ، در محکوم بودن بردگی برای آنست که در اثر آن حقوق انسانی پایمال می‌شود ، باید متوجه بود که خرید و فروش انسان جزئی از حقوق پایمال شده انسانهاست آیا حق حیات ، مالکیت ، اختیار کار و همسر ، مسکن ، تربیت ، انتخاب وکیل دعاوی ، انتخاب نماینده و تصدی مشاغل دولتی کمتری اهمیت‌تر از مالکیت انسان بر خود می‌باشد . اگر انسانی را مخیر سازند که با نداشتن حق مالکیت بر خود ، دارای همه این حقوق باشد ، یا حق مالکیت بر خود داشته باشد ولی این حقوق از وی سلب شود ، کدام یک از ایندورا اختیار میکند ؟ پس از صدور فرمان آزادی بردگان در امریکا قریب یکقرن است که سیاهان هیچگونه حق آزادی و زندگی در سرزمین مترقی و متمدن امریکاندارند و فقط گناهشان این است که رنگ پوست آنها سیاه است^۱ .

۱ - این خبر نمونه حق حیات و آزادی سیاهپوستان است :
رورنامه اطلاعات ۱۶ شهریور ۴۳ - مطابق ۶ سپتامبر ۱۹۶۴ - (یکقرن پس از فرمان آزادی بردگان)؛ رئیس سازمان کوکلو کس کلان گفت ،

اگر غلام و کنیزی در خانه آقا و مالک خود بسر برد و زندگی و معیشت وی بمعهده مالک باشد و بتواند ازدواج کند و جانش در امان باشد آزادتر است یا کسی که نامش آزادورنگش سیاه است ولی بگناه اینکه از کوچه و محل سفید پوستان راه رفته، بدنش را در مقابل چشم پلیس و در کشور حکومت قانون با چاقو و سیخ پاره پاره کنند ! ممکن است غرب زدگان این را هم از لوازم تمدن و آزادی بدانند !!

کندی ققید هم خواست به پیروی از لینکلن برای تأمین جان و حقوق سیاهان قانونی از کنگره بگذراند و جانش را بر سر آن باخت اولی آیا تصویب این قانون ضمانت اجرایی دارد؟

نباید در حسن نیت این مردان آزادمش سوءظن داشت، ولی با همه قدرتی که این زمامداران با اتکاء به مردم و آراء عمومی دارند آیا با آزادی کامل می اندیشند و طرح میدهند و عمل میکنند و دستجات و گروهها و سرمایه داران و کارتلها در آنها نفوذ ندارند؟

کشتن سیاهان آزاد است ! آنلانتا - رئیس سازمان کوکلوکس کلان که شدیداً مخالف تساوی حقوق سیاه و سفید است طی نطقی که در برابر ششصد تن از اعضاء این سازمان ایراد کرد، گفت : هرگز نباید يك سفید پوست بیخاطر کشتن يك سیاه پوست کشیف محکوم گردد . وی افزود : سیاهانی که در جنوب که قلمرو سفید پوستان است قدم بگذارند باید بقتل برسند . وی به تبریته سه تن سفید پوست که اخیراً يك مسلم سیاه پوست را بقتل رسانده بودند اشاره کرد و گفت : سفید پوستان در کشتن سیاه پوستان آزادند .

انسان از خود میبرد که مقارن با تصویب حقوق سیاهان
و پیش از آن امریکا به اصطلاح یکسره از انزوا بیرون آمد و
به برده گیری بین المللی و دنیائی پرداخت ، با این قرائن نکند
که این آقایان هم روش آزادمشی آقایان اروپا را پس از قرن
هیجده و تحولات صنعتی پیش گرفته باشند ؟ مگر نه این بود که
اروپا مقارن با برده گیری بین المللی از بردگی داخلی چشم
پوشید و آنرا الفاء کرد ، زیرا دیگر احتیاج بآن نداشت و
نگهداری آنها هم صرفه نداشت ، و باید نیروهای داخلی آنها
قوی و پیوسته گردد و یکسره بخارج مررها ، برای استعمار و
برده گرفتن ملت ها متوجه شود . امریکا با دعوی آزادمشی آیا
همان راه و روش را در این قرن و بصورت زنده تر نمی پیماید ؟
آیا با پول ، فرومایگان را برای تسلط بر جان و مال مردم
نمی خرد ؟ و با قدرت و سلاحی که دارد بر ملت ها نمی تازد ؟ آیا
ملل آسیا و افریقا جز این گناهی دارند که میگویند در خانه
خود و برای اختیار زندگی و سرنوشت خود باید آزاد باشیم ؟
در جواب این خواست انسانی باید با آتش و خون و شکنجه و کشتار
دستجمعی بر سر آنها تاخت ؟ برای این اعمال چه توجیه انسانی که
عقل و آزادمشی پسندد دارند ؟

اینها وهم پیمانهای غریبشان وارثین و خلفای پایه گذاران
اعلامیه حقوق بشر و ابراهام لینکلن و کندی هستند ؟ غرب زدگان
خود باخته چه بجاست که با چشم باز مناظر جنایات و حقکشی
و سلب کمترین آزادی که در صفحات زمین پهناور و تاریخ ثبت و
مشهود است بنگرند بطرز معامله با سیاهان امریکا و افریقا را در صفحات
روزنامه ها و امواج هوا بخوانند و بشنوند و سیاهانی که بگناه وارد شدن

بهتل یا مدرسه یا کوچه سفیدپوستان زیر دست و پا افتاده و بد نشان
 باره باره و استخوانهایشان درهم کوفته شده ، و تابلوهائی که
 بالای همان هتلهای امریکا در آن نوشته شده «ورود سگ و سیاه
 ممنوع است» ببینند و نظری هم بقریب چهارده قرن پیش در
 متن جزیره العرب بر گردانند و بنگرند که اسلام در همان سالهای
 نخست غلام حبشی «بلال» را بعالمترین و با احترام ترین مقام
 اجتماعی آن روز که گفتن اذان بود رساند ؛ این مقام در حقیقت
 مقام فرمانده اجتماع و صف مسلمانان بود . پیمبر (ص)
 فرماندهی سپاهیان را که در آن سران عرب و مهاجر و انصار
 بودند بهزید و سپس بفرزند جوان وی اسامه که غلام و فلامزاده
 بودند واگذار کرد ، و فرمود : «اگر غلام حبشی فرمانده و امیر
 شما شود تا قانون خدا را اجرا میکند باید از وی اطاعت کنید»
 عمر خلیفه دوم هنگام وفات چون درباره خلافت نظر میداد و
 بنظر خود ، يك ثقیفستان این مقام را از نظر میگذراند و
 نام میبرد گفت : «اگر سالم غلام این خلیفه زنده بود او را
 بخلافت میگزیدم!» و از این جهت مورد اعتراض کسی واقع نشده
 (گرچه اینگونه وصایت از نظر عموم مسلمانان نادرست است)
 بیشتر مقربین و نزدیکان امیر المؤمنین علی (ع) از غلامان و موالی
 (غلام آزاد شده) مانند شیخ تمار بودند .

این چند نمونه مختصر از موقعیت غلامان را در تاریخ
 روشن صدر اسلام هند کسر شدیم تنها صفحه بردگی اسلام و
 صفحه آزادی بردگان در قرن ترقی بشری پهلوی هم گذارده شود!
 اکنون بر میگردیم بملاح و نظر نهائی اسلام راجع ببردگی . آیا آنرا
 لغو یا تثبیت کرده ، یا بوسع عادی واگذارده ؟

این مطلب همچنانکه در نظر بیگانگان از اسلام و اصول آن تاریک است ، در نظر بیشتر مسلمانان نیز روشن نیست زیرا مراجع بآن در گذشته چندان بحث نشده و مدتها است که از مسائل مورد ابتلاء خارج شده ، و آنچه در کتب فقهی آمده مسائل فرعی بوده نه اصل یا اصول کلی آن . در اینجا هم بحث در باره بردگی دنباله و فرع اصول مالکیت و نتایج طبقاتی آنست ، از اینجهت بییان کلیات و اصول آن میپردازیم تا اساسی شود برای بحث مستقل و منفصل . برای روشن شدن نظر اسلام در باره بردگی (یا مالکیت انسان) چند مطلب را باید متوجه بود :

۱ - منشأ بردگی هر چه باشد ، این مطلب مسلم است که بردگی (مالکیت انسان) ریشه عمیق و وسیع تاریخی دارد چنانکه زمان و مکان تاریخی آنرا هیچ مورخ و محقق تاریخی حتی با قرائن و شواهد نتوانسته تعیین کند ؛ احاله کردن آن یکدوره خاص اجتماعی و اقتصادی ، حدسی بیش نیست و احاله بمجهول است .

۲ - بردگی قرنهای پیش از ظهور اسلام و همزمان با اسلام و قرنهای پس از آن در نظر هیچیک از ملل دنیا محکوم و منفور نبوده بلکه از امور عادی و طبیعی بشمار می آمد ، حتی متفکرین و صاحبین بزرگ بشری تا همین چند قرن اخیر با آن مخالفت نکرده اند ، و آنچه توصیه کرده اند یا بصورت قانون در آورده اند در باره رفتار و حقوق بردگان بوده . افلاطون آنرا از ضرورت های اجتماعی ، و ارسطو امر طبیعی دانسته . در رم قدیم که مرکز افکار آزاد و قوانین حقوقی مرقی و طرفداران تساوی حقوق بود بردگی عادی بلکه مستهجن شمرده میشد و ریشه ثابت داشت تا

آنجا که تاریخ نشان میدهد در این قرون متوالی ، نظر و
نانون مشخص و مؤثری در هیچ جا برای آزادی بردگان دیده
نمیشود .

۳ - منشأ برده گیری ، چه خوی برتری جوئی بشر ، یا
عوامل اقتصادی و برای افزایش تولید و ثروت باشد ، این منشأ
بمحرکها خود بخود افراد گروهی را آقا و مالک ، و افراد
گروههای دیگر را مملوک و برده نمیکند ، این محرکها آنگاه
که با قدرت ذهنی و بدنی و اجتماعی همراه شد میتواند از مردمی
سلب آزادی کند و به ملکیتشان درآورد ، و در مقابل ، آنها که
ببردگی درمی آیند باید ناتوانتر باشند و قدرت دفاع و مقاومت
نداشته باشند . بردگی کشیده شدگان در آغاز بردگی ، چون
احساس بیستنی و سلب آزادی دارند باید ناراضی باشند ولی بتدریج
این احساس و عاطفه در آنها خاموش میشود و بردگی برای آنها
امر طبیعی میگردد ، چنانکه برای نوکرما بان و پیشخدمتان و
غلامان بظاهر آزاد ، فرماندهی و آقائی آقایان ، و فرمانبری
و غلامی خود ، با گذشت زمان خوی طبیعی وعادی میشود تا آنجا
که بچه های آقای خود را ، از خود و بچه های خود ذاتاً برتر
میدانند .

گاهی خوی حقارت و ذلت زدگی با آنجا میرسد که خود و
آنها را دو نوع متمایز میپندارند . با اینگونه تغییر احساسات
عواطف چنانکه پیش از این اشاره شد عموم بردگان ، بردگی
را برای خود طبیعی وعادی میدیدند و بانراضی بودند . اگر
در خلال تاریخ گذشته در بعضی سرزمین ها قیام بردگان را مینگریم
علت و محرك اصلی آن شکنجه ها و کشتارها و محرومیت هایی بوده

که از مظاهر طغیان و ستمگری بشر است نه تنها اصل بردگی. و در يك یادوقیام تاریخی بردگان، پس از شکست، بند بندگی آنان محکم تر شده است!

۴ - چون بردگان مالك خود و عمل خود نبودند و فقط دارای خوی فرمانبری بودند و راه فرا گرفتن هنر و پیشه عموماً برویشان بسته و اولادشان نیز از آن دیگران بود، هیچ وسیله‌ای برای زندگی نداشتند، و اگر آزاد میشدند یا باید نابود شوند یا دوباره پیردگی برگردند.

۵ - کالای برده مانند دیگر کالاها نبود که در کشورها و سرزمین‌های مخصوصی تولید شود. و در همانجا یا جاهای دیگری که آن کالا تولید نمیشد مصرف یا صادر شود، این کالا در همه جا بوسیله جنك یا عوامل دیگر بدست می‌آمد و در همه جا برای اشراف و ملاکین و دیگر طبقات ممتاز مصرف میشد و معمولاً برده‌هایی که از يك سرزمین گرفته میشد باید در جاهای دیگر بفروش رسد،

۱ - مهمترین قیام بردگان در تاریخ ۷۳ قبل از میلاد در جنوب ایتالیا (جزیره سیسیل) بوسیله «سپارتکوس» پیش آمد؛ علت این قیام رفتار اشراف رم با آنها بود که یکی از این رفتار بکشتی واداشتن بردگان و رزیده در روزهای جشن عمومی بوده. در این نوع کشتی بردگان، هر يك از آنها که بیروز میشد باید حریف خود را در مقابل چشم تماشاچیان و برای تفریح آنها بکشد. سپارتکوس جمعی از بردگان رم و شمال آفریقا را بدور خود جمع کرد و قیام نمود و چندین بار رم را شکست داد و بالاخره بر اثر اختلاف شکست خوردند و عده بسیاری کشته شدند و تنها شش هزار تن از آنها را در جاده‌ها بدار آویختند.

از این رو یکنوع تجارت عمومی و بین المللی بود و در همه جا تجارت و دلال ها و شرکته ها با وسائل مجهز از قبیل کشتی و کاروانها و متخصصین وجود داشت ، و برده گیران با هم همکاری و مبادله داشتند و در میان قبائل و سرحداتی که در معرض جنگها بود پیوسته اجتماع و رفت و آمد میکردند تا اسیران جنگی را که نگهداری آنها برای جنگجویان دشوار بود با قیمت های مناسب بخرند و با طراف حمل کنند ، با این تعمیم و پیوستگی ، ممنوع شدن خرید و فروش یا تحریم قانونی آن در یک یا چند کشور با نبودن حدود بند سرحدی و ممنوع نبودن در سایر کشورها ، اثری نداشت و برای همیشه قابل اجراء نبود .

با توجه و درك صحیح این مطالب و دیگر شرائط تاریخی و نفسانی و اقتصادی ، آیا هیچ پیمبر عالیقدر و مصلح ناسفذا الحکمی میتواندست بردگی را در یک کشور و یا همه جا با یک حکم و قانون از میان ببرد؟ پیش از اسلام در دنیا انسانی خیر خواه تر و با نفوذ تر از حضرت مسیح (ع) نیامده و مسلماً روح و فکر و راه و روش و گفتار او مخالف با بردگی بوده ، آیا پیروان مؤمن او در کشورهای مسیحی توانستند وضع بردگی را از میان بردارند یا تغییر دهند؟ در قرون وسطی که کنائس دارای چنان قدرت بیمانند و بی مانع بودند با آنکه بیشتر سران مسیحیت و ترسایان با بردگی مخالف بودند ، مخالفت آنها بجائی نرسید ، سپس آنها خود دارای غلامان و کنیزان شدند ، تا آنجا که دعوت و نصیحت ببردگان برای فرمانبری از مالکین ، آقایان ، جزء مواعظ پیشوایان مسیحی شد . در یکی از کراساهای فرانسه چنین گفته میشود :

و خداوند چنین خواسته که در میان مردم گروعی آقا و

اسلام و مالکیت

گروهی بنده باشند تا آقایان خداوند را تقدیس کنند و بوی مهر
ورزند و پندگان آقایان را تقدیس کنند، تا همه رستگار گردند^۱،
بهر حال با آنکه در روح تعالیم مسیح یقین با بردگی سازگار نبود،
تاریخ نشان میدهد که بعد از ظهور مسیحیت در رم و در اروپا بردگی
رایج تر و گرمتر از بیشتر کشورها بود. در قرن ۱۴ و ۱۵،
جنوب فرانسه بازار گرمی برای تجار و دلالتان برده فروش بود،
چهار یا پنج جوان و زیبا در مقابل مقداری شکر و آرد فروخته
میشد و در بازار اروپا بردگان دو نوع بودند؛ برده خالص که حق
ازدواج و داشتن اولاد نداشتند. برده تابع که چنین حقی
داشتند ولی مالک حق داشت زن و بچه‌های او را بفروشد یا هدیه
دهد.

اسلام برای است کردن ریشه‌های عمیق بردگی
و محو آن چه راهی میتواند پیش گیرد؟

این پرسش از کسان است که بمحیط خصوصی ظهور اسلام و
عمومی جهان آن روز آشنا هستند و درست می‌اندیشند. بجا است
که اینگونه مردم اگر در این باره نظر یا اعتراضی دارند پیش
خود بیانندیشند و پیش از آنکه بیان روش اسلام بپردازیم جوابی
آماده کنند؛ یک راه ساده و مختصر این بود که اسلام بایک قانون
و حکم صریح بردگی را تحریم و الفاء میکرد. این راه با آن
شرایط و اوضاع نه اینکه قابل اجراء نبود بلکه مفاسد و آثاری

۱- در رساله‌های بولس و بطرس، صریح بهمین مضمون
بفلامان و کنیزان توصیه یا امر شده. در سفر خروج تورات باب ۲۱،
قوانین و دستوراتی در باره گرفتن و چگونگی نگهداری بردگان
آمده.

هم در بر داشت که خود مانع الفاء طبیعی و تدریجی میشد . سرپیچی برده داران و سرگردانی بردگان خود مشکلی میکردید که مانع پیشرفت اصول دعوت اسلام بود ، و همینکه در آغاز دعوت چنین حکمی اجراء نمیشد پایه آن سست میشد و متروک می ماند ، و این خود سندی برای توجیه آیندگان میشد که چون در حیات کوتاه شارع عملی نشده باید نسخ شده باشد . چند سال زندگی حضرت رسول اکرم برای ابلاغ رسالت با آنهمه مخالفت ها و مقاومت های عرب ، تنها متوجه رساندن و تعمیم اصول دعوت و احکام اسلام و تحکیم پایه های تحول فکری و اخلاقی و اجتماعی برای همیشه و همه جا بود که همه شئون حیاتی را در بر میگرفت . بیان و اجراء تدریجی بعضی احکامی که زمینه پذیرش و اجراء دفعی ندارد یا موانعی در پیش دارد ، روش تشریع اسلامی و هر قانون اصلاحی مخالف با محیط و امیال است . چنانکه حکم قطعی تحریم شراب و ربا و وجوب روزه و جهاد بتدریج و با آماده شدن مسلمانان بیلین شد . رسم بردگی و ریشه و دامنه آن بیش از ربا و شراب بود و برای الفاء آن زمانی بیشتر از عمر طبیعی شارع عالیقدر میبایست . آیا چون در زمان اول و با حکم صریح و دفعی ، بردگی از میان نمیرفت ، اسلام میبایست از نظر دادن در باره آن چشم پپوشد و حکم آن را بزمان و پیشرفت تاریخ واگذارد ؟ اگر پذیرفته باشیم که آئین اسلام ناظر بزمان و مکان خاص نیست و برای همیشه و همه جا است . و در آنچه مؤثر و مربوط بسر نوشت و سعادت و خیر انسانست نظر دارد و رسالت اسلام رحمت برای جهانیان است : «و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین» ، راجع ببردگی که نمونه کامل بیدادگری و تجاوز بخدود انسان است نمیتواند

اسلام بی نظر باشد یا آنرا تأیید و تثبیت نماید.

اکنون بنگریم که اسلام برای ریشه کن کردن و محو اصول بردگی چه طریقی پیش گرفته ؟ طریقی خاص اسلام در این باره مبتنی بر سه اصل است :

الف) محو کلیه امتیازات: بردگی از مظاهر امتیازات و اختلافات حقوقی و نژادی است. درباره محو امتیازات طبقات چنانکه بتفصیل بیان شد، نخست در دعوت و اعلامهای قرآن، بشر را یکسان مورد خطاب قرار داده و همه را بحقوق انسانی خود و دیگران دعوت و مکلف نموده تا اندیشه های امتیازاتی از ذهنها و افکار برود و برتری جویان خود را مانند دیگران بشناسند و محکومین و محرومین، بحقوق انسانی خود پی ببرند و خود را از تن دادن بمحکومیت دیگران برتر آرند. سپس احکام و قوانینی تشریع کرده که برای همه است و همه در برابر آن یکسانند و اختلاف در تکلیف تنها بر اساس اختلاف در رشد جسمی و عقلی میباشد.

خطابه های قرآن آنجا که راجع بدعوت عمومی بحقوق انسانی است به «یا ایها الناس» آغاز گردیده، مانند: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکروا نثی...» و «یا ایها الناس اعبدا ربکم الذی خلقکم» این گونه خطابه ها برای توجه بحقوق و تکالیف انسانی است، نامه به چنین حقوقی پی برند و رنگ و نژاد و ثروت و قدرت را وسیله برتری و نادیده گرفتن این حقوق نگردانند، و همه خود را بنده خدا بشناسند و بند بندگی غیر او را از گردن خود بردارند آیات توحیدی قرآن و دعوت توحیدی اسلام، دعوت با آزادی و بقیام علییه هر نوع شرک و بندگی غیر خداست. و آنجا که راجع بتکالیف خاص

مؤمنان ، یا مردان ، یا زنان خاص است ، خطاب با همین عنوانها آمده . هیچ خطاب حقوقی و تنبیهی بعنوان طبقه خاصی نیامده . بنا بر این هیچ عنوانی را غیر از اینها برسمیت نشناخته و اختلاف تکالیف و حقوق بر حسب اختلاف اینگونه عناوین و اوصاف است .

ب) بستن راههای برده گیری ، راههای اصلی برده گیری ، جنگهای غارتگری و کشورگشائی و اسیر گیری ، پس از آن اختلاف رنگ و نژاد ، سپس قوانین و سنن خاص بوده . در جنگها اسیرانی که بدست می آمدند معمولاً اگر جوان و تندرست و کارآمد بودند ببردگی درمی آمدند و آنها را که ناتوان و پیر بودند میکشیدند . در هر جا و در هر زمان که بازار خرید و فروش برده و برده گیری رایج بوده منظور از جنگها و یرشها اسیر گرفتن و به بردگی درآوردن بوده . اگر جنگی پیش نمی آمد ، افراد ورزیده و کارآزموده به شبیخون زدن و دزدیدن مردم غافل و بی پناه میپرداختند . نژاد سیاه یا سرخ چون در بیشتر کشورها و در نظر نژادهای دیگر پست بودند ، بطور طبیعی برده شناخته میشدند . در بعضی کشورها (مانند روم) مدیونهاییکه از اداء دین خود عاجز میشدند قانوناً ببردگی درمی آمدند و اگر دین سنگین بود زن و بچه آنها نیز برده طلبکار میشدند^۱ کارگران کشاورزی که کار خود را انجام نمیدادند یا تمر می کردند ، اربابان حق داشتند که آنها را برده خود سازند . در قرون وسطی مالکین اروپا گاهی املاک خود را با کارگران میفروختند .

۱- این قانون رسمی روم بود ؛ بنا بر این قانون چون اکثریت مردم همیشه مدیون اشراف و ثروتمندان بودند راه ببردگی کشیده شدن آنان برای اولیت همیشه باز بود .

اینها طرق رایج و معمول یا قانونی برد، گیری و بملکیت در آوردن انسانها بوده . هیچکس نمیتواند ادعا کند که اسلام این طرق را تجویز کرده یا امضاء نموده ، زیرا همه اینها برخلاف اصول و احکام اسلام است .

برده گیری از اسیران جنگی در احکام اسلام و میان مسلمانان در خلال صفحات کتب فقه مفصل اسلامی و جنگهای پر دامنه مسلمانان به چشم می آید ، و همین موجب خرد شده گیری بهانه جویان شده . از این رو ناچار باید نظری عابریانه به اصول و قوانین جنگهای اسلامی برگردانیم تا نظرات آنها و صحیح و ناصحیح بودن عمل مسلمانان در بعضی جنگها را دریابیم .

آیا اسلام میتواند از جنگ چشم‌پوشد و در باره آن بی نظر نباشد ؟

جنگ بهر صورت ، از سنن جاری تاریخ زندگی انسان است و در غریزه خشم و سرکشی انسان ریشه دارد ؛ بنابراین اگر در مسیر هدف بالاتر و حدود انسانی محدود نگردد ، در مسیر امتیاز جوئی و غارتگری و تجاوز به حدود و حقوق و اموال مردم به پیش میرود . آیا اسلام که درباره کوچکترین و کمترین اعمال فرد نظر و حکم دارد ، نباید درباره محو جنگ یا تغییر هدف و تعیین حدود آن نظر تشریعی داشته باشد ؟ اگر محو جنگ بهر صورت و برای همیشه و در وضع گذشته و فعلی ممکن نباشد ، ناچار باید هدف و حدود آن برای امحاء تدریجی تغییر کند . اگر پذیرفتیم که اسلام چنین تغییری داده ناچار باید بدست مسلمانان آشنا و مؤمن باین حدود و شرائط اجراء گردد .

اگر اسلام مانند مسیحیت و مکتب‌های اخلاقی و عرفانی، فقط دعوت اخلاقی داشت و پیغمبر و اولیاء اسلام تنها معلمین اخلاق بشر بودند، شاید جا داشت که گفته شود اسلام نباید فرمان بجنگ دهد (گرچه مسیحیت هم با آنکه فقط آئین تعلیم ایمان و اخلاق است، همینکه قدرت یافت بشمشیر یا شمشیرداران تکیه زد). آیا با آنکه اسلام دارای نظریه و احکامی برای تحول فکری و تأسیس نظام اجتماعی است میتواند تنها بدعوت اکتفا کند و ناظر به اوضاع منحط عمومی و ستمگریها باشد؟ اگر داعیان اسلام بدعوت اکتفا میکردند آیا باور کردند که مستبدین و طبقات حاکمه و بهره‌گیر که بر همه جا و همه چیز سلطه داشتند متعرض آن نشوند و جلو این دعوت را باز گذارند؟ با این حساب کوتاه و روشن آیا نباید اسلام کرد که اگر اسلام حکم و قانونی برای جنگ نداشت، آئین محدود و ناقص و نارسا بود؟ اصول حدود و قوانین جهاد اسلامی بر حسب نصوص قرآن و سیره رسول اکرم و معصومین از این قرار است:

۱ - تجدید فکرو نیت، جهاد از باب عبادت است و باید به قصد قربت انجام گیرد. اگر قصد قربت نباشد محرم و ممنوع است. این نیت همانطور که محرك اول است در ادامه جنگ نیز استمرار دارد. از این جهت در اصطلاح قرآن جهاد و قتال مقید به «فی سبیل الله» است. سبیل خدا همان تعبد و فرمانبری است که راه خیر و صلاح و رحمت برای عموم میباشند.

۲ - تحدید جنگ، نخست با کسانی که متعرض و مهاجمند «و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم»، پس از آن با کسانی که موضع گرفته و آماده شده‌اند «و اقاتلوهم حیث یقتضوهم»، پس با

کسانی که فتنه و آشوب برمی انگیزند و خلق را منحرف می کنند و محدود و حقوق تجاوز می کنند « و قاتلوهم حتی لا تکلون فتنه » در نهایت برای استقرار قانون و حکومت خدا « و یكون الدین لله ».

۳ - از این حدود هیچ فرد و جنگجوی مسلمان نباید تجاوز کند « ولا تعدوا ان الله لایحب المعتدین » و اگر مهاجمین یا مائنین پیشرفت دعوت از فتنه و تعرض و مقاومت باز ایستادند دیگر نباید متعرض آنها شوند « فان انتهوا فان الله غفور رحیم ، فان انتهوا فلا عدوان الا علی الظالمین »

۴ - در محیطها و زمانهای امن و صلح کمترین تجاوز و جنگ ممنوع است تا شاید دشمنان و محاربین بقیام و فرا گرفتن دعوت گرایند ، در حدود مسجد الحرام « ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام » و در ماههای حرام مگر دشمن نقض حدود و قراردادها کند « الشهر الحرام بالشهر الحرام و الحرمات قصاص »^۱.

جنگها و فرمانهای رسول اکرم (ص) تحت فرمان و تحدید همین دستورات قرآنی بود ، و گاهی که مسلمانان در گیر اکبر و گرمی و شور جنگ اندکی از این حدود تجاوز میکردند و متعرض غیر جنگجویان میشدند سخت مورد مؤاخذه واقع میگشتند ؛ چنانکه در تاریخ ، جزء جزء آن بوضوح مسطور است و بر اساس همین حدود و احکام باب جهاد فقه اسلامی تدوین شده . شرط نخستین جنگهای تعرضی در فقه پس از رسول اکرم باید با فرماندهی امام معصوم یا عادل ، یا نایب او باشد

۱ - بسوره بقره از آیه ۱۹۰ تا ۱۹۴ و دیگر آیات جهادی قرآن ، مراجعه شود.

که از هوای وهوس مصون است و جنگ را در حدود این احکام پیش میبرد و از هدف جهاد منحرف نمیکردد.

فرمان جنگ آنگاه صادر میشود که دشمن جنگجویه اسلام و اصول آن دعوت شده و از آن سر باز زده باشد. کتابی (یهودیه مسیحی، زردشتی) اگر از پذیرفتن اسلام سر باز زد مختیر میشود، بین پذیرفتن شرائط ذمه و جنگ. اگر پس از دعوت و بیان، اسلام را پذیرفتند برادر مسلمان میشوند، و اگر شرائط ذمه را پذیرفتند که متعرض جان و ناموس مسلمانان نشوند و برای دشمنان و علیه مسلمانان جاسوسی و دسیسه نکنند و هتک حرمت و محرمات ننمایند، و بدادن «جزیه» که بر حسب صلاح عمومی و امکانات جزیه دهندگان تعیین میشود، تن دهند از همه حقوق اجتماعی اسلام و امنیت برخوردارند و بیش از نظام پیشین خود در اندیشه و اختیار مذهب و طرق زندگی آزاد میگردند و بار سنگین تحمیلات طبقاتی از آنان برداشته میشود و آزادانه میتوانند در اصول و فروع اسلام بیان دهند. ۱.

این اعلام و بیان دعوت، پیش از روبرو شدن مسلمانان با هر ملتی و اقدام به جنگ با آنها، از طرف امام و زمامدار بطور

۱- در هیچ يك از جنگهای اولی اسلام که سرپرستی و فرماندهی رسول اکرم (ص) اداره میشد و پایان می یافت، اسیران ببردگی گرفته نشده اند. در جنگ بدر و حنین (هوازن) و فتح مکه، و فتح طائف که عده بسیاری از مشرکین عرب بنست مسلمانان اسیر شدند، بیشتر آنان بدون فدیة آزاد گردیدند، و بعضی از سران مشرکین که محرک جنگها بودند و ثروت داشتند با دادن فدیة آزاد شدند.

وضوح باید ابلاغ شود . و پیش از آن رسول اکرم (ص) در سال ششم یا هفتم هجری که هنوز مکه فتح نشده بود و مسلمانان دچار زدوخورد و تهاجم مشرکین عرب بودند و قدرت پیشرفت بسوی سرحدات جزیره العزب و خارج آنرا نداشتند - پس از آنکه اصول اسلام و دعوت بآن بمرب و مردم حجاز ابلاغ شد، بصورت ابلاغیه‌ای بهمه زمامداران و سلاطین و سران مذهبی اطراف اعلام نمود.

در پایان نامه ابلاغیه آنحضرت به کسری (شاهنشاه ایران) پس از بیان اصل توحید و رسالت عمومی ، این عبارت آمده :
 اسلم تسلّم فان ابیت فملیک اثم الاکارین (المجوس) . - اسلام گزین تا سالم بمانی اگر سرپیچی کردی ، گناه کشاورزان و کارگران (یا گجران) بگردن تو است . در ذیل نامه به مقوقس (پادشاه مصر) چنین آمده : « فان تولیت فانما علیک اثم القبط » اگر روی گرداندی گناه قبط (توده مردم مصر) بگردن تو است . در ذیل نامه بقیصر این عبارت آمده : « فان تولیت فانما علیک اثم الیریسیین » - اگر رو گرداندی بدان که گناه یریسیین (کارگران ، رنجبران ، محرومین به بردگی در آمده) بگردن تو است ^۱.

۱ - یریسیین : ظاهراً این است که واژه روسی است . استاد محمدابوزهره در کتاب « العلاقات الدولیه فی الاسلام » - رعایا ، کشاورزان ، کارگران - ترجمه کرده ، ابو عبید ، در کتاب « الاموال » به خدمتگذار و مملوک ، معنا کرده . در تلفظ این کلمه اختلاف است ، (یریسیین ، اریسیین ، اریسین) رجوع شود بکتاب « مکاتیب الرسول » تألیف فاضل مصطفی آلای علی احمدی .

چنانکه پیش از این بیان شد ، در پایان نامه‌هایی که برای
سران مسیحیت ارسال شده آیه: «یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه...»
را بآنها ابلاغ نموده .

چنانکه در این سند معتبر تاریخی ملاحظه می شود، پیش از
اقدام و آمادگی مسلمانان به جنگهای تعرضی ، اصول دعوت
عمومی اسلام را (توحید، حاکمیت قانون خدا ، صلح و سلامت
(همزیستی مسالمت آمیز) ، آزادی کشاورزان و محرومین و توده
مردم ، الغاء عبودیت و ربوبیت و ارباب گرفتن غیر خدا) رسول
اکرم ابلاغ نموده .

پس از این دعوت و ابلاغ عمومی ، و ابلاغهای خصوصی
که در هر برخورد و مواجهه باید اعلام شود ، اگر دشمنان حق
و صلاح خلق که حکام و طبقات ممتازه اند ، سرسختی کردند و
تسلیم بحق نشدند و از بستن پیمان صلح رود گردانند: مسلمانان
جز جنگ تکلیف دیگری ندارند . اگر پس از درگیر شدن جنگ
و پیش از پایان آن ، طرف پیشنهاد صلح کرد مسلمانان و والی
اسلامی بمقتضای آیه «وان جنحواللسلم فاجنح لها و توکل علی الله»^۱.

۱- «آیه ۶۱ سوره انفال» - اگر به سلم روی آوردند، تو هم
بآن روی آر و بخدا توکل کن ۱»

بستن عهد، و فرمان ترك جنگ عمومی و وظیفه امام است، ولی آحاد
مسلمانان (از مرد و زن و آزاد و برده) که دارای شرایط اولیه تکلیف باشند
هر يك حق دارند، با بیش از یک نفر از افراد دشمن پیمان عدم تعرض ببندند
و بآنها امان دهند، این پیمان برای آحاد مسلمانان حتی امام محترم و

بر حسب مصلحت و امنیت از دمیسه و فریب دشمن ، این پیشنهاد را می پذیرد . در هر حال مسلمانان نمیتوانند و نباید تسلیم شوند . پس از شروع جنگ باید پایداری کنند که یا دشمن از پای درآید یا کشته شوند . در موارد استثنائی میتوانند فقط برای موضع گرفتن و تجدید قوا عقب نشینی کنند . چون دشمن از پای در آمد و اسیرانی بدست مسلمانان افتاد ، با آنها چگونه باید رفتار شود؟ قرآن صریحاً حکم رفتار با اسیران را چنین بیان میکند « حتی اذا ائختموهم فشدوا الوثاق ، فاما من بعد واما فداء » - آیه ۵ - سوره محمد - تا چون آنها را یکسره از پای درآوردید ، محکم کنید و ببندید بندها را پس از آن یا منت گذاردن است ، یا فدا دادن .

این آیه با صراحت بعد از دستور گرفتن و بستن اسیران ، امام و فرمانده را مخیر کرده بین اینکه بر اسیران منت نهد و آنها را رایگان آزاد کند ، یا پس از گرفتن فدیسه آزادشان سازد (فدیسه ، مقدار مالی است که بر حسب تراضی طرفین در برابر آزادی اسیر گرفته میشود . اگر دشمن از مسلمانان اسیر گرفته باشد مبادله اسیران هم فدیسه محسوب میشود) با آنکه ظاهر آیه حضر و تخیر بین آزادی و فدیسه است ، فقهاء مافرع دیگری بر اختیار امام افزوده اند « امام مخیر است بین منت گذاردن (آزادی بدون فدیسه) ، و فدیسه و پروردگی

واجب الرعایه است ، گرچه يك فرد مسلمان باده نفر از افراد طرفه مخصوصه ایمان بسته باشد . بعضی از فقهاء میگویند هر فرد مسلمان حق دارد باهل يك دعه كده یا قلمه امان دهد .

گرفتن. این حکم که در آیه نیامده و در ذیل فتوای فقهاء آمده استثنائی و بر حسب موارد خاص و اقتضای مصلحت است که تشخیص و اختیار آن فقط مربوط به امام میباشد؛ بدین ترتیب که اگر مصلحت عمومی یا سیاست جنگ در این نبود که اسیران کفار بدون فدیة یا با فدیة آزاد شوند، یا طرف درخواست که اسیران مسلمانان را در مقابل اسیرهای خود آزاد کند یا بر حسب روش معمول، مسلمانان اسیر را پیردگی گرفت، در این مورد قهراً اسیران جنگی کفار بصورت برده درمی آیند و جز این چاره دیگری نیست.^۱

اینگونه به بردگی در آمدن نتیجه قوانین اسلامی نیست بلکه نتیجه اراده و اختیار کسانی است که خود از آن استقبال

۱- زیرا در این صورت که مصلحت ایجاب کرده که اسیران بدست مسلمانان باشند، برای آنکه فرار نکنند و فتنه ای علیه مسلمانان بر نیکنیزند، یا باید آنها را ببند و زندان کشند یا بکلی در میان مسلمانان یا خانواده ها آنها را آزاد گذارند، ببند و زندان کشیدن آنان مخالف عدل و رحمت اسلامی است. آزاد گذاردن آنان در بین مسلمانان خلاف مصلحت است چون هیچ امنیتی از دسیسه و فرار آنها نیست، راه سوم اینست که بدون ملکیت در تحت نظارت افراد و خانواده های مسلمانان باشند، در این صورت خانواده ها هیچ الزامی به نگهداری و سرپرستی آنها ندارند، زیرا این الزام فرع تکلیف ناشی از علاقه خانوادگی یا مالکیت میباشد پس طریق منحصر همان ایجاد علاقه ملکیت میان اسیر و اشخاص با شرائط خاص است.

گرفته‌اند، زیرا پس از اعلام‌های عمومی و خصوصی اسلام، و باز بودن راه برای تفکر در صلاح خود، و با آنکه پیش از جنگ یاد در حین جنگ راه برای پذیرش اسلام یا درامان در آمدن و پیمان بستن بروی فرد فرد آنها باز بود، این ذلت‌زدگان دهنوت آزادی بخش اسلام را بهیچ صورت نپذیرفته‌اند و برای نئهداری حکومت‌ها و طبقات ممتاز که هر گونه حقی را از آنها سلب کرده بودند بمیدان جنگ آمده‌اند و آتش جنگ را بجان خود و بجان کسانی که دست کمک و آزادی و برادری بسوی آنها گشوده، افروخته‌اند و راه فدیة و آزادی را نیز بروی خود بسته‌اند. اکنون فرضاً در يك صورت استثنائی بیند بردگی درآمده‌اند. آیا پس از این بردگی، آنها بهمان صورت بردگان روم و بابل و کلدانند؟ خیر، فقط نام آنها برده است، مسلمانان حق کشتن و شکنجه دادن بآنها را ندارند.

خانواده‌های مسلمان که این برده در میان آنها بسر میبرد باید او را یکفرد از خود بدانند و مانند خود با او لباس بپوشانند، غذا بدهند و بکارهای دشوار آنها را نگمارند و بتعلیم و تربیت و رشد فکری و اخلاقی آنها پردازند و آنها را مانند اطفال و مردم فاقد رشد برای استقلال فکری و آزادی فکری آماده سازند، پس از همه اینها و پیش از آن درهای آزادی از هر سو بروی آنها باز است!

۳. یا پس از این هیچ منصف و صاحب نظری میتواند بگوید یا معتقد شود که برده گیری از هدف‌ها یا لوازم جنگ اسلامی است؟ مگر نه این است که هدف جنگ اسلامی آزادی فکری مردم جهان از شرک و بندگی غیر خدا، و آزادی حقوقی مردم از حاکمیت

مطلق افراد و طبقات است؟ اگر نگوئیم که آزادی بردگان، بصورت آزاد، و بردگان رسمی، از هدفهای جنگی اسلام میباشد، یقین از لوازم آن میباشد، زیرا بفرض اینکه امتیازات حقوقی و اقتصادی و مالکیت نامحدود اراضی منشا کلی و عمومی پیدایش بردگی است، و یکی از هدفهای جنگهای اسلامی از میان برداشتن همین امتیازات و حاکمیت قانون خداست، جنگهایی که برای رسیدن به هدفهای اسلامی است اگر یکباره نتواند این امتیازات و بردگی را از میان ببرد، راهها و مقدمات آزادی محکومین و بردگان را باز میکند

اصول و فروع فقه اسلامی نیز همه درهای معمول بردگی را بسته و هیچ در تازهای برای برده گیری نگشوده، در ابواب فقه مفصل اسلامی بابی بعنوان برده گیری (استرقاق) نیست، ولی باب آزادی بردگان (عتق) یکی از ابواب مفصل فقه اسلامی است

فقط از نظر فقه اسلامی يك راه رسمی و حتمی برای بردگی بازا است، آن اعتراف به بردگی و گزیدن آن بر آزادی است. اگر انسان عاقل بالغ از روی اختیار و آزادی ماتن ببردگی داد و خود بآن اعتراف نمود، این اعتراف اگر دلیل مخالف نداشت باید پذیرفته شود، اگر این اعتراف پذیرفته نشد در حقیقت سلب آزادی از اقرار کننده شده، در حدیث معتبر (صحیحہ عبد الله بن سنان، چنین آمده است: سمعت ابا عبد الله يقول: كان علي عليه السلام يقول: الناس كلهم احرار الا من اقر علي نفسه بالعبودية. عبد الله ابن سنان گوید شنیدم که حضرت صادق میگفت که امیر المؤمنین می گفت: همه مردم آزادند مگر کسیکه بر

خود اقراربردگی کند.

(ج) بازگردن راههای اسلامی مبتنی بر آنست ، اصل «عتق»
گونگون آزادی میباشد . باب «عتق» فقه اسلامی طرق
گونگون را برای آزادی بردگان گشوده ، و این طرق را
بعنوان حکم و وظیفه اسلامی بیان نموده ، نه تنها بعنوان يك
وظیفه عمومی بشری یا ترغیب و توصیه . اسباب عتق در کتب
فقهی بچهار قسم اصلی تقسیم شده : مباشرت ، سرایت ، ملك ،
عوارض .

مباشرت : آنستکه شخص مالك ابتدا و باختیار خود
بندهای را آزاد کند یا پس از فذر وعهد و مکاتبه (این قسمت
باختیار صاحب بنده است) . بر حسب ترغیب و تحریر قرآن کریم
و اولیاء اسلام و برای درك ثواب و تقرب بخدا ، وظیفه راجع و
مستحب اسلامی و انسانی هر فرد مسلمان است که بهر مناسبتی
بردهای که دارد آزاد کند یا اگر ثروت اضافی دارد برای
خریدن و آزاد کردن بندگان صرف کند . «وما ادراك ما العقبه
فك رقبه»^۱ .

مکاتبه: قراردادیست در مقابل تأدیة مالی که بر حسب

۱ - سوره البلد ، آیه ۱۲ - ۱۳ - « توجه دانی که آن
گردنه چیست ؟ آن گردنه (که انسان باید با کوشش از آن بگذرد
یا یکی از آثار آن) آزاد کردن است » قرآن در این آیه ، آزاد
کردن بنده را ، نمایاننده عبور انسان از گردنه علائق دنیوی
نشان داده .

آن بنده از قید بندگی آزاد میشود . مستند این حکم این آیه است : « والذین یبتغون الکتاب مما ملک ایمانکم فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیر او آتوهم من مال الله الذی آتیکم »^۱

بر حسب ظاهر این آیه همینکه برده ای دارای رشد مشهود یا رشد مالی (خیر) شد و درخواست مکاتبه نمود ، واجب (بظاهر امر) یا مستحب مؤکداست که صاحب آن بمکاتبه تن در دهد ، و اگر بنده از تأدیة مال الکتابه یا اقساط آن ناتوان شد باید از بیت المال باو کمک شود . و همینکه جزئی گرچه اندک باشد از مال مورد قرارداد ، پرداخته شد اجزاء دیگر نیز آزاد میگردد و دیگر کسی نمیتواند او را ببردگی بازگرداند .

تذییر : وصیت بازادی برده بعد از وفات مالک است . پس از این وصیت گرچه مالک میتواند از آن وصیت برگردد ، ولی فرزندان چنین برده ای که پیش از برگشت مالک از وصیت خود متولد شده اند آزاد میباشند .

سرایت : بهر علتی - مکاتبه ، یا نذر ، یا وصیت - جزئی از بنده ای آزاد شد آزادی به اجزاء دیگر سرایت میکند و آن بنده - بر حسب روایات معتبر - آزاد میشود و اگر دیگری شریک در آن باشد ، آزاد کننده جزء اگر دارا باشد باید حق شریک را بپردازد ؛ اگر دارا نباشد برده آزاد شده برای اداء حق شریک مالک باید بکوشد .

۱ - سوره نور ، آیه ۳۳ - « آن کسانی از مملوکهای بدست آورده شما . که درخواست نوشته (مکاتبه) دارند ، با آنها نوشته رد و بدل کنید ، اگر در آنان خیری (رشدی یا مالی) میدانید ، و از آن مال خدا که بشما داده بآنان بدهید » .

ملکیت: هر کسیکه به ارث یا خریداری، مالک پدر، مادر، هر يك از اجداد پدری یا مادری، اولاد و نواده های خود شد، این اشخاص در همان حال انتقال قهراً آزاد میشوند. هر مرد آزادی، مالک هر يك از زنان محارم خود شود، این محارم آزاد میشوند. بنا بمشهور خویشاوندان رضاعی (شیری) نیز در حکم نسبی میباشند. استیلاء از فروغ همین حکم ملکیت است: اگر کنیزی از آزاد، حمل برداشت ملکیت وی متوقف میگردد تا هنگامیکه بارث بفرزند خود رسد و یکسره آزاد گردد.

عوارض: پیش آمدهائی است که موجب آزادی میگردد، مانند تشکیل. اگر مالک عضوی از برده را از نظر تنبیهی قطع کنند آن مملوک آزاد میشود و اگر شدت بزند و جراحت وارد کند، جاکم میتواند مالک را مجبور بآزادی او کند، و اگر زدن مملوک جراحت وارد نکند مستحب است که آن بنده را آزاد کند. اگر بنده ای در سرزمین کفار حربی پیش از مالک خود اسلام آورد آزاد میشود. اگر برده زمین گیر یا کور شد، یا بجنایم مبتلا شد آزاد میشود. همه این طرق آزادی خود منشأ آزادی های دیگر میگردد (مانند آزادی اولاد و آزادی از راه میراث).

اینها اسباب کلی آزادی است که در باب «عتق» آمده که هر يك دارای فروغ و احکام و حدودی است که طالب بحث تفصیلی آن باید بکتاب فقهی رجوع کند. طرق آزادی که اسلام باز کرده منحصر بیاب «عتق» کتب فقهی نیست. در ابواب دیگر مانند باب «کفارات» و کفارات متفرقه و «ارث» درهای دیگری از آزادی بروی بردگان گشوده شده است:

کفارات : اعمالیست که برای جبران گناه باید انجام شود در بسیاری از موارد اینگونه گناهان، بطور تعیین یا ترتیب یا تخییر ، تکلیف آزاد کردن بنده است ، در قتل عمد ، اگر مقتول مسلمان باشد و قاتل ، از راه عفو یا دیه کشته نشود و همچنین در باره افطار بحرام در روزه واجب باید بنده ای آزاد کند (و دو ماه روزه پیوسته ، و اطعام شصت مسکین) اگر مقتول کافر ذمی باشد باید بنده ای آزاد (و دیه بدهد) ، قتل غیر عمد که مقتول مسلمان باشد و در «ظهار» که شبیه طلاق است و برائت از خدا و رسول اگر میتواند باید بنده ای آزاد کند. اگر نتوانست بترتیب کفارات دیگر واجب میشود ، در کفاره افطار در روز ماه رمضان ، و تخلف از سوگند و نذر و عهد ، آزاد کردن بنده تخییری است .

در باب ارث : اگر وارث برده ، پدر یا مادر میراث گذار آزاد باشند ، به اجماع از حق الارث آزاد میشوند و ارث میبرند ، و در باره فرزندان قول راجح همین است و در غیر اینها از خویشاوندان دیگر قول مرجوح است .

اینها فهرستی است از احکام فقه اسلامی در باره بردگان و طرقی که برای آزادی آنان گشوده شده .

علاوه بر این احکام فقهی ، با مرآه ای که گذشت :
 «... و آتوهم من مال الله الذی آتاکم» و توصیه آیه ۱۷۷ سوره بقره : « و آتسی المال علی حبه ذوی القربی و البیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب » و حصر آیه ۶۰ ، سوره

۱ « و مال را با محبت بآن به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و در راه ماندگان و درخواست کنندگان و در راه آزادی گردنها دهد .

توبه « انما الصدقات للفقراء والمساكين و العاملین علیها و
المؤلفة قلوبهم و فی السرقاب ... » ۱ - یکی از مصارف اموال
عمومی و انفاقها و صدقات برای آزاد کردن گردنهاست که گرفتار
بند بندگی شده

بروگانی که در بین
مسلمانان و مسلمک آنها
بسر میبرند
از جهت حقوق هیچگونه شباهتی بوضع
بردگان دیگر کشورها نداشتند ، جز
آنکه در ملک دیگری بودند ، از همه
حقوق عمومی اسلامی از عبادت ، و هم صفی و تصدی مشاغل رسمی ،
مصونیت ، حق ازدواج با آزادان و در میان خود ، برخوردار بودند
بدهستور آیمه ۳۶ سوره نساء : « ... و بالوالدین احساناً و بذي
القربى و الیتامى و المساکین و الجار ذی القربى و الجار الجنب و
المصاحب بالجنب و ابن السبیل و ما ملکت ایمانکم » بردگان مانند
پدر و مادر و خویشان و همسایگان و بینوایان مسلمان ، بسر هر
مسلمانی حق دارند و باید با احسان با آنها رفتار شود . اما حق
مالکیت ، بنا بر آیه عده ای از فقهاء که مستند به روایات معتبر
است برده مالک میشود و فقط تا خود را آزاد نکرده یا آزاد نشده
از تصرفات محجور میباشد .

با این حقوقی که احکام اسلامی ببردگانی که ببردگی باقی-
مانده بردند داده ، اینگونه بردگان در حقیقت نیم برده و در شرف
آزادی بوده اند .

بر اساس همین احکام و تمالیم ، اولیاء و بزرگان اسلام

۱ - « صدقات فقط برای بینوایان و درماندگان ، و کارکنان
برای مسکینات ، و کسانی که دلهایشان بدست آید ، و در راه آزاد کردن
کردنها

گویا خریدن و تربیت و آزاد کردن بردگان را تکلیف دینی خود میدانستند ولی برده فروشی در تاریخ زندگی آنها دیده نشده. چنانکه در همان اوائل ظهور اسلام همه بردگان را، چه آنها که در ملک مسلمانان بودند و چه آنها که مسلمان شده و بدست غیر مسلمانان بودند، میخریدند و آزادشان میکردند. امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد طاهرین و پیروان آنها پیوسته بردگان را میخریدند و پس از تعلیم و تربیت بهر مناسبتی که پیش میآمد بقصد قربت و بدون منت آزادشان می نمودند. بعضی از آنها بیش از هزار بنده آزاد کرده اند. این کار اولیاء سنت و روش عملی برای دیگر مسلمانان بود، که بردگان را پس از یافتن رشد و استقلال فکری آزاد کنند، زیرا چنانکه پیش از این اشاره شد خوی بردگی و ذلت تن دادن بفرمانبری بی چون و چرا، در نفوس بیشتر بردگان در اثر وضع خاص آنها و بتوارث ریشه گرفته بوده (مانند ملل استبداد و استعمار زده و اطفال بی رشد، اینگونه مردم با استقلال ظاهری نمیتوانند بیای خود بایستند و باور نمیکند که بدون اتکاء و کمک دیگران میتوانند خود را اداره کنند و فرمان اراده و زندگی خود را بدست خود گیرند، محیط استقلال ظاهری و آزاد، همین اثر را دارد که بتدریج و باروی آمدن نسلهای بعد بخود متکی گردند) بیشتر بردگان و شبه بردگان مانند گیاه آفت زده ای میباشند که قدرت حیات و نمو در ریشه و ساقه آن باقی مانده همینکه آفت بر طرف شد جوانه میزند و برك و ثمر میرویا نداینها پیش از احساس بشخصیت و استقلال و آزادی فکری اگر آزاد میشدند مانند اطفال رشد نیافته، بخانه مولای خود بر میگشتند یا بیرون نمیرفتند، چنانکه بسیاری از اینها بعنوان «موالی» در خانه آزاد

کنندگان تا پایان عمر خودمانندند^۱.

با آنکه اسلام اینگونه طرق بردگی را بسته و درهای آزادی بمعنای صحیح را بروی بردگان و شبیه بردگان گشودم این سؤال پیش آمده که چگونه و چرا بردگی و برده‌داری قرن‌ها در میان مسلمانان و کشورهای اسلامی رائج بوده ؟ جواب این سؤال با اندک نظری بتاریخ گذشته و حال جوامع اسلامی و تحولات و انحرافات روی داده ، و مقایسه این اوضاع با کتاب سنت ، روشن است . مگر خلافت و حکومت امویان و عباسیان و غیر آنان براسنی خلافت اسلامی و مطابق کتاب و سنت و رضایت عامه مسلمانان بوده تا جنگها و فرمانروائی‌ها و تصرفات آنان مشروع و اسلامی باشد ؟ اینها با دسیسه و شمشیر و وراثت ، بگردن مسلمانان سوار شدند از اینها که ازدم شمشیر نظامیان و عمالشان خون مسلمانان بیگناه جاری بود و رفتارشان با مردم مسلمان ستمگرانه‌تر از رفتار برده‌داران رم با بردگان بود ، چه انتظار میرفت که با ملل دیگر بمعدل اسلامی رفتار کنند ، و جنگها و فتوحاتشان بر طبق اصول و احکام اسلام باشد ؟^۲

۱ - میگویند پس از منشور آزادی بردگان در آمریکا ، گروهی از بردگان بیکار و بی سرپرست درخواست برگشت ببردگی کردند.

۲ - یزید بن معاویه بعد از جنایت جانکداز کربلا ، در اواخر سال ۶۳ هجری ، مردوخون آشامی را بمام مسلم بن عقبه برای سرکوبی

مرکز برده داری در کشورهای اسلامی دربار خلفاء و حکام و عمال آنان بوده که بوسیله جنگهای نامشروع یا از اطراف انواع زنان و مردان برای عیاشی و مجلس آرائی و تشریفات ، جالب میشدند ، و بسیاری از آنها بر مردم و شخص خلیفه حکومت داشتند و گاهی عزل و نصب خلیفه بدست آنها انجام مییافت .

هر مسلمان و غیر مسلمان آشنای بکتاب و سنت و اصول و فروع اسلام میداند که نه حکومت و نه اعمال آنها هیچیک مطابق اسلام نبوده ، و هر کس با هر توجیحی بخواهد حاکمیت و اعمال آنها را با موازین اسلامی تطبیق دهد ، یا نا بکار فریبکار ، یا فرومایه فریب خورده است .

با همه این انحرافات و تغییرات ، وضع بردگی را (مانند امتیازات طبقاتی و مالکیت اراضی) در کشورهای اسلامی نمیتوان با دیگر کشورها مقایسه نمود . در داخل کشورهای اسلامی مانند کشورهای مجاور بازار خرید و فروش برده ، جز در مواقع جنگ و فتوحات گرم نبوده ، و هر چه در میان دیگر ملل برده گیری و

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

اهل مدینه (پایگاه اسلام) فرستاد و بوی اجازه اقدام به رجانیشتی داد . این خونخوار بعد از آنکه در حرم پیمبر (ص) و کوچه های مدینه سیل خون برآورد و قتل عام و هتك نوامیس کرد ، از باقیماندهگان باین مضمون بیعت میگرفت ، که خود و آنچه داری خدائی امیر المؤمنین بزیادت است ! این مطابق حدیث و پیغمبر کوفی رسول اکرم بود که فرمود : آنگاه که فرزندان عاص به سی تیر رسیدند بندهگان خدا را ببندگی خود در میآوردند ...»

برده فروشی افزایش مییافت در میان مسلمانان رو بکاهش
بوده^۱

پایان

۱- بر طبق آمار و وبوا، آمارگیر امریکائی صادرات
سیاهان «برده» فقط بکاره امریکا در قرن شانزده ۹۰۰۰۰۰
در قرن هفده ۲۷۵۰۰۰۰، در قرن هیجده و نوزده ۷۰۰۰۰۰۰
تین بوده .

محققین و تاریخ نویسان بیگانه مانند دکتر گوشتا ولبون با مقایسه بازاربردگی در کشورهای اسلامی و حقوق بردگان مسلمان و رفتار با آنان، با کشورها و قوانین دیگران و رفتاری که ملل غیر اسلامی با آنها داشته اند، تصدیق کرده اند که وضع بندگان در میان مسلمانان از هر جهت با دیگران متفاوت بوده.

فهرست مندرجات

تکامل مالکیت صفحه ۷-۳۸

مالکیت در فطرت آدمی و غریزه حیوانات - آغاز تقسیم کار، توزیع، مبادله، پول، سرمایه‌داری - پیدایش نظریات و قوانین - از طریق فرضیه و تصویر مدینه فاصله - مرکاتیلینها با سوداگران - انقلاب صنعتی.

پیدایش قدرت کارگری صفحه ۳۸-۱۱۵

آراء مارکس - ادیان از نظر مارکسیسم - فلسفه و علم - طبقات اشتراکی اولی - جامعه بردگی - اجتماع اقطاعی (فقودالیزم) - تحول بسوی سرمایه‌داری (کاپیتالیزم) - مقیاس ارزش (قیمت) - سرمایه‌داری (کاپیتالیزم) و تحول - تجاوز از حدود داخلی و استثمار دیگران - حکومت دیکتاتوری کارگری (پرولتاریا) - محو طبقات و طلوع عدل - آزادی سرمایه‌داری بی قید و بند و آثار آن - آزادی و راه تأمین آن - ارزش انسانی عمل - ارزش واقعی (ضروری کمالی) - ارزش مبادله - خلاصه.

اقتصاد در پرتو ایمان و اعتقاد صفحه ۱۱۶-۱۴۲

شکل اجتماع و حرکت تاریخ - اسلام اجتماع و اقتصاد مجزا و غیر عملی ندارد - ریشه‌های قوانین اسلامی - نقایص قوانین عرفی - پیش از حل مشکل ایمان بقانون، بشر مشکلات نفسانی دیگری دارد،

فهرست مندرجات

پایه‌های اقتصادی اسلام و ریشه‌های احکام آن

صفحه ۱۶۳-۱۶۹

در حقیقت مشکل اقتصادی در همه جا و همیشه در اطراف سه موضوع دور میزند - زمین از نظر فقه اسلامی دو قسم است - نظر کلی اسلام درباره اراضی آباد - نتیجه - وضع ملکداری و تیولداری در ممالک اسلامی - سنت وقف .

پول و مشکلات اقتصادی ناشی از آن صفحه ۱۷۰-۲۲۳

اسلام و تحریم ربا - تشخیص ربا - از نظر اسلام جمع و گنجینه کردن زرو سیم ممنوع است - تجارت محدود و مشروع - زکات - خمس - خراج - جزیه - کفارات - تنوع و تحرك درآمدهای اسلامی - محیط تربیت و روابط اسلامی - از هر کس بقدر استعداد و برای هر کس بقدر احتیاج

مهمزات و مشخصات اقتصاد اسلامی ۲۲۵-۲۷۵

اختلاف و امتیاز طبقات و منافعهای آن

صفحه ۲۷۶-۳۵۰

تا اعلامیه حقوق بشر - محرك مبارزات بشری - اسلام برای بست کردن ریشه‌های عمیق بردگی و محو آن چاره‌ای میتوانست پیش گیرد - آیا اسلام میتواند از جنگ چشم‌پوشد و درباره آن بی‌نظر باشد ؟ - باز کردن راههای گوناگون آزادی - بردگانیکه در بین مسلمانان پسر می‌پرند .



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه‌ها»

قیمت ۱۴۰ ریال

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران



10007500525708